فهرست

مقاله

زبان پارسی را چه شده است بدین لطیفی و خوبی؟ واژه‌سازی در زبان فارسی در دو دورهٔ تاریخی: بیراهه‌ها و راه‌ها — مهدی سالاری‌نسب — ۳

چندمعنایی تکواژ «ـ باز» در زبان فارسی: تحلیلی در چارچوب نظری صرف ساخت — سحر بهرامی خورشید ـ صابر میرزایی‌نیا — ۵۵

بعضی شکل‌های ناشناختهٔ ضمایرِ پیوسته در متونِ کهنِ فارسی — محمود ندیمی هرندی ـ تهمینه عطائی کچوئی — ۸۱

پیدایش نمود استمراری در فارسی: رویکرد «دستوری‌شدگی» — شادی داوری ـ مهرداد نغزگوی کهن — ۱۰۳

پیش‌نیازهای بررسی آسیب‌شناختی خط و زبان فارسی در فضای مجازی — مریم مسگرخویی — ۱۴۹

تغییرات آوایی و صورت‌های شکسته در فضای مجازی و استفاده از آنها در فرهنگ‌های جامع زبان فارسی — امید طیب‌زاده — ۱۷۵

واژه‌بست‌های ضمیری در نقش ضمیر انعکاسی در زبان فارسی — محمد راسخ‌مهند — ۱۹۵

تحلیل محتوایی و آماری خطاهای نوشتاری دانش‌آموختگان نظام متوسطه — زهرا عباسی ـ مطهره موسوی ـ مریم دانشگر — ۲۱۱

نقد و بررسی

ویراستیار (برنامهٔ ویرایش متون فارسی) — عباس بگ‌جانی — ۲۳۹

دستوری شناختی برای زبان فارسی — محمدرضا رضوی — ۲۵۳

معرفی و نقد رسالهٔ دکتری در واج‌شناسی و نحو فارسی از دانشگاه رادبود هلند: تحلیلی شاهدبنیاد و جدید از ساخت نوایی واژگان زبان فارسی — امید طیب‌زاده — ۲۸۱

Table of Contents 1
Abstracts 3

مقاله

دستور

ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان، سال ۱۳۹۹، شمارهٔ ۱۶، صفحهٔ ۳-۵۳

همیشه راهِ ترقّی بازگشتن به زمان گذشته است،
اما [به] زمانِ غنا و ترقّی و اعتلا
نه زمان فقر و نه زمان انحطاط و تنزّل.
(دهخدا، مقدمهٔ لغت‌نامه)

با یادِ علامه علی‌اکبر دهخدا

زبان پارسی را چه شده است بدین لطیفی و خوبی؟[1]

واژه‌سازی در زبان فارسی در دو دورهٔ تاریخی: بیراهه‌ها و راه‌ها

(جستارهایی دربارهٔ زبان فارسی و متون کهن (۲))

مهدی سالاری‌نسب (پژوهشگر ادبیات و فلسفه)

چکیده: در یکی دو قرن گذشته، ایران در مواجههٔ مستقیم و ناگزیر با فرهنگ و زبان مغرب‌زمین قرار گرفته و از تأثیراتِ اساسیِ این رویارویی، نیاز به ترجمهٔ متون و اصطلاحات علوم طبیعی و علوم انسانیِ فرنگی بوده است. از این‌رو، یکی از اصلی‌ترین موضوعات محل توجه اندیشمندان ایرانی در صد و اندی سال گذشته، مخاطرات زبانیِ این برخوردِ نزدیک بوده و بارزترین آن، در امرِ واژه‌گزینی و واژه‌سازی رخ نموده که همواره مناقشاتی برانگیخته است. در دو بخش نخستِ مقالهٔ حاضر، علت نیازمندیِ ایران‌زمین به حفظ زبان فارسی و چگونگی کوشش‌ها در این باره در دو دورهٔ تاریخیِ با فاصلهٔ حدود هزار سال به اختصار پی گرفته می‌شود، آنگاه در دو بخش بعدی، مسئله در دوران جدید بررسی خواهد شد و پس از معرفی و نقد برخی کوشش‌ها در امر واژه‌سازی در بین معاصران، اشکالات عام کار واژه‌سازی و نیز پیشنهاداتی کلی در این باره مطرح می‌شود.

کلیدواژه‌ها: زبان فارسی، تاریخ زبان فارسی، زبان عربی، زبان انگلیسی، سره‌گرایی، واژه‌سازی، واژه‌گزینی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

---

۱. جمله‌ای‌ست از شمس تبریزی. ← شمس تبریزی ۱۳۷۷: ۲۲۵-۲۲۶.

مقدمه

چرا و در چه مقاطعی در تاریخ ایران بعد از اسلام، واژه‌سازی در زبان فارسی امری ضروری و حساس شده است؟

افزایشِ پدیده‌ها و مفاهیم، به طور طبیعی، واژه‌سازی را در زبان ضروری می‌سازد. علاوه بر این، هیچ زبانی در انزوای کامل سر نمی‌کند، بنابراین تبادلِ معمول بین زبان‌ها نیز، نیاز به جعلِ واژه‌های تازه را با خود می‌آورد. اما پرسشِ نوشتهٔ حاضر، ناظر به این وجوهِ عام نیست، بلکه نیاز اختصاصی و منحصربه‌فردِ هزار و اندی سالهٔ زبان فارسی را به واژه‌گزینی و واژه‌سازی در راهِ بقا، در دو مقطع تاریخی، منظور دارد.[۱] در اینجا دربارهٔ زبان‌های دیگر داوری نمی‌کنیم، اما می‌دانیم زبان فارسی بیش از هزار سال است که با این مسئله کلنجار می‌رود. چرا؟

زبان فارسی اختصاصاً در دو گذرگاهِ تاریخی، محتاج واژه‌سازی شده است. یکی به‌سبب شکست ایران در برابرِ تازیان در چهارده سدهٔ پیش، که حدود دو و نیم سده سکوت تقریبیِ نوشتاری را در زبان فارسی سبب شد؛ و دوم پس از مواجهه با جهان غرب در پیش و پسِ دورانِ مشروطه‌خواهی. از بین این دو البته، رویارویی اول اساسی‌تر بود و بیشتر از دیگر زبان‌ها اختصاص به زبان فارسی داشت. دست‌کم ملل دیگری که تحت هجوم تازیان قرار گرفتند، کارشان به این مقاومت زبانی و حفظِ زبان تاریخی و نژادی، احیای زبان، و تحملِ منازعاتِ صرفی و نحوی میانِ زبان خویش و زبان قومِ مسلّط نکشید. درحالی‌که در رویاروییِ دوم، زبان‌های دیگری هم بودند که در برابر زبان یا زبان‌های غالب، وضعی مشابه زبان فارسی داشتند، از جمله زبان عربی. هرچند هنوز نمی‌توان مطمئن بود که در آینده تأثیرِ این مواجههٔ دوم بر زبان فارسی کمتر از رویاروییِ اول قلمداد شود.

۱ نخستین رویاروییِ مهمِ زبان فارسی با زبانی بیگانه: فارسی در برابر عربی

پادشاهی تاریخی ایران در برابر هجوم اعراب فروپاشید. گرچه در سده‌های اول قیام‌هایی با

۱. در همین‌جا باید تذکر داد که تنها مسئلهٔ پیش روی یک زبان از جمله زبان فارسی، چنان‌که اغلب کوشش‌ها و مباحث در ایران معاصر بدان معطوف شده، واژه‌سازی نیست، و چنان‌که کسانی نیز اظهار کرده‌اند، حتی چه بسا که واژه‌سازی حساس‌ترین معضل هم نباشد.

هدف‌های گوناگون درگرفت که همه را نیز نمی‌توان ایرانی/ فارسی و به‌قصدِ احیای پادشاهی پیشین ایران دانست. دست‌کم یکی از بزرگ‌ترینِ آنها، یعنی قیام ابومسلمِ خراسانی، خلافت را از دستِ یک قوم عرب به دست قوم عرب دیگر داد و گرچه چندی از نهضت‌هایی که در آرزوی محال بازیابیِ استقلالِ سیاسیِ ایران می‌جنگیدند خود را پیرو ابومسلم می‌دانستند، اما ظاهراً او خود هرگز چنین مقصودی در سر نداشته است و ازهمین‌روست که راویان مختلف، از جمله طبری، مسعودی، ابن عبدُربّه و خطیب و دیگران وی را امین آل محمد و امیر آل محمد خوانده‌اند (بهرامیان و صادق سجادی ۱۳۷۳: ۲۴۲). درهرحال، هرچه بود کم‌کم بعد از یکی دو قرن نهضت‌ها همه فرونشست، آن پادشاهی افسانه‌ایِ پارس هیچ‌گاه دگربار به عرصهٔ تاریخِ حقیقی بازنگشت، و سرزمین ایران، پس از چندی کشمکشِ سیاسی و فرهنگی، به‌عنوانِ کشوری اسلامی که در همه جای آن به نام خلیفهٔ عباسی خطبه خوانده می‌شد، آرام گرفت.

ایرانیان، مگر گروهی اندک که بر دین سابق ماندند، زود یا دیر دین جدید را پذیرفتند و کم‌کم بدان اعتقاد قلبی نیز پیدا کردند و خود پیشرو ایجاد فرهنگی گسترده بر گِردِ کتاب مقدّس و مفاهیم اصلی آن شدند. ایشان در پذیرش اسلام گیرندهٔ صرف نبودند، بلکه با ابزار و مصالح تازهٔ فرهنگ اسلامی و بهره‌گیری از میراث کهن خویش بنایی مخصوص خود ساختند و البته این شگفت نیست. این کشور شکست‌خورده صاحب تمدّنی بود باسابقه و تجربیاتی بسیار، به‌علاوهٔ چند میلیون شخص زنده که حامل فرهنگ کهنِ آن بودند، و نیز گروهی از فرهیختگان و دانشمندان که برخی‌شان از خاندان‌هایی بودند که نسل‌درنسل چراغ دانش و کیاست را در این دیار زنده نگه می‌داشتند. گذشته از اینها، ایران پیش از آن هم یک‌بار، در زمان سلطهٔ فرهنگ یونانی، مشابهِ چنین واقعه‌ای را از سر گذرانده بود. باری، ایرانیان مواد تازه‌واردِ فرهنگ عرب و اسلام، از جمله خط و زبان آن را، با داشته‌های خویش آمیختند که این تلفیق در همهٔ مظاهر فرهنگی ایران دیده می‌شود. از این جهت است که برخی محققان از «اسلام ایرانی» سخن می‌گویند.

القصه، در دو و نیم سدهٔ بعد از اسلام هرچه بر ایران و ایرانیان گذشته، آثار مستقل به زبان فارسیِ نو، نخستین بار در نیمهٔ سدهٔ سوم ظاهر شد. پیش از آن هر چه هست، پاره‌هایی از ترانه‌ها

و جملات جسته‌وگریخته و واژه‌هایی‌ست که در خلال متون عربی گزارش شده.[۱] اینکه در این مدت، زبان فارسی چه سرنوشتی را گذراند؛ فارسی دری به طور دقیق چگونه پدید آمد و آن را باید دنبالهٔ کدام زبان دانست؛ و مسائلی از این قبیل، از فنی‌ترین مسائلِ تاریخیِ فرهنگ ایرانی است که بحث اصلیِ این نوشته نیست. عجالتاً می‌توانیم گفت که طبق نظر جمهور صاحب‌نظرانِ این حوزه، فارسی نو از فارسی دری پیش از اسلام برآمد که یکی از دو گونهٔ زبان پارسیِ میانه یا همان پهلوی ساسانی بوده است و بسیاری خصایص دستوری و زبان‌شناختی آن را حامل شد، البته به خط عربی.[۲] چنین شد که ایرانیان عرب‌زبان نشدند، اما حروف و الفاظ عرب را گرفتند، و البته زبان آنها در همهٔ سطوح و جوانب با زبان عرب پیوستگی یافت.

باری، تاریخ ایران به دو نیمهٔ کلی تقسیم، و فرهنگ آن نیز فرهنگی دوزبانه شد. زبان عربی زبان دین بود، و در قرون اولیه منحصراً زبان علم نیز. زبان دین، پیش از هر چیز یعنی زبان **قرآن**، که بخش‌هایی از آن را مردم مسلمان هر روز در نمازهای یومیه می‌خواندند و زبان حدیث و فقه، که راه استنباط دستورالعمل‌های جدیدِ زندگیِ جدید بود.

همچنین، عربی زبان علم بود، چراکه بیش از سه قرن متونِ علمی از زبان‌های دیگر، از جمله سریانی و یونانی و نیز از پهلوی، به این زبان ترجمه می‌شد. بنابراین، ایرانیانِ بعد از اسلام، علوم و فلسفهٔ جدید را در همهٔ شاخه‌ها، از وجودشناسی و منطق و زبان‌شناسی گرفته تا طب و نجوم و ریاضیات به زبان عربی نوشتند یا ترجمه کردند. بنابراین، واژه‌های علمیِ بسیاری، از راه ترجمه و

---

۱. در این خصوص گزارش‌های گوناگون رسیده و تحقیقاتی عرضه شده است. ماحصل تحقیقات را از جمله می‌توانید در این دو کتاب بخوانید: ۱) علی‌اشرف صادقی، تکوین زبان فارسی، تهران، دانشگاه آزاد ایران، ۱۳۵۷. صادقی در این کتاب در صفحات ۵۴ تا ۹۸ قدیمی‌ترین نمونه‌های فارسی دری را، که در آثار گوناگون روایت شده، به ترتیب تاریخی نقل و تحلیل کرده است. در ادامه نیز در صفحات ۹۸ تا ۱۱۷ نمونه‌های دیگری را که تاریخ آنها معلوم نیست، نقل کرده است؛ ۲) آذرتاش آذرنوش، چالش میان فارسی و عربی، تهران، نی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۰ تا ۱۵۰. مراجعه به این کتاب نیز سودمند است: قاسم تویسرکانی، زبان تازی در میان ایرانیان پس از اسلام، از آغاز فرمانروایی تازیان تا برافتادنِ خلافتِ عباسیان، تهران، دانش‌سرای عالی، ۱۳۵۰.

۲. برای مطالعه بیشتر ← ۱) ژیلبر لازار، شکل‌گیری زبان فارسی، ترجمهٔ مهستی بحرینی، تهران، هرمس، ۱۳۹۳؛ ۲) همو، فارسی، در: راهنمای زبان‌های ایرانی (ویراستار رودریگر اشمیت)، جلد دوم: زبان‌های ایرانی نو، ص ۴۳۷-۴۸۳؛ ۳) علی‌اشرف صادقی، پیشین؛ ۴) آذرتاش آذرنوش، پیشین؛ ۵) رضایی باغ‌بیدی ۱۳۸۸: ۱۶۱-۱۷۹.

تألیف به زبان عربی، طی بیش از سیصد سال در این فرهنگ وارد و رایج و تثبیت شد، و البته عربی‌نویسی بعد از آن هم ادامه یافت تا دورهٔ معاصر، از این روست که ابونصر فراهی در قرن هفتم در مقدمهٔ نصاب الصبیان می‌گوید: «تعلّم لغت عرب کلید همهٔ علم‌هاست» (فراهی ۱۳۴۹: ۳).

به این ترتیب، عربی از چند جهت در فارسی نفوذ کرد:

۱) فارسی نو به خط عربی نوشته شد، پس فارغ از اینکه محتوا چه باشد، ظرف از زبان عربی وام گرفته شد. این زیربنایی‌ترین و آشکارترین مشابهت این دو زبان است.

۲) از حروف الفبا که بگذریم، ظاهرترین سطح زبان لغات است. در این مورد، کلمات عربی به‌وفور در فارسی وارد شد. این کلماتِ دخیل، از اصطلاحات علمی را شامل می‌شود تا کلمات و جملات روزمره، ضرب‌المثل‌ها و غیره.

۳) در سطح نحو نیز فارسی بسیار از عربی تأثیر پذیرفت. تأثیرات نحوی عربی در فارسی بسیار مخفی‌تر و درکِ آن پیچیده‌تر است. یکی از مهم‌ترین و احتمالاً مهم‌ترین راه نفوذ نحو عربی در فارسی ترجمهٔ **قرآن** بود. با اطلاعاتی که فعلاً داریم، **قرآن** به طور کامل اولین بار در میانهٔ قرن چهارم هجری به فارسی ترجمه شد. ایرانیان به کتابی دینی، بیرون از زبان خویش، مؤمن شده بودند، پس باید آن را می‌فهمیدند، خاصه آنکه بارزترین واجبِ دینی‌شان، یعنی نماز نیز به اجبار باید به همین زبان ادا می‌شد.[۱] بدین سبب **قرآن** ترجمه شد. اما چنان‌که صاحب‌نظران اشاره کرده‌اند، اولین ترجمهٔ **قرآن**، که آن را ترجمهٔ رسمی هم نامیده‌اند، ترجمه‌ای کاملاً تحت‌اللفظی و واژه در برابر واژه بود و بدین ترتیب راهی وسیع و پرنفوذ و مکتوب برای ورود نحویات عربی به فارسی باز شد که هزار سال بر دوام بماند.[۲]

۴) دیگر تأثیرِ زبان عربی بر فارسی، از راه عروض شعری بود. چگونگیِ شعر در ایران پیش

---

۱. قرائت نماز به اجماع فقهای امامیه و شافعی و حنبلی و مالکی باید به زبان عربی باشد. ماجرای فتوای مشهور و استثنایی ابوحنیفه بر جوازِ قرائت نماز به فارسی و اختلافات پیش‌آمده بر سرِ آن، و بازگشت یا عدم بازگشت او از این فتوا، فعلاً از بحث این مقاله خارج است. از جمله ← آذرنوش ۱۳۹۳: ۷/۷۴-۷۵.

۲. در این‌باره تحقیقاتی در دست است، از جمله درخصوص زبان ترجمه‌های **قرآن** و موضوعِ تحت‌اللفظی بودن ترجمه‌های آغازین به‌ویژه ترجمهٔ تفسیر طبری. برای مثال ← آذرتاش آذرنوش، تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ۱. ترجمه‌های قرآنی، تهران، سروش، ۱۳۷۵ و: همو، ترجمهٔ قرآن به فارسی، پیشین.

از اسلام، همچون نحوهٔ شکل‌گیری زبان فارسی، از مشکل‌ترین مسائل فرهنگیِ ایران است که هنوز در پاسخ به آن محققان اتفاق نظر ندارند،[۱] اما شعر پیش از اسلام به هر شکلی بوده باشد، تردیدی نیست که عروض عربی، شیوهٔ شعر فارسی را به‌کلی تحت تأثیر قرار داد. بنابراین، زبان فارسی، غیر از همهٔ سطوح خط و صرف و نحو، از موسیقی کلام عرب هم تأثیر پذیرفت. طرفه آنکه شعرای ایرانی مسلمان، خاصه عرفا، بسیاری از جملات و ترکیبات و کلمات قرآنی را هم در شعر وارد می‌کردند و از این حیث بر اعراب هم پیشی گرفتند.[۲]

۱-۱ اولین آثار پارسی و دو روایت مهمِ کهن در بابِ شروع شعر و نثر پارسی

غیر از نمونه‌هایی جسته‌وگریخته در خلال متون عربیِ دو سه سدهٔ اول، که در مواردی ماهیت شعر و نثر آنها محل اختلاف است، فارسی نو اول‌بار با شعر رخ نمود و تا حدود صد سال زبان فارسی، به گواهیِ آثار موجود، فقط تولیدِ شعری داشت نه نثر.[۳]

در اینکه اولین شاعر فارسی کیست، اختلاف‌نظرهایی هست، اما هرچه هست شعر فارسی اول‌بار به‌طور جدّی و رسمی در حدود میانهٔ قرن سوم هجری آغاز می‌شود. در تاریخ سیستان اولین کسی که به زبان فارسی شعر گفته، محمد بن وصیف سگزی، دبیرِ رسایلِ یعقوب لیث صفاری، معرفی می‌شود. به روایت مؤلف تاریخ سیستان، بعد از جنگ

---

۱. در این‌باره ازجمله ← ۱) ژیلبر لازار، بررسی وزن شعر ایرانی، ترجمهٔ لیلا ضیامجیدی، تهران، هرمس، ۱۳۹۵؛ ۲) محسن ابوالقاسمی، شعر در ایران پیش از اسلام، تهران، طهوری، ۱۳۸۳؛ ۳) احمد تفضلی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، تهران، سخن، ۱۳۷۶ (بخش‌هایی از کتاب).

۲. شایستهٔ توجه است که ورود عبارات قرآنی به شعر فارسی از همان اولین شعرها شروع شده است، از جمله در شعر محمد بن وصیف که مؤلف تاریخ سیستان آن را اولین شعر فارسی دانسته و بعد از این روایت وی خواهد آمد. دو عبارتِ «لِمَنِ المُلک» و «قلیل الفنه» از **قرآن** برگرفته شده است. و همین‌طور است ابیات و اشعار ملمّع که در اولین اشعار فارسی از جمله در اشعار باقی‌مانده از شهید بلخی دیده می‌شود. برای مثال ← لازار ۱۳۴۲: ۲۳. برای دیدنِ نظرِ محمدرضا شفیعی کدکنی دربارهٔ علتِ استشهاد وسیعِ شعرای فارس‌زبان به الفاظ و عبارات **قرآن** در شعر ← شفیعی کدکنی ۱۳۹۲: ۳۸۸-۳۸۹.

۳. در برخی کتاب‌های کهن، از وجود آثاری به زبان فارسی خبر داده شده که فعلاً نمی‌دانیم ماهیت فارسیِ آنها دقیقاً چه بوده و تا چه حد با نثری که در نیمهٔ قرن چهارم رواج می‌یابد، قرابت داشته است. در این‌باره از جمله ← آذرنوش ۱۳۸۷: ۱۳۸ تا ۱۴۴.

با امیر هرات و پوشنگ:

شعرا او (= یعقوب لیث) را شعر گفتندی به تازی... چون این شعر برخواندند، او عالم نبود درنیافت، محمد بن وصیف حاضر بود و دبیرِ رسایل او بود و ادب نیکو دانست و بدان روزگار نامهٔ پارسی نبود. پس یعقوب گفت: چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟ محمدِ وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت. و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت. و پیش از او کسی نگفته بود که تا پارسیان بودند سخن پیش ایشان به رود بازگفتندی بر طریق خسروانی و چون عجم برکنده شدند و عرب آمدند، شعر میان ایشان به تازی بود و همگنان را علم و معرفتِ شعر تازی بود... محمد بن وصیف این شعر بگفت:
ای امیری که امیران جهان خاصه و عام... الخ (تاریخ سیستان ۱۳۸۹: ۲۰۹-۲۱۰).

تا صد سال بعد از این روایت، شعرای بسیاری ظهور می‌کنند، گرچه به‌نسبتِ تعداد شعرا، آثار شعری کمی از ایشان مانده است. سپس در میانهٔ قرن چهارم نثر فارسی از همان آغاز، با پختگی و روانی و زیبایی، آغاز می‌شود.

اولین نمونه‌های نثر پارسی را فعلاً باید سه اثر دانست:[۱] مقدمهٔ قدیم شاهنامه،[۲] ترجمه و تفسیر **قرآن** موسوم به ترجمهٔ تفسیر طبری که علاوه بر تفسیر، ترجمهٔ کل متن **قرآن** را هم در خود داشت،[۳] و ترجمهٔ تاریخ طبری مشهور به نام تاریخ بلعمی.[۴]

اولین ترجمه‌ای که فعلاً آن را ترجمهٔ رسمی و اولین ترجمهٔ **قرآن** می‌دانیم، یعنی ترجمهٔ

۱. دربارهٔ چیستی اولین آثار پارسی ← محمد قزوینی، «قدیم‌ترین کتاب در زبان فارسی حالیّه»، بیست مقالهٔ قزوینی، ج ۱، به اهتمام ابراهیم پورداود و عباس اقبال، تهران، اساطیر، ۱۳۹۱.

۲. کشف بخش اندک باقی‌مانده از مقدمهٔ شاهنامهٔ منثور ابومنصوری مرهونِ دقت نظر علامه قزوینی است. ← قزوینی ۱۳۹۱: ۱/۲-۶۴.

۳. البته چنان‌که برخی محققان تذکر داده‌اند، این اثر به معنای دقیق کلمه ترجمهٔ تفسیر **قرآن** محمد بن جریر طبری موسوم به جامع البیان عن تأویل آی القرآن نیست. اول‌بار عباس زریاب خویی از این حقیقت پرده برداشت، (← زریاب خویی ۱۳۸۵: ۳۵۹-۳۶۳) و سپس دیگرانی نیز در تحقیقاتشان متذکر این نکته شدند. برای مطالعهٔ ماحصل تحقیقات به ضمیمهٔ دیدگاه‌هایی تازه ← حسینعلی رحیمی، «دلایل نسخه‌شناختی در ردّ انتساب ترجمهٔ تفسیر طبریِ موجود به علمای ماوراءالنّهر»، نامهٔ فرهنگستان، ش۶۷، بهار، ۱۳۹۸،ص۷۵-۹۲.

۴. دربارهٔ انتساب این ترجمه به ابوعلی محمد بن محمد بلعمی، وزیر منصور بن نوح ساسانی، نیز بحث‌هایی بین محققان درگرفته است. ← روشن ۱۳۸۰: ۱/ مقدمه.

تفسیر طبری، با فتوای علمای ماوراءالنهر جوازِ انجام یافت.[۱] گرچه می‌توان احتمال بسیار داد که پیش از آن نیز همه در انتظار جواز علمای ماوراءالنهر نمانده و برای ترجمهٔ کتاب مقدس خویش کوشش‌هایی کرده باشند، دست‌کم در خصوص مردم عادی و در حدّ خواندن و فهمیدن نماز یومیه، شواهدی از این امر در دست است، از جمله در تاریخ بخارا آمده:

> قتیبة بن مسلم مسجد جامع بنا کرد، اندر حصار بخارا به سال نود و چهار، و آن موضع بتخانه بود مر اهل بخارا را، فرمود تا هر آدینه در آنجا جمع شدندی، چنان‌که هر آدینه منادی فرمودی، هر که به نمازِ آدینه حاضر شود، دو دِرَم بدهم. و مردمانِ بخارا به اولِ اسلام در نماز قرآن به پارسی خواندندی، و عربی نتوانستندی آموختن. و چون وقتِ رکوع شدی، مردی بودی که در پسِ ایشان بانگ زدی: «بکنیتا نکینت»؛ و چون سجده خواستندی کردن بانگ کردی: «نکو نیا نکونی»[۲] (نرشخی ۱۳۶۲: ۶۷).

در میانهٔ قرن چهارم است که نثر پارسی ظهور می‌کند. از مدت‌ها پیش دانشمندان ایرانی نوشتن به زبان عربی را آغاز کرده و آثار بسیار در زمینه‌های مختلف تاریخ و علم و ادب پدید آورده بودند. اما با آغاز نثر پارسی کم‌کم نثرنویسی اوج می‌گیرد و برخی دانشمندان در کنار آثار عربی‌شان، اثری به فارسی هم می‌نویسند، ازاین‌جمله‌اند: ابن سینا و ابوریحان بیرونی. بعد از قرن پنجم و ششم گرچه همچنان زبان عربی در بین علما رواج دارد، اما دیگر به قول نصرالله منشی در دیباچهٔ کلیله و دمنه (ص۲۵)، رغبتِ مردم کم‌کم نسبت به مطالعهٔ کتاب‌های تازی فروکش می‌کند، و چنین است که آثار بسیاری به زبان فارسی، با نثری پربار و پخته، و در زمینه‌های گوناگون، از تاریخ و فلسفه و علم تا تفسیر **قرآن** و فقه پدید می‌آید. تا همین زمان دیگر زبان فارسی دارای آثار شعریِ بسیار هم شده است. برخی از دانشمندان نیز بودند که از آثار عربی خویش، تحریری تازه، و گاه ملخّص، به فارسی

---

۱. در این امر اختلاف است که زمان ترجمهٔ قرآن قدس پیش از ترجمهٔ تفسیر طبری است یا نه. لازار آن را متعلق به اواخر قرن پنجم یا اوایل قرن ششم می‌داند (← لازار ۱۳۹۳: ۶ و ۱۵۸).

۲. این دو عبارت به زبان سغدی‌ست (← صادقی ۱۳۵۷: ۶۷ و چنان‌که محققان گفته‌اند، در آن زمان زبان رسمیِ بخارا و ماوراءالنهر سغدی بوده است. دربارهٔ معنیِ دو جملهٔ مشخص شده ← بهار ۱۳۷۳: ۱/ ۲۳۰؛ و نیز تعلیقات ریچارد فرای بر این دو عبارت بر ترجمهٔ انگلیسیِ تاریخ بخارای نرشخی به زبان انگلیسی *The History of Bukhara*, 1954).

مهیّا می‌کردند، از جمله امام محمد غزالی که کتابِ احیاء علوم الدین را در کیمیای سعادت بازنویسی و تلخیص کرد. همچنین سنتی از ترجمهٔ آثار عربی به فارسی، غیر از ترجمهٔ **قرآن** آغاز شد، عمدتاً با این توجیه که فایدهٔ علوم عام‌تر شود و بدین ترتیب، با ازدیاد ترجمه، راه ورود لغات عربی به فارسی سهل‌تر و سریع‌تر شد.[۱]

در بین همهٔ این ماجراها، همچنان نزاعی بین فارسی و عربی در آشکار و نهان برقرار است که این نزاع دو سویه دارد، از یک طرف ایرانیانی که در پی احیای فرهنگ و زبان عقب‌راندهٔ خویش‌اند و از طرفی مسلمانانی که احیای زبان فارسی را خطری برای دین جدید و زبان آن می‌دانستند. نباید گمان برد که در جبههٔ دوم فقط قوم مهاجم قرار دارند، بلکه بسیاری از ایرانیان نیز در این گروه‌اند.[۲] این نزاع تا چند قرن بعد از اسلام ادامه می‌یابد، و در دوران معاصر نیز به نوعی دیگر باز سر برمی‌آورد.

اولین آثار نثر پارسی، یا برای ثبت تاریخ و داستان‌های ایران پیش از اسلام نوشته شد (شاهنامهٔ ابومنصوری و ترجمهٔ تاریخ طبری یا تاریخ منسوب به بلعمی)؛ یعنی خاطراتِ قومی و هویتِ سرزمین مغلوب، یا برای فهم کتاب مقدّس تازه است (ترجمهٔ تفسیر طبری و ترجمه‌های بعدیِ **قرآن** و واژه‌نامه‌های قرآنی و قاموس‌های عربی به فارسی). این دو عملِ کاملاً طبیعیِ قوم مغلوبی‌ست که دینی تازه را پذیرفته و حاکمی تازه بر ایشان مسلط شده است. اولی برای بازجستِ روزگار وصل خویش است؛ یعنی حرکت طبیعیِ هر کسی که از

---

۱. تذکر دادن دو نکته بی‌مناسبت نیست: اول اینکه ارتباط بین فارسی و عربی مختص به بعد از اسلام نبود، مخصوصاً اگر آن را به ارتباطِ زبان‌های خانوادهٔ ایرانی با خانوادهٔ زبان‌های سامی توسعه دهیم. دوم اینکه واژگان نه تنها از عربی به فارسی که از فارسی هم به عربی وارد شده است. برای مطالعهٔ بیشتر ← ۱) آذرتاش آذرنوش، راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی، تهران، توس، ۱۳۸۸؛ ۲) محمدعلی امام شوشتری، فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸؛ ۳) محسن راثی، فارسی در عربی، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۶. آثار دیگری هم در این‌باره نوشته شده است، از جمله بخش‌هایی از مجموعهٔ شش جلدیِ تاریخ و فرهنگ ایران، محمد محمدی ملایری، توس، سال‌های گوناگون؛ همچنین علی‌اشرف صادقی و نیز مهدی محقق مقالاتی در این خصوص دارند که در مجلات گوناگون منتشر شده است. مراجعه به این کتاب نیز ازحیث بررسی پیوند قواعد عربی و فارسی سودمند است: خسرو فرشیدورد، عربی در فارسی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.

۲. برای مطالعهٔ بحثی مبسوط در این باره با شواهد گوناگون ← آذرنوش ۱۳۸۷: ۱۸۱-۲۳۱

اصل خود دورافتاده باشد، و دومی برای فهمِ فرهنگ و دین و زبان تازه و به کارگیریِ آن، که با اعتقاد و علاقه، یا به‌جبر، به هر حال ناچار از این کار بودند. این دو رویکرد همواره در زبان فارسی وجود داشته و در شکل‌گیری و نوعِ پویشِ آن، از جمله در امر واژه‌سازی مؤثر بوده است. در این کوشش و کش‌وواکش‌ها نشانه‌هایی از دغدغهٔ حفظِ زبان فارسی مشهود است. برای مثال، در آغاز ترجمهٔ تفسیر طبری آمده:

> و این کتاب تفسیر بزرگ است از روایت محمد بن جریر الطبری رحمةالله علیه، ترجمه کرده به زبان پارسی و دری راه راست. و این کتاب را بیاوردند از بغداد چهل مصحف بود. این کتاب نبشته به زبان تازی و به اسنادهای دراز بود، و بیاوردند سوی امیر... منصور بن نوح... پس دشخوار آمد بر وی خواندنِ این کتاب... به زبان تازی و چنان خواست که مر این را ترجمه کنند به زبان پارسی.
>
> پس علمای ماوراءالنّهر را گرد کرد و این از ایشان فتوی کرد که روا باشد که ما این کتاب به زبان پارسی گردانیم؟ گفتند روا باشد خواندن و نبشتنِ قرآن به پارسی مر آن کس را که او تازی نداند... و اینجا بدین ناحیت زبان پارسی است و ملوکان این جانب ملوک عجم‌اند.
>
> پس بفرمود ملک مظفّر ابوصالح (= منصور بن نوح سامانی) تا علمای ماوراءالنّهر را گرد کردند... همه خط‌ها بدادند بر ترجمهٔ این کتاب که این راه راست است.
>
> پس بفرمود امیر سید ملک مظفّر ابوصالح این جماعت علما را، تا ایشان از میان ایشان هر کدام فاضل‌تر و عالم‌تر اختیار کنند تا این کتاب را ترجمه کنند. پس ترجمه کردند... و آن اندر سیصد و چهل و پنج بود از هجرت پیغامبر... (ترجمهٔ تفسیر طبری ۱۳۹۱: ۵-۶).

پیش از این نیز قول مؤلف تاریخ سیستان دربارهٔ اولین شعر فارسی، سرودهٔ محمد وصیف آمد، بنابراین، می‌بینیم که در دو مرحلهٔ اصلی آغاز زبان پارسیِ نو، اول به شعر و سپس به نثر، ناآگاهی دو امیر نسبت به زبان عربی تأثیر اساسی داشته است، یکی یعقوب لیث صفاری و دیگری منصور بن نوح سامانی.

۱-۲ دو دانشمند بزرگِ پیشقدم در پارسی‌نویسی: ابن‌سینا و ابوریحان

هرچه پیش می‌آییم، نوشتن متون به زبان فارسی سرعت و فزونی می‌گیرد. در سدهٔ نخستِ نثر فارسی تألیف دو اثر در فلسفه و علم، به قلم دو دانشمند بی‌همتای ایران و جهان آن روز،

ابن‌سینا و ابوریحان اهمیتِ ویژه دارد: دانشنامهٔ علایی و التّفهیم.

ابن‌سینا از اولین کسانی‌ست که راه واژه‌سازی را آغازیده و ظاهراً در عرصهٔ حکمت و فلسفه اولین کتاب را او به زبان فارسی تألیف کرده است. پیش از ابن‌سینا آثاری در ادبیات و تاریخ و علم به زبان فارسی تألیف شده بود، اما ابن‌سینا در خصوص جایگزینی کلمات فارسی به جای مفاهیم فلسفی در زبان فارسی از پیشروان است. محمد معین در مقاله‌ای با عنوانِ «لغات فارسی ابن‌سینا و تأثیر آنها در ادبیات فارسی»، واژگان فارسی به‌کار رفته از سوی ابن‌سینا را استخراج کرده و نیز اشتراکات آنها را با لغات فارسیِ بیرونی متذکر شده است.[1] در این مقاله، معین لغات دانشنامه را به چهار دسته تقسیم می‌کند: ۱) لغات معمول در زبان فارسی که پیش از عهد ابن‌سینا و هم در زمان او معمول بوده است، مثل: آرامش، آسان، آهنگ؛ ۲) لغاتی که در میان فاضلان و شاعران ایران شناخته بوده و ظاهراً عامهٔ مردم آنها را به کار نمی‌بردند، مثل: آخشیج، انگارش، باستار؛ ۳) لغات علمی و فلسفی که بیرونی و ابن‌سینا هر دو آورده‌اند، مانند: برسو، زیرسو، تنومندی؛ ۴) لغات و ترکیباتی که نخستین بار در آثار ابن‌سینا آمده و در کتاب‌های مؤلفان پیش از او دیده نمی‌شود، مانند: ایستاده به خود، پیوندپذیر، شاید بود، علم زیرین، علم فرهنگ، کجایی، کدامی، کیی، مانندگی و غیره.

معین دو شیوه برای ابن‌سینا در وضع لغات می‌شمارد: ۱) تغییر معنی لغات متداول، مثل بُرینش (= قطع)، بسیاری (= کثرت)، پذیرا (= قابل)، دریابنده (= مُدرِک)، کنندگی (= فاعلیت)، کجایی (= أین)؛ ۲) ترکیب و اشتقاق، که در این شیوه دو قسم برمی‌شمارد: الف) ترکیب لغات فارسی، مانند اندریابی و اندریافت (= ادراک)، اندریابنده (= مدرِک)، بیرون از طبیعت (= مابعدالطبیعه)، جانِ سخن گویا (= نفس ناطقه)، جنبایی (= حرکت)، سه سو (= مثلث)، نادیداری (= باطنی)؛ ب) ترکیب لغات فارسی و عربی، مانند: جهتگر (= ذوجهت، دارندهٔ جهت)، علم برین (= علم اعلی، مابعدالطبیعه)، علم فرهنگ (= علم تعلیمی)، قوّتِ داننده (= قوهٔ عاقله)، نایقینی (= عدم یقین).

---

۱. جلال‌الدین همایی در مقدمهٔ التفهیم، در صفحات قکط تا قفه، فهرست مفصلی از لغات و اصطلاحات کتاب به دست داده و چنان‌که خود در پانویس اشاره کرده، در آن فهرست نظرش بیشتر متوجه لغات و اصطلاحات فارسی و مختصاتِ لغویِ کتاب التفهیم بوده است.

با مطالعهٔ دانشنامه، میلِ ابن‌سینا به بیان اندیشه به زبان فارسی برای خواننده آشکار می‌شود، مثلاً او به‌جای دو اصطلاح منطقیِ تصوّر و تصدیق، «اندررسیدن و گرویدن» را می‌گذارد[1] (ابن‌سینا ۱۳۸۳: ۵) و نیز واژگان دیگری که بخشی از آنها در بالا ذکر شد. حتی این جهت‌گیری را بادقت در بسملهٔ کلام او، در آغاز بخشِ منطقِ دانشنامهٔ علایی، که یکی دو دهه بعد از تدوینِ نهایی شاهنامهٔ فردوسی نوشته شده، می‌توان دریافت. نزدیکیِ بسیارِ این بسمله به بیت آغازینِ شاهنامهٔ فردوسی عیان است، در هر دو از «خداوندِ خرد» یاد شده:

سپاس و ستایش مر خداوندِ آفریدگارِ بخشایندهٔ خرد را (همان: ۱).

اما بیرونی با آنکه کتاب مهمی به زبان فارسی تألیف کرده و واژگان فارسی تازهٔ بسیاری نیز در آن به کار برده، چونان‌که آذرنوش متذکر می‌شود و شواهد آن را در آثار بیرونی از جمله صیدنه، آثار الباقیه و الجماهر فی الجواهر به دست می‌دهد، همواره به زبان فارسی کنایه می‌زند و آن را تحقیر می‌کند (← آذرنوش ۱۳۸۷: ۱۹۵-۱۹۹).

ابوریحان سخنان دیگری هم مفید در بحث حاضر دارد. کسانی که با متون فلسفهٔ اسلامی سروکار داشته‌اند، بارها به اسامی فیلسوفان یونانی و نام‌های رسالات ایشان، ازقبیلِ ایساغوجی، قاطیغوریاس و... برخورده‌اند. ابوریحان در آغاز کتابِ تحدید نهایات الأماکن لِتصحیحِ مسافاتِ المساکن می‌گوید که برخی از اهل جدل و کلام و فقه، آنگاه که از عناوینِ موضوعاتِ منطقی مانندِ ایساغوجی و قاطیغوریاس و باری أرمنیاس و أنولوطیقا سخن در میان می‌آید، از منطق اظهار بیزاری می‌کنند، حال آنکه خود ایشان هم در عمل، ولی در قالبِ الفاظ مخصوص و مأنوس خویش، از آنها استفاده می‌کنند. به نظر بیرونی علّت این است که این اسامی برای آنها نامأنوس است و اِشکالِ اصلی را از مترجمان می‌داند که از همان اول، به‌جای آنکه نامِ این رسالات را به الفاظ مناسب، مانند مدخل و مقولات و عبارت و قیاس و برهان برگردانند، آنها را

۱. البته باید یادآور شد، چنان‌که صاحب‌نظران هم تذکر داده‌اند، این روش متعادلِ پارسی‌نویسی و بسامد پایینِ لغات عربی، نسبت به دوره‌های بعد، از مختصات سبکیِ دورهٔ اول نثر پارسی‌ست و مخصوص به ابن‌سینا نیست. با رواج پارسی‌نویسی، به‌ویژه فزونی یافتن آثار مربوط به کتابت و دبیری و نامه‌نگاری، عربی‌نویسی هم بالا می‌گیرد. از همان جمله است توصیه‌های مشهور، منسوب به ابوالفضل بیهقی، صاحب یکی از ستوده‌ترین نثرهای فارسی، به آوردنِ لغات عربی به‌جای واژگان فارسی در رساله‌ای کوتاه، موسوم به چند سخن که دبیران در قلم آرند (← بیهقی ۱۳۵۵).

بعینه از لفظ یونانی به عربی درآورده‌اند و طبیعتاً دیگر بعد از گذشتِ دو سه قرن سخت است که لغات علمی و اصطلاحی را، که اهل دانش بدان‌ها خوگر شده‌اند، تغییر داد (← بیرونی ۱۳۵۲: ۸). این نکتهٔ استاد بیرونی در امر واژه‌سازی شایستهٔ توجه است.

بازگردیم به مقالهٔ معین و ابن سینا. معین در مقالهٔ مذکور از برخی پیروان و تأثیرپذیرفتگان از ابن‌سینا یاد می‌کند و راهیابی بعضی واژگان وی را در آثار ایشان نشانی می‌دهد، از جمله مترجم ناشناسِ رسالهٔ حی بن یقظان، ابوعبدالله جوزجانی، ناصرخسرو، غزالی و افضل‌الدین کاشانی.[۱] در آخر از فرقهٔ آذرکیوان نام می‌برد و از افراط ایشان در واژه‌سازی، آن هم واژگانی که به قول معین با «روح فارسی» مخالف است، انتقاد می‌کند و مثال‌هایی از «ترجمه‌های مضحک، تغییر و تحریفات معنایی و خلاف قیاس‌های نابجا» از آثار ایشان می‌آورد؛ مواردی چون: برش‌دید (= قطع‌نظر)، تازه‌شو (= حادث)، تنبدوتنتن (= جسم کل)، تیمسار (= حضرت)، باس (= مخفف باستان در معنای قدیم)، بایش (= بودن).

بنابراین، این فرقه گرچه اولین کسانی نبودند که پرهیز از عربی‌نویسی و هنجارِ سره‌نویسی را دستور کار خویش قرار دادند، اما تا زمان خود ظاهراً افراطی‌ترین بودند. معین در پایان مقالهٔ یادشده دربارهٔ راه ایشان چنین نظر می‌دهد:

> لغات برساختهٔ دساتیر و دیگر کتبِ این فرقه، متأسفانه در فرهنگ‌های فارسی ... رواج یافت. برخی گویندگانِ دو قرن اخیر... لغات برساختهٔ این گروه را به کار برده‌اند و برخی از معاصران نیز آن لغات را استعمال کرده‌اند. از سوی دیگر، گروهی به پیروی از نویسندگان فرقهٔ مزبور خود به وضع لغات نادرست و نامطبوع پرداخته‌اند و در نتیجه کاری که با نیتِ نیکِ ابن سینا و بیرونی به سود زبان پارسی آغاز شده بود، بنا به روشِ نادرستِ بعضِ نویسندگانِ فرقهٔ مزبور به زیانِ پارسی منجر شد. خوشبختانه بر اثرِ انتشار مقالاتِ بعضِ فاضلان معاصر، از استعمالِ

۱. آثار افضل‌الدین مشهور به بابا افضل کاشانی از بهترینِ نمونه‌هاست در ادامهٔ سنت پارسی‌نویسیِ شیوا و متعادل فارسی تا قرن هفتم هجری، که هنوز دربارهٔ او، خاصه واژگان آثارش، تحقیق لازم صورت نگرفته است. مجتبی مینوی و یحیی مهدوی دو جلد از آثار وی را منتشر کرده و قرار داشتند تا مابقی را نیز به همراه شرحی دربارهٔ افضل‌الدین و آثارش منتشر کنند، اما فرصت این کار را نیافتند. اینک فهرستی از لغات و اصطلاحاتِ این دو مجلد، به کوشش حسین سامعی استخراج شده و در پایانِ مجموعه مصنفات افضل‌الدین (دوجلد در یک مجلد) درج شده است. همین فهرست لغات و اصطلاحات نیز مغتنم و شایستهٔ توجه است. ← کاشانی ۱۳۶۶: ۷۸۶-۸۴۵.

این‌گونه لغات بسیار کاسته شده و امید است که به کوشش و همتِ ادیبانِ دانشمند، زبانِ ابن‌سینا و بیرونی و فردوسی و سعدی و حافظ، از تباهی به دور ماند و به‌سرعت به سوی کمال پیش رود (معین ۱۳۸۴: ۳۴۲-۳۹۰؛ نیز ← همان ۱۳۸۷: ۵۲۹-۵۷۱).[۱]

۱-۳ نویسندگان و مترجمان آگاه و متعادلِ مخالف با سره‌نویسی

شواهدی وجود دارد از کوشش‌هایی برای نگهداری و تقویت زبان فارسی از راه ترجمه و تألیف از سوی کسانی که اختصاصاً نسبت به این موضوع توجه داشته و نظر خویش را نیز اظهار کرده‌اند. از جمله سه نظر در پایین می‌آید که در قرون گذشته، در مقابل سره‌گرایان بیان شده است و همین نشان می‌دهد که این نزاعی‌ست کهنه و حاصل فرهنگی با زبانی گرچه غنی و زاینده، اما دوگانه و لغزنده.

۱-۳-۱ تذکر شهمردان بن ابی الخیر

شهمردان بن ابی الخیر در قرن پنجم هجری، در مقدمهٔ کتاب روضة المنجّمین می‌نویسد:

... و از همه طُرفه‌تر آن است که چون کتابی به پارسی کنند گویند از بهر آن بدین عبارت نهادیم تا آن کس که تازی نداند بی‌بهره نماند. پس سخن‌هایی همی‌گویند **دری ویژهٔ مطلق** که از تازی دشخوارتر است و اگر به سخن‌های متداول گویند دانستن آسان‌تر بود... پس اگر مقصود سخنِ دری است روا بوَد... پس طریق و راه نمودنِ علم و عملی بر وجهی مختصر برگرفتیم و لفظی مستعمل به کار آوردیم، چه خود نام‌هایی همی‌آید که مستعمل شده‌ست و طبع هر کس فراپذیرفته، چون «وسط و مرکز و خاصّه و تعدیل و اوج و ارتفاع» و همچنین چون «تشریق و تغریب و استقامت و رجعت» و مانند این و چون از این لفظها کرانه جُستیم، گرانی حاصل همی‌آمد و نیز به شرح حاجت می‌بود، بل هر عبارتی از تازی که اندرین کتاب موجود است، عامی امّی، معنی آن به پنج روز بتواند دانستن و نیز آن کس که این‌قدر نداند، اگر ازین علم شریف بی‌بهره ماند، رواست... و از بهر آن به لفظ پارسی کردم، چه اندرین نوع، به تازی بسیارست و منجّم را با لغت تازی دانستن بس شغلی نیست و دانستم که اگر به پارسی نبودی، بیشتر مردم را تمنّا افتادی که به پارسی بایستی تا فایده بیشتر حاصل آمدی (رازی ۱۳۸۲: ۲-۳).

گفتهٔ شهمردان در اینجا حاوی دو نکته است: اول تعجب می‌کند از کسانی که می‌گویند

۱. برای دساتیر و لغات ساختگی آذرکیوان ← پورداود ۲۵۳۶ [= ۱۳۵۶]: ۱۷-۵۱ و نیز: همان ۱۳۳۱: ۳۱۰-۳۱۹.

کتاب را از عربی به فارسی ترجمه کردیم تا مردم بخوانند، بعد آن را به زبانی (= دریِ ویژهٔ مطلق) می‌نویسند که کسی نمی‌فهمد؛ و دوم اینکه، اصطلاحات جاافتادهٔ علمی را نباید تغییر داد. در ادامه با بررسی روش برخی از واژه‌سازانِ امروزی خواهیم دید که این تذکر علمی و زبانی او هنوز هم محمل تکرار و توجه دارد.

۱-۳-۲ پند عنصرالمعالی در *قابوس‌نامه*

> و اگر نامهٔ پارسی بود، پارسی مطلق منبیس که ناخوش بوَد، خاصه پارسیِ دری که نه معروف بوُد (= معروف نبوَد)، آن خود نباید نبشت به هیچ حال که خود ناگفته بهتر از گفته بوَد. و تکلّف‌های نامهٔ تازی خود معلوم است که چون باید کرد و اندر نامهٔ تازی سجع هنر است و خوش آید. لکن اندر نامهٔ پارسی سجع ناخوش آید اگر نه‌گویی (= نگویی) بهتر باشد (عنصرالمعالی ۱۳۹۰: ۲۰۸).

پندِ کیکاوس به پسرش، که خود یکی از بهترین آثار نثر پارسی را به یادگار نهاده، در پرهیز از نوشتن به زبان پارسیِ دَریِ نامعروف، هوشمندانه است. همچنین است تفاوتی که بین ارزش و جایگاه سجع در دو زبان عربی و فارسی می‌گذارد. چه‌بسا نویسندگانِ آگاه فارسی مانند سعدی، که به سبب شیوایی و روانی و پایبندی به موسیقی طبیعی زبان نه سجع و دیگر تکلّفات مصنوعی، کلام‌شان قرن‌ها بین خواص و عموم جاری و مؤثر بوده، پند عنصرالمعالی را در نظر داشته بوده‌اند.

۱-۳-۳ قاعدهٔ خوارزمی در ترجمهٔ *احیاء علوم الدینِ* غزالی

از مترجمان آگاه دیگر، مؤیدالدین محمد خوارزمی است که در نیمهٔ اول قرن هفتم کتاب احیاء علوم الدین امام محمد غزالی را به زبان فارسی برگردانده است. وی در مقدمهٔ کتاب پنج قاعده را ذکر می‌کند که به زعمِ خود در کار ترجمهٔ احیاء بدان‌ها پایبند بوده است، از این میان، پنجمین قاعده در خصوص حدود فارسی‌نویسی‌ست در مقابلِ عربی‌نویسی:

> ... کوشیده آمده است که بیشترِ الفاظ پارسی باشد، مگر جایی که یافته نشده است و اگر یافته شده است مصطلح و متعارف نبوده است؛ و اگر بوده است سلاست و عذوبتِ لفظِ تازی

نداشته است و از گرانی و استکراهی خالی نبوده است... و اگر داشته است در موازنهٔ آن لفظی بوده است که موقعِ لفظ تازی در آن، خوب‌تر از پارسی می‌بود... (خوارزمی ۱۳۸۹: ۱/ ۱۲).

می‌بینیم که مترجمِ آگاه و بدون تعصّب، درصدد ترجمهٔ متنی عربی به فارسی برآمده و همین اهتمام او در برگرداندنِ یکی از مهم‌ترین متون علمی و اندیشگی در فرهنگ ایران و اسلام، نشان‌دهندهٔ حدود آگاهی او و نیز علاقه‌اش به زبان فارسی است. او که به قول خود کوشیده تا بیشتر از الفاظ پارسی بهره بگیرد، در عین حال چنان‌که تصریح کرده، از تکلّف در این کار و آوردنِ الفاظِ فارسیِ نامتعارف پرهیز دارد و از به‌کارگیری الفاظ جاافتاده و زیبای عربی ترسی ندارد. بماند که مؤیدالدین خوارزمی گاه به سخن خود پایبند نیست و کلماتی مانندِ شذوذ (= دشواریابی، دیریابی) و ندور (= کمیابی، ندرت) و امثالهم را در نثرش وارد می‌کند، با این حال ارزشِ اصلِ فکر و حرف او باقی است.

باری، سخن نویسندگان و مترجمان متقدم و فرهیخته‌ای مانند شهمردان و عنصرالمعالی و خوارزمی، که اولی در دوران اوجِ عربی‌نویسی کتابش را به پارسی می‌نویسد، دومی نویسندهٔ یکی از ارجمندترین متون فارسی‌ست و سومی یکی از مهم‌ترین آثار فرهنگ ایران و اسلام را به پارسی برمی‌گرداند، برای مترجمان امروز ایرانی، خاصه آنها که به فارسی‌نویسی علاقهٔ وافر دارند، شایستهٔ تأمل است.

عجالتاً ذکر همین شواهد برای تمهید مباحث ما کافی‌ست و اینک می‌توانیم سیرِ ماجرا را در دوران معاصر پی بگیریم.[۱]

۲ دومین رویارویی مهمِ زبان فارسی با زبان بیگانه: فارسی در برابر زبان‌های فرنگی

اما رویارویی دوم زبان فارسی، در زمانِ آشنایی ایرانیان با جهان غرب رخ داد. این آشنایی از

۱. سره‌نویسی گرایشی‌ست که کسان دیگری هم در دوران کلاسیک بدان تمایل داشته‌اند، از این جمله است احمد تبریزی مؤلف شهنشاه‌نامه در قرن هشتم که در چند جای اثرش تصریح می‌کند که «نگوید به‌جز پارسی و دری» و اینکه در تمام مثنوی‌اش که بیش از شانزده هزار بیت است، به غیر از اسامی، هیچ کلمهٔ عربی وارد نشده است: «یکی نیست جز نام، تازی در او». ← تبریزی ۱۳۹۷: ۱۴۲ و ۸۷۴ و نیز ← مقدمهٔ تصحیح، ص ۴۷-۵۱. برای بحث در بابِ تاریخ سره‌گرایی، انواع، و سود و زیان آن در اینجا مجال بیش از این نداریم. عجالتاً می‌توان به این آثار مراجعه کرد: ۱) طباطبایی ۱۳۹۸: ۶/ ۴۵-۵۰؛ ۲) نگار داوری اردکانی، سره‌گرایی زبانی، تهران، هرمس، ۱۳۸۷.

میانهٔ حکومت قاجاریان گسترده و عمیق شد و احساسی از عقب‌ماندگی، همراه با شوق و انگیزه‌ای برای پیشرفت در ایرانیان پدید آورد. گرچه از قرون ششم و هفتم و دوران جنگ‌های صلیبی، کم‌وبیش، مردم ایران و جهان اسلام تماس‌هایی با فرنگیان داشته‌اند و در این خصوص سفرنامه‌هایی ازسوی اروپاییان به ایران، به‌ویژه از زمان صفویه، در دسترس است، اما این مواجهات هیچ‌گاه به تأثیر و تأثر عمیق نینجامید. برای مثال، وقتی آنتونی جنکینسون، رئیس هیئت اعزامی از انگلستان به روسیه و ایران، در سال ۹۷۰ق با شاه طهماسب دیدار می‌کند و نامهٔ ملکه الیزابت را به او تقدیم می‌دارد، شاه می‌گوید: «در قلمرو ما کسی نیست که این زبان‌ها را درک کند» و سپس می‌افزاید: «نیازی به دوستی با کفّار نداریم» و جنکینسون را از دربار بیرون می‌کند (جنکینسون و دیگران ۱۳۹۶: ۱۰۹-۱۱۰).

از عهد ناصری بود که ایرانیان با فرنگ آشنایی حاصل کردند، کسانی برای تعلیم بدانجا رفتند، حتی پادشاه ایران به فرنگ سفر کرد و گویی بدین ترتیب پس از شاهان باستانی ایران، ناصرالدین شاه قاجار اولین پادشاه ایرانی شد که پای از آسیا بیرون نهاد.

رویارویی دومِ زبان فارسی عمدتاً با زبان‌های اروپایی، به‌ویژه انگلیسی و فرانسه بود. گرچه زبان‌های آلمانی و روسی هم حضور داشتند و البته مواجهه با زبان عربی نیز همچنان وجود داشت و بعدها به دلایلی دوباره اوج گرفت. اما برخوردِ اصلی با زبان‌های فرنگی و در سه چهار دههٔ اخیر بیش از همه با زبان انگلیسی بود که در حول‌وحوش ایام مشروطیت آغاز شد و همچنان برجاست.

دلیل اولین رودررو شدنِ زبان فارسی با زبانی دیگر شکست نظامی و سیاسی ایران بود، اما دلیل دومین رودررویی، عقب‌ماندگیِ تاریخی و افولِ علمی و فرهنگی بود. در اولی پارسیان پادشاهی خود را مقابل تازیان از دست دادند، اما در دومی حاکمیت ایران به طور رسمی تحت حاکمیتِ حکومتی بیگانه درنیامد، بلکه برتری علمی، فرهنگی و صنعتیِ فرنگیان باعث شد که فرهنگ و زبان‌شان به ملل دیگر، از جمله ایران تحمیل شود.

با ورود و تأثیر سیاستمداران، سفیران و دانشمندانِ خارجی به ایران و پس از برپا شدنِ مدارس جدید به سبک فرنگی و مسافرت برخی ایرانیان به اروپا و آشنایی ایشان با مظاهر

جدید غربی و شروع جنبش عظیم ترجمهٔ متون فرنگی، دومین چالش عظیم زبان فارسی آغاز شد. در سفرنامه‌های گوناگونِ به‌جامانده از فرنگیانِ به‌ایران‌آمده، از اوایل عهدِ صفوی تا عصرِ قاجار و پهلوی، و در سفرنامه‌های متعددِ ایرانیانِ به‌فرنگ‌رفته، در روزگار قاجار، به‌خوبی می‌توان نظرِ تحقیرآمیزِ فرنگیان به ایران، و نیز نگاهِ خیرهٔ ایرانیان به فرنگ و تأثیرپذیری‌شان از آنها را دید. بدین بسنده می‌کنیم که ناصرالدین شاه قاجار، که روزگار دراز حکمرانی او از هر جهت عصری مهم در آشنایی ایران با مظاهر غرب است، خود زبان فرانسه را تعلیم دیده بود، چنان‌که در روزنامهٔ خاطراتش نوشته که در اولین سفرش به فرنگ، با پادشاه پروس به زبان فرانسه گفت‌وگو می‌کرده است (ناصرالدین شاه قاجار ۱۳۹۹: ۲۴۱).

الغرض، پس از سه چهار قرن آمدورفت، سفیر فرستادن و گزارش نوشتن، وقتی‌که غرب در مقایسه با ممالک درخودفرورفته‌ای چون ایران از هر جهت پیش افتاد و دو سه قرن از پیشرفت‌های عظیم علمی و فلسفی‌اش سپری شد، آنگاه راه بهره‌برداری از ذخایر مادی و معنوی ممالک شرق از جمله ایران را در پیش گرفت.

و در این گذرگاه، مشکلِ ایران با گذرگاه نخست تفاوت داشت. دیگر امکان و مجالِ دو سه قرن خاموشی وجود نداشت؛ ایران ناچار بود به‌سرعت جهان جدید و زبان آن را درک کند، چراکه اگر ایران با جهان کاری نداشت، جهان او را به حال خود رها نمی‌کرد و البته نکرد.

در یادگیری و انتقال زبان تازهٔ علوم طبیعی و علوم انسانی، ایرانیان با معضلِ ترجمهٔ مفردات و اصطلاحات اساسی علوم طبیعی و علوم انسانی نوین، و چگونگی برگرداندنِ جملات و خصایصِ نحویِ زبان‌های اروپایی به زبان فارسی مواجه بودند.

با آشنایی هرچه بیشتر ایرانیان با فرهنگ و ادبیات فرنگ، رفته‌رفته کاستی‌های فرهنگ ایرانی و زبان فارسی، در همهٔ زمینه‌ها، ازقبیلِ سیاست، حقوق، فلسفه و تاریخ و ادبیات، بیشتر جلوه کرد.

اولین چیزهایی که به چشم اهل دانش و فرهنگ آمد، ساختارهای نوین سیاسی و مظاهر علمی غرب بود و نخستین جلوه و دستاورد این مواجهات و توجهات، با انقلاب مشروطیت رخ نمود و بنابراین، پیش از هر چیز باید نظریه‌ها و مفاهیم حقوقی، سیاسیِ مغرب‌زمین،

ازقبیلِ قانون اساسی، دموکراسی و مانند آنها، به فهم درمی‌آمد.[۱]

همچنین، کتاب‌های تاریخ، ادبیات داستانی و نمایشنامه‌ها از عمومی‌ترین نوشته‌ها بود که عموم و خواص بدان گرایش پیدا کردند. به همین ترتیب نت موسیقی نیز وارد شد و تحولی در ثبت ردیف موسیقی ایرانی به وجود آمد و اندک‌اندک اشعاری هم از زبان‌های فرنگی به زبان فارسی ترجمه شد و شعر فارسی را به راه تجدد انداخت. باید توجه داشت که برآمدن شعر نو پارسی، چنان‌که برخی صاحب‌نظران متذکر شده‌اند (← شفیعی‌کدکنی ۱۳۹۴)، برآیندِ ترجمهٔ اشعار فرنگی‌ست، که البته این نیز خود برآمده از تحولات در فلسفه، زبان‌شناسی، ادبیات، مکاتبِ ادبی و نقدِ ادبی مدرن بوده، و باز این نتیجهٔ تحول عظیم در علم و اندیشهٔ غرب پس از دوران رنسانس و دوران روشنگری است.

همهٔ اینها سبب شد که زبان فارسی وارد آزمونی تاریخی شود. در این میان دانشمندانِ آگاه قوم، با زبان هشدار و انتقاد سخن می‌گفتند یا از کمبودها و نیازها حرف می‌زدند و یا از فسادهای صرفی و نحویِ راه‌یافته به زبان فارسی، که متأثر از فرهنگ و زبان‌های اروپایی بود، انتقاد می‌کردند.

هرچه بود از همان آغاز، در ورودِ هر یک از عناصر فرهنگ غرب معضل زبان مطرح، بلکه نخستین معضل بود. بهر نمونه، در اولین ترجمه‌هایی که از نمایشنامه‌های شکسپیر به دست داده شده، معلوم می‌شود که بحث فارسی و رویارویی‌اش با زبان‌های اروپایی محل نظر بوده. ناصرالملک، از مشهورترین رجال قاجاری و از نخستین تحصیل‌کرده‌های اروپا، که مدتی هم در عهد پادشاهی احمدشاه قاجار نیابت سلطنت را عهده‌دار بود، برای نخستین بار، یکی از

۱. بسیاری از مباحث سیاسی و حقوقی برخاسته در روشنفکری ایران، در سال‌های پس از مشروطیت تا همین امروز، ناشی از عدم توافق‌ها در معانیِ مفاهیمی مانند قانون اساسی، دموکراسی، حکومت مردم، مشروطه و امثالهم است که طبیعتاً در زمان مشروطه، اغلب درست و به معنای دقیقی که صاحبان اصلی آن به کار می‌برده‌اند، فهم نمی‌شده است. برخی می‌گویند که فقها به دلیل سابقهٔ آشنایی بیشتر با این‌گونه مباحثِ مربوط به قانون‌گذاری، زودتر و بهتر فهمیدند معنای این مفاهیم چیست و گروهی برعکس، بر این نظرند که تبیین آنها از این مفاهیم، به دلیلِ خارج کردن این اصطلاحات از زمینهٔ اساسی خود و بردن آن به زمینه‌ای به‌کل متفاوت، بیشتر راهزن بود تا راهگشا. چنان‌که پیداست، در همهٔ وجوه و جوانبِ مواجههٔ ایران با جهان جدید، زبان و واژگان در صدر مسائل است.

نمایشنامه‌های شکسپیر، اتلّو را به زبان فارسی ترجمه کرد که هنوز در بین برگردان‌های موجود یکی از شیواترین و دقیق‌ترین ترجمه‌هاست؛ چنان‌که فرزند وی در مقدمهٔ این کتاب می‌نویسد:

> شبی در حضور جمعی از دوستان که نزد ایشان گرد می‌آمدند و از هر دری سخن می‌راندند، صحبت از شاعرِ انگلیسی ویلیم شاکسپیر به میان آمد و یکی از حضّار اظهار نمود که ترجمهٔ منظومات و نقل معانی و عبارات آن شاعر شهیر به زبان فارسی امکان‌پذیر نمی‌باشد. ناصرالملک با این عقیده موافق نبود و از راه آزمایش و تفنّن درصدد برآمد چند سطر از یکی از آثار آن نویسنده را ترجمه نماید و به این منظور تصادفاً نمایشنامهٔ اتلّو انتخاب گردید. تفریح یک شب و ترجمهٔ چند جمله، ایشان را بر آن داشت که تمام داستان را به فارسی درآورد و به فاصلهٔ چند سال بر اثر اصرار دوستان به ترجمهٔ بازرگان وندیک (تاجر ونیزی) پردازد (شاکسپیر ۱۳۷۵: ۹).

پیداست آنها که معتقد بوده‌اند آثار شکسپیر را نمی‌توان به زبان فارسی برگرداند، به معضلِ زبان نظر داشته‌اند و ناصرالملک بیش از قصد بر معرفی شکسپیر و اتلّو، برای نشان دادن امکانات زبان فارسی و در مخالفت با ایشان دست به ترجمه زده است.

باری، پیش‌تر از سه نفر از نویسندگان کلاسیکِ مدافعِ فارسی‌نویسی، اما فارسی‌نویسیِ متعادل و دور از سره‌گرایی، یاد شد. اینک از میان اولین کسانی که دربارهٔ خطرِ پیشِ روی زبان فارسی و نیاز فوریِ آن سخن گفته‌اند، قول سه نفر از خبرگانِ قوم نقل می‌شود که با سه بیان و تعبیر به این موضوع اشاره داشته‌اند: اعتمادالسلطنه، رئیس دارالطباعهٔ ناصری و از نخستین مترجمان و ویراستارانِ ایران نوین؛ علامه محمد قزوینی، پایه‌گذار تحقیقات مدرن تاریخی و ادبی؛ و علامه علی‌اکبر دهخدا، بزرگ‌ترین لغویِ معاصر در زبان فارسی.

از این سه، یکی اظهار نیاز زبان فارسی را به لغات جدید اعلام می‌کند، دیگری از زبانِ فاسد و مغلوطِ روزنامه‌ها و متجددمآبان به‌شدت انتقاد می‌کند و دیگری قوّت‌ها و امکانات زبان فارسی را یادآور می‌شود.

۲-۱ اعلام نیاز از سوی اعتمادالسلطنه

یکی از اولین کسانی که در خصوصِ معضلات زبان فارسی در رویارویی با عصر جدید سخن می‌گوید، اعتمادالسلطنه، رئیس دارالترجمهٔ همایونی و وزیر انطباعات ناصری، است که در عین محافظه‌کاری از افراد بسیار آگاه دوران قاجار است. وی در متن زیر، که ظاهراً چندان

محل توجه قرار نگرفته است، ابتدا از اصلاح زبان فارسی و نثر مصنوع و مردهٔ رایج سخن می‌گوید، سپس از خالی بودن انبانِ زبان فارسی حرف می‌زند و تأسیسِ سازمانی شبیه فرهنگستان را لازم می‌داند که در برابر لغات خارجی معادل فارسی بسازند؛ و سوم می‌گوید که در ضمن شغل خود در ادارهٔ مطبوعات، در به کار بردن لغات فارسی به جای کلمات خارجی، به دیگران توصیه‌های ویرایشی می‌کرده است؛ و گویی کسانی او را به همین دلیل تمسخر می‌کرده‌اند:

> این ذرّهٔ بی‌مقدار و ضعیف خاکسار اگر تحمّل این قسم زحمات نموده و زیاده از چهل سالِ تمام، زندگانی خود را صرف تحصیل کرده... متجاوز از سی جلد کتاب در علوم متنوعه خاصه در جغرافیا و تاریخ طبع و تألیف نموده و منتشر ساخته، خداوند تبارک و تعالی گواه است که منظوری نداشته جز اینکه به پارسی‌زبانان دنیا دو خدمت کرده باشم: اول آنکه سبک و اسلوب انشاء و مراسلات سابقه را، که فهمِ آن برای قاطبهٔ مردم مشکل می‌نمود، جرح و تعدیل نمایم و رسم مغلق‌نویسی و قید به سجع و قافیه را براندازم؛ ثانی آنکه به نشر معلومات مهمّه پردازم...
> افسوس می‌خورم که زبان فارسی حالیهٔ ما با السنهٔ خارجه مخلوط شده و میدان لغتِ فُرس تنگ است و در هیچ یک از ممالک آسیا ایجاد آکادمی نشده که رفع این عیب کند و اقلاً سی چهل هزار لغت فارسی به دست ما باشد که در تحریر و تقریر محتاج به لغات غیرفارسی نباشیم. در این ریاست مطبوعات و دارالترجمه که حالا علی الرسم المعمول به اسم وزارت نام برده می‌شود، چه در تألیفات شخصی خود و چه در مؤلفات جدیدهٔ سایرین به‌قدری که قول و نصیحتم نفوذ داشت، راهنمایی و خدمت کردم و مطلقاً از استهزاء مستهزئین پروا نداشتم و خود را همسر و هم‌شأن آنها نپنداشتم، چه آن فرقه بعضی جهول‌اند و اغلب عنود، بلکه جمله حسود[1] (اعتمادالسلطنه ۱۳۷۶: ۱۷-۱۸).

۲-۲ انتقادات تندِ محمد قزوینی

علامهٔ قزوینی نیز، از اولین کسانی‌ست که به‌شدت از حال و روزِ زبان فارسی متجددمآبان انتقاد می‌کند. هرچه هست، نظر کسی چون علامهٔ قزوینی، که می‌توان او را نخستین پایه‌گذار

---

۱. سال‌ها بعد ذکاءالملک فروغی نیز، همین سخن اعتمادالسلطنه را در شکایت از کمبود لغت فارسی تکرار می‌کند: «منقصت مهم زبان فارسیِ کنونی هم این است که برای ادای معانی و مطالبی که امروز محلّ حاجت است به درستی وافی نیست، چون که در ظرفِ چهارصد سال اخیر، علم و معرفت و صنعت در نزدِ اروپاییان ترقّیاتِ فاحش کرده که ما ایرانی‌ها به واسطهٔ بدبختی‌هایی که در این مدت داشتیم، توجهِ لازم نسبت به آن ننموده‌ایم، و زبانِ خود را برای بیانِ آن مطالب و پرورانیدنِ آن معانی نورزیده و آماده نساخته‌ایم و این تکلیفِ سنگینی است که بر عهدهٔ ایرانی‌های این دوره است و در این باب هم فرهنگستان باید دستیاری بسزا بنماید. کنون امیدوارم به قدر کفایت روشن کرده باشم که زبان ما در حالت حالیه چرا محتاج به اصلاح و تکمیل است» (فروغی ۱۳۸۷: ۱/ ۱۸۷).

تحقیقات مدرن ادبی و تاریخی در ایران نامید، شایستهٔ یادآوری و توجه است. وی از جمله در نامه‌ای تند و تلخ به محمود افشار نظر خویش را در این خصوص چنین می‌گوید:

از منظرهٔ چرکین و کثیف روزنامجات فارسی... بسیار افسرده شدم و برأی‌العین می‌بینم که زبان شیرین سعدی و حافظ مبدّل به چه آش شله‌قلمکاری شده است و کم‌کم دارد از میان می‌رود. خدای واحد شاهد است که اغلب عبارات آنها را که با وجود دو سه مرتبه تکرار هیچ نفهمیدم...
ای سعدی و ای حافظ، ای انوری، ای فردوسی سر از قبر درآرید ببینید اخلافِ ناخلفِ شما، زبانِ شیرینِ نمکینِ عذب‌البیانِ شما را به چه روز درآورده‌اند.... اگر کسی جهاد فی سبیل‌الله بخواهد بکند، یا در وطن بخواهد بهترین اعمال مقدّسه را انجام دهد باید با تمام قوا در برانداختنِ این ماده‌های سل و طاعون و سرطان بکوشد. من... قسم می‌خورم که ضررِ روس و انگلیس، بلکه تسلط و تصرّفِ آنها ایران را، به مراتب ضررش کمتر است ازین روزنامجات...
من هیچ باور نمی‌کردم این‌قدر عمر کنم که آخر زبان فارسی را به‌این‌طور به خاکستر سیاه نشانده ببینم و هیچ بالله تالله گمان نمی‌کردم که جنس ایرانی که غارت دویست سیصدسالهٔ عرب و استیلای دویست‌سالهٔ مغول را دیده و از سر خود رد کرده و زبان خود را از میان آن همه امواج متلاطمهٔ حوادث و تاخت‌وتازهای امِ وحشیه سالم و صحیح بیرون آورده و به دست ما اولادِ ناخلفِ عاق والدین داده، این‌طور... هیچ از خود نداشته باشد و چشم و دهنش به دست عثمانی‌ها و فرانسه‌ها باشد... مگر عبارات و اصطلاحات در فارسی قحط است که انسان گدایی از ملل خارجه که هیچ ربط و مشاکله‌ای با ما ندارند بنماید. مگر در این شصت‌هزار بیت که فردوسی گفت[1] و تمام تاریخ و افسانهٔ ایران را در آن با کمال فصاحت بیان نمود، هیچ‌وقت در تعبیرات آن‌قدر مضطر شد که از عرب یا ترک مثلاً بگیرد.
فهرست نسخ فارسی کتابخانهٔ موزهٔ لندن قریبِ هشت‌هزار نسخهٔ فارسی را داراست. آیا در این هشت‌هزار کتاب، مؤلفینِ آنها محتاج شدند برای ادای مطالب خود به استقراض (بلکه استراقِ) عبارات خارجه؟
... هرچه از دستتان برمی‌آید جهاد فی سبیل‌الله در این راه بفرمایید...این میکروب‌های سرطان و وبای زبان فارسی اگر دوام بکنند و تمام بدن لاغرِ بی‌بنیهٔ این زبان شریف را فاسد نمایند، واضح است که طولی نمی‌کشد که اصل ملت ایران مثل هزاران ملل تاریخی دیگر، به‌کلّی از میان رفته، جزوِ ملل دیگر، و مستهلک در اقوام دیگر می‌شوند. چه خودِ سرکار از همه بهتر می‌دانید که از دست رفتنِ ملل معنی‌اش این نیست که تمام آنها را دانه ورچین

۱. سخن علامه قزوینی براساس مقبولات زمان خویش است. امروزه براساس دست‌نوشت‌ها و متون مصحَّحِ معتبر شاهنامه، صاحب‌نظران وفاق دارند که ابیات شاهنامه چیزی در حدود ۵۰ هزار بیت است.

قتل عام کنند، بلکه معنی آن، آن است که به‌واسطهٔ از دست رفتنِ عوامل ملیت از زبان و مذهب و عادات و منقولات و افسانه‌ها، خودِ آن ملّت مستهلک در ملل دیگر می‌شود... باری ببخشید، می‌بینم کاغذ تمام شد و به مطلب دیگر نپرداخته‌ام، اگرچه مطلبی از این مهم‌تر نبود (افشار ۱۳۷۵: ۳۰۹-۳۱۲؛ نیز: همان ۱۳۹۶: ۱-۴).

چنان‌که می‌بینید، قزوینی خطر رویارویی دومِ پیشِ روی زبان فارسی را از خطر رویارویی اول مهلک‌تر می‌داند.

۲-۳ علی‌اکبر دهخدا

پیداست که کمتر کسی مانند بانی و واضع بزرگ‌ترین لغت‌نامهٔ فارسی بعد از اسلام، با لغات فارسی آشنا بوده است. دهخدا در یادداشت‌های پراکنده‌ای که برای مقدمهٔ لغت‌نامه نوشته و بعد از وفات او ابتدا به همت محمد معین و سپس محمد دبیرسیاقی در مقدمهٔ لغت‌نامه تدوین و جای‌گیر شده، نظراتی دربارهٔ زبان فارسی می‌دهد که قابل تأمل است. وی برخلاف بسیاری کسان، زبان فارسی را بسیار می‌ستاید، آن را توانمند می‌داند و به وضع آن خوش‌بین است:

ما یک زبان آریایی داریم با قواعد سعه و اشتقاقِ آن و یک زبان سامی داریم با قواعد اتساع و اشتقاقِ آن و یک قواعدِ ترکیب دو یا چند کلمه داریم از آنِ زبانِ آریایی و هم از آنِ زبان سامی جداجدا، و یک دسته اجازهٔ ترکیب از عربی و فارسی، و هیچ زبانِ دیگری این سعه و انبساط را نمی‌تواند دارا بود.

در صفت لغت فارسی: لغتِ شریفهٔ کریمهٔ لطیفهٔ دارای حکمت و دقت و ارهاب و رقّت؛ و پیدا شدنِ این همه شعرای نامدار و بزرگوار در هر عصر، دلیلِ بزرگی و بلاغت این زبان است، چه یک زبانِ آریایی است که در وسیع‌ترین زبان سامی نیز به مرورِ چهارده قرن خویشتن را حقّی کرده است، و به‌علاوه، لغات عرب را نیز، هم به معنی مستعملِ عرب و هم به معانی که خود بدان داده است، به کار می‌برد، و این سعه است بر سعه، و ارهابی بر ارهابی، و شاید بی هیچ تردید بتوان گفت که زبان فعلیِ فارسی، اوسعِ زبان‌های گیتی باشد، چه همه دقایقِ ادبیِ نظم و نثرِ زبان‌های دیگر را بی اختلافی بزرگ، چون مترجم در دو زبان ماهر باشد، توان آورد ولی هیچ‌گاه غزلِ حافظ و مثنوی جلال‌الدین، حتی صائب را، به هیچ زبان نتوان بردن، مگر قالبِ خشک و صورتِ بی‌جان آن را...

و این زبان، زبانِ آریایی است که بیشترِ مترادفات و کمی لغاتِ اصلی از عرب به غنیمت برده

است و کلماتِ خود را چنان‌که قواعد خویش را حفظ کرده است.
و این لغتِ عرب که ما گرفته‌ایم، فیئی و غنیمتی است برده... نه کدیه‌ای و استعارتی...
و این اختلاطِ زبان عرب به زبانِ ما نعمتی است، چه الفاظ مرکّب از حروف، و حروف محدود است، اما معانی نامتناهی باشد، و هیچ‌گاه متناهی نامتناهی را ضبط نکند... از این رو، هر زبان که دایرهٔ کلماتِ آن وسیع‌تر، غنی‌تر و به ادای معانی قادرتر باشد.
و آوردنِ لغات عرب در این کتاب، نه از راه تعصب و دوستی و علاقهٔ خاص من به زبان عرب است، بلکه از آن است که زبان ما، زبانی بسیط و ساذج (= ساده) و خالص و بی‌آمیغ نباشد، بلکه مانند همهٔ زبان‌های اقوام و ملل دیگر، مرکّب و ممزوج و آمیخته است، و هرکس را که نظر و تتبعی در امر زبان‌ها و زبان فارسی باشد، داند که ما را از دانستن و به کار بردنِ کلمات و گاهی جمل عرب، بعد از این هیچ‌گاه گریز نباشد، چنان‌که پیش از این هم نبوده است.
و اینکه لغات عرب را آورده‌ام، برای آن است که چون یقین دانم این زبان تا نَسَم ساعت و قیام قیامت، زبان مختلط و مرکّب است... و العیاذ بالله شاید ایرانی روزی بی دینِ عرب زندگانی تواند کرد، که المُلکُ یبقی مع الکفر، و نعوذ بالله شاید دینِ عرب در ایران نماند، لکن کلمات عرب به همان سعه و بسطت که لاطنیه و افریقیه در زبان‌های راقیهٔ کنونیِ ملل مغرب، همچنان تا نسمِ ساعت و قیام قیامت در این زبان برجای باشد و با شاهنامه و تاریخ بلعمی و مثنوی و دیوان حافظ و گلستان سعدی برجای باشد...
و از این زبان عرب و فارسی، ما هزاران لغتِ مرکّب برای ادای مفاهیم و اغراضی که معادلِ آن در عرب و فارسی بلکه مقداری از آن در سایرِ السنه نیست، ایجاد کرده‌ایم. یک تصفّح در غزل‌های حافظ این معنی را مشهود می‌کند...
بیرون ریختنِ عربی از فارسی، بدان ماند که کسی به آمریکایی پیشنهاد کند که من در تاریخ تجسّس کرده و یافته‌ام که زرهای شما و معادنِ زرِ شما اصلاً مالِ سرخ‌پوستان بومی بوده و حالا شما با این تمدن و ترقی سزاوار نیست که از مرده‌ریگِ آنان داشته باشید، بیایید تمام زرها، و تمام عمارات و شهرها و کارخانه‌های شما، که بدان زر تهیه شده، از جا برکنیم و به دریای محیط بریزیم (دهخدا ۱۳۷۷ [مقدمه]: ۵۰۹-۵۱۱).

۲-۴ تشکیل فرهنگستان

دیدیم که اعتمادالسلطنه در دورهٔ ناصری و پیش از مشروطیت نیاز اهل قلمِ ایران را به ایجاد آکادمی اعلام می‌کند. از برخی کوشش‌های بی‌دوام اولیه، مثل مجلس آکادمی دورهٔ مظفری که بگذریم (روستایی ۱۳۸۵: ۷۷)، این نیاز چند دهه بعد با تشکیل فرهنگستان با کوشش کسانی چون محمدعلی فروغی، که همو رئیس نخستین فرهنگستان ایران بود، در قالبی حرفه‌ای پاسخ داده می‌شود.

ظاهراً معلوم نیست چه کسی عنوان فرهنگستان را در برابرِ واژهٔ آکادمی قرار داده است (همان: ۱۶).

ایجاد فرهنگستان واکنشی بود به خطر آشکاری که زبان فارسی را تهدید می‌کرد. ماجرای تشکیل فرهنگستان زبان، شیوهٔ تشکیل و کارکرد آن و موافقت‌ها و مخالفت‌ها و حواشی آن، یکی از موضوعاتی‌ست که در بررسی چندوچونِ واژه‌سازی جدید باید آن را به‌دقت مطالعه کرد. همچون اغلب کارها و برنامه‌های ایران در راهِ تجدد، در این صدوچندساله، که همواره اهل فن به دو دستهٔ مخالف و موافق تقسیم شده‌اند و مجادلات به راه افتاده، از همان زمانِ آغاز به کار فرهنگستان نیز دربارهٔ ماهیت و نقش و فراورده‌های آن چنین وضعی پیش آمد که فعلاً بحث آن از موضوع مقالهٔ حاضر بیرون است. تنها باید گفت همچون بسیاری از ساختارهای ایران نوین، از جملهٔ مجلس شورا و مشروطه، فرهنگستان نیز، که نخستین مجمعِ آن سودمند و امیدبخش بود، به‌تدریج از راه تعادل، و سپس از محل توجه خارج شد.[۱]

۱. برای مطالعهٔ بیشتر دربارهٔ فرهنگستان از جمله می‌توان به این کتاب‌ها و مقالات مراجعه کرد: ۱) نامهٔ فرهنگستان ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۹)، به اهتمام عبدالکریم جربزه‌دار، تهران، اساطیر، ۱۳۸۳؛ ۲) محمدعلی فروغی، «پیام من به فرهنگستان»، مقالات فروغی، تهران، توس ۱۳۸۷؛ ۳) حسین گل گلاب و صادق کیا، فرهنگستان ایران و فرهنگستان زبان ایران، بنیاد شاهنشاهی فرهنگستان‌های ایران، ۲۵۳۵ [= ۱۳۵۵] شاهنشاهی؛ ۴) احمد سمیعی گیلانی، «سابقهٔ فرهنگستان در ایران»، نامهٔ فرهنگستان، س ۱، ش ۱، بهار، ۱۳۷۴؛ ۵) علی کافی، «بررسی واژه‌های فرهنگستان اول»، نشر دانش، س۱۲، ش۳، فروردین و اردیبهشت، ۱۳۷۱؛ ۶) حسن کیانوش، واژه‌های برابر فرهنگستان ایران، تهران، سروش، ۱۳۸۱؛ ۷) محسن روستایی، تاریخ نخستین فرهنگستان ایران به روایت اسناد، تهران، نی، ۱۳۸۵؛ ۸) کاظم استادی، فعالان اصلاح الفبا و تغییر خط، تهران، علم، ۱۳۹۱؛ ۹) کاوه بیات، «فرهنگستان اول»، آفرین ادیب، جشن‌نامهٔ استاد ادیب برومند، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۳؛ ۱۰) نگار داوری اردکانی، برنامه‌ریزی زبان فارسی و نگاهی به مبادی برنامه‌ریزی زبان ۱۲۵۰-۱۳۸۹، تهران، ساقی، ۱۳۹۰؛ ۱۱) علی‌اشرف صادقی، «نقش فرهنگستان در برنامه‌ریزی برای زبان فارسی»، نامهٔ فرهنگستان، س ۲، ش ۲، تابستان، ۱۳۷۵؛ ۱۲) علاءالدین طباطبایی، «واژه‌گزینی»، دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، ج ۱۲، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی و سخن، ۱۳۹۸.

لازم به ذکر است که نقد و بررسی میراث واژه‌سازی فرهنگستان، خاصه فرهنگستان زبان و ادب فارسی بعد از انقلاب، و دفترهای گوناگونِ فرهنگ مصوّبات واژه‌های فرهنگستان که در دو دههٔ گذشته انتشار یافته و اخیراً به طور موضوعی با عناوینِ هزار واژه در زمینه‌های گوناگون منتشر شده، امری لازم، اما نیازمند مجالی مستقل است. برای مطالعهٔ یکی از بررسی‌های صورت گرفته در این باره ← مصطفی ذاکری، «فرهنگستان و واژه‌سازی»، نشر دانش، ش۴، زمستان، ۱۳۷۸. نیز برای مطالعهٔ توصیه‌هایی درراستای بهبود کار فرهنگستان ← محمدرضا باطنی، «پیشنهادهایی دربارهٔ تقویت و گسترش زبان فارسی»، زبان و تفکر، چاپ سیزدهم، تهران، آگه، ۱۳۹۸، ص۳۳-۷۳، به‌ویژه فصل دوم آن، ص۶۴-۷۳.

در اینجا به‌علت مجال اندک مقالهٔ حاضر، به‌ناچار از تفصیل مطلب و انعکاس نظراتِ متفاوت و متعارض می‌گذریم.[۱] اکنون پس از این تفصیلات، پای خواننده و مباحث را به دوران حاضر و مسائل و نیازهای امروز زبان فارسی می‌کشانیم.

۳ بیراهه‌ها و راه‌ها در کارِ امروزیان

پس از نقل تذکرات دو گروه سه نفره از خبرگان دو دورهٔ کهن و معاصر دربارهٔ معضلات فارسی‌نویسی در رویارویی با زبان بیگانه، در اینجا، کوششِ سه نویسنده و مترجم نقل و نقد می‌شود که بیرون از مراجع رسمی، ازجمله فرهنگستان زبان و ادب فارسی، در امر واژه‌سازی فعال و مؤثر بوده‌اند، هر یک به حدّی از روش معمول زبان رایج فاصله گرفته و ابتکارات و ابداعاتی عرضه کرده و کم‌وبیش طرفداران و تابعانی یافته‌اند: میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، داریوش آشوری و میرجلال‌الدین کزازی. البته به‌علت حجم محدود مقاله، فقط به بخشی از پیشنهادات و ابداعات هر یک از ایشان در زمینهٔ زبان فارسی اشاره می‌شود.

پیش از بحث دربارهٔ ماحصل کار و آرای این سه دانشمند، باید تذکر دهم که نویسندهٔ حاضر از زحمات هر سه آگاه و به وجود ارزش‌هایی در کار هر یک معترف است. اگر هر کدام از ایشان، چند یا حتی یک کلمهٔ اصیل و سودمند فارسی، آن هم با هدفِ خدمت به زبان فارسی، به گنجینهٔ لغات امروز ما افزوده باشد درخورِ ستایش و نیایش است، حال آنکه هر یک حتماً بیش از یک کلمه سهم دارند. اما موضوع بحث این مقاله، یک یا چند کلمه نیست؛ موضوع و مسئلهٔ اصلی زبان فارسی در کلیّتِ آن است و در این باب روش رویارویی با معضل است که درست و غلطِ شیوه‌ها، و سود و زیان نهایی را تعیین می‌کند؛ چنان‌که علی‌اشرف صادقی می‌گوید:

زبان ابزاری است در دست انسان که به‌توسطِ آن با همنوعانِ خود ارتباط برقرار می‌کند. این

---

۱. برای سیر در مجموعه‌ای از مقالات دربارهٔ زبان فارسی و موضوعات و مسائل گوناگون مربوط بدان، مندرج در مجلات گوناگون سال‌های بعد از مشروطیت ← میلاد عظیمی (گردآورنده)، ای زبان پارسی، ۳ج، تهران، بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۹۰.

ابزار بر اساس ماهیت خود و به سببِ دگرگونی‌های اجتماعی که با آنها تماسِ مستقیم و دائمی دارد، پیوسته در حالِ تحوّل است... ازآنجاکه کلیهٔ شکل‌های زبانی قراردادی است، هرگونه تغییرِ تدریجی و عمدی در این قراردادها باید موردِ تأیید سخنگویان قرار بگیرد... درصدِ پذیرشِ اهل زبان و سطوحی که شکل‌های جدید در آنها به کار می‌روند، ملاکِ درجهٔ درستی و نادرستی آنهاست. داوری‌های فردی، آن هم بر اساس معیارهای غیرزبان‌شناختی، نمی‌تواند در این مورد واجدِ اعتبار باشد (صادقی ۱۳۶۷؛ نیز ← قربان‌زاده ۱۳۹۹).

و آخر اینکه، به‌سختی می‌توان روشی را به طور کلّ بالکل برخطا و باطل دانست، در هرچه گفته می‌شود باید درصدی تسامح را لحاظ کرد.

۳-۱ میرشمس‌الدین ادیب سلطانی

نام ادیب سلطانی به سبب ترجمهٔ متون برجستهٔ فلسفه و ادبیات غرب مطرح است. همچنین در موضوعات رسم‌الخط و ویرایش نیز کتاب‌هایی نوشته است. نفس جرئت و اهتمام وی در ترجمهٔ چندی از برجسته‌ترین و سخت‌ترین متون تاریخ فلسفه درخورِ سپاس است و با نگاهی کوتاه به کارهای وی نشان تعهد و علاقه و زحمتِ بسیار به چشم می‌آید.

اما بحث ما دربارهٔ زبان مختار در آثار ادیب سلطانی است. زبان وی، به‌جز آنجا که کلمات فارسی قابل فهم مندرج در زبان معیار امروز را در خود دارد، مشحون است از واژگان زبان‌های ایرانی پیش از اسلام و برخی واژگان جعلی که با وام‌گیریِ مفردات آن زبان‌ها، اما ظاهراً بر اساس قواعد ترکیب در فارسی امروز، ساخته شده است. وی در پیشگفتار ترجمهٔ هملت می‌گوید (رسم‌الخطِ اصل کلام حفظ شده است):

شماری از واژه‌های فارسیِ ایرانی‌تبارِ کمتر آشنا در این برگردان به کار رفته‌اند که یا از متن‌های ادبی‌ی پارسی‌ی دری برگرفته شده‌اند یا از زبان‌های اوستایی و پارسی‌ی باستان و پارسی/پارتی‌ی میانه (پهلوی) و یا اینکه برساخته هستند؛ درفتاد بازپسین نیز یا برساخته‌ی مترجم‌اند یا برگرفته از دیگران. واژنامه‌ی زیر به فهرستیدن این‌گونه واژه‌ها می‌پردازد (ادیب سلطانی ۱۳۸۹: LVII).

ادیب سلطانی را، آن‌گونه که گاهی پنداشته می‌شود، نباید سره‌گرا، دست‌کم از نوع مطلق آن، به حساب آورد، چراکه از واژگان با ریشهٔ عربی نیز بهره می‌برد. از این روست که روشی

مشخص نمی‌توان به کار وی نسبت داد؛ او گاه کلماتی با ریشهٔ عربی را استعمال می‌کند که جایگزین‌های فارسی دارند و عجیب‌تر آن است که گاه واژه‌های فارسی رایج را با صورت‌هایی از زبان‌های ایرانی کهن عوض می‌کند (مثل تلواسه (= اندوه)، دُژ (= بد)، شخیدن (= فروافتادن و پژمرده شدن و ستیزه کردن)).

وی گرچه توضیحاتی برای استفاده از نوشته‌هایش در آغاز ترجمه‌ها آورده، اما کمتر دربارهٔ روشِ واژه‌سازیِ خود و دلایل آن سخن گفته است. بدین‌سبب خوانندهٔ امروز نمی‌تواند دلیلِ به کار بردنِ پرهون (= دایره)، چم‌ورزی از راه بازگرداندن به ناتوانستنی (= برهان خلف)، اپی آژیرش (= استقراء)، چم‌ورزی (= استدلال) را دریابد. بعید است این مترجم دانشمند صرفاً از سرِ تفنن چنین کرده باشد.

باری، وی در آغاز ترجمهٔ هملت اعلام می‌کند:

> اجرای سوگنمایش هملت شاهپور دانمارک، سرودهٔ ویلیام شیکسپیر، همخواند با، یا بر پایهٔ، این برگردان، خواه به شیوهٔ نمایشنامه‌خوانی... خواه به شیوهٔ اجرای اُسپُریگِ صحنه‌ای در نمایشخانه‌ها... خواه به شیوه و کرپِ دیگر، با یاد کردنِ خاستگاه، یا بی از یاد کردنِ خاستگاه، از نگرگاه مترجم، سراسر آزاد است (همان: LXVI).

به‌عبارتی، برخلاف بسیاری از دیگر نمایشنامه‌های تألیف یا ترجمه‌شده به فارسی، با سخاوت اعلام شده که اجرای نمایش با اطلاع یا بدون اطلاع، از نظر مترجم آزاد است. احتمالاً خودِ مترجم آگاه است که هرگز به زبان فارسی حتی برای تحصیل‌کردگان معدودِ رشتهٔ فرهنگ و زبان‌های باستانی هم نمی‌توان نمایشی اجرا کرد که در آن کلماتِ ارتایی (= پرهیزگاری)، اُسپریگ (= کامل)، اسپزگی (= بهتان)، استیگان (= استوار)، ایواز (= صرفاً)، ترادیسش (= دگردیسی)؛ نهنبیدن (= نهفتن)، نَه-اتار (= خنثا)، نیزومان (= ظریف)، هدیش (= جایگاه)، هنداختار (= مهندس) و بسیارها مانند این به کار رفته باشد و انتظار داشت گفتارِ بازیگران چنین نمایشی را درست بفهمند یا دیدن آن را تا آخر تاب بیاورند.

تذکر آخر اینکه موضوع بحث ما صرفاً دربارهٔ عملِ واژه‌سازی ادیب سلطانی است نه دربارهٔ دقت ترجمه‌های وی که همواره محل بحثِ اهل نظر بوده، اما کمتر نقد جدّی دربارهٔ

آن نوشته شده است.[۱]

از بحث دربارهٔ شیوهٔ خطّ پیشنهادی و علائم و نشانه‌های کاربردی وی برای زبان فارسی درمی‌گذریم.

۳-۲ داریوش آشوری

آشوری از کسانی‌ست که علاوه‌بر سعی در تبیین وضعیت ایران در مواجهه با جهان مدرن، کوشش‌هایی نیز درباب مسئلهٔ زبان فارسی کرده است، چه در امر واژه‌سازی و چه در خصوص رسم‌الخط. او را نمی‌توان سره‌گرا دانست. او صراحتاً این نسبت را رد کرده و حتی خود انتقاداتی هم به این روش وارد کرده است (آشوری ۱۳۸۹: ۱۱۲–۱۱۸؛ همان ۱۳۹۲: ۵۵)، گرچه در کار خویش تمایلی به استفاده از واژگان فارسی دارد که گاه به‌جای خود چاره‌ساز و سودمند است و گاه ناموجّه و افراطی به نظر می‌آید. آشوری نیز، البته با رویکردها و در موضوعاتی متفاوت در مقایسه با فعالیت‌های ادیب سلطانی، اختصاصاً دربارهٔ مواجههٔ زبان فارسی با جهان جدید و زبان‌های فرنگی، تحقیقاتی عرضه کرده است.[۲] دغدغهٔ او در این باب بیشتر دو امر است: مسئلهٔ زبان فارسی در بیان مفاهیم و اصطلاحات علوم جدید، و دوم رسم‌الخطِ زبان فارسی.

---

۱. کسانی که مدّعی دقت بالای ترجمه‌های ایشان از چند اثر برجستهٔ فلسفی هستند، علاوه بر تسلط به زبان مبدأ (یونانی در ارگانون، انگلیسی در هملت و دیگر آثار، و آلمانی در سنجش خرد ناب و رسالهٔ منطقی ـ فلسفی) و نیز مفاهیم مخصوص هر یک از فلاسفهٔ مذکور (= ارسطو، کانت، ویتگنشتاین، برتراند راسل و...) باید بتوانند نشان دهند آنچه ایشان از کلماتِ زبان‌های ایرانی پیش از اسلام به‌جای مفاهیمِ مخصوص این فلاسفه برساخته یا برگزیده، در آن زبان‌ها همین مفاهیم را القا می‌کرده است. که کاری اگر نه نشدنی، بسیار بسیار مشکل است. به‌سختی می‌توان آثار و اصطلاحات فلسفی، به معنای امروزیِ کلمه در متون ایران پیش از اسلام یافت، بماند که در قرائت متون اوستایی و پهلوی و غیره، چه اختلاف‌نظرها بین متخصصان امر وجود دارد، چه برسد به اینکه بتوانیم از آن خوانده‌ها مفاهیم فلسفی مراد کنیم و آن واژه‌های به‌کل مهجور از زبان را با قواعد ترکیب فارسی به دلبخواه ترکیب کنیم و واژه‌های تازه بسازیم و البته پس از این صد اهتمام، محصولاتی چون: «چم‌ورزی از راه بازگرداندن به ناتوانستنی» به جای ترکیبِ «برهان خلف» تولید شود که به‌جد جای تأمّل دارد. برای مطالعهٔ بحثی مفصّل در انتقاد از شیوهٔ واژه‌سازی ادیب سلطانی ← انور ۱۳۹۹: ۲۵۰–۲۷۲.

۲. چکیدهٔ آرای آشوری را می‌توان در این دو کتاب دید: ۱) زبان باز، پژوهشی دربارهٔ زبان و مدرنیّت، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۹؛ ۲) بازاندیشی زبان فارسی (ده مقاله)، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۹.

در مورد اول، یعنی واژگان فلسفه و علم امروز، فارغ از ترجمه‌های متعددی که از آثار فلسفی به دست داده، می‌توان حاصل کار او را در کتاب فرهنگ علوم انسانی دید. و در مورد دوم، نظر وی را دربارهٔ رسم‌الخط پیشنهادی و مقبولش باید در آثار گوناگونی که عرضه کرده، از جمله پیشگفتار چنین گفت زرتشت یافت.

در موضوع واژه‌سازی، تذکرات آشوری که از جمله در زبان باز منعکس است، بهره‌گیری از تجربهٔ سیر زبان‌های اصلی جهان مدرن، یعنی انگلیسی و فرانسه و آلمانی‌ست و کوشش در انتقال این تجارب به زبان فارسی، و در این خصوص واژگانی هم واردِ زبان فارسی کرده است.

اما در خصوص رسم‌الخط، از جمله تأکیدات آشوری جدا نوشتنِ «ی» نکره و وحدت است که امروزه طرفدارانی دارد، ولی لزوم و سودمندی کاربردش، آن‌هم بدین فراوانی که وی و هم‌رأیانش به کار می‌برند، محل تردید و اشکال جدّی است.

سه مورد از پیشنهادات اصلی وی را در خصوص رسم‌الخط فارسی می‌آورم که اجمالاً می‌تواند معرّف عملِ او در کار اصلاحِ زبان فارسی باشد:

یکی منفصل کردنِ ضمیر متصل است، مثلاً «چشمان‌اش» به جای چشمانش؛

دوم جدانویسیِ صورت‌های مختلف فعل «بودن» است مثلاً «آگاه‌ای» به جای «آگاهی» (= تو آگاهی)؛

و سوم کاربردِ گستردهٔ کسرهٔ اضافه است، حتی وقتی «ی» بدل از کسره داریم و احتمالاً هیچ فارس‌زبانی نمی‌تواند کلمه را طور دیگری بخواند، مثلاً در کلمهٔ «دربارهٔ» یا «موی» پیشنهاد وی چنین است: برای مثال: «دربارهِ زبان» و«موِی یار».

و نتیجهٔ این سه رویکرد چنین می‌شود که مثلاً لبت (= لب تو) و جامم (جام من) به همین استدلال در شعر حافظ چنین نوشته می‌شود: «ساقیِ لعلِ لب‌ات»، «جام‌ام هنوز»، و همین‌طور: «رندیم» می‌شود: «رندایم»، یا «دوشم» در شعر حافظ این‌گونه می‌آید: «ندایِ عشقِ تو دوش‌ام» و قس علی هذا (← آشوری ۱۳۹۰: ۲۲۸، ۲۶۵، ۳۲۰).

اما دربارهٔ طرح واژه‌سازیِ آشوری که ماحصلش در فرهنگ علوم انسانی منعکس است،

جلال متینی، از صاحب‌نظران برجستهٔ ادبیات کلاسیک ایران، نقدی دقیق نوشته است (البته با مراعات درخواست آشوری در مقدمهٔ فرهنگ: «از کسانی که شکیباتر ... اند... درخواست می‌کنم که در این کار با همان نیّتی که فراهم آمده بنگرند و خطاها و لغزش‌هایی را که به نظرشان می‌رسد با نیّت بهبود بخشیدن... یادآور شوند») که مطالعهٔ این مقالهٔ نقّادانه به طورکلی، برای هر شخص و سازمان واژه‌سازی در زبان فارسی سودمند است (متینی ۱۳۷۶: ۳۵۲-۳۶۲). در اینجا در حدّ بضاعت این مقاله و تنها با توجه به موضوع مقاله، یعنی زبان فارسی و واژه‌سازی، دو اشکال روش و آرای آشوری در بررسی زبان فارسی، که به نظر اینجانب می‌رسد، به‌کوتاهی ذکر می‌شود:

۱) نخستین اشکالی که به‌وضوح به چشم می‌آید و استفاده‌کنندگان از فرهنگ علوم انسانی را به تردید می‌اندازد، پرداختن به حوزه‌های متنوع است که هرگز نمی‌تواند به‌کمال در تخصص یک نفر باشد. به‌ویژه که درخصوص برخی از موضوعات و زمینه‌هایی که مؤلف این فرهنگ، واژه‌سازی برای آنها را متکفّل شده، فرهنگ‌های تخصصی از سوی اشخاص یا مؤسساتی منتشر شده است و ضمناً این فرهنگ تمامی واژگان علوم انسانی را نیز در بر نمی‌گیرد.

۲) اما مهم‌ترین اشکال راهِ آشوری در واژه‌سازی، فاصله‌اش با میراث زبان فارسی و کارِ نویسندگان برجستهٔ آن است. نشان این حسن ظن، و چه بسا خواست قلبیِ برآورده‌نشدهٔ متینی در مقالهٔ مذکور که می‌گوید:

> بنده اطمینان دارم که مؤلف محترم، لااقل، تمام لغت‌های علمیِ فارسی را که افرادی مانند اخوینی بخاری، ابن‌سینا، ابوریحان بیرونی، اسماعیل جرجانی، افضل‌الدین کاشانی و دیگران در آثار خود به کار برده‌اند، به‌دقت از نظر گذرانیده است (متینی ۱۳۷۶: ۳۶۴).

در فرهنگ آشوری چندان به چشم نمی‌آید و همین اشکال مهمِ این فرهنگ و کارِ کسانِ بسیارِ دیگری‌ست که بدون اتکای لازم بر میراثِ گستردهٔ خودِ «فارسی»، قصد در اصلاح و «سرند کردنِ» فارسی را دارند. و در اینجا مناسبت دارد تکهٔ دیگری از سخن دهخدا را در مقدمهٔ لغت‌نامه یادآور شویم:

> مرا هیچ‌چیز از نام و نان، به تحملِ این تعبِ طویل جز مظلومیتِ مشرق در مقابلِ ظالمین و ستمکارانِ غربی وانداشت... می‌دیدم که مشرق باید به هر نحو شده است با اسلحهٔ تمدنِ جدید مسلّح گردد... وقتی ضعف و انکسار ملت خود را دیدم، دانستم که ما ناگزیر باید با

سلاحِ وقت مسلّح شویم، و آن آموختنِ تمام علوم امروزی بود، واگرنه ما را جزوِ مللِ وحشی می‌شمردند و بر ما آقایی روا می‌بینند. و آموختنِ آن اگر به زبانِ خارجی بود البته میسر نمی‌شد، و اگر بر فرضِ محال میسر می‌گردید، زبان ما، که اُسّ ممیزات ملیت است، متزعزع می‌گشت. پس بایستی آن علوم و فنون را ما ترجمه کنیم و در دسترسِ مکاتب بگذاریم و **این میسر نمی‌شد جز بدین که اول لغاتِ خود را بدانیم**... این بود که من به فکرِ تدوین لغت‌نامه افتادم (دهخدا ۱۳۷۷[مقدمه]: ۵۱۶).

اشکالات دیگری هم هست. برای مثال دلیل برخی جایگزین‌ها به درستی روشن نیست، مانند «علمور» به جای scientist. وقتی مثلاً «دانشمند» را پیشاپیش در زبان داریم، و اگر علم و دانش را دو چیز می‌دانیم، دست‌کم «عالم» را هم داریم. همچنین علتِ ورود برخی واژگان به مجموعهٔ واژگان علوم انسانی هیچ معلوم نیست، مثل «خواهر/ برادرزاده و عمو/ دایی/ عمه/ خاله‌زاده» (!) به جای nephew و cousin آن‌هم وقتی برخی واژگان تخصصیِ حوزه‌های گوناگون از این فرهنگ بیرون مانده‌اند. به هر حال این واژه‌نامه قرار است راهی پیش روی جویندگان فارس‌زبانِ علم امروز بگذارد و گردآورندهٔ آن نیز به کار دیگران نگاهی منتقدانه داشته. بنابراین، شایسته است که احتیاط بیشتری صرف این کار شود. متینی در مقالهٔ یادشده که علاقه‌مندان خود بدان مراجعه خواهند کرد، با گویایی و متانت به این موارد پرداخته است و حق بود این نقد که بعد از چاپ اول کتاب در سال ۱۳۷۴ انتشار یافت، در ویراست‌های بعدی کتاب در نظر گرفته می‌شد و بدین‌سبب، حقّ زحمت منتقد گزارده می‌آمد.[۱] روش انتقادی و دوری از تعصّب الزام می‌کند که به انتقادات جدّی اهل علم توجه کنیم. به هر حال امیدواریم در آینده با قدری تجدید نظر این فرهنگ پیراسته‌تر و سودمندتر شود.

باری، فارسی زبانی‌ست که آثارِ بسیار، از شعر و نثر، دارد. هنوز بخش عظیمی از آن میراث در قالبِ نسخه‌های خطی باقی مانده و تصحیح و چاپ انتقادی نشده است. با این همه، همان‌ها که چاپ شده و در دسترس هستند، میراث عظیمی‌ست که نمی‌توان آنها را یکسر از نظر دور داشت و فقط بر خلق و جعلِ یک‌تنه تکیه کرد.

۱. به‌ویژه آنکه آشوری، آن‌قدر که اینجانب دیده‌ام، به دو نوشته از مصطفی عاصی و عبدالرحیم گواهی، در نقد و بررسی فرهنگ علوم انسانی در مجلهٔ جهان کتاب پاسخ داده است.

و در آخر لازم است اضافه شود که گرچه کوشش‌های آشوری به جای خود شایستهٔ تقدیر و توجه است، اما این بدان معنی نیست که هیچ کوشش ارزشمند دیگری در این باب از سوی ادیبان و زبان‌شناسان ایرانی، از پیش از مشروطه تا امروز و از سوی فرهنگستان‌های اول تا سوم و تدوین‌کنندگان کتاب‌های تاریخ و دستور زبان فارسی و فرهنگ‌های دوزبانه و فرهنگ‌های تخصصی علوم گوناگون از سعید نفیسی و دیگران گرفته تا امروز، صورت نگرفته، که ظاهراً آشوری چنان‌که از برخی اظهارات وی در جاهای مختلف برمی‌آید، بیشتر به چنین نظری تمایل دارد (از جمله ← آشوری ۱۳۸۰: ۱۶). پاره‌ای از تحقیقات صورت‌گرفته در این موضوع، در چند پانوشت و نیز فهرست منابع مقالهٔ حاضر معرفی شده است.[۱]

۳-۳ میر جلال‌الدین کزازی

از بین سه نفری که در اینجا از ایشان یاد شد، ظاهراً کزازی در کوشش است که به‌هر ترتیب، هیچ کلمهٔ غیرفارسی، خاصه عربی، در زبان خویش وارد نکند. کار وی نیز همچون ادیب سلطانی و آشوری حتماً ارزش‌هایی داشته و برخی واژه‌های فارسی را احیا کرده که در جای خود سودمند است. اما به‌جای آن، بسیارها واژه از سوی ایشان جعل شده که سودمند بودنشان، از جهت هماهنگی و تطبیق با اصول و قواعد زبان‌شناختی و دستوریِ زبان فارسی، سخت محل تردید است، به‌ویژه که روش وی با حاصل کار تمام نویسندگان بزرگ زبان فارسی، از رودکی تا امروز، در تقابل و تضاد است. در اینجا برای ورود به دنیای نوشته‌ها و ترجمه‌های وی مجالی برای خود نمی‌بینم. خوانندگان به هر یک از آثار پرشمار ایشان، از تألیف و شرح و ترجمه که مراجعه کنند، در همان چند سطر اول دست‌کم در همان یکی دو صفحهٔ اول، زبانِ مطلوب ایشان را خواهند شناخت.

برخی از اشکالات وی درزمرهٔ اشکالات عامی‌ست که در بخش نتیجه بدان خواهم

۱. برای مطالعهٔ نقدی بر دیدگاه‌های داریوش آشوری در کتاب زبان باز و نیز گزارش منتقدانه‌ای از روند برخورد آشوری با جامعهٔ ادبی و زبان‌شناسی و نیز منتقدان خویش ← اسکافی، ابراهیم، «زبان هم زبان، بررسی و نقد کتاب زبان باز»، فصلنامهٔ نقد کتاب علوم انسانی، دورهٔ جدید، س۲، ش۵، بهار، ۱۳۹۸، ص۶-۱۶.

پرداخت. در اینجا فقط موضوع شأن تاریخیِ واژه‌ها، مخصوصاً اصطلاحات علمی را یادآور می‌شوم که هزار سال پیش شهمردان به سره‌گرایان روزگار خویش تذکر داده بود و پیش از این نقل شد. چراکه از جمله فعالیت‌های زبانیِ کزازی، یکی هم جایگزین کردنِ اصطلاحات رایج ادبی بوده است. برای مثال، در کتاب بیان آرایهٔ «تشبیه» به «مانندگی» برگردانده شده (هرچند برای استعاره و کنایه و مَجاز کلمهٔ جایگزینی نیامده، ضمناً گرچه در مقامی دیگر ابن‌سینا هم مانندگی را به کار برده، اما تشبیه در معنای ادبی مورد نظر چند صد سال است که جزو اصطلاحات درسی هر دانش‌آموزی‌ست). همچنین در کتاب معانی شیوه‌های اصلی و مشهور گزاره‌های انشایی، یعنی «تمنا، امر، نهی، ندا» به این اصطلاحات برگردانده شده: «آرزو، فرمان، بازداشت، فراخواند». در بدیع نیز ابداعات بدیعی وارد شده، از جمله: پی‌آورد واژگان (= تتابع اضافات)، همبستگی (= مراعات نظیر)، دستانزنی (= ارسال‌المثل)، پیچش و گسترش (= لف و نشر)، ستایش مانند به نکوهش (= مدح شبیه به ذم)، نکوهش مانند به ستایش (= ذم شبیه به مدح)، شگرف آغازی (= براعت استهلال)، بهانگی نیک (= حسن تعلیل) و مانندِ اینها. باید توجه داشت که شعر شاعران فارسی مشحون از این صنایع بوده[1] و به تبعِ آن این اصطلاحات هزاران بار در صدها و هزاران متن ادبی فارسی تکرار شده، بنابراین، برای تغییر دادن آنها توجیه و ضرورتی معقول و حیاتی باید داشت.[2]

معلوم نیست که تغییر اصطلاحات جاافتادهٔ یک علم، که از قرن ششم و هفتم آثاری به زبان فارسی در آن نوشته شده، به چه منظور است آن‌هم با کلماتی نه باسابقه، بلکه ساختگی که فقط ریشهٔ آنها فارسی سره است.

در آخر، رو به کسانی که بر این رأی و راه‌اند، یک پرسش هم باید مطرح کرد: اگر با هر تدبیر انسانی و یا اتفاق آسمانی، روزی چنین زبانی در ایران کاملاً حکومت و رواج یابد، آیا

---

۱. فقط دربارهٔ مراعات نظیر که آن را تناسب هم می‌خوانده‌اند (و به قول کزازی: همبستگی)، رشید وطواط در قرن ششم می‌گوید: «کم شعر بوَد در عرب و عجم که از این صنعت خالی بوَد» (وطواط ۱۳۶۲: ۳۴-۳۵).

۲. ← سه اثر ایشان به عناوین بیان، معانی و بدیع، همچنین برای آگاهی بیشتر از واژه‌های پیشنهادی وی، علاوه بر آثار خود او ← سیمین جلالی، فرهنگ پارسی، بر پایهٔ واژگان نژاده و ناب، برساخته و درپیش‌نهاده و به‌کارگرفتهٔ دکتر میرجلال الدین کزازی، تهران، معین، ۱۳۹۳.

دیگر کسی می‌تواند هیچ یک از آثار نظم و نثر فارسی را، از رودکی و فردوسی[۱] و ناصرخسرو و بیهقی و نصرالله منشی و عطار و نظامی و خاقانی و مولانا و سعدی و حافظ، بخواند و بفهمد و آیا چنین نخواهد شد که در عوضِ نائل شدن به این محصول، آنگاه باید همهٔ آثار فارسی را به این زبان نو ترجمه کنیم؟ البته که چنین نمی‌شود. چنان‌که امکان نداشت زبان درّهٔ نادرهٔ میرزا مهدی‌خان استرآبادی زبانِ رایج ایران شود، حتی اگر نادرشاه برای رواج آن شمشیر برمی‌گرفت. رواج یک زبان نیازمندِ پشتوانهٔ گسترده‌ای‌ست از متون مکتوب و گویشوران زنده.[۲]

۴ پس چه باید کرد؟

پاسخ را در دو بخشِ اشکالات و پیشنهادات عرضه می‌کنیم.

۴-۱ اشکالات

مهم‌ترین کوشش واژه‌سازان اخیر کم‌توجهی به چند نکتهٔ اساسی در خصوص زبان بوده است:

۴-۱-۱ زبان دستاوردی جمعی‌ست نه شخصی

زبان را شخص به تنهایی نمی‌سازد و متحول نمی‌کند، گرچه هر کس می‌تواند بر آن تأثیر بگذارد. چنان‌که صاحب‌نظران امر متذکر شده‌اند:

لغت‌سازی یا تحریم و تشویق واژه‌ها یا وضع قاعده و برهم زدن روال‌های گذشتهٔ زبان، یک کار

---

۱. می‌دانیم که فردوسی هم در سرایش شاهنامه، درصدی، حدود ده درصد لغات عربی به کار برده است، و احتمالاً بخشی از این امساک وی، به دلیل موضوع و منابع کارش، یعنی تدوین تاریخ و حماسهٔ ملی ایرانِ پیش از اسلام بوده و چه بسا اگر این نبود، قدری از این هم بیشتر در به‌کارگیری لغات عربی گشاده‌دستی را روا می‌دانست. برای مطالعهٔ بیشتر در این باب ← سجاد آیدنلو، فرهنگ‌وارهٔ لغات و ترکیبات عربی شاهنامه، تهران، سخن، ۱۳۹۶. نویسنده در مقدمهٔ کتاب سیرِ اعتقادِ سره‌گرا شمردنِ فردوسی و روند تاریخیِ تحقیقات در احصای تعداد و درصدِ لغات و ترکیبات عربی شاهنامه را بررسیده است.

۲. پیش از رسیدن به مبحث اشکالات و پیشنهادات، در پایان این بند، برای تأمّل بیشتر در خصوص مسئلهٔ رویارویی با زبان بیگانه، درست و غلط در راه واژه‌سازی، اشتباهات نظریِ سره‌گرایان و وظایف مهم فرهنگستان، خواننده را به تذکّرات سودمند علی‌اشرف صادقی در این مقاله (متن سخنرانی) ارجاع می‌دهم: «نقش فرهنگستان در برنامه‌ریزی برای زبان فارسی»، نامهٔ فرهنگستان، س۲، ش۲، تابستان، ۱۳۷۵: ۱۴۸-۱۶۱.

فردی نیست، بلکه وظیفهٔ دستگاه مطلعی است... تک‌رَوی و اصلاحات فردی، نه تنها با موفقیت مواجه نخواهد شد، بلکه به آشفتگی و نابسامانیِ زبان می‌انجامد و بیش از آنکه مفید باشد مضر واقع می‌شود (باطنی ۱۳۹۸: ۶۵).

۴-۱-۲ ترجیح سادگی بر پیچیدگی

میل زبان، خصوصاً ازآن‌حیث که ابزار ارتباط است (و می‌توان گفت این اساسی‌ترین کارکرد و مقصودِ زبان است)، به‌سوی سادگی و طبیعی‌تر شدن است، بنابراین، زبان هرچه پیچیده‌تر شود، احتمالاً راهش رو به انزوا بلکه فناست.

۴-۱-۳ اهمیت زبان گفتار

نمی‌توان از تأثیر زبانِ گفتار غافل ماند. آنچه در حدّ وسیع به کار می‌رود، جزئی از زبان شده است. دراین‌خصوص، ایران یک تجربهٔ منحصربه‌فردِ تاریخی دارد. چنان‌که گفته شد، اکثر متخصصان بر این نظرند که زبان فارسی دری، که در قرن سوم در جامهٔ خط عربی نوشته شد، زبان گفتاریِ مردم ایران از زبان پهلوی ساسانی بوده است و در آخر، همین زبان گفتاری مردم بود که پشتیبان بقای زبان فارسی شد. بنابراین، از گفتارِ مختارِ مردم نباید غافل ماند.

و اینک باید در نظر داشته باشیم، وقتی در مدارس ابتداییِ ایران، صورت اصلی و نه تحریرشدهٔ یک متن مربوط به بیش از هفت قرن پیش، یعنی گلستان سعدی را می‌گنجانند و کودکان دبستانی به‌سادگی می‌توانند آن را بفهمند، این نشان می‌دهد که زبان فارسی، دست‌کم در مواجهه‌اش با زبان عربی، به ثباتی رسیده است. از اینجاست که محمدعلی فروغی معتقد است: سعدی هفتصد سال پیش به زبان امروزی ما سخن نگفته است، بلکه ما پس از هفتصد سال به زبانی که از سعدی آموخته‌ایم، سخن می‌گوییم.

ژیلبر لازار بر اساس یک بررسی آماری، استدلالی می‌کند که همین نکته را مدلّل می‌سازد:

نسبت واژه‌های عربی در دو قرنِ نخستِ آغاز ادبیاتِ (فارسی) به مرورِ زمان به نحوی منظم افزایش یافته است. با توجه به تنوعات سبکی، این نسبت از قرن دوازدهم م./ ششم ق. تا به امروز کمابیش ثابت مانده است (لازار ۱۳۹۳: ۲۳۱-۲۴۵).

بنابراین، چنان‌که او می‌گوید:

> وجود تعداد بی‌شمار از کلمات عربی در فارسی، که مانند واژه‌های لاتینی و نیز لاتینِ عامیانه در انگلیسی، به‌صورتِ جزء سازندهٔ زبان فارسی درآمده است، از ویژگی‌های اصلیِ این زبان به شمار می‌رود (همان: ۱۴).

پرویز ناتل خانلری هم در خصوص دوره‌بندی سه‌گانهٔ فارسی دری در کتاب تاریخ زبان فارسی نظری می‌دهد که به همین معنا ره می‌برد. وی در جلد اول کتاب مذکور در تشریحِ زبان فارسی دری، سه دورهٔ تحول برای آن قائل می‌شود: ۱) دورهٔ رشد و تکوین که از قدیمی‌ترین آثار به‌جامانده از زبان فارسی تا اوایل قرن هفتم را دربر می‌گیرد؛ ۲) دورهٔ فارسیِ درسی، که از قرن هفتم تا اواخر قرن سیزدهم هجری را دربر می‌گیرد و ۳) دورهٔ تحولِ اخیر. از جمله خصایصی که وی برای دورهٔ اول برمی‌شمرد این است که تلفظ واک‌های هر کلمه و رسم‌الخط، هیچ یک صورت ثابتی ندارد. اما در دورهٔ دوم که حدود هفت قرن می‌پاید، این هر دو، یعنی تلفظ و رسم‌الخط، کمابیش دارای قواعد ثابت و معیّنی می‌شود (ناتل خانلری ۱۳۹۱: ۳۵۶-۳۸۲).

از استدلال‌های این دو دانشمند برجسته می‌توان دریافت که طی هفت هشت قرن گذشته، فارسی با مجموعهٔ واژگان به‌غنیمت‌برده‌اش از هر دوره و با هر ریشه، کمابیش دارای یک زبان معیار[1] شده است.

پس از حدود قرن ششم و هفتم تا این زمان، یعنی حدود هشت قرن، مجموعه‌ای از لغات در متون فارسی و طبیعتاً در میان مردم رواج داشته و بنابراین جزءِ لاینفکِ زبان فارسی است؛ از این رو، برهم زدنِ آن همچون برهم زدنِ یک اکوسیستم یا زیست‌بومِ طبیعی‌ست که طی قرن‌ها راه زیست طبیعی را برای خود پیش گرفته و دستکاریِ آن، به هر علت که باشد، ویرانی به بار می‌آورد.

---

۱. برای مطالعهٔ دربارهٔ زبان معیار ← ۱) صادقی ۱۳۶۳: ۴۵-۵۵؛ ۲) ناصرقلی سارلی، زبان فارسی معیار، تهران، هرمس، ۱۳۸۷.

۴-۱-۴ ملاک چیست؟ ریشه یا کاربرد؟

معیار فارسی بودن و فارسی نبودن چیست؟ آیا در این‌باب، ملاک تنها ریشهٔ کلمات است؟ یا کاربرد آنها و جای گرفتنشان در قاموس زبان؟ آیا به طیف عظیم کلماتی که در زبان انگلیسی ریشهٔ لاتین یا فرانسوی دارند، بیرون از بحثِ ریشه‌شناختی، لاتین و فرانسه باید گفت؟ می‌دانیم که حتی در خصوص کلمهٔ «الله»، که باید آن را مفهوم بنیادیِ اسلام و **قرآن** دانست، اختلاف نظر است که ریشهٔ کلمه عربی‌ست یا نه، و در خصوص عَلَم و مشتق بودنِ آن، بحث‌هایی بین علمای لغت عرب و **قرآن** درگرفته است.[۱] ریشه‌شناسی علمی‌ست جدا و خارج از بحث ما، اما واژه در اغلب قریب‌به‌اتفاق موارد، بلکه می‌توان به‌اطمینان گفت مطلقاً در تمامِ موارد، از زبانی به زبان دیگر وارد نمی‌شود، مگر اینکه تحولاتی را در تلفظ یا کاربرد و یا هر دو متحمل می‌گردد و در واقع جزو لغات آن زبان می‌شود، مخصوصاً وقتی این امر به‌طور طبیعی و در زمانِ طولانی اتفاق می‌افتد. اگر در همان زمانِ ورود به‌سرعت جایگزینی برای یک واژه مقرر نشود (چنان‌که از ابوریحان نقل شد، وی هزار سال پیش در خصوص برخی اصطلاحاتِ منطقی متذکر این نکته شده بود) بسته به محملِ کاربرد کلمه، خواص یا عموم، از روی نیاز جایگزینی برایش تعیین می‌کنند و یا به همان صورتِ خارجی با تغییراتی در تلفظ، واردِ زبان می‌شود. بعد از این، دیگر به‌سختی می‌توان آن کلمه را از دهان مردم و دست نویسندگان بیرون کشید.

در سال‌های دههٔ شصت بعد از چاپ کتاب غلط ننویسیم ابوالحسن نجفی، شبیه به چنین بحثی با انتقاداتِ محمدرضا باطنی مطرح شد. بحث در همین نکته بود که ابوالحسن نجفی در مواردی از کتابِ خویش درست و غلطِ تاریخی و لغوی و ریشه‌شناختی را بیان می‌دارد، اما محمدرضا باطنی رواجِ برخی از آن غلط‌های کتاب غلط ننویسیم را در زبان زندهٔ جاری و رایج متذکر می‌شد و ناممکن بودن تغییر آنها و در واقع غلط نبودن آنها را. البته در این بحث نمی‌توان حق را به‌طور کامل به یک طرف داد، اما نجفی خود در ویرایش

---

۱. برای مثال ← جفری ۱۳۸۶: ۱۲۶-۱۲۷؛ فخررازی ۱۴.۱: ۱۶۲-۱۶۸؛ همان ۱۳۸۶: ۱/۳۱۶-۳۲۴.

بعدی برخی نظرات منتقدان از جمله چندی از انتقادات باطنی را پذیرفت و ویرایش دومی از کتاب ارزشمند خویش فراهم آورد.[۱]

۲-۴ پیشنهادات

حفظ زبان، حفظ تمام گنجینهٔ صرفی و نحوی آن است به‌گونه‌ای که نسل‌های آینده در خواندنِ متونِ آن با کمترین اشکال مواجه شوند؛ سپس افزودن به زبان است حتی‌المقدور هماهنگ با گسترش و افزایشِ پدیدارها و مفاهیمِ نورسیده. لغات تنها بخشی از این گنجینه و البته بارزترین آن است.

این پاسداری را می‌توان به دو شیوهٔ کلی تقسیم کرد: ۱) نظری؛ ۲) تجربی یا میدانی.[۲]

کوشش نظری در واقع عبارت است از به دست دادنِ فرمول‌ها یا الگوهای صرفی و نحوی، تدوین شیوه‌های ترکیب‌سازی در زبان فارسی، دستورنویسی، تدوین دستورهای تاریخی و کارهایی از این دست.

و کوشش‌های تجربی یا میدانی عبارت است از به دست دادنِ مجموعهٔ همهٔ لغاتِ زبان در تمام دوره‌های تاریخی آن و در همهٔ مکان‌هایی که در آنجا فارسی زبان گفتار یا نوشتار بوده است.

اینک، با توجه به این دو مسیرِ کلی، راه و روشِ بهره‌برداری از متون کلاسیک را بدین مقصود، در دو دستهٔ کلی تجمیع کنیم: ۱) صرف یا ساحتِ کلمات؛ ۲) نحو یا ساحتِ جملات؛ که اولی دو نوع است: مفردات و ترکیبات. بنابراین، جمعاً سه شیوه خواهیم داشت.

برای نگه داشتن و افزایش گنجینهٔ دارایی‌ها و ویژگی‌های صرفی و نحوی زبان فارسی

---

۱. ← ابوالحسن نجفی، غلط ننویسم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶؛ نیز مقالات سه‌گانهٔ محمدرضا باطنی در نقدِ غلط ننویسیم که سال ۱۳۶۷ در سه شمارهٔ پیاپی آدینه منتشر شد و اینک در کنار هم در این کتاب در دسترس است: درست و غلط در زبان از دیدگاه زبان‌شناسی، مجموعه مقالات از افراد گوناگون، به کوشش فرهاد قربان‌زاده، تهران، کتاب بهار، ۱۳۹۹. همچنین ماجرای غلط ننویسم و انتقادات نسبت به آن و تأثیرش در ویراست دوم کتاب را در این کتاب بخوانید: امید طبیب‌زاده، غلط ننویسیم از چاپ اول تا ویراست دوم، تهران، کتاب بهار، ۱۳۹۶.

۲. به تعبیرِ محمد دبیرمقدم، نه گنجاندنِ زبان در ظرفِ صورت و ساختار به تنهایی راهگشاست و نه گنجاندنش در ظرفِ نقش و کارکرد، و به قول وی، باید کوشید که هم امانت‌دارِ داده‌ها بود و هم امانت‌دارِ نظریه‌ها (← دبیرمقدم ۱۳۹۹: ۲۲۶).

ضروری‌ست که تمامی متون مهم آن، از اولین متن‌ها تا آثار معاصران، در مطالعه گرفته شود و در خصوص آثار کلاسیک باید کوشید که حتی یک متن هم از نظر خارج نماند؛ سپس بر این اساس تمام میراث صرفی و نحوی زبان استخراج شود.

۴-۲-۱ صرف یا ساحت کلمات

واژه‌سازی یا در مفردات است و یا در ترکیبات. و از دو روشِ یافتن و ساختن به دست می‌آید؛ یعنی گاهی از گنجینهٔ واژگان موجود عیناً کلمه‌ای یافته و به جای پدیده یا مفهوم مورد نظر قرار داده می‌شود، و گاه بر اساس کلمات و با بهره‌گیری از روش‌های ترکیب و اشتقاق و واژه‌سازی در زبان کلمه‌ای ساخته می‌شود.

۴-۲-۱-۱ مفردات

در مفردات اطلاع از گنجینهٔ لغات اهمیت درجهٔ اول دارد، چراکه ممکن است در موارد بسیار بتوان عیناً از کلمه‌ای به طور جایگزین بهره برد و راه را کوتاه کرد. این بخت و امکان فراهم نمی‌شود، مگر به‌شرطِ آماده داشتن فرهنگ‌های گوناگون لغات، ازاین‌قبیل: فرهنگ‌های جامعِ لغات و ترکیبات همچون لغت‌نامهٔ دهخدا و فرهنگ جامع زبان فارسی (که تا این زمان فقط آ و الف آن در دو جلد منتشر شده است) که با گذر زمان بررسی نقّادانه و روزآمد شود و حتی‌المقدور در ذکر شواهد هم ترتیب تاریخی مراعات شده باشد و بتواند به خواننده کمک کند تا دریابد که یک کلمه یا معانی آن از چه تاریخی وارد زبان شده یا از آن بیرون رفته است (صادقی ۱۳۹۲: ۷)؛فرهنگ‌های موضوعی مثل فرهنگ لغات پزشکی و فیزیک و فلسفه؛ فرهنگ‌های طیفی و مترادف و متضاد، فرهنگ‌های مخصوص به هر متن، مثلاً فرهنگ لغات شاهنامهٔ فردوسی و گلستان سعدی و مثنوی معنوی و مانند اینها که بر اساس آخرین تصحیحات انتقادی باشد و هر از چندی بر اساس تصحیحات جدید یا انتقادات منتقدان روزآمد شود. راه به دست دادن چنین ملزوماتی، مطالعهٔ همهٔ متون اصلی یک زبان، مخصوصاً تمام متون کلاسیک است. تدوینگرِ لغت‌نامهٔ بزرگ دهخدا، چنان‌که نقل شد، با همین فکر برای تدوین لغت‌نامه قیام کرده است.

بدین ترتیب، باید هر لغتی را که به نظر می‌رسد بتواند در زبان امروز بدون سختی و تکلّف به کار رود، اما به‌هردلیل مهجور افتاده، به گنجینهٔ لغات زبان زنده و جاریِ امروز بازگرداند. گاهی ممکن است در این بازیابی و احضار، کلمه نه به‌تنهایی اما از راه ترکیب بتواند یاریگر افتد.

آنگاه است که اگر نویسنده یا مترجمی مایل نیست مثلاً کلمهٔ «عجله» و «عجول» یا «سریع» را که ریشه‌شان عربی‌ست به کار ببرد، با اینکه جزو لغات زبان فارسی شده و همهٔ گروه‌های اجتماعی آنها را به کار می‌برند، می‌تواند به فرهنگ‌های موضوعی و طیفی مراجعه کند و برای عجله «شتابکاری» را بیابد که از قرن چهارم در متونی مانند تاریخنامهٔ طبری دیده می‌شود (← بلعمی ۱۳۸۰: ۲۵/۱) و برای «عجول» و «سریع»، اگر تأکید بر کاربرد اسم فاعل دارد و نمی‌خواهد کار را از طریق قیدِ «شتابان» به‌هم بیاورد، می‌تواند «شتابکار» را بردارد که در برخی متون کهن مثلاً در داستان‌های بیدپای آمده (← بخاری ۱۳۶۱: ۶۰)،[1] یا «شتابنده» را که فردوسی و نظامی و مولانا به کار برده‌اند (← ولف ۱۳۷۷: ۵۵۴؛ فردوسی ۱۳۹۶: بخش ۲/۱: ۶۳۵؛ مولوی ۱۳۹۸: ۹۷۹/۳؛ نظامی ۱۳۹۱: ۸۰). این حائز اهمیت و شایستهٔ توجه است که در زبان فارسی «شتابکار» و «شتابنده» ساخته شده، اما «شتابمند» ظاهراً نه. در قدم اول صحیح‌تر آن است که به ترجیح طبیعیِ زبان پایبند باشیم و به ذخایر آن مراجعه کنیم و از ابداعات یک‌تنه و شخصی حتی‌المقدور پرهیز کنیم، خاصه در فرهنگ‌نویسی. نویسندگان آگاهِ فرهنگ‌های دوزبانهٔ فارسی، از سعید نفیسی تا علی‌محمد حق‌شناس به این نکته توجه داشته و آن را صراحتاً اعلام کرده‌اند.[2]

۱. در فرهنگ طیفی، تدوین جمشید فراروی به جای عجله، دستپاچگی و سراسیمگی و معادل‌هایی دیگر و به جای عجله کردن، شتاب کردن و سریع رفتن؛ و به جای عجول، شتاب‌زده و دستپاچه و مضطرب و غیره آمده، اما شتابکار و شتابکاری نیامده است (← فراروی ۱۳۸۷: ۳۰۷-۳۰۸).

۲. در اینجا شایسته است متذکر شوم که یکی از قدیمی‌ترین و مهم‌ترین نوشته‌ها در خصوص بایدها و نبایدهای واژه‌سازی در زبان فارسی مقدمهٔ کوتاه سعید نفیسی بر فرهنگ فرانسه ـ فارسی تدوین اوست که خود یکی از قدیمی‌ترین فرهنگ‌های دوزبانهٔ فارسی بوده و مقدمهٔ آن مورَّخ به آبان سال ۱۳۰۸ است. نفیسی در این مقدمه، در باب مسائلی از قبیل حق وضع و ابداع کلمات، چندوچون واژگان مندرج در فرهنگ لغت، حدود استعمالِ واژگان متروک و مهجور، معضل لغات عربی و ترکی در زبان فارسی و مسائلی از این قبیل، در عین مراعات اختصار، پاسخ‌هایی آگاهانه و تأمل‌برانگیز می‌دهد که مراجعه به آن پیش از هر عمل واژه‌سازی در زبان فارسی، خاصه به عنوان یکی از قدیمی‌ترین اظهارات عالمانه و تخصصی در دورهٔ معاصر در این موضوع، کارساز بلکه ضروری است (← نفیسی ۱۳۷۸).

۴-۲-۱-۲ ترکیبات

در ساختن انواع کلمات مرکّب، چه از راه پیشوند و پسوند و میانوند، و چه از راه ترکیبِ دو یا چند کلمه، در ابتدا، و پیش از جعل شخصی، باید به شیوه‌های گوناگون تاریخی و طبیعیِ شکل‌گیریِ ترکیب‌ها در زبان فارسی آگاه بود. برای این مقصود، نخست تحقیقاتی اختصاصی لازم است دربارهٔ شیوه‌های متنوعِ اشتقاق و ترکیب‌سازی که در این تحقیقات، الگوهایی صحیح برای واژه‌سازی به دست داده شود و بر اساس پیکره‌هایی متشکل از متون اساسیِ زبان فارسی، بسامد و حدّ کارسازیِ هر نوع از ترکیب‌سازی‌ها نیز حتی‌المقدور مشخص شود. سپس وجود فرهنگ‌هایی مشتمل بر شواهد گوناگون ترکیب‌های زبانی از متون گذشته ضروری خواهد بود.

۴-۲-۲ نحویات یا دستور زبان

نحو معرّف پایه‌های ساختاری زبان است؛ دیرتر و سخت‌تر دستخوشِ تغییر و تحوّل می‌شود و البته تغییر در آن حساس‌تر است. در هر دو گذرِ اساسیِ تاریخ ایران، که در این مقاله از آنها یاد شد، علاوه بر کلمات، نحو فارسی نیز از زبان‌های بیگانه متأثر شده است. در رویارویی اول که به طور گسترده و در همهٔ جوانب، زبان فارسی با زبان عربی ارتباط تنگاتنگ داشت، مختصات زیادی از نحو عربی در نحو فارسی داخل شد، و چنان‌که گفته شد، در آغاز بیش از هر چیز، این راه با ترجمه‌های تحت‌اللفظیِ **قرآن** باز شد.

در رویارویی دوم نیز نحو فارسی تأثیراتی از زبان‌های فرنگی، مخصوصاً انگلیسی، پذیرفته است. ظاهراً عموم کسانی که در روزگار ما به مسئلهٔ زبان و خطر آن توجه داشته‌اند، از جمله سه نویسنده‌ای که پیش‌تر از واژه‌سازیِ آنها یاد و انتقاد شد، بیش از ساحت نحو و جملات به ساحت واژگان توجه داشته‌اند، و شاید چنان‌که هرمز میلانیان در یک جستار کوتاه می‌گوید، دلیل این امر آن باشد که: «نحو، حوزهٔ جبریِ زبان اما سطح واژگان ساحتِ آزادی است» (میلانیان ۱۳۹۶: ۲۲۷-۲۳۱). یا به قول محمدرضا باطنی، طبقات دستوری بسته، اما طبقات واژگان باز هستند (← باطنی ۱۳۷۰: ۴۱). به هر حال باید توجه داشت که دستور یک زبان، حامل و نگهبانِ امتیازات اساسی آن از زبان‌های دیگر است.

برای پاسداشت زبان فارسی در حوزهٔ نحو، جدا از مقالات و کتاب‌های تحقیقی در موضوعات گوناگونِ نحوی، و نیز دستورنویسی‌های نوین، که حاوی الگوهای دستوری بر اساس یافته‌های جدید زبان‌شناسی‌ست، وجود فرهنگ‌های دستور زبان فارسی، دستورهای تاریخی، تدوین خواص دستوریِ زبانِ نویسندگان برجستهٔ فارسی مثل بیهقی و سعدی و عین‌القضات همدانی و امثالهم و حتی فرهنگ‌هایی که نمونه‌هایی معیار از ترجمهٔ جملات انگلیسی و فارسی را الگوسازی و سرمشق‌دهی کند، کارساز است.

اگر بدین طریق، علاوه‌بر حفظ ساختارهای اصلیِ امروز دستور زبان فارسی، برخی ساختارهای لازم و رو به انقراض را هم بتوان بازیافت، امید به ماندگاری و پویایی زبان بیشتر خواهد شد.[۱]

---

۱. درخصوص مشکلات امروزی زبان فارسی و راه‌های واژه‌سازی و مسائلی از این‌قبیل، نوشته‌های سودمندی در دست است که ذکر همهٔ آنها یک کتابشناسی تفصیلی می‌طلبد. در چند دههٔ اخیر واژه‌نامه‌های تخصصیِ گوناگونی نیز نوشته شده است که برخی کارآمد است، اما به دلیل حجم اندک مقاله نمی‌توان در اینجا از آنها یاد کرد. این کار هم نیازمند تدوین کتابشناسی مستقل است. در اینجا از ذکر عنوان آثاری که در دستور زبان فارسی نوشته شده (به‌جز یک فرهنگ دستوری) و از واژه‌نامه‌های تخصصی صرف‌نظر می‌شود و فقط برای نمونه نام و نشان چند کتاب و مقاله، که اختصاصاً به چند و چونِ مسئلهٔ واژه‌سازی و زاباییِ زبان فارسی توجه داشته‌اند، می‌آید:
۱) علی‌اشرف صادقی، «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر»، نشر دانش، (دوازده شماره، ۱۳۷۰–۱۳۷۲)؛ ۲) حسین سامعی با همکاری ملیحه تفسیری، الگوهای ساخت واژه در زبان فارسی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳؛ ۳) محمدرضا باطنی، «فارسی زبانی عقیم؟»، پیرامون زبان و زبان‌شناسی؛ تهران، آگه، ۱۳۹۳؛ ۴) مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی مسائل واژه‌گزینی و اصطلاح شناسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۳۷۸؛ ۵) علی کافی (گردآورنده)، مجموعه مقالات دومین هم‌اندیشی واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۲؛ ۶) اصول و ضوابط واژه‌گزینی، گروه واژه‌گزینی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۸؛ ۷) رضا منصوری، واژه‌گزینی در ایران و جهان، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۰؛ ۸) علاءالدین طباطبایی، ترکیب در زبان فارسی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۴؛ ۹) همو، واژه‌سازی و دستور، گردآوردهٔ احمد خندان، تهران، کتاب بهار، ۱۳۹۴؛ ۱۰) همو، «واژه‌گزینی»، دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی، ج ۱۲، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۸؛ ۱۱) همو، فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۹۵؛ ۱۲) احمد سمیعی گیلانی، «ترکیب و اشتقاق، دو راه اصلی واژه‌سازی»، نشر دانش، س ۱۷، ش۳، پاییز، ۱۳۷۹؛ ۱۳) ایران کلباسی، ساختِ اشتقاقی واژه در فارسی امروز، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۱؛ ۱۴) علی‌محمد حق‌شناس، «بلوای واژه‌سازی»، مقالات ادبی، زبان‌شناختی، تهران، نیلوفر، ۱۳۹۰؛ ۱۵) مهدیه قنات‌آبادی، «واژه‌گزینی یا واژه‌سازی»، مجموعه مقالات هشتمین همایش زبان‌شناسی ایران، به کوشش محمد دبیرمقدم، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۹۱؛ ۱۶) گروهی از نویسندگان، مجموعه مقالات سیمنار زبان فارسی و زبان علم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲؛ ۱۷) گروهی از نویسندگان، زبان فارسی، چالش‌ها و راهبردها، تهران،

نتیجه

دیدیم که فارسی‌زبانان در دو گذرِ دوران‌سازِ تاریخی به طور جدّی هنگام برخورد با زبانی بیگانه در تکاپوی حفظ زبان خویش افتاده‌اند که سببِ اولین رویارویی شکست نظامی و سیاسی و سبب دومین، شکست فرهنگی و افول علمی بوده است.

در رویارویی نخست، فارسی چند سده از جلوه کردن در نوشته‌های مستقل جا ماند، اما در گفتار مردم به حیات خویش ادامه داد و یکباره پارسیان به‌عوض آنکه بیگانه ملک آنها را تصرف کرده بود، از ظرفِ زبانیِ و خط بیگانه برای حملِ داشته‌های فرهنگی و معنوی خویش بهره بردند و از این راه، عدو را سبب خیرِ خود ساختند.

همچنین دیدیم که شیوه‌های مختلف رویارویی با مشکل، از جمله سره‌گرایی هم سابقه‌ای بیش از هزار سال دارد. از این بین، سخنِ سه نفر از نویسندگان عصر کلاسیک زبان فارسی یاد شد که فارسی‌نویسی را پیشه کردند، اما توصیه‌شان مراعات تعادل و پرهیز از سره‌نویسی بود.

اما در رویارویی دوم، به دلایلِ گوناگون امکان تأنی و تحمّل وجود نداشت. بنابراین، از نوعی دیگر در مقام مقایسه با زبان عربی، راه تأثیرات زبان انگلیسی و دیگر زبان‌های فرنگی در زبان فارسی باز شد.

از همان اوایل که ایرانیان از جهان پیشرفته و مزایای آن، و پس ماندنِ خویش آگاهی می‌یافتند، مضرات آن بی‌خبری و دوری سابق از ترقیات مدرن، و نیز خطرِ این بهره‌مندی و نزدیکیِ لاحق را، نسبت به زبان و میراث فرهنگی‌شان درمی‌یافتند. بدین سبب از همان آغاز، خبرگانِ قوم نسبت به تهدیدهای پیشِ رو هشدار می‌دادند. کسانی از اساس منکرِ هرگونه تهدید بوده‌اند و از جمله دربارهٔ زبان نیز، خطری را مواجه فارسی نمی‌دیدند. و گروهی برعکس، می‌ترسیدند و این هراس را به صدای بلند اعلام می‌کردند. به هر روی و با هر دیدگاه، طی صدواندی سال گذشته نظرهای گوناگونی عرضه شد و مباحث مختلفی

پژوهشکدهٔ تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۸؛ ۱۸) مطالعات واژه‌گزینی، (ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان)، ش۱-۳، زمستان ۱۳۹۵ و بهار ۱۳۹۸؛ ۱۹) علی رواقی، فرهنگ پسوند در زبان فارسی، بررسی دوازده پسوند، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۸؛ ۲۰) محمد طباطبایی، شانزده گفتار در واژه‌سازی و زبان فارسی و فرهنگ‌نویسی، گردآوردهٔ احمد خندان، تهران، کتاب بهار، ۱۳۹۸.

در خصوص مسائلِ امروزیِ پیش روی زبان فارسی درگرفته است. از این‌بین، تذکر و هشدار سه شخص تأثیرگذار نقل شد که یکی، چند دهه پیش از تشکیل فرهنگستان، از نیاز فارسی به لغات جدید سخن گفته بود، دیگری به زبان رایج در روزنامه‌ها به‌شدت انتقاد داشت و از نابودی زبان فارسی می‌ترسید و سومی نسبت به قابلیت‌های زبان فارسی خوش‌بین و امیدوار بود، دست به عمل زد و فرهنگ بزرگ لغات فارسی را بنا نهاد.

در این نوشته بدون داوری در این خصوص، اولاً به این موضوع پرداخته شد که اساساً چرا امر واژه‌سازی در زبان فارسی بدین درازی و گستردگی مطرح بوده است. آنگاه می‌توان دید که تاریخ موضوع در زبان فارسی قدیمی‌تر از آن است که در آغاز به نظر می‌رسد و نخستین مطلبی که می‌توان از تجربهٔ کهنِ مباحثِ مطروحه دربارهٔ این مسئله آموخت، توشه‌گیری از تجربهٔ پیشین نیاکان خویش است.

بررسی مفصّلِ مباحث درگرفته در روزگار حاضر، از دوران مشروطه تا امروز، خود نیازمند تحقیقی مفصّل و تحلیلی‌ست.

در سال‌های پرهیجانِ آشنایی ایرانیان با فرهنگ غرب، افراد بسیاری از متفکر و سیاستمدار و نویسنده و مترجم و ادیب و شاعر فعال بوده که گرایش‌های گوناگون داشته‌اند و به همان ترتیب، در خصوص زبان نیز تمایلات متفاوت بوده است، از پیشنهادهایی برای تبدیل خط فارسی گرفته تا سره‌گرایی افراطی. در این مقاله، برای اینکه پس از آن تمهیدات تاریخی، مسئله را به زمان حاضر بکشانیم و به مسائل اکنونی خود برسیم، از بین همهٔ آن پیشنهادات و نظرات، با اشاره به آرا و دستاوردِ سه شخصِ واژه‌سازِ نسبتاً مطرح و مؤثر در فرهنگ حال حاضر ایران، کوشش شد که بعضی اشکالات کلّی واژه‌پردازان یادآوری و آنگاه پیشنهادهایی در این باره ارائه شود.

النهایه، فضلای معاصر همچون قزوینی، فروغی، دهخدا، نفیسی و امثالهم، راه حرکت را بهره‌گیری از گنجینهٔ زبان فارسی یافته‌اند، و وام‌های زبانی را، خصوصاً در تلفیق و ارتباط تاریخی و درازمدتِ فارسی با عربی، سود و غنیمت و نه زیان و بندگی شمرده‌اند. این گروه، که باید آنها را معتدل‌ها نامید، فارسیِ پس از اسلام را دستاوردی تاریخی با میراثی

پربار می‌دانستند. زبانی که از تندباد حوادث جان به‌در برده، ریشهٔ خود را نگاه داشته و آن را به‌مدد و واسطهٔ لفظ تازی وسعت بخشیده و در نوشتارِ نویسندگان و گفتار مردمان تثبیت کرده است و اینک گنجینه‌ای عظیم از نظم و نثر دارد که باید تمامی آن را با هم فارسی خواند، و اگر این را بپذیریم، هر ضربه و دست‌اندازی بدان، بازی با زبان فارسی است.

منابع[1]

آذرنوش، آذرتاش (۱۳۷۵)، تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ۱. ترجمه‌های قرآنی، تهران: سروش.
ـــــــ (۱۳۸۷)، چالش میان فارسی و عربی، چاپ دوم، تهران: نی.
ـــــــ (۱۳۸۸)، راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی، چاپ سوم، تهران، توس.
ـــــــ (۱۳۹۳)، «ترجمهٔ قرآن»، دانشنامهٔ جهان اسلام، ج ۷، چاپ دوم، تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.
آشوری، داریوش (۱۳۸۰)، «چند نکته دربارهٔ مقالهٔ تأملاتی پیرامون فرهنگ علوم انسانی»، جهان کتاب، س ۶، ش ۱۹ و ۲۰، ص ۱۶.
ـــــــ (۱۳۸۹)، بازاندیشی زبان فارسی (ده مقاله)، چاپ پنجم، تهران: نشر مرکز.
ـــــــ (۱۳۸۹)، زبان باز، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز.
ـــــــ (۱۳۹۰)، عرفان و رندی در شعر حافظ، چاپ دهم، تهران: نشر مرکز.
ـــــــ (۱۳۹۲)، فرهنگ علوم انسانی، انگلیسی ـ فارسی، ویراست سوم، تهران: نشر مرکز.
آیدنلو، سجاد (۱۳۹۶)، فرهنگ‌وارهٔ لغات و ترکیبات عربی شاهنامه، تهران: سخن.
ابن‌سینا (۱۳۸۳)، دانشنامهٔ علایی، بخش منطق، به تصحیح محمد معین و سید محمد مشکوة، چاپ دوم، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۳)، شعر در ایران پیش از اسلام، چاپ دوم، تهران: طهوری.
ادیب سلطانی، میرشمس‌الدین (۱۳۸۹) «مقدمه» بر هملت ← شیکسپیر.
استادی، کاظم (۱۳۹۱)، فعالان اصلاح الفبا و تغییر خط، تهران: علم.
اسکافی، ابراهیم (۱۳۹۸)، «باز هم زبان، بررسی و نقد کتاب زبان باز»، فصلنامهٔ نقد کتاب علوم انسانی، دورهٔ جدید، س ۲، ش ۵، بهار، ص۵-۱۶.
اشمیت رودریگر (۱۳۸۳) (ویراستار)، راهنمای زبان‌های ایرانی، جلد دوم: زبان‌های ایرانی نو، ترجمهٔ فارسی زیر نظر حسن رضایی باغ‌بیدی، تهران: ققنوس.

۱. در این فهرست، برای سهولت مراجعهٔ جویندگان، نام و نشان آثاری نیز که در پانویس‌ها برای مطالعهٔ بیشتر معرفی شده، آمده است.

اصول و ضوابط واژه‌گزینی (۱۳۹۸)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، (ویراست قبلی این متن پیش‌تر در خرداد ۱۳۷۶ منتشر شده بود).
اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۷۶)، تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، به تصحیح میرهاشم محدّث، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
افشار، ایرج (۱۳۹۶)، (به کوشش)، به یاد محمد قزوینی، چاپ دوم، تهران: بنیاد موقوفات افشار و سخن.
افشار، محمود (۱۳۷۵) (گردآورنده)، نامه‌های دوستان، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات افشار.
امام شوشتری، محمدعلی (۱۳۴۸)، فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی، تهران: انجمن آثار ملی.
انور، منوچهر (۱۳۹۹)، زبان زنده، چاپ دوم، تهران: کارنامه.
باطنی، محمدرضا (۱۳۷۰)، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
ـــــــــ (۱۳۹۳)، پیرامون زبان و زبان‌شناسی، چاپ چهارم، تهران: آگه.
ـــــــــ (۱۳۹۸)، زبان و تفکر، چاپ سیزدهم، تهران: آگه.
بخاری، محمد بن عبدلله (۱۳۶۱)، داستان‌های بیدپای، به تصحیح پرویز ناتل خانلری و محمد روشن، تهران: خوارزمی.
بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۸۰)، (منسوب)، تاریخنامهٔ طبری (ترجمهٔ تاریخ طبری مشهور به تاریخ بلعمی)، ج ۱، چاپ سوم، به تصحیح محمد روشن، تهران: سروش.
بهار، محمدتقی (۱۳۷۳)، سبک‌شناسی، ج ۱، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر.
بهرامیان، علی و صادق سجادی (۱۳۷۳)، «ابومسلم خراسانی»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
بیات، کاوه (۱۳۹۳)، «فرهنگستان اول»، آفرین ادیب، جشن‌نامهٔ استاد ادیب برومند، تهران: شرکت سهامی انتشار.
بیرونی، ابوریحان (۱۳۸۶)، التفهیم لأوائل صناعة التنجیم، چاپ پنجم، به تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: هما.
ـــــــــ (۱۳۵۲)، تحدید نهایات الأماکن لِتصحیحِ مسافاتِ المساکن، ترجمهٔ احمد آرام، تهران: دانشگاه تهران.
بیهقی، ابوالفضل (۱۳۵۵)، چند سخن که دبیران در قلم آرند، ویراستهٔ صادق کیا، تهران: چاپخانهٔ کاویان.
پورداود، ابراهیم (۲۵۳۶ [= ۱۳۵۶])، فرهنگ ایران باستان، تهران: دانشگاه تهران.
ـــــــــ (۱۳۳۱)، هرمزدنامه، تهران: دانشگاه تهران.
تاریخ سیستان (۱۳۸۹)، به تصحیح محمدتقی بهار، تهران: اساطیر.
تبریزی، احمد (۱۳۹۷)، شهنشاه‌نامه، به کوشش مهشید گوهری کاخکی و جواد راشکی علی‌آبادی، زیر نظر جواد عباسی، تهران: بنیاد موقوفات افشار و سخن.
تفضلی، احمد (۱۳۷۶)، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: سخن.
تویسرکانی، قاسم (۱۳۵۰)، زبان تازی در میان ایرانیان پس از اسلام، از آغاز فرمانروایی تازیان تا برافتادنِ خلافتِ عباسیان، تهران: دانش‌سرای عالی.
جربزه‌دار، عبدالکریم (۱۳۸۳) (به اهتمام)، نامهٔ فرهنگستان (سال‌های ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۹)، تهران: اساطیر.
جفری، آرتور (۱۳۸۶)، واژگان دخیل در قرآن، چاپ دوم، ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، تهران: توس.

جلالی، سیمین (۱۳۹۳)، فرهنگ پارسی، بر پایه واژگان نژاده و ناب، برساخته و درپیش‌نهاده و به‌کارگرفتهٔ دکتر میرجلال‌الدین کزازی، تهران: معین.
جمعی از علمای ماوراءالنهر (۱۳۹۱)، ترجمهٔ تفسیر طبری، چاپ دوم، به تصحیح حبیب یغمایی، تهران: دانشگاه تهران.
جنکینسون، آنتونی و دیگران (۱۳۹۶)، سفرنامه‌های انگلیسی‌ها در ایران، ترجمهٔ ساسان طهماسبی، قم: مجمع ذخایر اسلامی با همکاری کتابخانه و موزهٔ ملی ملک.
حق‌شناس، علی‌محمد (۱۳۹۰)، مقالات ادبی، زبان‌شناختی، چاپ دوم، تهران: نیلوفر.
خوارزمی، مؤیدالدین (۱۳۸۹)، ترجمهٔ احیاء علوم‌الدین امام محمد غزالی، ج ۱، چاپ هفتم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
داوری اردکانی، نگار (۱۳۹۰)، برنامه‌ریزی زبان فارسی و نگاهی به مبادی برنامه‌ریزی زبان ۱۲۵۰-۱۳۸۹، تهران: ساقی.
ـــــــــ (۱۳۸۷)، سره‌گرایی زبانی، تهران: هرمس.
دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۹)، زبان‌شناسی: منظری ایرانی، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
دهخدا، علی‌اکبر (و همکاران و تدوین‌کنندگان) (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، چاپ دوم از دورهٔ جدید، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران.
ذاکری، مصطفی (۱۳۷۸)، «فرهنگستان و واژه‌سازی»، نشر دانش، س۱۶، ش۴، ص۱۰ -۲۰.
راثی، محسن (۱۳۹۶)، فارسی در عربی، تأثیر و نفوذ زبان و ادب فارسی در زبان و ادب عربی، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
رازی، شهمردان ابن ابی‌الخیر (۱۳۸۲)، روضة المنجّمین، به تصحیح جلیل اخوان زنجانی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی و مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
رحیمی، حسینعلی (۱۳۹۸)، «دلایل نسخه‌شناختی در ردّ انتساب ترجمهٔ تفسیر طبریِ موجود به علمای ماوراءالنّهر»، نامهٔ فرهنگستان، س ۱۷، ش ۳ (شمارهٔ پیاپی ۶۷)، ص ۷۵-۹۲.
رضایی باغ‌بیدی، حسن (۱۳۸۸)، تاریخ زبان‌های ایرانی، چاپ دوم، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
رواقی، علی (۱۳۸۸)، فرهنگ پسوند در زبان فارسی، بررسی دوازده پسوند، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
روستایی، محسن (۱۳۸۵)، تاریخ نخستین فرهنگستان ایران به روایت اسناد، تهران: نی.
روشن، محمد (۱۳۸۰)، «مقدمه» بر تاریخنامهٔ طبری ← بلعمی.
زریاب خوبی، عباس (۱۳۸۵)، بزم‌آوردی دیگر، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
سارلی، ناصرقلی (۱۳۸۷)، زبان فارسی معیار، تهران: هرمس.
سامعی، حسین (۱۳۹۳)، با همکاری ملیحه تفسیری، الگوهای ساخت واژه در زبان فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
سمیعی گیلانی، احمد (۱۳۷۴)، «سابقهٔ فرهنگستان در ایران»، نامهٔ فرهنگستان، س۱، ش۱، ص ۱۳۶-۱۴۳.
ـــــــــ (۱۳۷۹)، «ترکیب و اشتقاق، دو راه اصلی واژه‌سازی»، نشر دانش، س۱۷، ش۳، ص۱۳-۱۶.
شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۲)، زبان شعر در نثر صوفیه، تهران: سخن.

ـــــــــ (۱۳۹۴)، با چراغ و آینه، چاپ دوم، تهران: سخن.
شکسپیر، ویلیام (۱۳۷۵)، اتلّو، داستان غم‌انگیز مغربی در وندیک، چاپ سوم، ترجمهٔ ابوالقاسم ناصرالملک، تهران: نیلوفر.
شمس تبریزی، علی بن محمد (۱۳۷۷)، مقالات شمس تبریزی، چاپ دوم، به تصحیح محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی.
شیکسپیر،[1] ویلیام (۱۳۸۹)، هملت، چاپ دوم، ترجمهٔ میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران: نگاه.
صادقی، علی‌اشرف (۱۳۵۷)، تکوین زبان فارسی، تهران: دانشگاه آزاد ایران.
ـــــــــ (۱۳۶۳)، «زبان معیار»، مسائل نثر فارسی، مجموعه سخنرانی‌های اولین سمینار نگارش فارسی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
ـــــــــ (۱۳۶۷)، تحولِ زبان و تثبیت یا معیارسازیِ آن: دو جریان مخالف و ناگزیر، مجلهٔ زبان‌شناسی، س۵، ش۱، بهار و تابستان، ص۲-۱۲.
ـــــــــ (۱۳۷۰-۱۳۷۲)، «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر»، نشر دانش، (دوازده شماره)، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
ـــــــــ (۱۳۷۵)، «نقش فرهنگستان در برنامه‌ریزی برای زبان فارسی»، نامهٔ فرهنگستان، س۲، ش۲، تابستان، ص ۱۴۸-۱۶۱.
ـــــــــ (۱۳۸۸)، «شیوه‌های فرهنگ‌نویسی در لغت‌نامهٔ دهخدا»، فرهنگ‌نویسی (ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان)، ش۲، ص۲-۳۹.
ـــــــــ (۱۳۹۲) (زیر نظر)، فرهنگ جامع زبان فارسی، ج ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
طباطبایی، علاءالدین (۱۳۹۴)، ترکیب در زبان فارسی، چاپ دوم، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
ـــــــــ (۱۳۹۴)، واژه سازی و دستور (مجموعه مقالات)، گردآوردهٔ احمد خندان، تهران: کتاب بهار.
ـــــــــ (۱۳۹۵)، فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.
ـــــــــ (۱۳۹۸)، «سره‌گرایی»، دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی، ج ۶، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی و سخن.
ـــــــــ (۱۳۹۸)، «واژه‌گزینی»، دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی، ج ۱۲، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی و سخن.
طباطبایی، محمد (۱۳۹۸)، شانزده گفتار در واژه‌سازی و زبان فارسی و فرهنگ‌نویسی، گردآوردهٔ احمد خندان، تهران: کتاب بهار.
طبیب‌زاده، امید (۱۳۹۶)، غلط ننویسیم از چاپ اول تا ویراست دوم، تهران: کتاب بهار.
عظیمی، میلاد (۱۳۹۰) (گردآورنده)، ای زبان پارسی، تهران: بنیاد موقوفات افشار.
عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر (۱۳۹۰)، قابوس‌نامه، چاپ هفدهم، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۱. این دو نوع نوشتار از نام شکسپیر، انتخاب دو مترجم بوده است.

فخر رازی (۱۴۰۱هـ.ق)، تفسیر الفخر الرازی، المشتهر بالتفسیر الکبیر و مفاتیح الغیب، لبنان: بیروت: دارالفکر، الجزء اول، الطبعه الاولی، ص۱۶۲-۱۶۸؛ و نیز ترجمهٔ آن به زبان فارسی: تفسیر کبیر مفاتیح الغیب، ترجمهٔ علی‌اصغر حلبی، ج ۱، چاپ سوم، تهران: اساطیر، ۱۳۸۶.

فراروی، جمشید (۱۳۸۷)، فرهنگ طیفی، تهران: هرمس.

فراهی، ابونصر (۱۳۴۹)، نصاب الصبیان، به اهتمام محمدجواد مشکور، تهران: اشرفی.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۶)، شاهنامهٔ فردوسی، بخش یکم، ج ۲، چاپ دوم، به تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: سخن.

فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۲)، عربی در فارسی، چاپ هفتم، تهران: دانشگاه تهران.

فروغی، محمدعلی (۱۳۸۷)، مقالات فروغی، ج ۱، چاپ سوم، تهران: توس.

قربان‌زاده، فرهاد (۱۳۹۹) (گردآورنده)، درست و غلط در زبان از دیدگاه زبان‌شناسی، تهران: کتاب بهار، (مقالات سه‌گانهٔ محمدرضا باطنی در نقدِ غلط ننویسیم که سال ۱۳۶۷ در سه شمارهٔ پیاپی آدینه منتشر شد در این کتاب درج شده است).

قزوینی، محمد (۱۳۹۱)، بیست مقالهٔ قزوینی، ج ۱ و ۲، به اهتمام ابراهیم پورداود و عباس اقبال، تهران: اساطیر.

قنات‌آبادی، مهدیه (۱۳۹۱)، «واژه‌گزینی یا واژه‌سازی»، مجموعه مقالات هشتمین همایش زبان‌شناسی ایران، به کوشش محمد دبیرمقدم، ج ۲، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.

کاشانی، افضل‌الدین محمد مرقی (۱۳۶۶)، مصنّفات، چاپ دوم، به تصحیح مجتبی مینوی و یحیی مهدوی، تهران: خوارزمی.

کافی، علی (۱۳۷۱)، «بررسی واژه‌های فرهنگستان اول»، نشر دانش، س۱۲، ش۳، فروردین و اردیبهشت، ص۳۳-۴۱.

ـــــــــ (۱۳۸۲) (گردآورنده)، مجموعه مقالات دومین هم‌اندیشی واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۹)، بدیع، چاپ هفتم، تهران: نشر مرکز.

ـــــــــ (۱۳۹۱)، بیان، چاپ دهم، تهران: نشر مرکز.

ـــــــــ (۱۳۹۱)، معانی، چاپ نهم، تهران: نشر مرکز.

کلباسی، ایران (۱۳۹۱)، ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز، چاپ پنجم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

کیانوش، حسن (۱۳۸۱)، واژه‌های برابر فرهنگستان ایران، تهران: سروش.

گروهی از نویسندگان (۱۳۷۲)، مجموعه مقالات سیمنار زبان فارسی و زبان علم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

ـــــــــ (۱۳۸۸)، زبان فارسی، چالش‌ها و راهبردها، تهران: پژوهشکدهٔ تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، گروه پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی.

ـــــــــ (۱۳۷۸) مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی مسائل واژه گزینی و اصطلاح‌شناسی ، تهران: فرهنگستان

زبان و ادب فارسی.
گل گلاب، حسین و صادق کیا (۱۳۵۵)، فرهنگستان ایران و فرهنگستان زبان ایران، بنیاد شاهنشاهی فرهنگستان‌های ایران.
لازار، ژیلبر (۱۳۴۲)، اشعار پراکندهٔ قدیم‌ترین شعرای فارسی زبان، تهران: قسمت ایران‌شناسی انستیتو ایران و فرانسه.
ـــــــــ (۱۳۹۳)، شکل گیری زبان فارسی، چاپ دوم، ترجمهٔ مهستی بحرینی، تهران: هرمس.
ـــــــــ (۱۳۹۵)، بررسی وزن شعر ایرانی، ترجمهٔ لیلا ضیامجیدی، تهران: هرمس.
متینی، جلال (۱۳۷۶)، «نقد و بررسی کتاب فرهنگ علوم انسانی» (و چاپ قبلی آن در پاریس به‌عنوان واژه‌نامهٔ انگلیسی فارسی برای علوم انسانی)، ایران شناسی، س۹، تابستان، ش۳۴.
محمدی ملایری، محمد (سال‌های گوناگون) تاریخ و فرهنگ ایران، ۶ ج، تهران: توس.
مطالعات واژه‌گزینی (ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان)، ش۱-۳، زمستان، ۱۳۹۵ و بهار، ۱۳۹۸.
معین، محمد (۱۳۸۴)، «لغات فارسی ابن سینا و تأثیر آن در ادبیات»، جشن‌نامهٔ ابن سینا، ج ۲، چاپ دوم، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ص۳۴۲-۳۹۰.
ـــــــــ (۱۳۸۷)، مجموعه مقالات، ج ۲، چاپ دوم، به کوشش مهدخت معین، تهران: صدای معاصر.
منشی، ابوالمعالی نصرالله (۱۳۶۳)، کلیله و دمنه، چاپ هفتم، به تصحیح مجتبی مینوی، تهران: دانشگاه تهران.
منصوری، رضا (۱۳۹۰)، واژه‌گزینی در ایران و جهان، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۹۸)، مثنوی معنوی، چاپ چهارم، به تصحیح محمدعلی موحد، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی و هرمس.
میلانیان، هرمز (۱۳۹۶)، آزادی و بند در زبان، گردآورندهٔ احمد خندان، تهران: هرمس.
ناتل خانلری، پرویز (۱۳۹۱)، تاریخ زبان فارسی، چاپ نهم، (اولین چاپِ سه جلد در یک جلد).
ناصرالدین شاه قاجار (۱۳۹۹)، روزنامهٔ خاطرات از شوال ۱۲۸۸ تا ذیحجهٔ ۱۲۹۰ق، به انضمام سفرنامهٔ اول فرنگ، به کوشش مجید عبد امین، تهران: سخن.
نجفی، ابوالحسن (۱۳۶۶)، غلط ننویسم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، (ویراست دوم، ۱۳۷۰).
نرشخی، ابوبکر (۱۳۶۲)، تاریخ بخارا، ترجمهٔ قباوی (۵۵۲ق)، تلخیص محمد بن زفر (۵۷۴ق)، به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: توس.
نظامی گنجه‌ای (۱۳۹۱)، هفت پیکر، تصحیح حسن وحید دستگردی، چاپ یازدهم، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
نفیسی، سعید (۱۳۷۸)، فرهنگ فرانسه ـ فارسی، چاپ هشتم، تهران: صفی‌علیشاه.
وطواط، رشیدالدین (۱۳۶۲)، حدائق السحر فی دقایق الشعر، به تصحیح عباس اقبال، تهران: کتابخانهٔ طهوری و کتابخانهٔ سنایی.
ولف، فریتس (۱۳۷۷)، فرهنگ شاهنامهٔ فردوسی، تهران: اساطیر.

مقاله

دستور

ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان، سال ۱۳۹۹، شمارهٔ ۱۶، صفحهٔ ۵۵-۸۰

چندمعنایی تکواژ «ـباز» در زبان فارسی: تحلیلی در چارچوب نظری صرف ساخت[1]

سحر بهرامی خورشید (استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس)
صابر میرزایی‌نیا (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس)

چکیده: در این پژوهش به بررسی ماهیت تکواژ «باز» در زبان فارسی و نیز چندمعنایی آن در چارچوب نظری صرف ساخت پرداخته شده است. با بررسی کاربرد «باز» در واژه‌های مختلف مشخص شد که این تکواژ در حال حاضر یک پسوند اشتقاقی است که به‌سبب فرایند دستوری‌شدگی از معنای واژگانی آن کاسته شده است. با مطالعه و بررسی همهٔ واژه‌هایی که در زبان فارسی امروز دارای ساخت [X ـ باز] هستند، چندمعنایی این ساخت در قالب طرحواره‌ها و زیرطرحواره‌های ساختی ارائه گردید و روابط سلسله‌مراتبی بین آنها مشخص شد. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که این پسوند نُه معنای گوناگون دارد که می‌توان آنها را در سه طرحوارهٔ کلی‌تر دسته‌بندی نمود که این طرحواره‌ها نیز در یک رابطهٔ سلسله‌مراتبی در ذیل طرحوارهٔ سرنمون با معنای «کسی که گرایش غالبش پرداختن به X می‌باشد» قرار می‌گیرند. رابطهٔ سلسله‌مراتبی بین معانی گوناگون پسوند «ـ باز» نشان‌دهندهٔ نظام‌مند بودن چندمعنایی این پسوند است که در نتیجهٔ بسط استعاری از معنای اصلی و اولیهٔ واژگانی آن حاصل شده است.

کلیدواژه‌ها: پسوند «ـ باز»، صرف ساخت، دستوری‌شدگی، بسط استعاری، طرحوارهٔ ساختی.

۱. با سپاس از استاد دکتر محمّد دبیرمقدّم، به پاس یادآوری نکته‌هایی ارزنده در این مقاله.

۱ مقدمه

در کتاب‌های دستورِ زبان فارسی دربارهٔ ماهیت تکواژ «باز» در ساخت‌های به‌کاررفته اتفاق نظر وجود ندارد. در واژه‌نامه‌های فارسی تکواژ «باز» را ساخت امری از فعل «بازیدن» و «باختن» در نظر گرفته‌اند که در ساختِ واژه‌هایی مانند «قمارباز»، «حیله‌باز» و «رفیق‌باز» به کار می‌رود (← لغت‌نامهٔ دهخدا، فرهنگ عمید). معین (۱۳۶۳) این دسته از ساخت‌های دارای تکواژ «باز» را فاعل مرخم می‌داند. مشکور (۱۳۴۶)، کشانی (۱۳۷۱) و صادقی (۱۳۷۰) تکواژ «باز» در این ساخت‌ها را پسوند در نظر گرفته‌اند. با توجه به این اختلاف‌نظرها، پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا تکواژ «باز» یک پسوند و به تبع آن واژه‌هایی که در ساخت آنها شرکت دارند، واژه‌های مشتق هستند؟ و یا اینکه باید «باز» را یک واژهٔ مستقل در نظر گرفت که با اضافه شدن به واژه‌ای دیگر ساخت مرکّب می‌سازد؟ از طرفی دیگر این تکواژ معانی متنوعی را به ساخت‌هایی که در آنها به کار می‌رود اضافه می‌کند، به‌عنوان مثال در هر یک از واژه‌هایی مانند «تنیس‌باز»، «حقه‌باز»، «قمارباز»، «رفیق‌باز» و «لج‌باز» معنایی که تکواژ «باز» به هر یک از این ساخت‌ها اضافه می‌کند، متفاوت از دیگری است. بنابراین، پرسش دیگری که مطرح می‌شود این است که آیا چندمعنایی تکواژ «باز» در ساختِ واژه‌هایی که در آنها به کار می‌رود، نظام‌مند و به هم مرتبط است و یا هر یک از معانی تکواژ «باز» معنای کاملاً مستقلی را دارد که به‌صورت تصادفی صورت آوایی مشترکی دارند؟

در پژوهش حاضر به‌منظور پاسخ‌گویی به پرسش‌های فوق، ابتدا واژه‌هایی که تکواژ «باز» به‌عنوان جزء دوم در آنها به کار رفته است، گردآوری شده‌اند. داده‌های این پژوهش از سه منبع لغت‌نامهٔ دهخدا، فرهنگ فارسی عمید و پایگاه داده‌های زبان فارسی (PLDB) جمع‌آوری شده‌اند. در گردآوری داده‌ها علاوه بر این سه منبع از متون روزنامه‌ها و جست‌وجوی اینترنتی هم استفاده شده است. در مجموع ۹۲ واژه یافت شد که تکواژ «باز» در آنها به‌عنوان جزء دوم به کار رفته است. شایان ذکر است که در این پژوهش ساخت‌هایی که جزء دوم آنها تکواژ «بازی» است و ساخت بدون «-ی» پایانی آنها کاربرد ندارد، مانند «توپ‌بازی»، «آتش‌بازی»، «گل‌بازی» و نظایر آن از پژوهش حذف شده‌اند. داده‌های

گردآوری‌شده در چارچوب نظری صرف ساخت[1] مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. صرف ساخت نظریه‌ای در صرف است که مفهوم «ساخت»[2] در آن نقشی اساسی ایفا می‌کند. صرف ساخت در واقع به‌کارگیری نظریهٔ دستور ساخت در صرف است. منظور از ساخت در این نظریه رابطهٔ نظام‌مند دوسویهٔ صورت و معنا است. در این نظریه از طرحواره[3]های ساختی برای بررسی رابطهٔ نظام‌مند صورت و معنا در واژه‌ها استفاده می‌شود. پس، در این پژوهش چندمعنایی تکواژ «باز» در چارچوب صرف ساخت مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد.

بررسی‌های انجام‌شده نشان می‌دهد که تاکنون پژوهشی دربارهٔ تکواژ «باز» در زبان فارسی، که در چارچوب یک نظریهٔ مشخص زبانی باشد، انجام نگرفته است و اغلبِ آثار پژوهش‌هایی صرفاً توصیفی هستند. با این حال، در این قسمت به تعدادی از پژوهش‌ها که در آنها به تکواژ «باز»پرداخته‌اند، اشاره می‌شود. قیس رازی در قرن هفتم «باز» را در واژه‌هایی همچون «قمارباز»، «زنگ‌باز»، «جامه‌باز» و «حقه‌باز» حرف لعب می‌نامد (قیس رازی ۱۳۱۴: ۱۶۹). منظور وی از واژهٔ «حرف» همان پسوند است، زیرا در بررسی سایر پسوندها نیز همین لفظ را به کار می‌برد. به‌عنوان مثال پسوند «ـوار» را در واژه‌هایی مانند «شاه‌وار» و «مردوار» حرف لیاقت می‌نامد.

مشکور «باز» را در واژه‌هایی مانند «قمارباز»، «حقه‌باز»، «بندباز» و «عمودباز» جزء پسوندهای زبان فارسی در نظر گرفته است و آن را پساوند لعب نامیده است (مشکور ۱۳۴۶: ۲۹۷).

1. construction morphology (CM)

اصطلاح «ساخت» برابرنهادی است که در این مقاله برای واژهٔ construction به کار برده‌ایم. در واقع، با توجه به اینکه مقولهٔ این واژه در زبان انگلیسی اسم است، ما هم آن را در فارسی به صورت اسم ترجمه کرده‌ایم. این اصطلاح را هم در عبارت‌های ترکیبی (نظیر دستورِ ساخت، صرفِ ساخت و ...) به کار برده‌ایم و هم زمانی که این اصطلاح به‌صورت واژه‌ای منفرد در متن آمده است و مشخصاً منظور از آن جفت صورت و معناست. منظور از نظریه‌های دستوری یا صرفی که با این اصطلاح پدید آمده‌اند، آن است که بنیان نظری چنین نظریه‌هایی مفهوم «ساخت» با تعریف پیش‌گفته است. این اصطلاح را به واژه‌هایی نظیر ساختی یا ساختمند ترجیح داده‌ایم، زیرا در نظریه واژه‌هایی نظیر constructional هم دیده می‌شود که می‌بایست به صورت صفتی (ساختی) ترجمه شود.

2. construction

3. schema

معین در بحث پیرامون «-ی» مصدری، واژه‌هایی مانند «کفتربازی»، «قماربازی»، «گاوبازی» و غیره را حاصل اضافه شدن «-ی» مصدری به اسم فاعل مرخم می‌داند. به عبارت دیگر، طبق تحلیل معین، واژه‌هایی مانند «گاوباز»، «قمارباز» و مانند آن دراصل به‌صورت «گاوبازنده» و «قماربازنده» بوده‌اند که پسوند «ـَ نده» از پایان این واژه‌ها حذف شده است (معین ۱۳۶۳: ۹۲).

صادقی تکواژ «بازی» را در واژه‌هایی مانند «لات‌بازی»، «گدابازی»، «کاغذبازی»، «گاوبازی» و غیره پسوند در نظر گرفته است و آن را از تکواژ دیگری با همین صورت آوایی، که در ساخت واژه‌هایی نظیر «آب‌بازی»، «توپ‌بازی»، «برف‌بازی»، «گِل‌بازی» و غیره به کار می‌رود، متمایز کرده است. صادقی واژه‌های گروه دوم را اضافهٔ مقلوب در نظر گرفته است. به این صورت که «توپ‌بازی» را برگرفته از «بازیِ توپ» می‌داند. وی تکواژ «بازی» در این گروه از واژه‌ها را یک اسم تمام‌عیار می‌داند. صادقی در ادامه برای پسوند بازی معانی «تقلید اعمال و رفتار و گرایش به کاری داشتن» را ذکر کرده است (صادقی ۱۳۷۰: ۲۴۳).

کشانی پسوندهای زبان فارسی را به سه دستهٔ پسوندهای حقیقی، پسوندواره‌های فعلی و پسوندواره‌های اسمی تقسیم کرده است. به باور او در میان ماده‌های فعلی، ماده‌هایی یافت می‌شوند که درعین ایفا کردن نقش پسوند، نقش ریشه را نیز بازی می‌کنند. این عناصر می‌توانند از یک سو به آخر ریشه وصل شوند و مشتقات پسوندی بسازند و از سوی دیگر می‌توان از آنها به‌جای ریشه استفاده کرد؛ یعنی از نظر لغوی مستقل هستند (کشانی ۱۳۷۰: ۴، ۵). کشانی این نوع عناصر زبانی را پسوندواره‌های فعلی می‌نامد و دستهٔ دیگری از عناصر زبانی را که رفتاری مشابه پسوندواره‌های فعلی دارند، ولی دارای ریشهٔ اسمی هستند، پسوندواره‌های اسمی می‌نامد. بنابراین، کشانی «باز» را به‌عنوان پسوندوارهٔ اسمی در نظر می‌گیرد و واژه‌هایی را که با استفاده از این پسوند ساخته می‌شوند، با توجه به معنایشان به چهار گروه مختلف تقسیم می‌کند (همان: ۶۵).

همان‌طور که مشهود است، پژوهش‌های فوق، تحلیل جامع و منسجمی را که دربرگیرندهٔ تمام معانی تکواژ «باز» باشد، ارائه نمی‌کنند و اغلب توصیفی در چارچوب دستور سنتی

هستند و هیچ کدام بر اساس یک نظریهٔ زبان‌شناختی مدون انجام نشده‌اند. از این گذشته، ماهیت این تکواژ نیز مشخص نمی‌شود و در حقیقت، ماهیت واژگانی یا غیرواژگانی آن محل اختلاف نظر است.

با این مقدمه، همان‌طور که گفته شد، پژوهش حاضر به بررسی چندمعنایی تکواژ «باز» در چارچوب صرف ساخت می‌پردازد و تلاش می‌کند تا معانی مختلف پسوند «باز» را در یک شبکهٔ معنایی منسجم و نظام‌مند ارائه کند. البته پیش از آن به ماهیت این تکواژ در زبان فارسی امروز می‌پردازیم. در همین راستا، این مقاله در پنج بخش تنظیم شده است: علاوه‌بر بخش حاضر، در بخش دوم ماهیت تکواژ «باز» به‌عنوان یک واژهٔ مستقل یا پسوندی وابسته در چارچوب دستوری‌شدگی بررسی می‌شود. در بخش سوم چارچوب نظری صرف ساخت معرفی می‌شود. در بخش چهارم ضمن تحلیل داده‌های پژوهش، هر یک از معانی تکواژ «باز» در قالب یک طرحواره ارائه می‌گردد و ارتباط این طرحواره‌ها با استفاده از نموداری سلسله‌مراتبی نشان داده می‌شود و درنهایت، یک طرحوارهٔ کلی که دربرگیرندهٔ همهٔ معانی به هم مرتبط تکواژ «باز» باشد، ارائه می‌گردد. در بخش پنجم نیز طبیعتاً نتیجهٔ پژوهش ارائه می‌شود.

۲ «باز»: واژه‌ای مستقل یا پسوندی وابسته؟

نخستین پرسشی که در رابطه با تکواژ «باز» می‌توان مطرح ساخت این است که آیا این تکواژ را باید یک واژهٔ مستقل در نظر گرفت یا یک پسوند؟ به‌عبارتی دیگر، واژه‌هایی را که با این تکواژ ساخته می‌شوند را باید واژهٔ مرکّب در نظر گرفت یا واژه‌ای مشتق؟ همان‌طور که در بخش قبل اشاره کردیم، در لغت‌نامهٔ دهخدا «باز» بن مضارع فعل «بازیدن» یا مخفف «بازنده» به معنی «بازی‌کننده» در نظر گرفته شده است که در ساخت واژه‌هایی مانند «شطرنج‌باز»، «قمارباز» و امثال آن به کار می‌رود. کشانی (۱۳۷۱: ۴) به ریشه‌های فعلی‌ای اشاره می‌کند که می‌توانند نقش پسوند هم داشته باشند. این عناصر می‌توانند از یک سو به پایان ریشه متصل شوند و مشتقات پسوندی بسازند و از سوی دیگر می‌توان آنها را به‌جای ریشه استفاده کرد. کشانی (۱۳۷۱: ۶۴-

۶۶) این نوع از پسوندها را پسوندواره‌های فعلی نامیده و «باز» را نیز ذیل این دسته جای داده است. در یک نگاه درزمانی تکواژ «باز» به‌عنوان پایهٔ فعل «بازیدن» یک واژهٔ مستقل بوده است، حال آنکه امروزه این کاربرد را از دست داده و گویشور فارسی‌زبان در همهٔ واژه‌های ساخته‌شده با «باز» مفهوم «بازیدن/ بازی کردن» را استنباط نمی‌کند. به‌عبارت‌دیگر، تکواژ «باز» از یک مرحلهٔ واژگانی به یک مرحلهٔ کمتر واژگانی[1] گذر کرده است. این پدیده در زبان فارسی نمونه‌ای از آن چیزی است که بوی[2] (۲۰۱۰: ۷۱) دستوری‌شدگی[3] می‌نامد. با توجه به آنچه که اغلب در دستوری‌شدگی دیده‌ایم، در این پدیده معمولاً عناصر واژگانی به عناصر دستوری تبدیل می‌شوند و یا عناصر دستوری، دستوری‌تر می‌شوند. در پیوستار (۱) این سیر تغییرات نشان داده شده است (Hopper & Traugott 2003: 7):

پیوستار (۱)

جزء واژگانی آزاد > واژهٔ نقشی > واژه‌بست > وند تصریفی

اما، علاوه بر این، گاه با فرایندی روبه‌رو می‌شویم که در آن عنصر دستوری‌شده لزوماً به سوی معنایی انتزاعی و کاملاً دستوری پیش نمی‌رود (آنچه اغلب در این پدیده می‌بینیم)، بلکه از یک معنای واژگانی به‌سوی یک معنای کمتر واژگانی حرکت می‌کند. این همان چیزی است که در مورد تکواژ «باز» در زبان فارسی امروز می‌بینیم. درواقع، در فارسی امروز معنای واژگانی «باز» کاسته شده و با یک معنای کمتر واژگانی به‌عنوان یک پسوند اشتقاقی ایفای نقش می‌کند. به پیوستار تصویرگونگی زیر توجه نمایید (نغزگوی کهن ۱۳۹۱: ۶۷، به نقل از Booij 2002):

پیوستار (۲)

جزء واژگانی آزاد > جزء واژگانی آزاد ـ وند اشتقاقی > شبه دستوری > وند دستوری

نکتهٔ حائز اهمیت در دستوری‌شدگی آن است که این پدیده فرایندی تدریجی است و عناصر زبانی به طور ناگهانی از مقوله‌ای در سمت راست به مقوله‌ای در سمت چپ پیوستار تغییر ماهیت نمی‌دهند، بلکه یک مقولهٔ واژگانی در مرحله‌ای از مراحل گذار به مقوله‌ای دستوری

1. less lexical 2. G. Booij 3. grammaticalization

یا کمتر واژگانی، ممکن است بعضی از ویژگی‌های واژگانی خود را نیز حفظ نماید. بررسی سیر تحول رفتار تکواژ «باز» در زبان فارسی نشان می‌دهد که این تکواژ در مرحلهٔ گذار از یک واژهٔ مستقل به پسوند است. این تکواژ، که در دوره‌های پیشین زبان فارسی بیشتر در قالب فعل مستقل «بازیدن» کاربرد داشته، امروزه کاربرد فعلی خود را از دست داده است و بیشتر به‌عنوان پسوند در ساختمان واژه‌های مشتق شرکت می‌کند. اگرچه معنای اصلی و واژگانی این تکواژ در ساختمان بعضی از واژه‌هایی که به‌عنوان پسوند در آنها به کار می‌رود، قابل استنباط است (چوگان‌باز، شطرنج‌باز، شمشیر باز و ...)، اما این نکته سبب نمی‌شود که «باز» را یک پسوند در نظر نگیریم، زیرا طبق اصل ثبات[1] در دستوری‌شدگی، عنصر دستوری‌شده می‌تواند بعضی از ویژگی‌های معنای واژگانی خود را حفظ کند (Hopper 1991: 21). بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که تکواژ «باز» یک پسوند است که در نتیجهٔ دستوری‌شدگی از ریشهٔ فعل «بازیدن» حاصل شده است، و چون در مراحل اولیهٔ فرایند دستوری‌شدگی قرار دارد، هنوز با واژهٔ اصلی به‌لحاظ صوری و معنایی مرز بسیار باریکی دارد. به‌عنوان مثال، معنای جزء «باز» در واژه‌هایی مانند «شمشیرباز»، «شعبده‌باز» و «قمارباز» نسبت به واژه‌هایی مانند «دختر‌باز»، «باندباز» و «سیاست‌باز» معنای ملموس‌تر و عینی‌تری دارد. این فرایند ناظر بر رویکرد بسط استعاری در دستوری‌شدگی است. بر اساس این رویکرد گویشوران حوزه‌های انتزاعی، شناخت را بر اساس حوزه‌های ملموس، مفهوم‌سازی می‌کنند (دستلان و دیگران ۱۳۹۵: ۷۵). در رویکرد استعاری به دستوری‌شدگی هاینه[2] و دیگران (۱۹۹۱: ۴۸) پیوستاری را ارائه می‌کنند که در آن از راست به چپ بر میزان انتزاعی بودن مفاهیم افزوده می‌شود.

پیوستار (۳)

شخص > شیء > فعالیت > مکان > زمان > کیفیت

بر اساس پیوستار فوق، همواره مفاهیم سمت چپ پیوستار که انتزاعی‌تر هستند، بر اساس یکی از مفاهیم سمت راست که عینی‌تر می‌باشند، مفهوم‌سازی می‌شوند. به‌عنوان مثال، جزء «باز» در واژه‌هایی مانند «شمشیرباز»، «شعبده‌باز» و «قمارباز» به مفهوم بازی/نمایش

1. persistence 2. B. Heine

(نوعی فعالیت) اشاره دارد، ولی به‌واسطهٔ بسط استعاری در واژه‌هایی مانند «دختربازی»، «باندباز» و «سیاست‌باز» در مفهوم علاقه و گرایش به کار رفته است. بنابراین، تکواژ «باز» که دراصل مقوله‌ای واژگانی است، ضمن حفظ معنای اصلی واژگانی خود در واژه‌هایی مانند «شمشیرباز»، «شعبده‌باز» و نظیر آن، هم‌زمان در نتیجهٔ دستوری‌شدگی و به‌واسطهٔ فرایند بسط استعاری یک معنای انتزاعی‌تری را هم کسب کرده است. بر اساس اصل واگرایی[1] در دستوری‌شدگی وقتی یک صورت واژگانی دچار دستوری‌شدگی می‌شود، صورت اصلی واژگانی ممکن است به‌صورت یک عنصر خودایستا[2] باقی بماند (Hopper 1991: 21). این پدیده در زبان‌های مختلف فرایندی معمول است. میرزایی‌نیا (۱۳۹۴: ۸۰) به واژهٔ -bil در زبان ترکی آذربایجانی اشاره می‌کند که دراصل به معنای «دانستن» است (جملهٔ (۱))، امّا در نتیجهٔ دستوری‌شدگی برای نشان دادن وجه پویا[3] (توانمندی) نیز به کار می‌رود (جملهٔ (۲)):

۱) **بیلمیرم** گوندوزدو یا کی گئجه‌دی (یونان ۱۳۹۱: ۱۰۴).

bil-m-ir -æm	ɟyndyz-dy	ja	ci	ɟedʒæ-di
دانستن-NEG-PRES-1SG	روز-BE.PRES.3SG	یا	که	شب-BE.PRES.3SG

'**نمی‌دانم** شب است یا روز'

۲) آرتیق **دایانا بیلمه‌دی** (همان: ۱۰۳).

ɑrtɯɣ	dɑjɑn-ɑ	**bil**-mæ-di
دیگر	مقاومت کردن-GER	دانستن-NEG-PAST.3SG

'دیگر **نتوانست** مقاومت کند'

بنا بر ملاحظات فوق، می‌توان نتیجه گرفت که تکواژ «باز» نیز ضمن حفظ معنای اصلی و واژگانی خود دچار دستوری‌شدگی شده و امروزه در زبان فارسی به صورت یک وند اشتقاقی نیز به کار می‌رود.

1. divergence 2. autonomous 3. dynamic mood

۳ صرف ساخت

صرف ساخت نظریه‌ای در صرف است که مفهوم «ساخت» در آن نقشی اساسی دارد. مفهوم ساخت عبارت است از جفت نظام‌مندی از صورت و معنا که در تحلیل پدیده‌های صرفی و نحوی کاربرد دارد (Booij 2018: 3). صرف ساخت بر مبنای نظریهٔ دستورِ ساخت طراحی شده است و در واقع، کاربردی از دستور ساخت برای تحلیل واژه‌ها محسوب می‌شود (ibid: 4). دستور ساخت یکی از رویکردهای ساختی[1] در بررسی زبان است. رویکردهای ساختی نیز مانند رویکرد زایشی زبان را یک نظام شناختی در نظر می‌گیرند و بر روی این نکته تأکید دارند که شیوهٔ خلق پاره‌گفتارهای نو در زبانْ ترکیب ساختارها[2] است (Goldberg 2003: 219). اما برخلاف رویکرد زایشی، که ساختارهای صوری را مستقل از معنا و نقش‌های کاربردی بررسی می‌کند، رویکردهای ساختی دارای اصولی هستند که آنها را به تمامی از رویکرد زایشی متمایز می‌کند (ibid). یکی از اصول اساسی مطرح در رویکردهای ساختی این نکته است که مجموع دانش ما از زبان به‌وسیلهٔ شبکه‌ای از ساخت‌ها یا «ساختگان»[3] ضبط می‌شود. ساختگان همان‌طور که از نام آن برمی‌آید، دربرگیرندهٔ هر آن چیزی است که باید در واژگان[4] موجود باشد، اما علاوه بر آن تعداد زیادی از واحدهای نمادین بزرگ‌تر از واژه‌ها را هم شامل می‌شود. در دستورِ ساختْ دانش زبانی به‌صورت شبکهٔ بزرگی از ساخت‌ها در نظر گرفته می‌شود. در چارچوب این نظریه هر آن چیزی را که گویشور دربارهٔ واژه‌ها، الگوهای نحوی، پیشوندها و پسوندها و اصطلاحات می‌داند و هر آن چیزی که توسط گویشور گفته می‌شود، در قالب ساخت‌ها طرح‌بندی می‌شود (ibid).

در انگارهٔ صرف ساخت نیز که ریشه در دستور ساخت دارد، مفهوم ساخت در بررسی واژه‌ها مفهومی بنیادین به شمار می‌رود. در این انگاره از طرحواره‌های ساختی برای پرداختن به رابطهٔ صورت و معنا در واژه‌ها استفاده می‌شود (Booij 2018: 4). قبل از پرداختن به بحث طرحواره‌ها در انگارهٔ صرف ساخت، باید گفت که برای تحلیل واژه‌های غیرساده[5] در زبان

1. constructional approaches
2. structures
3. construct-i-con
4. lexicon
5. complex

دو رویکرد اصلی وجود دارد (Booij 2010: 1-2). در رویکرد موسوم به تکواژبنیاد،[1] واژه‌های غیرساده به صورت تسلسل[2] تکواژها در نظر گرفته می‌شوند. در این نوع رویکرد تحلیل‌های صرفی را می‌توان با عنوان «نحو تکواژها» تعریف کرد. به‌عنوان مثال، طبق رویکرد تکواژبنیاد واژهٔ walker از به‌هم پیوستن واژهٔ walk و پسوند اسم‌ساز er-، که دربرگیرندهٔ معنای «کنشگر» می‌باشد، ساخته شده است. به‌دلیل ناکارآمدی این رویکرد در تحلیل بسیاری از واژه‌ها، رویکرد دیگری با عنوان رویکرد واژه‌بنیاد[3] معرفی شد که طبق آن، به جای تکواژها، واژه‌ها به‌عنوان نقطهٔ آغاز تحلیل‌های صرفی قرار می‌گیرند. به‌عنوان مثال، واژه‌های زیر را در نظر بگیرید:

buy	buyer
eat	eater
shout	shouter
walk	walker

با بررسی داده‌های فوق، مشخص می‌شود که واژه‌های ستون سمت راست به لحاظ صوری متفاوت از واژه‌های سمت چپ هستند و این تفاوت صوری با تفاوت معنایی واژه‌های دو ستون به شکلی نظام‌مند در تناظر است. واژه‌های ستون سمت راست یک جزء بیشتر از واژه‌های ستون چپ دارند. این جزء بیشتر که er- است به معنای کنشگر رویدادِ بیان‌شده به‌وسیلهٔ افعال ستون سمت چپ است. در انگارهٔ صرف ساخت این تناظر و هماهنگی نظام‌مند بین صورت و معنا در واژه‌های فوق را می‌توان در قالب طرحوارهٔ زیر نشان داد:

1) $[[x]_{Vi}\ er]_{Nj} \leftrightarrow [\text{agent of } SEM_i]_j$

طرحوارهٔ فوق نشان‌دهندهٔ نوعی تعمیم دربارهٔ صورت و معنای تمامی واژه‌هایی است که به er- ختم می‌شوند و دارای پایهٔ فعلی هستند. این طرحواره می‌تواند مبنای ساخت واژه‌های جدید از پایهٔ فعلی با استفاده از پسوند er- باشد. معنای طرحوارهٔ فوق این است که واژه‌های جدیدِ ساخته‌شده با er- ضرورتاً به صورت قیاس با واژه‌های موجود ساخته نمی‌شوند، بلکه

1. morpheme based 2. concatenation 3. word based

می‌توانند با استفاده از طرحوارهٔ فوق، که در ذهن گویشوران قرار دارد، ساخته شوند. در طرحوارهٔ فوق پیکان دوسر نشان‌دهندهٔ این است که بین صورت و معنا یک همبستگی دوسویه برقرار است. هم‌نمایه‌سازی برای نشان دادن رابطهٔ صورت و معنا در دو سوی طرحواره به کار می‌رود. SEM_i نشان‌دهندهٔ معنای V_i است و نمایهٔ j نشان می‌دهد که معنای کلی ساخت با صورت کل آن متناظر است.

امکانِ نشان دادن طرحواره‌های مربوط به واژه‌های غیرساده با سطوح متفاوتی از انتزاع حائز اهمیت است، زیرا بعضی از واژه‌های غیرساده شامل عناصر زیرینی هستند که ویژگی‌های خاص خود را دارند، به طوری که در یک طرحوارهٔ کلی امکان گنجاندن آنها وجود ندارد. بنابراین، ضروری است اطلاعات مربوط به واژه‌های غیرساده به صورت سلسله‌مراتبی نشان داده شود. به این صورت که طرحواره‌های انتزاعی‌تر در رأس قرار بگیرند و واژه‌های عینی در انتها باشند و از یکسری زیرطرحواره‌های میانی برای نشان دادن الگوهای زیرین استفاده شود (Booij 2018: 7). به عنوان مثال، در زبان هلندی وقتی واژهٔ hoofd (سر) به عنوان جزء اول واژه‌های مرکّبی که از ترکیب دو اسم ساخته شده‌اند، به کار می‌رود، معانی زیر را به دست می‌دهد (Booij 2010: 61):

الف) به معنای عضوی از بدن، hoofd-pijn (سر درد)؛

ب) به معنای بالاترین در مفهوم سلسله مراتبی، hoofd-agent (افسر ارشد)؛

ج) به معنای مهم‌ترین و اصلی، hoofd-ingang (ورودی اصلی)، hoofd-altar (محراب اصلی).

کاربرد واژهٔ hoofd به عنوان جزء اول در ساخت‌های مرکّب تشکیل‌شده از دو اسم (NN) در معنای (ب) و (ج) را، که مفهومی انتزاعی و استعاری دارند، می‌توان در قالب یک طرحوارهٔ کلی‌تر نشان داد و زیرطرحواره‌ها به صورت سلسله مراتبی با آن مرتبط‌اند:

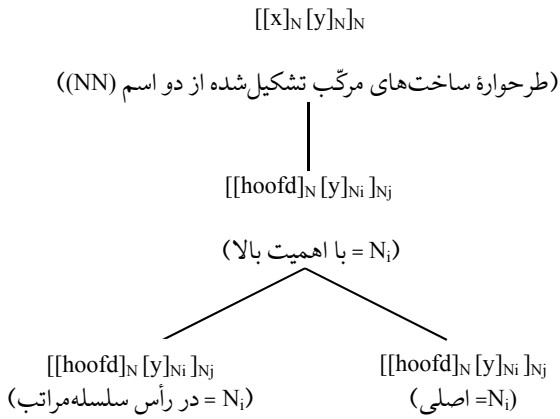

تصویر ۱ ـ طرحوارهٔ ساخت مرکّب با واژهٔ hoofd در هلندی
(برگرفته از Booij 2010: 62)

با این وصف، می‌توان گفت که واژگان در صرف ساخت، ساختاری سلسله مراتبی دارد. سطوح مختلف تعمیم و انتزاع در ساختار سلسله مراتبی واژگان با چند معنایی در ارتباط است.

یکی از مفاهیمی که در انگارهٔ صرف ساخت مورد بررسی قرار می‌گیرد، چندمعنایی[1] به‌ویژه در مورد وندهاست. در چندمعنایی چند معنای مختلف و درعین‌حال مرتبط با هم، دارای یک صورت واژگانی واحد هستند (Lewandowska-Tomaszczyk 2007: 139). در انگاره‌های مبتنی بر زبان‌شناسی شناختی، چندمعنایی اغلب بر اساس نظریهٔ سرنمون[2] تبیین می‌شود. بر اساس این نظریه، همهٔ اعضای یک مقوله به یک میزان نمایانگر آن مقوله نیستند و مرز مقوله‌ها شفاف نیست. به‌عبارت‌دیگر، نمی‌توان مقوله‌ها را بر اساس مجموعه‌ای از مشخصه‌های لازم و کافی تعریف کرد، بلکه مقوله‌های معنایی بر اساس میزان شباهتشان با مقولهٔ سرنمون، خوانش‌هایی را به دست می‌دهند که به‌عنوان مقوله‌های شعاعی حول مقولهٔ سرنمون قرار می‌گیرند. بر اساس این نظریه، واژه‌های چندمعنا از تعدادی مقوله‌های شعاعی تشکیل شده‌اند که از طریق ساز و کارهای شناختی مانند طرحواره‌های تصویری، استعاره و

1. polysemy
2. prototype

مجاز به معنای سرنمون مرتبط می‌شوند (ibid: 148).

در همین راستا، بوی (۲۰۱۰: ۷۸) معتقد است که برای نشان دادن چندمعنایی پسوندی مانند er-، که مفاهیم مختلفی همچون سبب‌ساز، شیء و رویداد را دربر می‌گیرد، باید از رویکرد «چندمعنایی نظام‌مند» بهره جست که در آن یک معنای سرنمون به‌عنوان نقطهٔ آغازی برای استخراج معانی دیگر از طریق ساز و کارهای بسط معانی، استعاره و مجاز واقع می‌شود. برای هریک از مفاهیم سبب‌ساز، شیء، رویداد و غیره در واژگان سلسله‌مراتبی یک زیرطرحواره در نظر گرفته می‌شود. هر یک از این زیرطرحواره‌ها نشان می‌دهند که کدام یک از انتخاب‌هایی که توسط طرحوارهٔ انتزاعیِ کلی‌تر تصریح شده است، در این سطح برای ساختن اسم با er- به صورت زایا به کار می‌رود. بوی (همان: ۸۴) چند معنایی پسوند er- در زبان هلندی را با استفاده از طرحواره‌ها و زیرطرحواره‌ها در قالب نمودار سلسله‌مراتبی زیر نشان داده است:

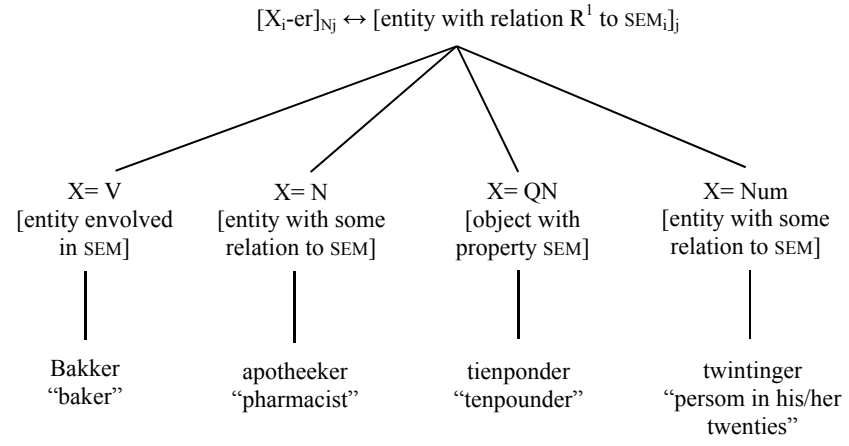

تصویر ۲ـ چندمعنایی پسوند er- در هلندی
(برگرفته از Booij 2010: 84)

ساختار سلسله مراتبی نمودار فوق، نشان‌دهندهٔ معانی مختلف پسوند اسم‌ساز er- و ویژگی‌های مشترک آنها است. نمودار فوق هیچ توضیح مستقیمی دربارهٔ ماهیت ارتباط بین طرحوارهٔ

1. R = Relation

سرنمون با سایر طرحواره‌ها نمی‌دهد، بلکه این ارتباط از طریق رابطهٔ سلسله‌مراتبی طرحواره‌ها قابل تشخیص است. رابطهٔ سلسله‌مراتبی طرحواره‌ها و زیرطرحواره‌ها، توصیفی هم‌زمانی از گروهی واژهٔ به‌هم وابسته است که الگوهای مناسب و نیز امکان ساخت واژه‌های جدید در هر یک از زیرگونه‌ها را مشخص می‌کند.

۴ تحلیل داده‌ها

در این بخش کاربردهای مختلف پسوند اشتقاقی «-باز» به لحاظ صوری و معنایی مورد بررسی قرار می‌گیرد. برای این کار، ابتدا داده‌هایی که با این پسوند در زبان فارسی ساخته شده‌اند، از سه منبع لغت‌نامهٔ دهخدا، فرهنگ فارسی عمید و پایگاه داده‌های زبان فارسی (PLDB) جمع‌آوری شدند. این داده‌ها در مجموع ۹۲ داده است که به ترتیب حروف الفبا عبارت‌اند از:

۱- آب‌باز
۲- آس‌باز
۳- آفرودباز
۴- آیفون‌باز
۵- بامبول‌باز
۶- باندباز
۷- بچه‌باز
۸- برندباز
۹- بندباز
۱۰- بورس‌باز
۱۱- بیلیاردباز
۱۲- پارتی‌باز
۱۳- پاسورباز
۱۴- پای‌باز
۱۵- پرده‌باز
۱۶- پوکرباز
۱۷- تازباز
۱۸- تاس‌باز
۱۹- تخته‌باز
۲۰- تمبرباز
۲۱- تنیس‌باز
۲۲- جام‌باز
۲۳- چترباز
۲۴- چوگان‌باز
۲۵- حریف‌باز
۲۶- حقه‌باز
۲۷- خاطره‌باز
۲۸- خانم‌باز
۲۹-خرس‌باز
۳۰-خروس‌باز
۳۱- خیال‌باز
۳۲- داربازِ
۳۳- دختربازِ
۳۴- دست‌باز
۳۵- دسیسه‌باز
۳۶- دلارباز
۳۷- دوال‌باز
۳۸- دودوزه‌باز
۳۹- دوست‌باز
۴۰- راگبی‌باز
۴۱- رانت‌باز
۴۲- رسن‌باز
۴۳- رفیق‌باز
۴۴- زبان‌باز
۴۵- زمین‌باز
۴۶- زن‌باز
۴۷- ساحلی‌باز
۴۸- سفته‌باز
۴۹- سگ‌باز
۵۰- سلفی‌باز
۵۱- سیاست‌باز
۵۲- شب‌باز
۵۳- شطرنج‌باز
۵۴- شعبده‌باز
۵۵- شمشیرباز
۵۶- شیشه‌باز
۵۷- شیوه‌باز
۵۸-عتیقه‌باز
۵۹-عروسک‌باز
۶۰- عشق‌باز
۶۱- عنترباز
۶۲- فامیل‌باز
۶۳- قماربازِ
۶۴- کَبَدی‌باز
۶۵-کبوترباز
۶۶-کتاب‌باز
۶۷- کریکت‌باز
۶۸- گاوباز

۶۹- گل‌باز	۷۵- مدباز	۸۱- مهره‌باز	۸۷- ورق‌باز
۷۰- گوشی‌باز	۷۶- مسخره‌باز	۸۲- میمون‌باز	۸۸- هاکی‌باز
۷۱- لاکچری‌باز	۷۷- مشت‌باز	۸۳- نردباز	۸۹- همجنس‌باز
۷۲- لج‌باز	۷۸- معشوق‌باز	۸۴- نظرباز	۹۰-هم‌جزبی‌باز
۷۳- لعبت‌باز	۷۹- معشوقه‌باز	۸۵- نیرنگ‌باز	۹۱- همشهری‌باز
۷۴- ماشین‌باز	۸۰- موتورباز	۸۶- والیبال‌باز	۹۲- هوس‌باز

از میان داده‌های فوق، واژه‌های آب‌باز، پای‌باز، پرده‌باز، تازباز، حریف‌باز، دارباز، دست‌باز، شب‌باز، لعبت‌باز و مهره‌باز به‌دلیل آنکه در فارسی امروز دیگر کاربرد ندارند، حذف شده‌اند. بنابراین، در ادامه ۸۲ دادهٔ باقی‌مانده در قالب انگارهٔ صرف ساخت مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرند و سعی می‌شود هر گروه از داده‌ها در قالب طرحواره‌ای نشان داده شود. در ادامه، رابطهٔ موجود بین طرحواره‌ها و انواع معانی ساخت‌های تشکیل‌شده با این تکواژ نشان داده می‌شود.

۴-۱ اسم مرتبط با ورزش + «-باز»

از میان واژه‌های مختوم به «ـ باز» ۱۳ واژه در این گروه قرار می‌گیرند:

بیلیاردباز، تنیس‌باز، چتربار، چوگان‌باز، راگبی‌باز، ساحلی‌باز، شطرنج‌باز، شمشیرباز، کبدی‌باز، کریکت‌باز، مشت‌باز، والیبال‌باز، هاکی‌باز.

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، در این گروه از داده‌ها پسوند «ـ باز» به پایه‌ای اسمی که غالباً نام یک ورزش یا بازی یا نام یکی از ابزارهای انجام ورزش یا بازیِ خاصی است، متصل می‌شود و اسمی را می‌سازد که برای نامیدن شخصی که آن ورزش مورد نظر را به صورت حرفه‌ای انجام می‌دهد، به کار می‌رود. این کاربردِ پسوند «- باز» را می‌توان در قالب طرحوارهٔ زیر نشان داد:

2) $[[X]_{Ni}\text{-bāz}]_{Nj} \leftrightarrow [\text{کسی که به ورزش مرتبط با X می‌پردازد}]_j$

۴-۲ اسم مرتبط با نمایش + «-باز»

در گروه دوم از داده‌های این پژوهش ۱۳ داده یافت می‌شود که در آنها پسوند «- باز» به اسمی که غالباً نوعی ابزار نمایش است، متصل می‌شود و اسمی را می‌سازد که برای اشاره به شخصی که

به نمایش مورد نظر می‌پردازد، به کار می‌رود:

بندباز، جام‌باز،[۱] حقه‌باز، خرس‌باز، خروس‌باز، رسن‌باز، سگ‌باز، شعبده‌باز، شیشه‌باز،[۲] عروسک‌باز، عنترباز، گاوباز، میمون‌باز.

طرحوارهٔ زیر این رابطه را نشان می‌دهد:

3) $[[X]_{Ni}\text{-}b\bar{a}z]_{Nj} \leftrightarrow [\text{کسی که به انجام نمایش با X می‌پردازد}]_j$

۴-۳ اسم مرتبط با قمار + «ـباز»

در ۹ مورد از داده‌ها پسوند «ـباز» به پایه‌ای اسمی، که نام یکی از انواع قمار یا آلت انجام آن قمار است، می‌پیوندد و بیانگر شخصی است که به آن نوع از قمار می‌پردازد:[۳]

آس‌باز، پاسورباز، پوکرباز، تاس‌باز، تخته‌باز، دوال‌باز[۴]، قمارباز، نردباز، ورق‌باز.

کاربرد پسوند «ـ باز» در واژه‌های فوق را می‌توان در قالب طرحوارهٔ زیر نشان داد:

4) $[[X]_{Ni}\text{-}b\bar{a}z]_{Nj/Aj} \leftrightarrow [\text{(ویژگی) کسی که با X قمار می‌کند}]_j$

۴-۴ اسم مرتبط با سرگرمی+ «ـباز»

در چنین ساختی پسوند «ـباز» به X، که هستاری[۵] مرتبط با سرگرمی و تفریح است و مفاهیم متنوعی را دربرمی‌گیرد، متصل می‌شود و اسم یا صفتی را می‌سازد که برای اشاره به شخص یا توصیف شخصی به کار می‌رود که به X علاقهٔ فراوان دارد و آن را وسیلهٔ سرگرمی خود قرار می‌دهد. در ۱۵ واژه از داده‌های بررسی‌شده این معنی به دست آمده است:

آفرودباز،[۶] آیفون‌باز، برندباز، تمبرباز، رفیق‌باز، سلفی‌باز، عتیقه‌باز، کبوتر (کفتر)باز، کتاب‌باز،

---

۱. شعبده‌بازی که جام را حرکت داده و از زیر آن اشیا را درمی‌آورد (واژه‌نامهٔ برخط واژه‌یاب www.vajehyab).

۲. آن که با گوی و ساغر شعبده‌بازی کند (لغت‌نامهٔ دهخدا).

۳. در اغلب فرهنگ‌های فارسی مقابل واژه‌های مختوم به «ـ باز» هم مقولهٔ اسم و هم صفت درج شده است. از همین روست که در برخی از طرحواره‌ها مقولهٔ کل واژه N/A درج شده است. بدیهی است که هرگاه مقولهٔ اسمْ مورد نظر باشد، مفهوم کنشگر از آن ایفاد می‌شود (مانند رویارویی قماربازان با قانون) و هرگاه مقولهٔ صفت مورد نظر باشد، مفهوم ویژگی (property) از آن استنباط می‌شود (مانند آدمِ قمارباز).

۴. کسی که دوالک بازی کند و آن نوعی از بازی و قمار است که با دوال و حلقه و قلاب صورت می‌گیرد (فرهنگ فارسی عمید).

5. entity

۶. کسی که با استفاده از ماشین‌های آفرودی (off-road cars) به طبیعت‌گردی می‌پردازد.

گل‌باز، گوشی‌باز، لاکچری‌باز، ماشین‌باز، مدباز، موتورباز.

این رابطه در طرحوارهٔ زیر نشان داده شده است:

5) $[[X]_{Ni/Ai}\text{-bāz}]_{Nj/Aj} \leftrightarrow$ [(ویژگی) کسی که به X علاقه‌مند است]$_j$

آنچه در همهٔ واژه‌های مربوط به طرحواره‌های (2)، (3)، (4) و (5) مشترک است، توصیف شخص یا ویژگی شخصی است که به کاری می‌پردازد که عموماً جنبهٔ تفریح و سرگرمی دارد و جزء امور غیرضروری زندگی محسوب می‌شوند. بنابراین، می‌توان طرحوارهٔ کلی‌تر زیر را برای چهار طرحوارهٔ فوق ارائه کرد:

6) $[[X]_{Ni/Ai}\text{-bāz}]_{Nj/Aj} \leftrightarrow$ [کسی که به یک سرگرمی/تفریح مرتبط با X می‌پردازد]$_j$

رابطهٔ طرحواره‌های (2)، (3)، (4) و (5) با یکدیگر و همچنین با طرحوارهٔ کلی‌تر (6) را می‌توان در قالب شکل زیر نشان داد:

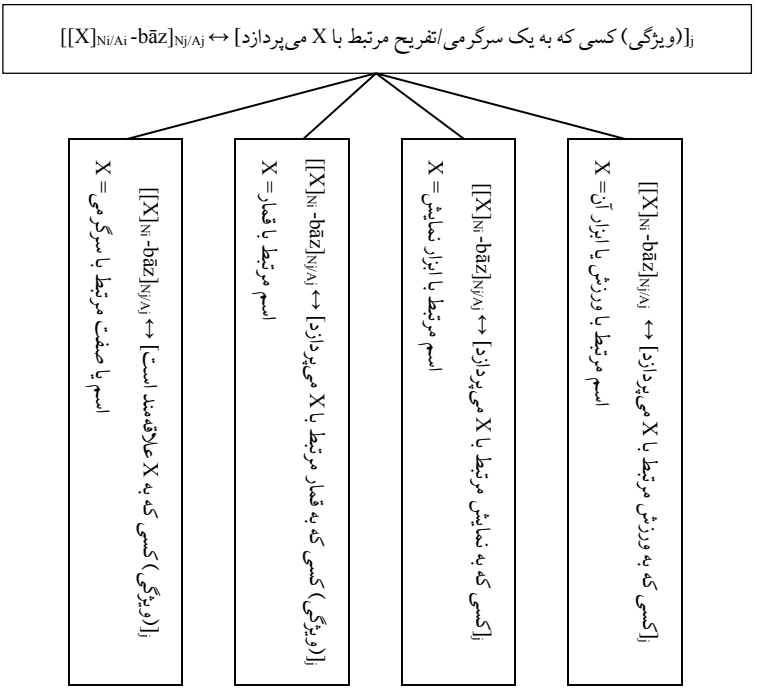

تصویر ۳ـ چندمعنایی پسوند «ـباز» در مفهوم تفریح و سرگرمی

۴-۵ اسم مرتبط با حالتی روحی ـ روانی + «ـباز»

پسوند «-باز» در ۷ داده به پایه‌ای اسمی می‌پیوندد و برای توصیف فردی به کار می‌رود که حالتی روحی ـ روانی، که عمدتاً درونی است، را به‌صورت مستمر و با شدت بالا انجام می‌دهد. گویی این حالت برای او تبدیل به عادت شده است:

خاطره‌باز، خیال‌باز، عشق‌باز، لج‌باز، مسخره‌باز، نظرباز،[۱] هوس‌باز.

بنابراین، می‌توان طرحوارهٔ زیر را برای این گروه از واژه‌های مختوم به «ـ باز» در نظر گرفت:

7) $[[X]_{Ni}$ -bāz$]_{Nj/Aj}$ ↔ [(ویژگی) کسی که پرداختن به X عادت او باشد] $]_j$

۴-۶ اسم مرتبط با گرایش جنسی + «ـباز»

پسوند «ـ باز» گاهی به اسم یا صفتی (X) می‌پیوندد که غالباً بیانگر انسان یا ویژگی انسانی است و اسم یا صفتی را می‌سازد که برای اشاره به شخصی به کار می‌رود که به X تمایل جنسی دارد. این معنا در ۷ واژهٔ زیر دیده می‌شود:

بچه‌باز، خانم‌باز، دختر‌باز، زن‌باز، معشوق‌باز، معشوقه‌باز، همجنس‌باز.

طرحوارهٔ (8) نمایانگر این گروه از واژه‌هاست:

8) $[[X]_{Ni/Ai}$ -bāz$]_{NjAj}$ ↔ [(ویژگی) کسی که به X تمایل جنسی دارد] $]_j$

۴-۷ اسم مرتبط با گروه + «ـباز»

در ۷ داده از داده‌های این پژوهش پسوند «ـباز» با متصل شدن به پایه‌ای اسمی، که بیانگر یک گروه یا عضوی از یک گروه است، واژه‌ای مشتق می‌سازد که توصیف‌کنندهٔ شخصی است که حامی، طرفدار و پشتیبان آن گروه است:

باندباز، پارتی‌باز،[۲] دوست‌باز، رفیق‌باز،[۳] فامیل‌باز، هم‌حزبی‌باز، همشهری‌باز.

کاربرد پسوند «ـباز» در واژه‌های فوق را می‌توان در قالب طرحوارهٔ زیر نشان داد:

---

۱. کسی که رغبت بسیار به دیدن چهرهٔ زیبارویان دارد (فرهنگ فارسی عمید).
۲. مثال: با استخدام فله‌ای و مدیران پارتی‌باز برخورد کنید (https//:19aban.ir ۶ مرداد ۱۳۹۷).
۳. این داده پیش از این در طرحوارهٔ (5) نیز آمده بود.

9) [[X]$_{Ni}$ -bāz]$_{Nj/Aj}$ ↔ [(ویژگی)$_j$ کسی که به جانب‌داری از X می‌پردازد]

آنچه در همهٔ داده‌های مربوط به طرحواره‌های (7)، (8) و (9) مشترک است، وجود نوعی علاقه‌مندی رفتاری (عاطفی، جنسی یا حمایتی) و تا حدی افراطی در فرد است. بنابراین، این سه طرحواره را می‌توان در قالب طرحوارهٔ کلی‌تر (10) طبقه‌بندی کرد:

10) [[X]$_{Ni/Ai}$ -bāz]$_{Nj/Aj}$ ↔ [(ویژگی)$_j$ کسی که به X علاقهٔ افراطی دارد]

رابطهٔ طرحواره‌های (7)، (8) و (9) با یکدیگر و نیز با طرحوارهٔ کلی‌تر (10) را می‌توان در قالب شکل زیر نشان داد:

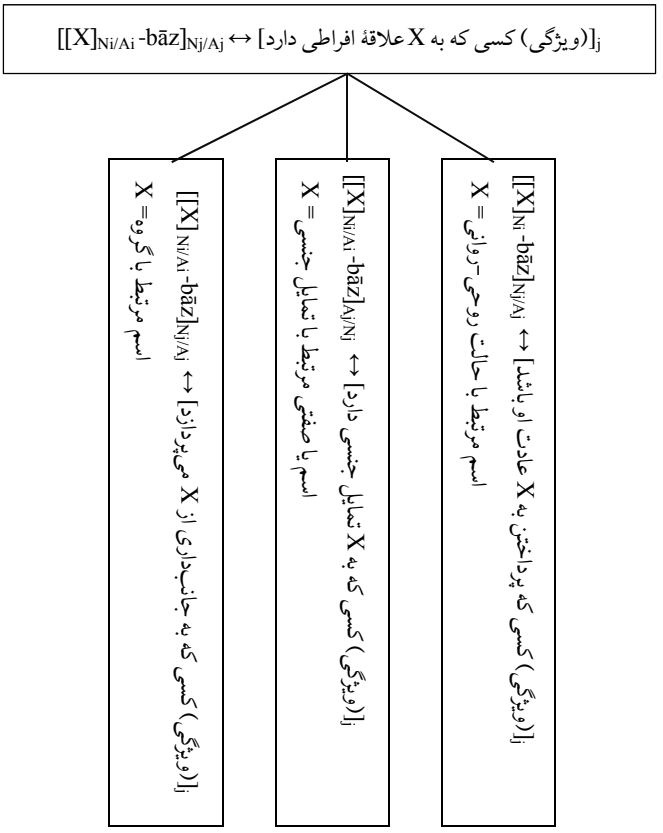

تصویر ۴ـ چندمعنایی پسوند «ـباز» در مفهوم گرایش افراطی به چیزی

۴-۸ اسم مرتبط با فریب + «ـ باز»

پسوند «ـ باز» در ۱۰ واژه به پایه‌ای اسمی متصل می‌شود و صفتی را می‌سازد که توصیف کنندهٔ شخصی است که آن اسم (X) را وسیلهٔ رسیدن به هدف خود قرار می‌دهد:[۱]

بامبول‌باز، جام‌باز، حقه‌باز، دسیسه‌باز، دوال‌باز، دودوزه‌باز، زبان‌باز، سیاست‌باز، شیوه‌باز، نیرنگ‌باز.

در طرحوارهٔ (11) این رابطه نشان داده شده است:

11) $[[X]_{Ni}$ -bāz$]_{Ai}$ ↔ [ویژگی کسی که X را وسیلهٔ رسیدن به هدف قرار می‌دهد]

۴-۹ اسم مرتبط با مال یا سرمایه + «-باز»

نهایتاً در ۵ داده، پسوند «ـ باز» به پایه‌های اسمی که بیانگر مال یا سرمایه هستند، متصل می‌شود و صفتی را می‌سازد که توصیف‌کنندهٔ اشخاصی است که X را ابزاری برای رسیدن به مقاصد مالی (عموماً غیرقانونی) خود قرار می‌دهند:

بورس‌باز، دلارباز، زمین‌باز، سفته‌باز، رانت‌باز.

کاربرد پسوند «ـ باز» در واژه‌های فوق را می‌توان در قالب طرحوارهٔ زیر نشان داد:

12) $[[X]_{Ni}$ -bāz$]_{Ai}$ ↔ [ویژگی کسی که X را وسیلهٔ رسیدن به اهداف مالی قرار می‌دهد]$_j$

طرحواره‌های (11) و (12) هردو به ویژگی کسی دلالت دارند که از روش‌ها و ابزار نامشروع، غیرقانونی و غیراخلاقی برای رسیدن به مقاصد خود استفاده می‌کند. بنابراین، طرحواره‌های (11) و (12) را می‌توان در قالب طرحوارهٔ کلی‌تر زیر نشان داد:

13) $[[X]_{Ni}$ -bāz$]_{Aj}$ ↔ [کسی که به صورت غیرقانونی X را وسیلهٔ رسیدن به هدف قرار می‌دهد]$_j$

رابطهٔ این طرحوارهٔ کلی با دو طرحوارهٔ دیگر در تصویر (۵) نشان داده شده است:

۱. توجه داشته باشید که واژه‌های حقه‌باز، دوال‌باز و جام‌باز پیش از این به ترتیب در طرحواره‌های (3)، (4) و (3) نیز به کار رفته‌اند.

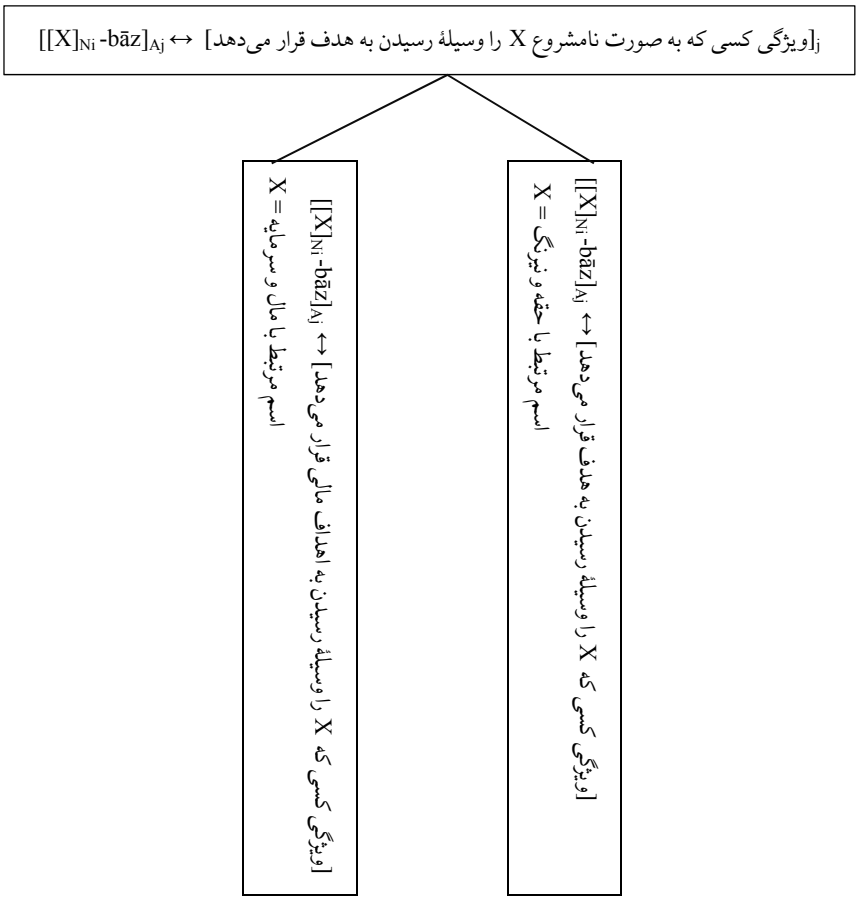

تصویر ۵ـ چندمعنایی پسوند «-باز» در مفهوم وسیلهٔ هدف

۴-۱۰ بحث

همان‌طور که در بخش قبل ملاحظه کردید، در این پژوهش انواع واژه‌هایی که با پسوند «-باز» ساخته شده‌اند، مورد بررسی قرار گرفته و با توجه به معانی حاصل از کل ساخت به گروه‌های مختلف طبقه‌بندی شدند. با بررسی داده‌های مربوط به طرحوارهٔ (6) و زیرطرحواره‌های آن مشاهده شد که همهٔ واژه‌های ساخته شده با پسوند «ـباز» در چارچوب این طرحواره برای اطلاق به کسانی استفاده می‌شود که غالباً X را دست‌مایهٔ تفنّن و سرگرمی

خود قرار می‌دهند. بنابراین، پسوند «-باز» استفاده‌شده در ساخت این گروه از واژه‌ها معنای اصلی و واژگانی خود به‌عنوان ریشهٔ فعل «بازیدن» را تا حد زیادی حفظ کرده است. این واقعیت با اصل ثبات در دستوری‌شدگی، که در بخش (۲) به آن اشاره شد، قابل تبیین است. بر اساس اصل ثبات در دستوری‌شدگی مقوله‌های واژگانی بعد از دستوری شدن یا کاسته شدن از ماهیت واژگانی‌شان ممکن است بعضی از ویژگی‌های معنای اصلی و واژگانی خود را همچنان حفظ کنند (Hopper 1991: 21).

واژه‌هایی که در قالب طرحوارهٔ (10) و زیرطرحواره‌های آن قرار می‌گیرند، همه به میل، کشش و گرایشِ زیاد به چیزی اشاره دارند. بر این اساس می‌توان بین طرحوارهٔ (10) و (6)، که به علاقه و گرایش زیاد به نوعی از سرگرمی اشاره دارد، نوعی پیوند و ارتباط معنایی قائل شد. به نظر می‌رسد که واژه‌های مربوط به طرحوارهٔ (10) در نتیجهٔ بسط معنایی از واژه‌های مربوط به طرحوارهٔ (6) ساخته شده‌اند. به‌عنوان مثال، در واژه‌هایی همچون «باندباز»، «دخترباز» و «خاطره‌باز» نوعی علاقه‌مندی مشاهده می‌شود، هرچند این نوع از علاقه‌مندی ارتباطی با حوزهٔ بازی و سرگرمی ندارد. بنابراین، طبق پیوستار (3) می‌توان نتیجه گرفت که کاربرد پسوند «ـباز» در نتیجهٔ بسط استعاری از حوزهٔ فعالیت به حوزهٔ کیفیت گسترش یافته است.

از تمام واژه‌های مربوط به طرحوارهٔ (13) و زیرطرحواره‌های آن نوعی تظاهر، فریب و تردستی دریافت می‌شود که از این لحاظ با مفهوم بازی و نمایش قرابت معنایی دارد. به همین دلیل است که تعدادی از واژه‌های مربوط به طرحوارهٔ (6) و (13) مشترک هستند. به‌عنوان مثال، واژه‌ای مانند «حقه‌باز» هم به معنای «شعبده‌بازی است که در آن چیزی را زیر حقه[1] قرار می‌دهند و با آن نمایش انجام می‌دهند» و هم به معنای «فریب‌کار» است (لغت‌نامهٔ دهخدا). همین‌طور واژهٔ «جام‌باز» هم به معنای «شعبده‌بازی است که با جام تردستی انجام می‌دهد» و هم به معنای «فریب‌کار» به کار می‌رود (لغت‌نامهٔ دهخدا). واژهٔ «دوال‌باز» نیز هم به معنای «کسی است که با دوال که نوعی حلقه است، قمار یا بازی انجام

۱. قوطی کوچک (فرهنگ فارسی عمید)

می‌دهد» و هم به معنای «حیله‌گر» است (لغت‌نامهٔ دهخدا). براین‌اساس می‌توان نتیجه گرفت کاربرد این واژه‌ها در قالب طرحوارهٔ (13) و در مفهوم کسی که عملی غیرقانونی یا فریبنده انجام می‌دهد، حاصل بسط استعاری طرحوارهٔ (6) است، چراکه واژه‌های مربوط به طرحوارهٔ (6)، که بیانگر مفهوم فعالیت هستند، در طرحوارهٔ (13) در نتیجهٔ بسط استعاری برای بیان مفهوم کیفیت به کار رفته‌اند.

از این گذشته، با دقت به معانی به‌دست‌آمده از داده‌های این پژوهش می‌توان دریافت که در همهٔ آنها نوعی گرایش به X وجود دارد که به سبب آن فرد آن را مایهٔ سرگرمی، علاقه‌مندی یا رسیدن به اهداف خود قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، واژه‌های ساخته‌شده با پسوند «ـباز» در یک معنای کلی‌تر و انتزاعی‌تر، که در طرحوارهٔ (14) نشان داده شده است، مشترک‌اند:

14) $[X]_{Ni/Ai}$ -bāz$]_{Nj/Aj}$ ↔ [می‌باشد X به کسی که گرایش غالبش پرداختن (ویژگی)$]_j$

با این وصف، می‌توان مجموع طرحواره‌ها و زیرطرحواره‌های فوق را در قالب یک رابطهٔ سلسله‌مراتبی (درخت وراثت) به شکل زیر ارائه کرد که در آن چندمعنایی پسوند «ـباز» و چگونگی ارتباط معانی مختلف این پسوند و رابطهٔ زیرطرحواره‌های آن مشخص شده است. همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، هرچه به سمت پایین این نمودار پیش می‌رویم، از معنای انتزاعی واژه کاسته شده و معنای آن مشخص‌تر می‌شود.

تصویر ۶ـ چندمعنایی پسوند «-باز» در زبان فارسی

۵ نتیجه

پژوهش حاضر با هدف مشخص کردن وضعیت تکواژ زایای «-باز» به لحاظ واژه‌ای مستقل یا پسوندی وابسته و همچنین بررسی و تحلیل چندمعنایی آن در چارچوب صرف ساخت انجام گرفت. با بررسی تکواژ «-باز» در چارچوب دستوری‌شدگی مشخص شد که این تکواژ در اصل یک مقولهٔ واژگانی مستقل بوده است که در نتیجهٔ فرایند دستوری‌شدگی از ماهیت واژگانی آن کاسته شده و در حال حاضر به‌عنوان یک پسوند اشتقاقی در زبان فارسی ایفای نقش می‌کند.

به‌منظور بررسی چندمعنایی پسوند «ـباز» در زبان فارسی و برای هر یک از معانی این تکواژ یک طرحواره ارائه گردید. با بررسی و تحلیل طرحواره‌ها مشخص شد که چندمعنایی پسوند «ـباز» در واژه‌های به‌کاررفته کاملاً نظام‌مند است و همگی در معنای سرنمون «کسی که گرایش غالبش پرداختن به X است» با هم مشترک هستند. این معنای سرنمون در قالب یک طرحوارهٔ انتزاعی کلی و چندمعنایی آن به‌صورت زیرطرحواره‌ها در قالب یک نمودار سلسله‌مراتبی (درخت وراثت) ارائه شد.

منابع

دستلان، مرتضی، زینب محمدابراهیمی، راضیه مهدی‌بیرقدار، بلقیس روشن (۱۳۹۵)، «نمود در زبان فارسی، با نگاهی نو بر پایهٔ رویکرد شناختی بسط استعاری و مؤلفه‌های نمودی»، جستارهای زبانی، ش ۳۱، ص ۶۹-۸۶.

صادقی، علی‌اشرف (۱۳۷۰)، «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر»، نشر دانش، ش ۶۵، ص ۳۳۸-۳۴۴.

عمید، حسن (۱۳۵۸)، فرهنگ فارسی عمید، چاپ بیست و یکم، تهران: امیرکبیر.

قیس رازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۱۴)، المعجم فی المعاییر اشعار العجم، به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، تهران : مطبعهٔ مجلس.

کشانی، خسرو (۱۳۷۱)، اشتقاق پسوندی در زبان فارسی امروز، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

مشکور، محمّدجواد (۱۳۴۶)، دستورنامه در صرف و نحو فارسی، تهران: مؤسسهٔ مطبوعاتی شرق.

معین، محمد (۱۳۶۳)، اسم مصدر - حاصل مصدر، تهران: امیرکبیر.

میرزایی‌نیا، صابر (۱۳۹۴)، «توصیف و تحلیل دستوری‌شدگی در ترکی آذربایجانی»، پایانامهٔ کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشکدهٔ علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس.

نغزگوی کهن، مهرداد و شادی داوری (۱۳۹۱)، «شبه‌وند شدگی»، پژوهش‌های زبانشناسی تطبیقی، ش ۱، ص ۶۵-۸۵.

یونان، رسول (۱۳۹۱)، آتلار و باشقا ایشقیلار، تهران: پردیس دانش.

Booij, Geert (2002), *The Morphology of Dutch*, Oxford: Oxford University Press.

———— (2010), *Construction Morphology*, Oxford: Oxford University Press.

———— (2018), *The Construction of Words*, Springer: Switzerland.

Goldberg, Adele (2003), *Construction: A New Theoretical Approach to Language*, Trends in Cognitive Science, vol. 7, No. 5, (DOI: 10.1016/s 1364-6613 (03) 00080-9), pp. 219-224.

Heine, B., U. Claudi & F. Hünnemeyer (1991), *Grammaticalization, A Conceptual Framework*, Chicago: Chicago University Press.

Hilpert, Matrin (2014), *Construction Grammar and Its Application to English*, Edinburg University Press.

Hopper, P. J., (1991), "*On Some Principles of Grammaticalization*", In: E. C. Traugott and B. Heine, (ed.) *Approaches to Grammaticalization,* Philadelphia: John Benjamins. vol.1, pp. 17-36.

———— and C. Traugott, (2003), *Grammaticalization*, Cambridge: Cambridge University Press.

Lewandowska-Tomaszczyk, B. (2007), "Polysemy, Prototypes, and Radial Categories", *The Oxford Handbook of Cognitive Linguistics*, Dirk Geeraerts and Hubert Cuyckens (eds.), Oxford: Oxford University Press, pp.139–169.

منابع اینترنتی

https://19aban.ir/
https://dehkhoda.ut.ac.ir/fa/dictionary
https://pldb.ihcs.ac.ir/
https://www.vajehyab.com/

مقاله

دستور

ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان، سال ۱۳۹۹، شمارهٔ ۱۶، صفحهٔ ۸۱-۱۰۱

بعضی شکل‌های ناشناختهٔ ضمایرِ پیوسته در متونِ کهنِ فارسی

محمود ندیمی هرندی (استادیار دانشگاه پیام نور)
تهمینه عطائی کچوئی (استادیار فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده: یکی از فواید بررسی متون کهن اصیل، به‌خصوص متن‌هایی که کاتبان کلمات ساده و پرکاربرد آنها را مشکول (حرکت‌گذاری) کرده‌اند، رسیدن به بعضی از نشانه‌های محلّی، عصری و لهجه‌ای زبان فارسی است. در مقالهٔ حاضر بعضی متونِ کهنِ فارسی مکتوب در قرن‌های پنجم تا هشتم هجری را بررسی کرده‌ایم و گونه‌هایی از ضمایر پیوسته و نوع تلفّظ آنها را چنان‌که در نسخه‌ها آمده است، نشان داده‌ایم. همچنین با بررسی گویش‌نامه‌های در دسترس، آن شکل‌هایی از ضمایر پیوسته که مؤیّد گونه‌های به‌کاررفته در متون کهن هستند نیز مورد استناد قرار گرفته‌اند. این ضمایر عبارت‌اند از: ۱): ـُـم، ـُـت، ـُـش، ـُـمان، ـُـتان، ـُـشان؛ ۲) دوم و سوم شخص مفرد: ـِـت، ـِـش؛ ۳) همراه با یای مجهول به صورتِ «ـیم، ـیت، ـیش، ـیمان، ـیتان، ـیشان»؛ ۴) سوم شخص مفرد: جش؛ ۵) سوم شخص مفرد: شی.

کلیدواژه‌ها: ضمایرِ پیوسته، متونِ کهنِ فارسی، دستورِ تاریخی.

۱ مقدّمه

ضمیر واژه‌ای است که می‌تواند جایگزین اسم و گروه اسمی شود، مثلاً به جای آنکه بگوییم «حسن را دیدم و کارِ حسن را تحسین کردم»، می‌گوییم: «حسن را دیدم و کارِ او را تحسین کردم» و یا می‌گوییم: «حسن را دیدم و کارش را تحسین کردم». یک نوع از ضمایر در زبان فارسی ضمایر شخصی است که به دو صورت ناپیوسته (منفصل) و پیوسته (متّصل) هستند. ضمایرِ ناپیوسته «من، تو، او/ وی، ما، شما، ایشان» که به‌تنهایی و بدون ترکیب با کلمهٔ دیگر استعمال می‌شود، و ضمایرِ پیوسته «ـَم، ـَت، ـَش، ـِمان، ـِتان، ـِشان» که واژه‌بست (پی‌بست) هستند و به آخرِ کلمهٔ دیگر می‌پیوندند (← طباطبایی ۱۳۹۵: ۳۳۷-۳۳۹؛ عبّاسی ۱۳۹۱: ۴۶۵-۴۶۷). آنچه گفتیم دربارهٔ زبان فارسی رسمی (معیار) معاصر مصداق دارد، امّا در لهجه‌های مختلفِ زبانِ فارسی، گونه‌های دیگری از ضمایر پیوسته به کار می‌رود که در گذشته نیز کاربرد داشته‌اند و گاه در متون کهن فارسی نیز دیده می‌شوند. در گفتار حاضر، ما ساخت‌های گوناگون ضمایرِ پیوسته در متونِ کهنِ فارسی را بررسی کرده‌ایم. پیش از ورود به بحث اصلی، ابتدا منابع شواهد را به‌اختصار معرّفی می‌کنیم و سپس به اصل موضوع خواهیم پرداخت.

۲ منابع شواهد

۱) ***اسرارُ التَّوحید فی مقاماتِ شیخ ابی‌سعید ابی‌الخیر***. تألیف محمّد بن منوّر در حدود ۵۷۴ ق که در سال ۱۳۶۶ به کوشش محمّدرضا شفیعی کدکنی بر اساس نسخهٔ مکتوب در سال ۷۰۱ق منتشر شده است.

۲) ***اسکندرنامه***. قدیم‌ترین روایت منثور از قصّهٔ اسکندر در زبان فارسی است که زمان تألیف آن را میان نیمهٔ قرن پنجم تا قرن هشتم هجری احتمال داده‌اند (← افشار ۱۳۴۳: ۲۲-۲۳ [مقدّمه]). این کتاب به کوشش ایرج افشار در سال ۱۳۴۳ منتشر شده است.

۳) ***اُمُّ‌الکتاب***. از کتاب‌های مقدّس و سِرّی اسماعیلیان است که به مرور ایّام از اواخر قرن پنجم تا قرن هفتم به‌دست اشخاص گوناگون به زبان فارسی نوشته شده است. این

کتاب را نخستین بار ولادیمیر ایوانف در سال ۱۹۳۲ با انتشار مقاله‌ای دربارهٔ آن شناساند و سپس همو در سال ۱۹۳۶ متن کتاب را در جلد ۲۳ مجلهٔ اسلام منتشر کرد[1] (← صادقی ۱۳۸۰: ۲۷۷-۳۰۲).

۴) ***بستان العارفین و تحفة المریدین***. یکی از آثار عرفانی حوزهٔ خراسان، تألیف فقیه احمد بن خیر نیشابوری در اواخر قرن پنجم هجری است. از این کتاب دو نسخهٔ کهن شناخته شده است: دست‌نویس کتابخانهٔ دولتی برلین مورّخ ۵۴۳ ق و نسخهٔ کتابخانهٔ اسعد افندی ترکیه که تاریخ کتابت ندارد و احتمالاً در اواخر قرن پنجم یا اوایل قرن ششم مکتوب شده است. اگرچه نسخهٔ برلین کهن‌ترین دست‌نویسِ تاریخ‌دارِ بستان‌العارفین است، امّا درحقیقت منتخبی از اصل کتاب است. تفاوت‌های موجود میان دو نسخهٔ اسعد افندی و برلین، چه از نوع افزونی و کاستی و چه از نوع تفاوت‌های لغوی و نحوی، چنان است که باید گفت این دو نسخه دو تحریر جداگانه دارد. این کتاب در ۱۳۵۴ به همّت زنده‌یاد احمدعلی رجائی بخارائی و بر اساس نسخهٔ برلین چاپ شده است. در گفتار حاضر شواهد را از هر دو نسخهٔ خطی آن نقل کرده‌ایم. نسخهٔ اسعد افندی را با نشان A و نسخهٔ برلین را با نشان B مشخّص کرده‌ایم.

۵) ***ترجمهٔ اطباقُ الذَّهَب فی المَواعظ و الخُطب***. اصل کتاب تألیف شرف‌الدّین عبدالمؤمن محمّد شَفروهٔ اصفهانی (۵۱۵-۶۰۰ق) است به زبان عربی که مترجمی ناشناس آن را به فارسی برگردانده است. این کتاب بر اساس نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس (مکتوب در ۷۲۸ق) تصحیح و منتشر شده است.

۶) ***ترجمه‌ای آهنگین از دو جزو قرآن مجید***. نام مترجم و زمان ترجمه روشن نیست. این ترجمه را احمدعلی رجائی بخارائی در سال ۱۳۵۳ با عنوان پلی میان شعر هجایی و عروضی منتشر کرده است. مصحّح زمان ترجمهٔ کتاب را اواخر قرن سوم یا اوایل قرن چهارم دانسته است (← رجائی بخارائی ۱۳۹۱: سی و هفت)، امّا علی‌اشرف صادقی در پژوهشی با اتّکا به قرائن تاریخی و زبانی نشان داده است که ترجمه باید از حدود قرن ششم

1. "Ummu`l-Kitāb" Der *Islam* (1936) 23/ 1-2, pp. 1-132.

هجری باشد (← صادقی ۱۳۹۱: ۳۵۰-۳۵۳).

۷) ***تفسیر شُنْقُشی***. تفسیری کهن از بخشی از **قرآن** کریم از مفسّری ناشناس که دست‌نویس آن را ابوالحسن علی شُنْقُشی وقف روضهٔ امام رضا(ع) کرده است و به نام همو مشهور شده است. این تفسیر به اهتمام محمّدجعفر یاحقّی در سال ۱۳۵۵ منتشر شده است. بِرمیاش[1] (زبان‌شناس و ایران‌شناس مجارستانی) نشان داده است که تعداد و تنوّعِ ضمایر پیوسته در این تفسیر در قیاس با بعضی تفسیرهای دیگر مانند قرآنِ قُدس[2] بسیار بیشتر است (← بِرمیاش ۱۳۷۳: ۳۱-۴۱).

۸) ***التفهیم لاوائل صناعة التنجیم***. تألیف ابوریحان بیرونی (درگذشت: ۴۴۰ق) به زبان فارسی دربارهٔ مقدّمات نجوم و احکام آن. نسخهٔ مورد مراجعهٔ ما کهن‌ترین نسخهٔ شناخته‌شدهٔ آن مورّخ ۵۳۸ ق، محفوظ در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی است. این کتاب را استاد جلال‌الدّین همایی بر اساس همین دست‌نوشته و چند دست‌نویس دیگر نخست در سال ۱۳۱۸ و بار دیگر با تجدید نظر، تعلیقات و مقدّمهٔ تازه در سال ۱۳۵۱ به چاپ رسانده است.

۹) ***شرحِ فارسیِ شِهابُ الاخبار***. اصل کتاب تألیف قاضیِ قُضاعی (درگذشت: ۴۵۴ ق) به زبان عربی و شرح فارسی آن از مؤلّفی ناشناس است. این کتاب بر اساس نسخهٔ محفوظ در کتابخانهٔ مدرسهٔ غرب همدان (مکتوب به سال ۵۶۷ق) به تصحیح محمّدتقی دانش‌پژوه در سال ۱۳۴۹ منتشر شده است.

۱۰) ***ضیاءالشِّهاب***. شرح کهن دیگری است به زبان فارسی بر شِهابُ الاخبار قاضیِ قُضاعی که نام نویسنده‌اش روشن نیست. این کتاب بر اساس تنها نسخهٔ آن، مکتوب در سال ۸۷۸ ق، به تصحیح و تحقیق جویا جهانبخش و حسن عاطفی و عباس بهنیا در سال ۱۳۹۴ منتشر شده است. در مقدّمهٔ کتاب، جویا جهانبخش تألیف ضیاء الشِّهاب را حدود سدهٔ هفتم هجری دانسته است (← جهانبخش ۱۳۹۴: هشتاد و پنج).

---

1. E. M. Jeremiás.

۲. ترجمه‌ای کهن است از قرآن کریم که به کوشش علی رواقی در سال ۱۳۶۴ در دو جلد به چاپ رسیده است.

۱۱) ***قرآن خطی آستان قدس رضوی شمارهٔ ۴ با ترجمهٔ فارسی کهن.*** چاپ عکسی این کتاب به کوشش احمدعلی رجائی بخارائی در ردیف انتشارات بنیاد فرهنگ ایران قرار گرفته بود، امّا با درگذشت استاد در تابستان ۱۳۵۷ روند چاپ آن متوقّف شد و تنها فرهنگ واژه‌های این کتاب که رجائی بخارائی در زمان حیات خود آن را تهیّه کرده بود، در ۱۳۶۳ با مقدّمه‌ای از عزیزاللّه جوینی منتشر شد. نام مترجم و زمان کتابت آن مشخّص نیست، امّا جوینی آن را بنا به قرائن نسخه‌شناسی و زبانی از قبل از قرن ششم دانسته است (← مقدّمهٔ کتاب، ص چهارده).

۱۲) ***کلیله و دمنه.*** ترجمه و انشای نصراللّه منشی است در ۵۴۲ ق. این کتاب به نثر فنّی آمیخته به نظم نوشته شده است و اشعار آن از شاعران معروفی چون سنائی (درگذشت: حدود ۵۲۹ ق)، ابوالفرج رونی (درگذشت: حدود ۵۲۵ ق) و مسعود سعد (درگذشت: ۵۱۵ ق) و... است. کلیله و دمنه را مجتبی مینوی بر اساس نسخهٔ محفوظ در کتابخانهٔ جاراللّه افندی در استانبول مورّخ ۵۵۱ ق و چند نسخهٔ دیگر در سال ۱۳۴۳ منتشر کرده است. در نسخهٔ استانبول بعضی کلمات مشکول است و استاد مینوی آنها را به همان شکل آورده است.

۱۳) ***معانی کتاب الله تعالی و تفسیره المنیر.*** تفسیری است بر قرآن کریم تألیف ابونصر احمد بن محمّد حدادی که دست‌نویسِ نفیسی از آن مورّخ ۴۸۴ق با خط و تذهیبِ عثمان بن حسین ورّاق غزنوی در کتابخانهٔ کاخ‌موزهٔ توپقاپی (استانبول) به شمارهٔ ۲۰۹ نگهداری می‌شود. این دست‌نویس را کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی به‌صورت نسخه‌برگردان با مقدّمهٔ سیّد محمّد عمادی حائری در سال ۱۳۹۰ منتشر کرده است.

۱۴) ***النهایة فی مجرَّد الفقه و الفتاوی.*** اصل کتاب املای عمادالدّین ابوجعفر محمّد بن حسن طوسی به زبان عربی است و نویسنده‌ای گمنام به احتمال قوی از قرن‌های ششم یا هفتم هجری به زبان فارسی حاشیه‌هایی بر آن نوشته است. اصل عربی همراه با حواشی فارسی آن به همّت محمّدتقی دانش‌پژوه در سال ۱۳۴۳ منتشر شده است. استاد دانش‌پژوه حواشی فارسی را بر اساس نسخهٔ مورّخ ۶۸۶ق تصحیح کرده است.

۱۵) ***نورالعیون.*** قدیم‌ترین کتاب فارسی در چشم‌پزشکی است که ابوروح محمّد بن

منصور زرّین‌دست در سال ۴۸۰ ق تألیف کرده است. این کتاب در سال ۱۳۹۱ به کوشش یوسف بیگ‌باباپور چاپ شده است.

اینک پس از معرّفی کوتاه منابع شواهد، به اصل موضوع، یعنی بررسی ساخت‌های گوناگون ضمایرِ پیوسته در متونِ کهنِ فارسی، می‌پردازیم.

۳ ضمایر پیوسته: ـُـم، ـُـت، ـُـش، ـُـمان، ـُـتان، ـُـشان

ضمایر پیوسته در زبان فارسی رسمی معاصر به‌صورت «ـَـم، ـَـت، ـَـش، ـِـمان، ـِـتان، ـِـشان» است، امّا همین ضمایر امروزه در بعضی گویش‌ها، از جمله در گویشِ روستای مُشکِنان[1] (از توابع اصفهان)، به‌صورتِ «ـُـم، ـُـت، ـُـش، ـُـمُن، ـُـتُن، ـُـشُن» و در گویشِ کلیمیانِ اصفهان به‌صورتِ «ـُـم، ـُـد، ـُـش، ـُـمون، ـُـدون، ـُـشون» تلفّظ می‌شود (← صدری ۱۳۸۶: ۴۸؛ کلباسی ۱۳۸۷: ۵۴) مصادیق این گونه را در بعضی متون کهن به دست آوردیم.[2]

۳-۱ اول شخص مفرد: ـُـم

ای رسول خدای، **مادَرُمْ** و **پُدَرُمْ** فدای تو باد (احمد بن خیر b: ۵۷ر).

لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي (بقره/ ۲۶۰): تا آرزوی [ظ: از وی] **دلُم** بیارامد (تفسیر شنقشی ۱۳۵۵: ۵۵).

وَ امْرَأَتِي عاقِر (آل عمران/ ۴۰): اُو [= و] **زنُم** سترونست (همان: ۷۱).

وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي (طه/ ۲۷): گره از **زبانُم** برگیر (ابونصر حدادی ۱۳۹۰: ۱۹۸).

در مطلع غزلی از کلیات شمس هم آمده است:

بنه ای سبزخنگِ من فرازِ آسمان‌ها سُم — که بنوشت آن مه بی‌کیف دعوتنامه‌ای **پیشُم**

(مولوی ۱۳۶۳: ۳/ ۲۰۸)

---

۱. روستایی کهن در ۹۰ کیلومتری شرق اصفهان است که گویش آن از گویش‌های مرکزی ایران و بازماندهٔ گویش قدیم اصفهان است (← صدری ۱۳۸۶: ۸-۱۶؛ مهریار ۱۳۸۲: ۷۴۷-۷۴۹).

۲. با وجود جست‌وجوی بسیار، برای صیغه‌های اول شخص جمع و سوم شخص جمع شاهدی پیدا نکردیم.

۳-۲ دوم شخص مفرد: ـُـت

کَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَ نَذْكُرَكَ كَثِيرًا (طه/ ۳۳-۳۴): تا هر دو با یکدیگر تو را نماز کنیم بسیار و به زبان نیز **بسیارُت** یاد کنیم (ابونصر حدادی ۱۳۹۰: ۱۸۷).

۳-۳ سوم شخص مفرد: ـُـش

بلقیس مر سلیمان را علیه‌السلام دوست داشت. رنج او ضایع نکرد. چهار **چیزُش** کرامت کرد (احمد بن خیر b: ۱۹پ).

مادر موسی، موسی را علیه‌السلام دوست داشت. نخست از **شِیرُش** سیر کرد (همان: ۲۵ر).

از گورخانه [= مقبره] آواز آمد که **درآریدُش** که دوست به دوست آرزومند است (همان: ۳۱پ).

ابوبکر الصّدّیق ... درویش گشت و از دنیا هیچ **چیزُش** نماند (همان: ۴۴پ).

چون آدم به دنیا افتاد، روزگار برآمد. **فرزندانُش** بسیار گشتند (همان: ۵۵ر).

یحیی پیغامبر علیه‌السلام چندانی بگریست که **رُخسارگانُش** سورخ [= سوراخ] شد، ... مادرش دو پاره نمد بر دو رخسار وی نهاد. و او می‌گریست تا مادرش بیامدی و آن نمدها بیفشردی تا **آبُش** برفتی (همان: ۵۸ر).

یحیی علیه‌السلام از خانه بگریخت. به صحرا بیرون شد. مادر و **پُدَرُش** به طلب وی بیرون شدند (همان: ۵۸پ).

سفیان الثوری[۱] ... **کنیتُش** ابوعبدالله بود (همان: ۹۵ر).

هر که بامداد بگوید «لاحَولَ وَ لاقُوَّةَ الّا بِاللهِ العَلیِّ العَظیم»، ... هزار هزار **کوشکُش** بنا کنند (همان: ۱۲۳پ).

۳-۴ دوم شخص جمع: ـُـتان

يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ (طه/ ۶۳): می‌خواهند تا بیرون کنند شما را از **زمینُتان**، ای که زمین مصر (ابونصر حدادی ۱۳۹۰: ۲۰۷).

هم آن **بتانُتان** ضعیف‌اند و هم آن مگسان. همچنین، هم شما که کافرانید ضعیف‌اید و هم آن **بتانُتان**. نه شما توانید عذاب از خود بازداشت و نه **بتانُتان** توانند عذاب از شما بازداشت (همان: ۴۶۶)

---

۱. ابوعبداللّه سفیان بن سعید بن مسروق ثوری، محدّث و زاهد و صوفی مشهور (درگذشت: ۱۶۱ق) (← عطّار نیشابوری ۱۳۹۸: ۱/ ۲۱۷-۲۲۶).

۴ ضمایر پیوستهٔ دوم و سوم شخص مفرد: ـِـت، ـِـش

امروزه در بعضی گویش‌های زبان فارسی، از جمله گویش ملایری، ضمایر پیوسته به‌صورت مکسور تلفّظ می‌شوند، مانند: کتابِم، کتابِت، کتابِش (← فرشیدورد ۱۳۸۸: ۲۴۷). شواهد این گونه در متون کهن عبارت‌اند از:

۴-۱ دوم شخص مفرد: ـِـت

یکی از پیران گوید که: عُلَیّانِ مجنون[۱] را دیدم اندر بیابان تنها می‌رفت و به زبان چیزی می‌گفت. گفتم: یا عُلَیّان، **کارِت** با خداوند چگونه است؟ گفت: تا بشناختمش، نیازردَمِش[۲] (احمد بن خیر b: ۱۴پ).

آواز آمد که «داوود، سر بردار که **گناهِت** بیامرزیدم.» (همان: ۵۶ر).

اندر تورات نوشته است که «عبدی، چون چشمهات بگرید، به جامه پاک مکن و یله [= رها] کن تا به **رویِت** فرودَوَد که آن از رحمت است (احمد بن خیر a: ۶۵ر).

ای جوان، **سُخُنِت** عارفان را ماند و فعلت بطّالان [= نابکاران] را (همان: ۱۲۶پ).

خبرِ بیماری رابعه[۳] شنیدم. با یاران به پرسیدنِ او رفتیم. حالش تنگ شده بود. گفتم: **حالِت** چگونه است؟ (همان: ۱۴۵ر).

یا آدَمُ اسْكُنْ انْتَ وَ زَوْجُكَ الجَنَّةَ (بقره/ ۳۵): یا آدم، آرام گیر تُه اُو **زنِت** ببهشت اندر (تفسیر شنقشی ۱۳۵۵: ۶).

فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصاكَ الْحَجَر (بقره/ ۶۰): گفتیم برزن این **چوبِت** را برین سنگ (همان: ۱۰).

وَ انْظُرْ إِلى حِمارِك (بقره/ ۲۵۹): اندر نگر به **خرِت** اندر (همان: ۵۴).

رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِينا أَوْ أَخْطَأْنا (بقره/ ۲۸۶): ای بار خدای ما، مگیر ما را اگر فراموش کنیم **طاعتِت** را یا خطا کنیم اندر امر و **نهیِت** (همان: ۶۲).

إِنِّي مُتَوَفِّيك (آل عمران/ ۵۵): **جانِت** برخواهم داشت (همان: ۷۳).

قالَ فَبِما أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَكَ الْمُسْتَقِيم (اعراف/ ۱۶): ابلیس گفت: بدین کی [= که] مرا بیراه بکردی، حقّا کی [= که] بنشینم فرزندانِ آدم را بر راهِ **راستِت** (همان: ۱۷۳).

وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدى لا يَتَّبِعُوكُم (اعراف/ ۱۹۳): اُو [= و] گر خوانی‌شان یا محمّد یعنی کافران را وا

---

۱. ابوالحسن عُلَیّان [صیغهٔ تصغیر] بن بَدر مجنون، از عقلاء مجانین (درگذشت: ۱۷۰ق). (برای اطلاع بیشتر ← ابوالقاسم حسن نیشابوری ۱۹۸۷: ۱۶۱-۱۷۰).

۲. در «نیازردَمِش» ضمیر سوم شخص مفرد «ـِـش» هست.

۳. رابعهٔ عدویه، زاهد و صوفی مشهور اهل بصره (درگذشت: ۱۸۰ق). (← عطّار نیشابوری ۱۳۹۸: ۱/۷۵-۹۰).

[= با (= به)] توحید و راهِ راست دین مسلمانی، فرمان تُه [= تو] نکنند و **پاسخِت** ندهند (همان: ۲۰۶).

چنان‌که در بخش منابع شواهد گفتیم، اقدمِ نسخِ کلیله و دمنه نسخه‌ای است مکتوب در تاریخ ۵۵۱ق. در این نسخه بعضی کلمات مشکول است و استاد مینوی آنها را به همان شکل آورده است. از جمله در اثنای چهار بیت ذیل به‌ترتیب واژه‌های «بازِت»، «تیغِت»، «کردِت» و «زبانِت» به همین صورت مشکول شده است.

اگر مرگ خود هیچ راحت نـدارد　　نه **بازِت** رهاند همی جـاودانی؟[۱]

(نصرالله منشی ۱۳۸۰: ۱۷۶)

بُـرد **تیغِـت** ز نایبـات شـکوه　　داد رایـت بـه حادثـات سـکون[۲]

(همان: ۲۳۳)

گرچه صـد بـار بـاز **کـردِت** یـار　　سـوی او بـازگرد چـون طومـار[۳]

(همان: ۲۷۷)

بگداخت حسودِ تو چو در آبْ شکر، زانک　　در کام سخن به ز **زبانِـت** شـکری نیسـت[۴]

(همان: ۳۴۲)

۲-۴ سوم شخص مفرد: ـِـش

این طرزِ استعمال در قافیهٔ اشعار کهن شواهد بسیاری دارد. پیش از این، عبّاس اقبال آشتیانی در مقدّمه و حواشیِ حدائق السحر (۱۳۶۲: عا، ۴۸۲)، محمّد معین در رسالهٔ اسم مصدر ـ حاصل مصدر (۱۳۶۳: ۲۱-۲۲) و سپس در بخش دوم رسالهٔ اضافه (۱۳۶۱: ۲۲۲-۲۲۷)، علامه قزوینی در

---

۱. این بیت از قصیدهٔ معروفی از سنائی غزنوی است با مطلع:

بمیر ای حکیم از چنین زندگانی　　کز این زندگانی چو مردی بمانی

(سنائی ۱۳۵۴: ۶۷۵)

۲. این بیت از ابوالفرج رونی است که با اندکی تفاوت در دیوان او آمده است در قصیده‌ای به مطلع:

ماهِ مُلک آمد از خسوف برون　　تخت ازو یافت رتبتِ گردون

(ابوالفرج رونی ۱۳۰۴: ۱۰۴)

۳. بیتی از حدیقهٔ سنائی است (← سنائی ۱۳۷۷: ۴۴۹).

۴. این بیت از قصیده‌ای از سنائی است با مطلع:

ای بنده، رهِ شوقِ مَلِک بی خطری نیست　　از جان قدمی ساز که بهْ زین سفری نیست

(سنائی ۱۳۵۴: ۹۹)

یادداشت‌های خود (۱۳۸۸: ۱۷۹/۵-۱۸۰)، جلال‌الدّین همایی در حواشی دیوان عثمان مختاری (۱۳۸۲: ۵۳۳) و رجائی بخارائی در مقدّمهٔ پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی در دو قرن اول هجری[۱] (۱۳۹۱: هشتاد ـ هشتاد و یک) (ترجمه‌ای آهنگین از دو جزو قرآن مجید)، هر کدام برای «ـِـش» شواهدی نقل کرده‌اند. در جمع‌بندی بحث‌های پراکندهٔ این دانشمندان، سعید حمیدیان مقاله‌ای منتشر کرده است با عنوان «سخنی در چگونگی خوانشِ قافیه در الحاق به ضمیر و شناسهٔ پیوسته» و بنا بر شواهدِ منظوم به این نتیجه رسیده است که:

> در حوالی سدهٔ چهارم و پنجم، خوانش به کسره «ـِـش» بر فتحه و ضمّه چربش داشته، لیکن از حدود سدهٔ هفتم، فتحه نیز در کنار کسره به کار می‌رفته است... از حدود عصر صفویه به بعد دیگر «ـِـش» در قوافی به کار نمی‌رفته، بلکه معمولاً به فتحه «ـَـش» تغییر یافته [است] (حمیدیان ۱۳۸۷: ۱۲۲۲).

از جمله شواهد منظوم ضمیر پیوستهٔ سوم شخص مفرد «ـِـش» عبارت‌اند از:

بـزد دسـت و بگرفـت بـی‌جـان **سـرِش** بـر آن بُـد کـه از مـار سـازد خـورِش

(فردوسی ۱۳۸۹: ۵/ ۴۶۴)

بـه زنـدان فرسـتاد لختـی خـورِش بلرزیـد از آن کـار دل در **بـرِش**

(همان: ۷/ ۴۷۲)

چه بود این چرخ گردان را که دیگر گشت **سـامانِش** به بستان جامهٔ زربفت بدریدنـد **خوبـانِش**...

نه اندر صورت خوب است زیب مرد و نیکویی ولیکن در خوی خوب است خوبی‌ی مرد و در دانِـش

(ناصرخسرو ۱۳۷۸: ۲۳۰-۲۳۱)

بعضی شواهد دیگر در متون منثور عبارت‌اند از:

یا رسول اللّه، مرا همسایه‌ای است و اندر خانهٔ وی دو درخت خرما است و **شاخِش** در خانهٔ من است (احمد بن خیر b: ۷ر).

زید درگذشت و دفن **کَردَندِش** (همان: ۱۷پ).

شیر را بر وی گمارید تا پارَه پارَه **کُنَدِش** (همان: ۱۸پ).

---

۱. عنوان این کتاب در چاپ دوم (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۱) اندکی تغییر یافته است: پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی در قرون اول هجری.

از پسِ جنازه هیچ کس ندیدم. برفتم و نماز کردم و در گور نهادم. چون **رویِش** باز کردم، بخندید آن مرده (همان: ۳۹پ).

پرسیدم او را از حال **پُدَرِش** که «چه طاعت کردی [= می‌کرد]؟» (همان: ۴۰پ).

دخترکی مرده است مرا، قریبِ دوساله. هر شب او را به خواب دیدمی. یک **شَبِش** در خواب ندیدم (همان: ۴۲ر).

خداوند تعالی، اندر بهشت، شرابِ او به دستِ جبریل [= جبرئیل] و میکایل [= میکائیل] و حوریان نفرستد، بلکه به خودیِ خود، بی‌چون و بی‌چگونه، **بخُورانَدِشْ** (همان: ۴۳پ).

بر محیط او [= فلک] دو نقطه باشد، یکی به زمین نزدیک‌تر، همه محیط، و دیگر **برابرِش**، دورترینِ همه محیط از زمین (بیرونی: ۶۴ر).

هر کوکبی که **طبعِش** به هر دو کیفیّت به‌افراط بود، او را نحس دارند؛ و هر کوکبی که **طبعِش** به هر دو کیفیّت معتدل بود، او را سعد دارند (همان: ۱۷۲پ).

از او [= مَسْقَطُ النُّطْفه (= رَحِم مادر)] **مزاجِش** [= مزاجِ مردم (= مزاجِ انسان)] و **طبعِش** و صورتش دانسته آید [= آید] و آن حال‌هایی کی [= که] بر وی گذرذ [= گذرد] اندر شکمِ ماذر [= مادر] (همان: ۲۴۱ر). (نیز ← مقدّمهٔ استاد جلال‌الدّین همایی، توصیف ویژگی‌های کتابت ← همایی ۱۳۸۶: صز).

۵ ضمایر پیوسته همراه با یای مجهول

در بعضی متونِ کهن از قرن‌های پنجم، ششم و هفتم هجری، ضمایر پیوسته به‌صورتِ «ـیم، ـیت، ـیش، ـیمان، ـیتان، ـیشان» آمده‌اند.[۱] امروزه در گویش کُردی مَهاباد[۲] ضمیرهای پیوستهٔ اول شخص مفرد و دوم شخص مفرد به همین صورت تلفّظ می‌شود (← کلباسی ۱۳۸۵: ۱۲). همچنین در گونهٔ فارسی رایج در کابُل (افغانستان) ضمایر پیوسته به همین صورت تلفّظ می‌شود (مایل هروی ۱۳۸۹: هشتاد). شواهد این گونه عبارت‌اند از:

اِنحلالُ الفَردِ طبقهٔ مشیمی [= پارگیِ مشیمیهٔ چشم] از دو گونه باشد: یکی از خارج و یکی از داخل؛ آن‌که از خارج افتد، چون زخمی باشد که برش [نسخه بدل‌ها: برو، بریش] آید و اِنحلالُ الفَرد افتد، و آنچه از داخل افتد، باز چون مادّتی تیز باشد که در این طبقه ریزد و تباه کند (زرّین‌دست ۱۳۹۱: ۲۶۱).

---

۱. با وجود جست‌وجوی بسیار، برای صیغه‌های اول شخص جمع و دوم شخص جمع شاهدی پیدا نکردیم.

۲. شهری است کُردنشین در آذربایجان غربی و در فاصلهٔ ۱۱۰ کیلومتری اورمیه (← کلباسی ۱۳۸۵: پانزده ـ بیست).

چون خداوند تعالی **گناهیت** عفو کرد، اکنون چرا می‌گریی؟ (احمد بن خیر a: ۶۳ر-۶۳پ).

آخرت... اصل است و فرع است... امّا اصلش باقی است و **فرعیش** کافی است (همان: ۷۷ر).

ای زن! **کاریت** با تن چگونه است؟ (همان: ۷۸ر).

این [گنهکار] را مرا دهیت [= دهید] تا به ترازو بازبرم و **کرداریش** دیگر باره وزن کنم (همان: ۱۶۲ر).

شیخ [ابوسعیدِ ابوالخیر] به نظرِ اِنکار در من نگریست و گفت: ای حَسَن، بیرون شو و اندرونِ خود از دوستیِ دنیا پاک کن تا **بگذاریمیت** که نزدیکِ صوفیان بنشینی (محمّد بن منوّر ۱۳۸۱: ۱/ ۹۷).

این صاع آن است که یوسف علیه‌السلام گندم **بدیش** [= به آن] پیمودی (اسکندرنامه ۱۳۴۳: ۱۴۲).

این پادشاهی است که همه عالم گرفته است و این کنارهٔ جهانست که ما **بدیش** [= به آن] آمده‌ایم (همان: ۷۵۴).

شاه اسکندر در آن چاه نگاه کرد که زن خاقان **دریش** [= در آن] افتاده بود (همان: ۲۹۲).

آن طشت زرین... چون گلاب **دریش** [= در آن] کردند بوی آن گلاب گرفت (همان: ۴۷۷-۴۷۸).

شاه را خبر کردند که دو زنگی آمده‌اند به رسولی. گفت: **درآوریدیشان** (همان: ۴۲۹).

پیر... قوّت و رنگش و گوشش و علم و بصرش کم شده باشند، و خللِ گوش و **دیده‌ایش** پدید آمده باشد (ضیاء الشّهاب ۱۳۹۴: ۲۵۶).

[در ترجمهٔ اِتَّخِذِ الدُّنیا سُوقاً مَسْلُوکاً لا بَیْتاً مَمْلُوکاً فَهِیَ حانوتٌ لایُطْرَقُ اِلّا لِلتِّجارَة] «فراگیر این جهان را بازاری به پای سپرده [حاشیهٔ نسخه: + **دریش** رفته]، نه خانه‌ای درم‌خریده. پس این [اصل: آن] دنیا دُکانی است که **دریش** [= در آن] آمده نشود مگر از برای بازرگانی» (شَفروهٔ اصفهانی ۱۳۹۱: ۵۵).

[در ترجمهٔ الْعَاقِلُ قَصِیُّ مَرَامِی النَّظَرِ، عَلِیُّ مَرَامِ الْخَطَرِ] «خردمند **دوریش** باشد جای‌های انداختنِ نظر؛ بلندش باشد جُستنِ کارِ بزرگ» (همان: ۷۰).

[در ترجمهٔ النَّبیلُ ... وَ اِنْ ضِیمَ اَخَذَتْهُ الْعِزَّة] «مردِ بزرگ ... و اگر بیداد **بریش** [= بر او] کرده شود فراگیرد او را عزیزی» (همان: ۸۲).

[در ترجمهٔ مَا الدُّنْیَا اِلّا دَارُ غُرُورٍ ... اَلْمَخْدُوعُ مَنْ وَضَعَ لِبْنَةً عَلَی لِبْنَةٍ] «نیست این جهان مگر سرای فریفتن ... بسیار **بدیش** [= به آن (= به دنیا)] فریفته آن کس است که بنهد خشتی را بر خشتی» (همان: ۱۵۵).

«همگون من [+ اسم خاص شخص] **پدیش** گُوَهوم» (= همچنین من [+ اسم خاص شخص] به آن گُواهم) (شهادت‌نامهٔ یهودیان در تراوانکور[1] ← صادقی ۱۳۵۷: ۹۳).

---

۱. در ناحیه‌ای در جنوب هند به نام تراوانکور (Travancore) یک ظرف مسی پیدا شده است که بر روی آن چند تن یهودی به خط عبری و زبان فارسی این جمله را به‌عنوان گواهی نوشته‌اند. این نوشته را از اوایل قرن نهم هجری دانسته‌اند. متن شهادت‌نامه همان یک جمله است که آن چند تن یهودی، هر یک آن را با اسم خود مکرّر نوشته‌اند (← صادقی ۱۳۵۷: ۹۳).

متذکّر شویم که ضمایرِ مشخّص در شواهد ذیل را نیز از همین مقوله شمرده‌اند (← مایل هروی ۱۳۸۹: هشتاد):

او ـ جلّ جلاله ـ هر چه راست کند از آنِ خود راست کند، هیچیز از کردِ تو پیوند کردِ او را نشاید. ... او از تو دل بستد و جان بستد و مال بستد تا بی‌معلوم و بی‌سرمایه گشتی، همه پیوندها از افعالِ او فروریخت. ای فِعلِ ما، اگر **پیوندیت** می‌باید اینک ارادتِ ما، و ای حُکمِ ما، اگر **یاریت** می‌باید اینک مشیّتِ ما (سمعانی ۱۳۸۹: ۵۹۶).

آن سرِ جریدهٔ صادقان و بیتِ قصیدهٔ عاشقان را به صد هزار ناز و اِعزاز در راه آوردند... و صد هزار و بیست‌واند هزار سِرّ سربه‌مهر از کلامِ سبحانی، بی واسطهٔ روحانی، به سمعِ وی فرستادند و جملهٔ قِرابِ زمین خرگاهِ قُربِ او بزدند و به **مقامیش** رسانیدند که اللّه و موسی و موسی و اللّه (همان: ۱۳۵).

همه چیزها برای او آفرید، امّا او را به هیچیز بازنگذاشت، **نامیش** بداد و بدان نام بازنگذاشت... بیافریدش و جمالی بداد، و آن جمال بر جهانیان جلوه کرد، صد هزار طالب در طلب آمدند، غیرتِ عزّت درآمد و به کسش بازنگذاشت (همان: ۲۳۷).

این رأی ظاهراً جای تأمّلِ بیشتر دارد و به نظر می‌رسد که در این شواهد، ضمایرِ پیوسته ساکن است و حرف «ی» از نوع یای وحدت و نکره است، چون:

در شاهد نخست «پیوندها» در تقابل با «پیوندیت [(پیوند + «ی» وحدت و نکره) + ت]» آمده و «یاریت» نیز با «پیوندیت» تقارنِ موسیقایی دارد. در شاهد دوم اگر ضمیر پیوستهٔ «ـَش» را به جای «ـیش» بگذاریم، عبارت چنین می‌شود: «به مقامَش رسانیدند که ... (= او را به مقام رسانیدند که...)»؛ حال آنکه حرف موصول «که» اقتضا می‌کند که در جملهٔ نخست «مقام» همراه با «ی» باشد: «او را به مقامی رسانیدند که...». شاهد سوم: «نامیش بداد و بدان نام بازنگذاشت» واژهٔ «نام» دو بار آمده است که طبعاً نخستین بار نکره و بار دوم معرفه است. از سوی دیگر «نامی» با «جمالی» در جملهٔ پسینِ آن متقارن است: «نامیش بداد و بدان نام بازنگذاشت، ... جمالی بداد، ... و به کسش بازنگذاشت».

۶ ضمیر پیوستهٔ سوم شخص مفرد: جش

ضمیر پیوستهٔ سوم شخص مفرد در بعضی متون به صورت «جش» دیده می‌شود. این نوع ضمیر غالباً بعد از حروف اضافهٔ «بر، در، به، از» آمده و در جمله نقش متمّم دارد.

وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ (نساء/ ۱۵۷)»: و آن کس‌ها کی [=که] خلاف کردند **درجش** [= در آن]، اندر گمان‌اند از وی (قرآن خطی شمارهٔ ۴ آستان قدس، به نقل از: رجائی بخارائی ۱۳۶۳: سی و پنج).

يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا (هود/ ۵۱): یا گروه من نخواهم از شما **برجش** یعنی برین پیغامبری مزدی (همان‌جا).

پس عزازئیل [= عزازیل] و هر چه **ازجش** [= از او] بودند کافرتبار شدند (اُمُّ الکتاب[1] ۱۹۳۶: ۳۵).

هر مؤمنی که خداوند خویش را بداند و بدینسان بشناسد و گواهی **برجش** [= بر او] بدهد رستگاری بیند (همان: ۲۰).

روحِ مطمئنه که از این دل بر مقامِ مغز آید، اسمِ رسولی به **برجش** [= بر او] بیفتد (همان: ۵۶).

زود باشد که [روحِ حَبسی (= روح الهی)] از زندان [= بدن] برآید و نجات **برجش** [= بر آن] واجب است؛ و این روحِ حسیّه [= روح حیوانی]... نجات **برجش** [= بر آن] نیست (همان: ۷۰).

توکّل **برجش** [= بر او] بباید کردن (همان: ۸۰).

این دل ... خون **درجش** [= در آن] نیست (همان: ۵۸).

این دل را دو گوش است یکی راست و یکی چپ، و به سوی راست مزاجِ الهی **درجش** [= در آن] است و به سوی چپ مزاجِ دمشِ اهریمن **درجش** [= در آن] است. ... این نیمهٔ راستِ دل که خانهٔ ارواح معترضه **درجش** [= در آن] است، ... روحِ حبسی **درجش** [= در آن] است، ... [نیمهٔ] چپِ دل [که] خانهٔ خونِ صاف است، روحِ حسی **درجش** [= در آن] است (همان: ۷۴).

گواهیِ قاطع بر خدا و پیغمبران و اولیا و امامانِ زمان و داوران بدهد، چنان‌که هیچ شک و شبهت **بجش** [= به آن] درنباشد (همان: ۶۴).

بام خانه که هفت روزن [دارد]، آفتاب **بجش** [= به آن] درشود (همان: ۷۶).

این عالِمِ بزرگ نیز **همه‌جش** در امر و فرمان این چهار ملائکه است (همان: ۸۳).

کلمةُ الحِکمَةِ ضالَّةُ کُلِّ حَکیم: سخنِ حکمت ـ یعنی حلال و حرام ـ گُم‌شدهٔ هر حکیم است. یعنی چون بشنود باید که بیاموزد و **برجش** [= بر آن] کار کند (شرحِ فارسیِ شِهابُ الاخبار ۱۳۴۹: ۱۰).

مَنْ اَوْلَی مَعْروفاً فَلْیُکافِ بِه ...: هر که دستِ نعمتی **برجش** [= بر او] بود باید که مکافاتِ آن بازکند (همان: ۶۰).

وَ اعْلَمْ اَنَّ الخَلائِقَ لَو اجْتَمَعوُا عَلَی اَن یُعْطُوکَ شَیْئاً لَمْ یُرِدِ اللهُ اَنْ یُعْطِیَکَ، لَمْ یَقدِرُوا عَلَیه: و بدان که اگر جملتِ خلائق گِرد آیند بر آن که تو را چیزی دهند که خدای تعالی آن به نصیب تو کرده نباشد [اصل:

---

۱. نشانیِ شواهدِ اُمُّ الکتاب را از گفتارِ پژوهشیِ استاد علی‌اشرف صادقی دربارهٔ ویژگی‌های زبانی این کتاب دریافتیم (← صادقی ۱۳۸۰: ۲۸۷).

نباشند]، قادر نباشند بر آن که آن چیز به تو رسانند [اصل: رساند]، و آن چیز به تو نرسد؛ اَو یَصْرِفُوا عَنْکَ شَیْئاً اَرادَ اللهُ اَنْ یُصِیبَکَ، لَمْ یَقدِرُوا عَلَی ذلک: یا خواهند که بلایی از تو بازدارند یا نعمتی از تو بگردانند که خدای تعالی آن به تقدیر و قسمتِ تو کرده بود، قادر نباشند [اصل: نباشد] **بَرِجش** [= بر آن]، و آن چیز به تو رسد (همان: ۹۲).

وَ لا عَقْلَ کَالتَّدْبیر: و عقلی نیست بهتر که [= از] عقلِ آن کس که کارها به تدبیر کند و بازاندازد و آنچه بهتر بود و نیکوتر بود برگزیند و **برجش** [= بر آن] کار کند (همان: ۱۰۴؛ نیز ← صادقی، ۱۳۸۰: ۲۹۸-۲۹۹).

چون دنیا را بیازمودی که پائدار [= پایدار] نیست، بهشتِ باقی به وی از دست مده و پشت **برجش** [= بر آن] کن» (ضیاءالشّهاب ۱۳۹۴: ۳۹۰-۳۹۱؛ به نقل از: صادقی ۱۳۹۵: ۷۳۲).

اگر این کس [چیزی] از دست بداده باشد، مثلاً بفروخته باشد، و [یا] به کسی بخشیده باشد، واجب است که بهایش به خداوندش دهد، آنگه بر وی چیزی نباشد که وی **درجش** [= در آن] تصرّف بکرده باشد (حواشی فارسی النهایة ۱۳۴۳: ۳/ ۸۹۴).

اگر کسی حیوان[ـی] بخرد و به نزدیکِ وی عیبی به‌ظاهر باشد در آن حیوان در مدّت سه روز و خریدار **درجش** [= در آن] حَدَثی [= تصرّفی] نکرده باشد، خریدار را رسد که اَرْش [= تاوان، غرامت] عیب فراگیرد از بایع [= فروشنده] (همان: ۳/ ۸۹۶).

اگر زرگری دانگی زر از کسی فراگیرد تا از بهرِ وی انگشتری بکند، آنگه این انگشتری‌ها [به] زرگری دیگر دهد تا بکند [= بسازد] و به مُزدش نیم دانگ بر سر نهد، قال: روا نباشد، الّا آن گه که حَدَثی **درجش** [= در آن] بکرده باشد (همان: ۳/ ۹۰۷-۹۰۸).

۷ ضمیر پیوستهٔ سوم شخص مفرد: شی

ضمیر پیوستهٔ سوم شخص مفرد در بعضی متون به صورت «شی» آمده است. امروزه چنین ضمیری در گویش بلوچی نیز هست، با این تفاوت که در محاوره به جای آنکه پس از اسم بیاید، معمولاً پیش از اسم می‌آید: شی‌کتاب (= کتابش) (← یاحقّی، ۱۳۵۵: چهل و نه؛ نیز ← صادقی ۱۳۹۱: ۳۶۱).

عَلَی الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَی الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ (بقره/ ۲۳۶): بر توانگر به اندازهٔ **خواسته‌شی** [= خواسته‌اش] دستی جامه، اُو [= و] بر درویش به اندازهٔ دسترسش دستی جامه (تفسیر شُنْقُشی ۱۳۵۵: ۴۸).

کُلَّمَا دَخَلَ عَلَیْهَا زَکَرِیَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا (آل عمران/ ۳۷): هرگه که اندرشدی بر وی زکریا اندر **مزگتْ‌خانه‌شی** [= مزگت‌خانه‌اش]، بیافتی به نزدیکِ وی روزی [روزی‌یی] (همان: ۷۰).

قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ (یوسف/ ۶۱): فرمانِ تو را گفتند به جای آریم، از **مهترشی** [= مهترش] دستوری خواهیم (پلی میان شعر هجایی و عروض فارسی در قرون اول هجری ۱۳۹۱: ۷۹).

یادآوری کنیم که در عبارت ذیل از ترجمهٔ قرآن ری (نسخهٔ شمارهٔ ۶۶۱ آستان قدس) نیز جزءِ آخرِ کلمهٔ «خورنده‌شی» از این نوع ضمیرِ پیوسته دانسته شده است (← یاحقّی ۱۳۵۵: چهل و نه):

قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَماً مَسْفُوحاً أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ (انعام/ ۱۴۵): بگو یا محمّد می‌نیاوم [چاپی: می‌نیارم؟] در آنچه وحی کردند به من از حرامی ور [= بر] **خورنده‌شی** خوردن آن مگر آن‌که باشد مُرده‌ای یا خونی روان یا گوشت خوکی (ترجمهٔ قرآن ۱۳۶۴: ۱۳۴).

ظاهراً این رأی جای تأمّل دارد. اگر به‌موجب این نظر ضمیر «اش» به جای «شی» قرار بگیرد، علی‌القاعده باید معنی عبارت صحیح و تمام باشد، حال آنکه این صورت از ابهام خالی نیست. گذشته‌ازاین، با توجّه به ایمانِ مترجمان بر ترجمهٔ دقیق و لفظ به لفظ، باید ترجمه به‌درستی قابل تطبیق با اصل باشد. ازآنجاکه «طاعِمٍ» نکره است، طبعاً برگردانِ فارسیِ آن هم باید نکره باشد، چنان‌که در برابر کلمات نکرهٔ «مُحَرَّمًا»، «مَيْتَةً»، «دَماً» و «خِنزِيرٍ» به ترتیب «حرامی»، «مرده‌ای»، «خونی» و «خوکی» آمده است، درصورتی‌که اگر «خورنده‌شی» را برابر با «خورنده‌اش» بگیریم، با عناصر دیگر مجموعه ناهمخوان است.

از سوی دیگر، اگر راهی برای آزمودن این ترجمه باز باشد، باید آن را با ترجمهٔ دیگری از حوزهٔ زبانی ری سنجید. ابوالفتوح رازی (درگذشت: ۵۵۲ق) از علمای ری همین آیه را چنین ترجمه کرده است:

بگو که نیابم در آنچه وحی کردند به من حرامی بر **خورنده‌ای** که بخورد مگر که باشد مرداری یا خونی ریخته یا گوشت خوک (ابوالفتوح رازی ۱۳۸۹: ۸/ ۶۱).

گذشته‌ازاین، کلمهٔ «طاعِمٍ» در همین آیهٔ قرآن کریم، در تفسیرهای سورآبادی و تاجُ التَّراجم نیز به «خورنده‌ای» و در کشف الاسرار و عدّة الابرار به «هیچ چشنده‌ای» ترجمه شده است (← سورآبادی ۱۳۸۱: ۱/ ۷۱۵؛ شاهفور اسفراینی ۱۳۷۵: ۲/ ۶۹۵؛ میبدی ۱۳۸۹: ۳ / ۵۰۴-۵۰۵).

۸ نتیجه

۱) نثرِ متونِ کهن فارسی در قرن‌های پنجم تا هشتم هجری عموماً از نظر ویژگی‌های زبانی نثرِ

یکدست و یکنواختی نیست (برای آگاهی بیشتر ← یوسفی ۱۳۵۱: چهل و شش). این یکدست نبودن، نه تنها در متون مختلف، بلکه گاه در یک کتاب نیز دیده می‌شود. از بعضی از شواهد منقول در گفتار حاضر پیداست که ضمایر پیوسته حتّی در یک جمله هم به اشکال گوناگون ظاهر شده است، برای نمونه در عبارتِ: «آخرت ... اصل است و فرع است ... امّا اصلش باقی است و فرعیش کافی است (احمد بن خیر a: ۷۷ر)»، با وجود آنکه دو جملهٔ «اصلش باقی است» و «فرعیش کافی است» قرینه‌اند، امّا ضمایر پیوسته در هر جمله با دیگری متفاوت است. نمونهٔ دیگر: «خردمند دوریش باشد جای‌های انداختنِ نظر؛ بلندش باشد جُستنِ کارِ بزرگ» (شَفروهٔ اصفهانی ۱۳۹۱: ۷۰). بُروز بعضی مشخّصاتِ گویشی در آثار گویندگان و نویسندگان کهن از جمله عللِ یکدست نبودنِ نثرِ آنهاست.

۲) در شعر وجوه بلاغی و ادبی آن‌چنان چیرگی دارد که جنبه‌های دیگر نظیر عناصر گویشی جز به‌ندرت در آن امکان ظهور نمی‌یابد. به‌طورکلی، هرچه عناصر ادبیِ متن بیشتر باشد، به همان نسبت، زبانِ آن از جنبه‌های گویشی خالی‌تر است (برای اطلاع بیشتر در این باره ← لازار ۱۳۸۴: ۴۲ و ۴۵). درمقابل، بعضی متون منثور فارسی نظیر ترجمه‌های **قرآن** کریم، حکایات و اقوال صوفیه و متون علمی از نظرِ ویژگی‌های گویشی غنی‌ترند. در این دسته از متون به تناسب موضوع آن، جنبه‌های بلاغی و ادبی بر وجوه دیگر متن استیلا نیافته است و نویسندگان غالباً در ضبط واژه‌ها دقّت خاصی نشان داده‌اند.

۳) در بررسی ویژگی‌های زبانی متون کهن فارسی، دقّت و امانت‌داری کاتبان و مصحّحان اهمّیت فراوانی دارد. هرچه نسخه‌ای دقیق‌تر و کامل‌تر کتابت شده باشد و به دست مصحِح نکته‌سنج و امانت‌داری تصحیح شده باشد، امکان مطالعات زبان‌شناختی در آن بیشتر است.

۴) گذشته از این، نقش بعضی همانندهای زبانی را در تعیین ناحیهٔ جغرافیای تألیف یا کتابت متون نباید نادیده گرفت. درصورتی‌که شماری از ویژگی‌های زبانی در بعضی کتاب‌ها همانند باشد، می‌توان احتمال داد که این متون در یک ناحیهٔ زبانی تألیف یا کتابت شده باشند. اهمّیت این مسئله در متونی بیشتر است که مؤلّفان آنها ناشناس باشند و یا ما از آنها اطلاع و آگاهی چندانی نداشته باشیم.

منابع

ابوالفتوح رازی، حسین بن علی خزاعی (۱۳۸۹)، رَوضُ الجِنان و رَوحُ الجَنان فی تفسیر القرآن، به کوشش محمّدجعفر یاحقی و محمّد مهدی ناصح، چاپ چهارم، مشهد: آستان قدس رضوی.

ابوالفرج رونی (۱۳۰۴)، دیوان، به تصحیح چایکین، ضمیمهٔ سال ششم، مجلهٔ ارمغان.

ابوالقاسم حسن بن محمّد نیشابوری (۱۴۰۷ق/ ۱۹۸۷م)، عقلاء المجانین، تحقیق عمر الاسعد، بیروت: دارالنفائس.

ابونصر حدادی، احمد بن محمد (۱۳۹۰)، معانی کتاب الله تعالی و تفسیره المنیر، کتابت و تذهیب عثمان بن حسین ورّاق غزنوی در سال ۴۸۴ق، نسخه برگردان دستنویس شمارهٔ ۲۰۹ بخش خزینهٔ امانت کتابخانهٔ کاخ‌موزهٔ توپقاپی (استانبول)، با مقدمهٔ سیّد محمّد عمادی حائری، تهران: مجلس شورای اسلامی.

احمد بن خیر نیشابوری (a)، بستان‌العارفین و تحفةالمریدین، نسخهٔ خطی محفوظ در کتابخانهٔ اسعدافندی ترکیه به شمارهٔ ۱۳۳۵.

ـــــــــ (b)، بستان‌العارفین و تحفةالمریدین، نسخهٔ محفوظ در کتابخانهٔ دولتی برلین به شمارهٔ ms. orient. fol 99.

اسکندرنامه (۱۳۴۳)، روایت فارسی کالیستنس دروغین، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

افشار، ایرج (۱۳۴۳)، «مقدّمه» بر اسکندرنامه ← اسکندرنامه.

اقبال آشتیانی، عبّاس (۱۳۶۲)، «مقدّمه»، حدائق السحر فی دقائق الشعر، رشیدالدّین محمّد وطواط، تهران: سنائی و طهوری.

اُمُّ الکتاب (۱۹۳۶)، ← Ivanow.

بیرونی خوارزمی، ابوریحان محمّد بن احمد، التفهیم لاوائل صناعة التنجیم، نسخهٔ خطی محفوظ در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، مورّخ ۵۳۸ق.

پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی در قرون اول هجری (ترجمه‌ای آهنگین از دو جزو قرآن مجید) (۱۳۹۱)، به اهتمام و تصحیح احمدعلی رجائی [بخارائی]، چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ترجمهٔ قرآن (نسخهٔ مورّخ ۵۵۶ هجری) (۱۳۶۴)، به کوشش محمّدجعفر یاحقّی، تهران: مؤسسهٔ فرهنگی شهید محمّد رواقی.

تفسیر شُنْقُشی (۲۵۳۵ [=۱۳۵۵])، به اهتمام محمّدجعفر یاحقّی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

جهانبخش، جویا (۱۳۹۴)، «مقدّمه» بر ضیاءالشِّهاب ← ضیاءالشِّهاب.
حمیدیان، سعید (۱۳۸۷)، «سخنی در چگونگی خوانش قافیه در اِلحاق به ضمیر و شناسهٔ پیوسته»، شاخه‌های شوق (یادگارنامهٔ بهاءالدین خرمشاهی)، به کوشش علی دهباشی، ج ۲، تهران: قطره و شهاب، ص ۱۲۰۷-۱۲۲۴.
رجائی بخارائی، احمدعلی (۱۳۶۳)، فرهنگ لغات قرآن خطی آستان قدس رضوی شمارهٔ ۴ با ترجمهٔ فارسی کهن، تهران: مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
ـــــــــ (۱۳۹۱)، «مقدّمه» بر پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی در قرون اول هجری (ترجمه‌ای آهنگین از دو جزو قرآن مجید) ← پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی.
زرّین‌دست، ابوروح محمّد بن منصور (۱۳۹۱)، نور العیون، مقدّمه و تصحیح یوسف بیگ‌باباپور، تهران: میراث مکتوب.
سمعانی، شهاب‌الدین احمد بن منصور (۱۳۸۹)، رَوحُ الاَرواح فی شَرح اَسماءِ مَلِکِ الفَتّاح، به تصحیح نجیب مایل هروی، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
سنائی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۵۴)، دیوان، به اهتمام سیّد محمّدتقی مدرّس رضوی، تهران: سنائی.
ـــــــــ (۱۳۷۷)، حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة، به اهتمام سیّد محمّدتقی مدرّس رضوی، چاپ پنجم، تهران: دانشگاه تهران.
سورآبادی، ابوبکر عتیق نیشابوری (۱۳۸۱)، تفسیر التفاسیر (معروف به تفسیر سورآبادی)، به تصحیح علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: فرهنگ نشر نو.
شاهفور اسفراینی، ابومظفر (۱۳۷۵)، تاجُ التَّراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم، به تصحیح نجیب مایل هروی، علی‌اکبر الهی خراسانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی ـ میراث مکتوب.
شرح فارسی شهاب الاخبار (۱۳۴۹)، به تصحیح محمّدتقی دانش‌پژوه، تهران: دانشگاه تهران.
شَفروهٔ اصفهانی، شرف‌الدّین عبدالمؤمن محمّد (۱۳۹۱)، اطباقُ الذَّهَب فی المَواعظ و الخُطب، ترجمه از مترجمی ناشناخته، تحقیق و تصحیح عبدالحمید ربیع‌نیا، ولی علی‌منش، تهران: مجلس شورای اسلامی.
صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۰)، «امُّ الکتاب و زبان آن»، مسائل تاریخی زبان فارسی، تهران: سخن، ص ۲۷۷-۳۰۲.
ـــــــــ (۱۳۹۱)، «بحثی در باب کتاب پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی در دو قرن اول هجری از دکتر احمدعلی رجائی»، خرد بر سر جان (نامگانهٔ دکتر احمدعلی رجائی بخارائی)، به درخواست

و کوشش محمّدجعفر یاحقّی، محمّدرضا راشدمحصّل، سلمان ساکت، تهران: سخن با همکاری قطب علمی فردوسی‌شناسی، ص ۳۴۹-۳۸۸.
ـــــــــ (۱۳۵۷)، تکوین زبان فارسی، تهران: دانشگاه آزاد ایران.
ـــــــــ (۱۳۹۵)، «ویژگی‌های زبانی ضیاء الشِّهاب»، پیر گلرنگ (یادنامهٔ استاد فقید دکتر رشید عیوضی)، به خواستاری رحمان مشتاق‌مهر، احمد گلی، به اهتمام محمّد طاهری خسروشاهی، تهران: ادبیات، ص ۷۲۷-۷۳۷.
صدری، جمال (۱۳۸۶)، گویش مشکنان، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
ضیاء الشِّهاب (شرح فارسی شهاب الاخبار قاضیِ قُضاعی) (۱۳۹۴)، به تصحیح و تحقیق جویا جهانبخش، حسن عاطفی، عباس بهنیا، تهران: میراث مکتوب.
طباطبایی، علاءالدین (۱۳۹۵)، فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.
عبّاسی، آزیتا (۱۳۹۱)، «ضمیر»، دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی، ج۴، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ص ۴۶۵-۴۶۷.
عطّار نیشابوری، فریدالدّین محمّد (۱۳۹۸)، تذکرة الاولیاء، چاپ دوم، مقدّمه، تصحیح و تعلیقات محمّدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۹)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، چاپ سوم، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۸)، دستور مفصّل امروز، چاپ سوم، تهران: سخن.
قزوینی، محمّد (۱۳۸۸)، یادداشت‌های قزوینی، چاپ چهارم، به کوشش ایرج افشار، تهران: دانشگاه تهران.
کلباسی، ایران (۱۳۸۷)، گویش کلیمیان اصفهان، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
ـــــــــ (۱۳۸۵)، گویش کردی مهاباد، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
لازار، ژیلبر (۱۳۸۴)، شکل‌گیری زبان فارسی، ترجمهٔ مهستی بحرینی، تهران: هرمس با همکاری مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها.
مایل هروی، نجیب (۱۳۸۹)، «مقدّمه» بر رَوحُ الاَرواح فی شَرح اَسماءِ مَلِکِ الفَتّاح ← سمعانی.
محمّد بن منوّر (۱۳۸۱)، اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی‌سعید ابی‌الخیر، چاپ پنجم، مقدّمه، تصحیح و تعلیقات محمّدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگه.
معین، محمّد (۱۳۶۳)، اسم مصدر ـ حاصل مصدر، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
ـــــــــ (۱۳۶۱)، اضافه، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.

مولوی، جلال‌الدّین محمّد (۱۳۶۳)، کلّیات شمس یا دیوان کبیر، چاپ سوّم، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزّمان فروزانفر، تهران: انتشارات امیرکبیر.
مهریار، محمّد (۱۳۸۲)، فرهنگ جامع نامها و آبادیهای کهن اصفهان، اصفهان: فرهنگ مردم.
میبدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۸۹)، کشف الاسرار و عدّة الابرار، چاپ هشتم، به تصحیح علی‌اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر.
ناتل خانلری، پرویز (۱۳۸۲)، تاریخ زبان فارسی، چاپ هفتم، تهران: فرهنگ نشر نو.
ناصرخسرو قبادیانی (۱۳۷۸)، دیوان، چاپ پنجم، به تصحیح مجتبی مینوی، مهدی محقّق، تهران: دانشگاه تهران.
نصرالله منشی، ابوالمعالی (۱۳۸۰)، کلیله و دمنه، چاپ بیستم، به تصحیح مجتبی مینوی طهرانی، تهران: امیرکبیر.
النهایة فی مجرَّد الفقه و الفتاوی (۱۳۴۳)، با ترجمهٔ فارسی از مترجمی گمنام [با حواشی فارسی و عربی از نویسندگان گُمنام]، به کوشش محمّدتقی دانش‌پژوه، تهران: دانشگاه تهران.
همایی، جلال‌الدّین (۱۳۸۲)، «حواشی» دیوان عثمان مختاری، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
ـــــــــ (۱۳۸۶)، «مقدّمه» بر التفهیم لاوائل صناعة التنجیم ← بیرونی خوارزمی.
یاحقّی، محمّدجعفر (۲۵۳۵[=۱۳۵۵])، «مقدّمه» بر تفسیر شُنْقُشی ← تفسیر شنقشی.
یِرمیاش، اِوا م. (۱۳۷۳)، «برخی نکاتِ دستوری در نحوِ مراحلِ آغازینِ فارسیِ جدید: ضمایرِ متّصل در فارسی»، ترجمهٔ امید طبیب‌زاده، مجلهٔ زبانشناسی، س ۱۱، ش ۲، پاییز و زمستان، ص ۳۱-۴۱.
یوسفی، غلامحسین (۱۳۵۱)، «مقدّمه»، لطائف الحکمة، سراج‌الدّین محمود اُرموی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

Ivanow, W. (1936), "Ummu`l-Kitāb", Der *Islam*, 23/ 1-2, pp. 1-132.

مقاله

دستور

ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان، سال ۱۳۹۹، شمارهٔ ۱۶، صفحهٔ ۱۰۳-۱۴۸

پیدایش نمود استمراری در فارسی: رویکرد «دستوری‌شدگی»

شادی داوری (دانش‌آموختهٔ دکتری زبان‌شناسی، استاد دانشگاه علوم پزشکی تهران)
مهرداد نغزگوی کهن (دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا، همدان)

چکیده: بر اساس مطالعات کرانیچ[1] (۲۰۱۰: ۱)، نمود استمراری،[2] ساختی دستوری‌شده[3] است که برای رمزگذاری یک موقعیت پویای در حال رخداد به خدمت گرفته می‌شود. در این مختصر می‌کوشیم تا پیدایش نمود استمراری در زبان فارسی را مورد واکاوی قرار دهیم. ازآنجا که ساخت نمودی مذکور از رهگذر همراهی فعل زمان‌دار اصلی با فعل زمان‌دار معین «داشتن» ساخته می‌شود، تحول این فعل معین و ابعاد معین‌شدگی[4] آن را در مسیر تحول فعل اصلی به فعل معین، نشانهٔ نمود استمراری، بررسی می‌نماییم. علاوه بر این، نشان خواهیم داد که این نشانهٔ نمود استمراری تنها برای افعال غیرلحظه‌ای و تداومی، استمرار در کنش را رمزگذاری می‌کند و در کنار افعال دستاوردی،[5] معنای نمود «تقریب»[6] یا «قریب‌الوقوع بودن رخداد» را به فعل اضافه می‌کند. مطالعهٔ فعل «داشتن» به‌عنوان نشانهٔ استمراری بودن فعل، از آن جهت قابل اعتناست که به‌لحاظ رده‌شناسی و درمیان زبان‌های دنیا یک وضعیت نادر محسوب می‌شود. این نشانه با مفهوم استمرار، تنها در چند زبان آفریقایی و زبان باسکی مستند شده است و دیگر زبان‌های دنیا از این نشانه در رمزگذاری نمود کامل استفاده کرده‌اند. در این مختصر همچنین بحث خواهیم نمود که فرایندهای استعاره و مجاز در پیدایش این

1. S. Kranich
2. progressive aspect
3. grammaticalized
4. auxiliation برای نوع عمل افعال در فارسی ← راسخ مهند (۱۳۸۸).
5. achievement
6. approximative

مفاهیم نمودی نقش اصلی را بازی می‌کنند. با وجود این، باید اذعان نمود که نقطهٔ محرک پیدایش مفهوم استمراری، بازتعبیر مفهوم اصلی فعل «داشتن» بر اساس فرایند مجاز است، گرچه که حاصل بازتعبیر فعل «داشتن» به بیان استمرار یک فعل دیرشی، بسط استعاری[1] از مالکیت یک پدیدهٔ عینی به مالکیت پیوستار کنش در نقطهٔ مشخصی از گفتار را به نمایش می‌گذارد. در این مقاله همچنین استدلال خواهیم نمود که تمرکز مفهوم نمود استمراری بر مفاهیم ذهنی‌شده[2] می‌تواند معنای نمودی این ساخت دستوری را به‌سوی بیان برخی مفاهیم وابسته به اندیشهٔ گوینده از جمله نارضایتی، هدایت کند. در واقع، مفاهیم مذکور ویژگی‌های جهان بیرونی را رمزگذاری نمی‌کنند، بلکه نظر گوینده را مفهوم‌سازی می‌کنند. فرایند معین‌شدگی فعل «داشتن» بر اساس انگارهٔ «ابعاد معین‌شدگی»،[3] که برای نخستین بار از سوی داوری و نغزگوی کهن (۱۳۹۶؛ ۲۰۱۷) ارائه شده است، تحلیل خواهد شد. این انگاره بر نیروی معین‌شدگی،[4] منبع معین‌شدگی[5] و درجهٔ معین‌شدگی،[6] به‌عنوان ابعاد فرایند معین‌شدگی تمرکز خواهد نمود. تحلیل‌های این مختصر همچنین نشان خواهد داد که تغییرات حاصل در این مسیر با نوعی از تغییرات معنایی در دستوری‌شدگی[7] همسوست که نروگ[8] (۲۰۱۲) از آن با عنوان افزایش «گوینده‌محوری»[9] یاد می‌کند.

کلیدواژه‌ها: نمود استمراری، نمود تقریب، دستوری‌شدگی، معین‌شدگی، گوینده‌محوری.

۱ مقدمه

در این پژوهش برآنیم تا ساخت «نمود استمراری» در فارسی را مورد واکاوی قرار دهیم. داده‌ها حاکی از آن‌اند که ساخت مذکور که در فارسی ساختی تحلیلی است، به‌جز مفهوم اصلیِ «کنشِ در حال انجام» مفاهیم دیگری از جمله «نمود تقریب» و نیز برخی مفاهیم ذهنی‌شده را نیز رمزگذاری می‌کند (برای ذهنی‌شدگی[10] در فارسی ← به داوری و نغزگوی کهن ۱۳۹۱). ساخت نمود استمراری در فارسی از رهگذر فعل معین «داشتن» و یک فعل غیرلحظه‌ای تداومی به‌عنوان فعل اصلی تشکیل می‌شود. این فعل اصلی همواره با پیشوند

1. metaphorical extension
2. subjectivized
3. auxiliation dimension
4. auxiliation force
5. auxiliation source
6. auxiliation degree
7. grammaticalization
8. H. Narroq
9. speaker-oriented
10. subjectification

«می-» به‌عنوان نشانهٔ نمود ناقص همراه است. مثال (۱) شاهدی از ساخت نمود استمراری در فارسی است.

(۱) دارم می‌نویسم.

با وجود این، مشاهده می‌شود که استفاده از فعل «داشتن» در کنار افعال دستاوردی ازقبیل «رسیدن» و «افتادن»، مفهوم نمود استمراری را رمزگذاری نکرده، بلکه خوانش «نمود تقریب» یا قریب‌الوقوع بودن فعل را به همراه دارد. دراین‌راستا، پرسش‌هایی که پژوهش حاضر در پی پاسخ‌گویی به آنها به انجام رسیده است آن است که: ۱) مفهوم دستوری «نمود استمراری» چگونه و از رهگذر کدام منبع واژگانی در فارسی پا به عرصهٔ وجود گذاشته است؟ ۲) چه فرایند تحول زبانی و کدام روند تغییرات سازه‌های زبانی اسباب معین‌شدگی فعل «داشتن» را به‌منظور رمزگذاری نمود استمراری در فارسی فراهم کرده است؟ ۳) پیدایش «نمود تقریب» از رهگذر فعل معین‌شدهٔ «داشتن» بر چه اساسی بوده است؟ بر این اساس و به جهت ارائهٔ پاسخ به پرسش‌های مذکور، در این پژوهش نشان خواهیم داد که پیدایش نمود استمراری و رفتار ویژهٔ آن در همراهی با نوع عمل برخی از افعال که به پیدایش یک نمود دستوری دیگر با معنایی غیراصلی و نیز برخی مفاهیم ذهنی‌شده منتهی می‌شود، در چارچوب کلی دستوری‌شدگی و اختصاصاً در انگارهٔ «ابعاد معین شدگی» قابل توجیه است (برای دستوری‌شدگی و معین‌شدگی در فارسی ← دبیر مقدم ۱۳۸۴ :۱۸۳ و نیز نغزگوی کهن ۱۳۸۹ ب و داوری و نغزگوی کهن ۱۳۹۶). انگارهٔ «ابعاد معین‌شدگی» برای نخستین بار در مقالهٔ داوری و نغزگوی کهن (۲۰۱۷) و داوری و نغزگوی کهن (۱۳۹۶) معرفی شده است. بر اساس مطالعات دوران‌ساز این حوزه از جمله در انگارهٔ نقشی ـ شناختی دستوری‌شدگی که در تألیف هاینه[1] و همکاران (۱۹۹۱) به‌طور مفصل ارائه شده است و نیز مطالعهٔ شناختی ـ رده‌شناختی هاینه (۱۹۹۳) در خصوص افعال معین، مجاز و استعاره مهم‌ترین نیروهای زمینه‌ساز رخداد فرایند دستوری‌شدگی هستند. با این حال، باید متذکر گردید که مطالعات مذکور، استعاره را بیش از مجاز در کانون توجه خود قرار داده و مجاز را در این مسیر

1. B. Heine

کم‌اهمیت جلوه داده‌اند. در مقابلِ اندیشه‌های مذکور، این مقاله نشان خواهد داد که تحول نمودهای دستوری «استمراری» و «تقریب» از رهگذر معین‌شدگی فعل «داشتن»، بیش از استعاره بر دوش فرایند مجاز است. علاوه بر این، پیرو تحقیقات نروگ (۲۰۱۲) تحلیل‌های این مختصر، معین‌شدگی فعل «داشتن» را به افزایش «گوینده‌محوری»، یکی از سه بعد فرایند «جهت‌گیری کنش کلامی»،[1] منسوب می‌کند. از آنجا که مطالعات دستوری‌شدگی مطالعاتی همه‌زمانی[2] هستند، از این رو، داده‌های این مقاله روند پیدایش نمود استمراری را در متون مکتوب دوره‌های فارسی باستان، فارسی میانه و فارسی نو امروز[3] دنبال کرده است. ساختار مقاله به شرح زیر است: در ادامه و در بخش دوم مقاله، پیدایش نمود استمراری در تاریخ زبان فارسی ارائه خواهد گردید. بخش سوم مقاله به بررسی معانی ذهنی‌شدهٔ نمود استمراری اختصاص پیدا خواهد کرد و در بخش چهارم پیدایش نمود تقریب را در فارسی بررسی خواهیم کرد. در بخش پنجم مقاله، پس از معرفی انگارهٔ «ابعاد معین‌شدگی»، فرایند معین‌شدگی فعل «داشتن» بر اساس این انگاره مورد واکاوی قرار خواهد گرفت. بخش ششم و انتهایی مقاله نیز به ارائهٔ نتایج پژوهش اختصاص خواهد یافت.

1. speech-act orientation 2. panchronic

۳. یکی از نگارندگان پژوهش حاضر در پژوهش‌های پیشین از جمله داوری (۱۳۹۶) فارسی نو را به دو دورهٔ فارسی نو متقدم و فارسی نو امروز تقسیم بندی کرده است. فارسی نو متقدم (Early New Persian) به فارسی قرون چهارم تا سیزدهم هجری قمری (دورهٔ قاجار) اطلاق می‌گردد. بر اساس کشاورز (۱۳۸۸: ۴۱) از قرن چهارم (۲۶۲-۳۹۰ق)، که رستاخیز واقعی نظم و نثر و ادب فارسی پس از دو قرن رکود در عهد سامانیان بود، تا زمان قاجاریه آثار به‌جامانده همگی دارای نوعی نثر متکلف، ساختگی، تصنعی و دور از ذهن بودند. این مهم به دلیل آن بود که سروکار نویسندگان با سلاطین و درباریانی، از جمله غزنویان و سلجوقیان، بود که فارسی زبان مادریشان نبود و این زبان نامأنوس و متکلف را وسیلهٔ فضل‌فروشی خود برمی‌شمردند، به طوری که مردم عامه هم چیزی از سخنان ایشان درک نمی‌کردند. این وضع تا زمان قاجاریه ادامه داشت تا اینکه در آن زمان به‌واسطهٔ همه‌گیر شدن دانش، باز شدن مدارس جدید، دایر شدن چاپخانه، ایجاد علاقه به دانش و ادب و فرهنگ و فناوری اروپایی در میان مردم، اعزام محصلان به اروپا و نهضت ترجمه از زبان‌های خارجی به‌ویژه فرانسه، ساده‌نویسی رسم سخنگویان گردید. از این رو، چون تفاوت میان نثر پس از قاجار (که به نثر امروز بسیار نزدیک و تقریباً مشابه است) با نثر قرن ۴ هجری تا قاجار کاملاً مشهود است، نگارنده میان این دو دوره، به لحاظ ادوار تحول زبانی، تمایز قائل شده است. در این مقاله، زبان آثار قرن سیزدهم تا امروز، فارسی نو (امروز) نامیده شده است.

۲ پیدایش نمود استمراری در تاریخ زبان فارسی

در این بخش از مقاله به بررسی تحول فعل اصلیِ «داشتن» به نشانهٔ نمود استمراری در زبان فارسی خواهیم پرداخت. بحث را با ارائهٔ توصیف و پیشینهٔ تاریخی این نمود در زبان فارسی در زیربخش ۲-۱ آغاز کرده، سپس در زیربخش ۲-۲ مراحل این تحول را بر اساس فرایند دستوری‌شدگی شرح خواهیم داد. زیربخش ۲-۳ نیز به ارائهٔ نقش مجاز در روند این تحول اختصاص خواهد یافت.

۲-۱ پیشینهٔ تاریخی ساخت نمود استمراری در فارسی

همان‌طور که از مثال (۱) و نیز آرای بسیاری از دستورنویسان زبان فارسی برمی‌آید، نمود استمراری در فارسی نو امروز از رهگذر معین‌شدگی فعل «داشتن» پا به عرصهٔ وجود گذاشته است (برای مطالعهٔ بیشتر ← به طبیب‌زاده ۱۳۹۱: ۷۶؛[۱] افراشی ۱۳۸۷: ۱۲۹؛[۲] غلامعلی‌زاده ۱۳۸۰: ۲۳۷؛ احمدی گیوی و انوری ۱۳۷۹: ۴۳؛[۳] مشکوةالدینی ۱۳۷۹: ۱۲۱؛[۴] ماهوتیان ۱۳۷۸: ۲۲۸).[۵] آنچه در نگاه نخست از مطالعات دستورنویسان و زبان‌شناسان ایرانی هویداست، میزانی از عدم یکدستی در توصیفات و نام‌گذاری این مقولهٔ دستوری است که تا حدود زیادی به طور سلیقه‌ای و بدون پیروی از انگاره‌های زبان‌شناختی نوین ارائه گشته است. پژوهش حاضر در توصیف این ساخت تحلیلی، پیرو کرانیچ (۲۰۱۰) بوده است که در مطالعه‌ای درزمانی و بر اساس انگارهٔ دستوری‌شدگی به مسیر پیدایش نشانهٔ نمود استمراری

---

۱. طبیب‌زاده ساخت مذکور را «نمود مستمر» می‌نامد.

۲. افراشی این ساخت تحلیلی را به همراه ساخت تصریفی همراه با پیشوند «می-»، «نمود مستمر» می‌خواند.

۳. احمدی گیوی و انوری ساخت مذکور را «مضارع ملموس» می‌خوانند و معتقدند مضارع ملموس وقتی به کار می‌رود که گوینده بخواهد فعلی را که نزدیک به رخ دادن یا در حال رخ دادن است بیان کند. در ادامه خواهیم دید که در این پژوهش، ساخت معینی که با فعل «داشتن» و در بیان کنش‌های قریب‌الوقوع به کار می‌رود، ساخت «نمود تقریب» نامیده می‌شود.

۴. مشکوةالدینی ساخت مذکور را «حال استمراری» می‌نامد و آن را بیانِ جریان داشتن فعل در زمان «حال حاضر» می‌داند.

۵. ماهوتیان ساخت مذکور را «نمود مستمر» می‌خواند و آن را در مقابل ساخت نمود استمراری قرار می‌دهد که از پیشوند استمراری «می-» به اضافهٔ ستاک گذشته ساخته می‌شود.

در تاریخ زبان انگلیسی پرداخته است و همچنین در نام‌گذاری آن، از دبیرمقدم (۱۳۹۵: ۱۹۳) تبعیت کرده است. بر اساس مطالعات کرانیچ (۲۰۱۰: ۱۰) نمود استمراری ساختی دستوری‌شده است که برای رمزگذاری یک موقعیت پویای در حال رخداد به خدمت گرفته می‌شود. این ساخت تحلیلی که بر یک کنش غیرلحظه‌ای تداومی دلالت دارد، در فارسی از رهگذر ساخت فعل معین زمان‌دار «داشتن» پا به عرصهٔ وجود می‌گذارد. یکی از نزدیک‌ترین آثار به پژوهش حاضر، مقالهٔ استاجی (۱۳۸۵) است که در آن گذر از مفهوم مالکیت به مفهوم نمود دستوری به‌طور درزمانی بررسی شده است. استاجی در این پژوهش به‌صراحت اذعان می‌دارد که مراحل مشخصی که نشان دهد چگونه فعل «داشتن» که نیاز به متمم اسمی دارد، به‌یک‌باره به فعلی کمکی (که همراه با یک فعل اصلی به کار می‌رود) تبدیل شده است، در تاریخ زبان فارسی به چشم نمی‌خورد. دو موضوع که در مطالعات و بررسی‌های دستورنویسان و زبان‌شناسان ایرانی در خصوص نمود استمراری کمتر مورد توجه قرار گرفته و در این پژوهش به آن اشاره می‌شود، نخست آن است که ساخت نمود استمراری در زبان فارسی مشابه ساخت نمود استمراری در هیچ یک از زبان‌های هندواروپایی،[1] از جمله انگلیسی، فرانسه، آلمانی، روسی و جز آن نیست، چراکه نمود استمراری فارسی از رهگذر فعل معین «داشتن» پدید می‌آید، حال آنکه این فعل در دیگر زبان‌های هندواروپایی در ساخت نمود کامل، که به لحاظ مفهوم نمودی نقطهٔ مقابل این ساخت محسوب می‌شود، شرکت دارد. نکته‌ای که در این میان مطالعهٔ روند رمزگذاری نمود استمراری در فارسی را تا حدودی مشکل‌ساز می‌کند، عدم وجود مدارکی مستند دال بر نخستین نشانه‌های ظهور و مراحل تحول فعل اصلی »داشتن» با مفهوم مالکیت به مفهوم «نمود استمراری» در فارسی نو امروز است. در این میان باید گفت که در منابع مکتوب دوره‌های پیشین زبان فارسی، یعنی دورهٔ باستان (پیش از قرن ۳-۴ قبل از میلاد)، میانه (از

۱. به‌جز تنها یک مورد: زبان باسکی (Basque). برای مطالعهٔ بیشتر ← لاکا (۲۰۰۶). زبان باسکی زبان مردم باسک است که در شمال اسپانیا و جنوب غرب فرانسه زندگی می‌کنند. این زبان برخلاف زبان‌های پیرامون خود از خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی نیست، بلکه از زبان‌های پیش از ورود آریاییان به اروپا است.

قرن ۳-۴ قبل از میلاد تا قرن ۸-۹ میلادی) و فارسی نو متقدم (از قرن ۸-۹ میلادی تا ۱۹ میلادی)، هیچ شاهدی مبنی بر حضور این ساخت نمودی تحلیلی در دست نمی‌باشد. بر اساس پژوهش دهقان (۱۹۷۲: ۲۰۴)، در کتیبه‌های به‌جامانده از فارسی باستان، هیچ صورت فعلی مبنی بر استمرار کنش مستند نشده است.[۱] در زبان این کتیبه‌ها تمایز میان نمود غیرکامل[۲] (شامل نمودهای استمراری، نمود عادتی[۳] و نمود تکرارشونده[۴]) و نمود کامل[۵] تنها از متن قابل بازیابی است.[۶] نمود استمراری در دورهٔ میانه و نیز فارسی نو متقدم نیز از رهگذر صورت‌های فعلی بیان نمی‌شد. در واقع، نخستین سند از حضور این نمود دستوری، در نوشتهٔ ژوکوفسکی[۷] (۱۸۹۹) به ثبت رسیده است. در این طنزنامه، و در شعری عامیانه که در اواخر ۱۸۷۰ میان مردم شهرت داشته است، برای نخستین بار شاهدی از کاربرد نمود استمراری مستند شده است:

(2) poles sâz mi-zan-e dâr-e mi-raqs-e

پلیس ساز می‌زنه، داره می‌رقصه.

با وجود این، تا به امروز در هیچ یک از مطالعات دستورنویسان و زبان‌شناسان ایرانی، منبع پیدایش این ساخت نمودی تحلیلی و مراحل تغییرات زبانی که به پیدایش این ساخت در نظام نمود زبان فارسی منتهی شده است و یا حداقل، نخستین به‌کارگیری آن در زبان نوشتاری به‌وضوح مشخص نشده است. به‌رغم تنها موردی که از سوی ژوکوفسکی (۱۸۹۹) در زبان گفتار ارائه شده است، شواهد دهقان (۱۹۷۲)، به‌عنوان نخستین کسی که پیدایش اولین شواهد نمود استمراری در فارسی را به صورت جدی مطالعه نموده است، از تعداد

---

۱. در متون اوستایی عبارات اندکی وجود دارند که در آنها فعل hista- [<stâ] «ایستادن» به همراه یک صفت و یا یک صفت مفعولی عملکردی مشابه فعل معین با معنای نمود مستمر را به جمله می‌افزاید. سه عبارت با این صورت و مفهوم از سوی بارتلمه (۱۹۰۴: ۱۶۰۱) معرفی شده است. پنج سال بعد از آن، بنونیست (۱۹۶۶: ۴۸) نیز چند مثال مشابه به مجموعهٔ سه مثال بارتلمه افزود. با وجود این، باید اذعان نمود که صورت فعلی مذکور کاملاً با صورت تحلیلی نمود مستمر از رهگذر فعل «داشتن» بی‌ارتباط است.

2. imperfect 3. habitual 4. iterative 5. perfect

۶. برای مطالعهٔ بیشتر دربارهٔ نمود عادتی و نمود تکرارشونده ← Comrie 1976.

7. V. Zhukovski

قابل توجهی از نوشته‌های فارسی در قرن نوزده یا اوائل دورهٔ فارسی نو امروز (که سبکی ساده و عینی را دنبال کرده و از این طریق فاصلهٔ میان سبک گفتاری و نوشتاری را از میان برمی‌دارد) حاکی از عدم وجود شاهدی از نمود استمراری در این دوران است. نخستین موردی که وی از کاربرد فعل «داشتن» به‌عنوان نشانهٔ نمود استمراری در متون نوشتاری فارسی نو امروز مستند و مطالعه کرده است، در اثر طنز علی‌اکبر دهخدا، چرند و پرند است که در انقلاب مشروطه ۱۹۰۶ در روزنامهٔ صور اسرافیل به چاپ رسیده است:

(۳) آدم‌های آقا دارند می‌آیند.

(۴) چوبدارها داشتند گوسفندهای زیادی به شهر می‌آوردند.

به لحاظ درزمانی و بر اساس داده‌های به‌جامانده از فارسی نو متقدم (قرن ۴ تا ۱۳ هجری)، رمزگذاری مفهوم استمرار (با بسامد بسیار پایین)، (شاهد (۷))، همانند مفهوم نمود عادتی (شاهد (۵) و(۶)) در فارسی نو متقدم از رهگذر پیشوند «می-» بوده است. قابل ذکر است که پیشوند «می-» تکواژگونهٔ پیشوند کهن -mē در متون دورهٔ میانه است (شاهد (۶)). همچنین این پیشوند را می‌توان حاصل دستوری‌شدگی و سایش آوایی[1] قید «همی» با مفهوم دستوری نمود عادتی دانست (شاهد (۵)). (برای سایش آوایی بر اثر دستوری‌شدگی در فارسی ← نغزگوی کهن ۱۳۸۹ الف).

(۵) قرن ۴. در شبانه‌روز یک بار همی دید (ترجمهٔ تفسیر طبری به نقل از کشاورز ۱۳۸۸: ۶۹).

(۶) قرن ۵. و استادان، نغز آن را می‌تراشیدند (ناصرخسرو به نقل از کشاورز ۱۳۸۸: ۲۰۶).

(۷) قرن ۱۳. زاهدی نماز می‌کرد و اظهار عجز و نیاز، یکی گفتش... (قاآنی به نقل از کشاورز ۱۳۸۸: ۱۲۴۷).

نکتهٔ بسیار قابل تامل در ساخت نمود استمراری در فارسی نو امروز، کاربرد پیشوند «می-» به‌عنوان عنصری اجباری در رمزگذاری مفهوم نمود استمراری در کنار فعل معین «داشتن» است. با وجود این، باید اشاره کرد که پیشوند «می-» خود به‌تنهایی و بدون حضور فعل معین «داشتن» نیز می‌تواند نمود استمراری را در بافت گفت‌وگو رمزگذری کند. شاهد (۸) این

1. phonetic erosion

موضوع را در قالب یک گفت‌وگوی دونفره نشان می‌دهد. در این گفت‌وگو جملهٔ (ب)، نمود استمراری را بدون فعل معین «داشتن» و فقط از رهگذر پیشوند «می-» رمزگذاری می‌کند:

(۸) الف) داری چیکار می‌کنی؟
ب) رانندگی می‌کنم.

این شیوه از بیان نمود استمراری در فارسی نو امروز، این سؤال را در ذهن برمی‌انگیزاند که پس در واقع، نقش فعل معین «داشتن» در این میان چیست؟ برای پاسخ به این پرسش باید به وجود ابهامی اشاره نماییم که در دو مفهوم رمزگذاری‌شده از سوی این پیشوند، یعنی مفهوم وجه خبری و مفهوم نمود استمراری، وجود دارد، چراکه پیشوند «می-» در زبان فارسی بیان هردو مفهوم را بر عهده دارد. بر این اساس، شاهد (۸ ب) می‌تواند هم‌زمان، و البته با افزودن ابهام به جمله، هر دو معنای کنش رانندگی در لحظه و نیز حقیقتی در خصوص توانایی گوینده برای رانندگی را رمزگذاری کند. از این رو، فعل معین «داشتن» برای رفع ابهام و تأکید بیشتر بر مفهوم استمراری بودن کنش در لحظه از سوی زبانوران فارسی به ساخت افزوده می‌شود. لازم به توضیح نیست که خارج از بافتِ شاهد (۸ ب) ابتدائاً به منظور تأکید بر حقیقتی در جهان خارج از سوی زبانور فارسی بیان می‌شود، اما افزودن فعل زمان‌دار «داشتن»، مفهومی دستوری، یعنی کنشی کامل‌نشده یا وضعیتی در جریان در زمان مشخص گفت‌وگو را رمزگذاری می‌کند. با وجود این، نکته‌ای که در اینجا ذکر آن ضروری به نظر می‌رسد آن است که این ساخت پیشوندی با «می-» در فارسی نو امروز (شاهد (۸ ب)) در مجموعهٔ امکانات بیان مفهوم استمرار، ساختی بی‌نشان محسوب می‌گردد، از این رو، تنها ابزار ممکن برای رمزگذاری نمود استمراری در بافت‌های منفی است. به بیان دیگر، ساخت نشان‌دار نمود استمراری با «داشتن» از رهگذر امکان منفی‌ساز فارسی، پیشوند «ن-»، منفی نمی‌شود، یا بهتر است بگوییم این ساخت، صورت منفی ندارد. منفی کردن ساخت استمراری با «داشتن» به ایجاد ساخت غیردستوری می‌انجامد (شاهد (۱۰)). طالقانی (۲۰۰۸: ۱۱) نیز بر این باور است که ساخت تحلیلی نمود استمراری در فارسی منفی نمی‌شود، چون نشانهٔ منفی‌ساز فارسی نو معاصر نه می‌تواند به فعل معین «داشتن»

ملحق شود و نه به فعل اصلی. بنابراین، تنها امکان ارائهٔ مفهوم منفی برای نمود استمراری در فارسی، صورت منفی ساخت پیشوندی با «می-» است. اگرچه تاکنون دلیلی برای عدم وجود صورت منفی ساخت استمراری در فارسی از سوی هیچ یک از زبان‌شناسان و دستورنویسان فارسی ارائه نشده است، در این پژوهش این موضوع مورد واکاوی قرار خواهد گرفت. شاهد (۹) صورت منفی این ساخت را به نمایش می‌گذارد:

(۹) الف) چیکار می‌کنی؟ داری رانندگی می‌کنی؟
ب) نه، رانندگی نمی‌کنم.

(۱۰) الف) چیکار می‌کنی؟ داری رانندگی می‌کنی؟
ب) * نه، دارم رانندگی نمی‌کنم.
ج) * نه، ندارم رانندگی می‌کنم.

زبان‌شناسان و دستورنویسان فارسی کارکردهای متفاوتی برای «می-» ارائه داده‌اند. قمشی (۲۰۰۱: ۲۷) بر این اعتقاد است که «می-» شخصیت پویایی از یک کنش به نمایش می‌گذارد. اما ویندفور[1] (۱۹۷۹) و لمبتون[2] (۱۹۷۹) هر دو عقیده دارند که «می-» به رخدادی عادتی در حال یا گذشته ارجاع دارد. ما در این پژوهش «می-» را عنصری چندمعنا می‌دانیم که رمزگذاری مفاهیم وجه خبری (شاهد (۸ ب) و خارج از گفت‌وگو)، نمود عادتی (شاهد (۵) و (۶)) و نمود استمراری (شاهد (۷) و (۸)) را بر عهده دارد. از آنجا که این پیشوند عنصری اجباری در بیان نمود استمراری، حتی با حضور فعل معین «داشتن» است، باید گفت که مفهوم نمود استمراری در فارسی از رهگذر دو ساخت تظاهر می‌یابد. بر اساس چنین طبیعتی، ما ساخت نمود استمراری در فارسی را یک ساخت نمودی «دوصورته»[3] می‌نامیم. نکتهٔ حائز اهمیت دیگری که در خصوص نمود استمراری باید به آن اشاره نمود این است که در این ساخت، هم فعل معین و هم فعل اصلی، زمان‌دار هستند؛ یعنی برای شخص و شمار و زمان صرف شده و بنابراین هر دو با فاعل مطابقه دارند. اما از آنجا که این ساخت معین بر یک رویداد واحد دلالت دارد، در این ساخت می‌توان انتظار

1. L.G. Windfuhr 2. A. K. S. Lambton 3. double marked

حذف فاعل و یا تنها یک بار حضور آن را داشت (برای ساخت فعل معین :Anderson 2006 → 12). در این پژوهش همچنین نشان خواهیم داد که ساخت معین «داشتن» در فارسی با افعال لحظه‌ای «نمود تقریب» را پدید می‌آورد که در ساخت آن نیز، پیشوند «می-» اجباری است.

۲- ۲ مسیر دستوری‌شدگی فعل معین «داشتن»

بر اساس پژوهش هاینه (۱۹۹۳)، در این نوشته ما بر این عقیده استواریم که «داشتن» در فارسی، فعلی واژگانی است که از رهگذر دستوری‌شدگی در وهلهٔ اول به فعلی معین برای رمزگذاری مفهوم نمود استمراری تبدیل شده است. «داشتن» در مسیر این تحول، در راستای محور دستوری‌شدگی از فعلی واژگانی به نشانه‌ای دستوری، دستوری شده است. با وجود این، نکته‌ای که در مسیر دستوری‌شدگی این فعل حائز اهمیت است این است که مطالعات دستوری‌شدگی نمود در زبان‌های دنیا از جمله هاینه و کوتوا[1] (۲۰۰۲) و بای‌بی[2] و همکاران (۱۹۹۴)، پیدایش نمود استمراری از رهگذر فرایند دستوری‌شدگی را تنها در طبقهٔ افعال حرکتی[3] (از جمله آمدن، رفتن و راه رفتن) و افعال وضعیتی[4] (از جمله بودن، نشستن، ایستادن و اقامت داشتن) گزارش کرده‌اند. از این رو، می‌توان گفت که پژوهش حاضر مسیری نادر را در پیدایش نشانهٔ نمود استمراری در زبان‌های دنیا از رهگذر فعلی با مفهوم «مالکیت» به نمایش می‌گذارد. نادر بودن این مسیر آنجا بیشتر هویدا می‌شود که بدانیم افعال طبقهٔ مالکیت در غالب زبان‌های هندواروپایی برای رمزگذاری مفهوم نمود کامل به خدمت گرفته می‌شوند. در این مختصر، نشان خواهیم داد که طرحواره‌های رویداد[5] و فرایندهای ذهنی مجاز و استعاره، بنیان شناختی پیدایش این نشانهٔ نمود نادر را تشکیل می‌دهند. این موضوع در بخش (۵) و به‌هنگام شرح «انگارهٔ ابعاد معین‌شدگی» بیشتر به بحث گذاشته خواهد شد. اما برای آغاز مطلب اشاره می‌کنیم که در فرایند شناختی استعارهٔ مفهومی، حوزه‌های انتزاعی ازقبیل مقولات دستوری ازسوی مفاهیم عینی‌تر، مانند واحدهای

1. B. Heine & T. Kuteva
2. J. L. Bybee
3. motion verbs
4. stative verbs
5. event schemas

واژگانی، رمزگذاری می‌شوند که به پدیده‌های ملموس و کنش‌های فیزیکی اشاره دارند و همسو با تجربیات روزمرهٔ انسان هستند. این ساز و کار شناختی با به خدمت گرفتن تجارب ملموس بشری، راهی به سوی درک و بیان تجربیاتی است که به تلاش و انرژی بیشتری برای پردازش ذهنی نیاز دارند (→ Lakoff & Johnson 1980). در مثال (۱) بیان زبان‌شناختیِ مفهوم انتزاعی نمود استمراری، که در ماهیت خود به پدیده‌ای ملموس یا کنشی فیزیکی اشاره ندارد، ازسوی نشانه‌ای زبانی رمزگذاری می‌شود که بر موقعیت فیزیکی و کاملاً ملموس «مالکیتِ پدیده‌ای عینی» دلالت دارد. بر اساس هاینه و همکاران (۱۹۹۱)، این بازتعبیرِ محتوا در اساس، استعاری است. با وجود این، و برخلاف اندیشهٔ ایشان، پژوهش حاضر بر طبیعت مجاز ـ بنیاد این فرایند صحه می‌گذارد. رخدادِ مجاز بر اساس مجاورت در دنیای زبان‌شناختی یک پاره‌گفتار است که به ظهور تعبیری جدید در معنا می‌انجامد؛ فرایندی که از آن به بازتعبیر بافت ـ بنیاد[1] یاد می‌شود. بنابراین و با اتخاذ این نقطه‌نظرِ شناختی نشان خواهیم داد که تحول استعاری در مسیر دستوری‌شدگی **مفهوم مالکیت** > **نمود استمراری** که بر پایهٔ طرحواره‌های جهانی و شناختی انسان به وقوع می‌پیوندد، اساسی مجازی دارد. مختصر حاضر با توجه به داده‌های فارسی، تحولی را به نمایش خواهد گذاشت که در آن، دو گزاره که به‌لحاظ متنی در مجاورت یکدیگر قرار دارند، یعنی «داشتن» و یک گزارهٔ دیگر، ازسوی گویشوران فارسی در کنار هم و با یک مفهوم فعلی درک می‌شوند و در واقع، به‌عنوان یک ساخت معین در نظر گرفته می‌شوند. درک این مجموعه به‌عنوان ساخت معین از این رو به وقوع می‌پیوندد که همسو با دیگر الگوهای ساخت معین در فارسی، در این ساخت نیز دو فعل در مجاورت یکدیگر قرار می‌گیرند. در بخش بعد و پیش از آنکه به روند پیدایش نمود استمراری در فارسی نو امروز بپردازیم، تحول معنایی «داشتن» را در تاریخ زبان فارسی مورد واکاوی قرار می‌دهیم، چراکه قویاً بر این اعتقادیم که تحول مذکور تأثیری مستقیم بر دستوری‌شدگی این فعل واژگانی و تحول به نشانهٔ نمود استمراری را داشته است.

1. context-based reinterpretation

۲-۲-۱ مفهومِ «داشتن» در تاریخ زبان فارسی

به لحاظ تاریخی و بر اساس تحلیل متون کهن زبان فارسی، بسط معنایی «داشتن» و دلالت بر مفهوم مالکیت، نخستین بار در متون دورهٔ میانه مستند شده (شاهد (۱۱)) و پس از آن در فارسی نو متقدم (شاهد (۱۲)) و فارسی نو امروز (شاهد (۱۳)) نیز به خدمت گرفته شده است. بر اساس تحلیل این پژوهش از داده‌های دوره‌های باستان و میانه، مفهوم مالکیتِ فعل «داشتن» در فارسی میانه که در تحقیق مکنزی[1] (۱۹۸۶: ۲۵) مستند شده است، از بسط استعاری هستهٔ معنایی «سکونت داشتن»، «نزدیک بودن»، و «در جایی بودن» بر اساس شروو[2] (۲۰۰۲: ۶۱) و «نگه داشتن» و «در اختیار داشتن» بر اساس کنت[3] (۱۹۵۳: ۱۸۹) در شاهد (۱۴)،[4] و «ساکن بودن» بر اساس کنت[5] (همان‌جا) در شاهد (۱۵) و نیز «محکم نگه داشتن (در دست)» بر اساس شروو (همان‌جا) و کنت (۱۳۸۴) در شواهد (۱۶) و (۱۷) و (۱۸) پا به عرصهٔ وجود گذاشته است. گفتنی‌ست که هسته‌های معنایی مذکور در کتیبه‌های فارسی باستان مستند شده‌اند.

(11) čē man dâr-ēm bârag azēr rân …
چون که من در زیر رانم اسب دارم (جاماسب ـ آسانا ۱۳۷۱: ۲۱۶)

(12) va Maʒmun … maneš=e pâdešâh-ân va hemmat=e mehtar-ân dâš-t-Ø
قرن۴. مأمون پسر هرون الرّشید منشِ پادشاهان و همت مهتران داشت (معمری به نقل از کشاورز ۱۳۸۸: ۴۴).

(۱۳) من یک برادر دارم.

(14) kâra haya Naditabair-ahayâ Tigr-âm a-dâraya-Ø
ارتشی که متعلق به «ندیت بئیر» بود، در کنار «تیگرا»[6] اقامت گزید (Skjærvø 2002: 59).[7]

---

1. D. N. Mackenzie 2. P. O. Skjærvø 3. R. G. Kent

۴. -dâraya (+ مکان): نزدیک بودن، اقامت گزیدن، سکنی گزیدن (Skjærvø 2002: 65)

۵. در اینجا ما هر دو هستهٔ معنایی را در نظر گرفتیم، چون یک فعل مشابه (-dâraya) از سوی دو محقق با معانی متفاوت ارائه شده است. با وجود این، قویاً بر این باوریم که معنی «نگه داشتن» معادل بهتری را به نمایش می‌گذارد، چون هر دو واژهٔ Tigr-âm «دجله» در شاهد (۱۴) وvardan-am «شهر» در شاهد (۱۵) در حالت مفعول مستقیم هستند.

۶. دجله.

۷. معادلی که کنت برای این جمله ارائه داده است؛ یعنی «نگه داشتن» و «در اختیار داشتن» به صورتِ «.. سپاه «ندیت بئیر» دجله را در اختیار داشت» ترجمه شده است.

(15) θâ-tiy Dâryavauš I martiya Martiya nâma Cicixrâiš puça Kuganakâ nâm-a vardan-am Pârsaiy Persia avadâ a-dâraya-Ø.'
داریوش شاه گوید: مردی «مرتیا» نام، پسر «چی‌چیخری»، شهری «کوگنک» نام در پارس، آنجا ساکن بود (کنت ۱۳۸۴: ۴۱۳).

(16) Aspacanâ vaça-bara Dâryavauš xšâyaΘiyahyâ isuvâ-m dâray-atiy
اسپچنا (کمانور)، تبرزین داریوش شاه را (در دست) دارد (Skjærvø 2002: 36؛ کنت ۱۳۸۴: ۴۵۸).

(17) vašnâ Auramazd-âha ima xšâç-am dâray-âmiy
به خواست اهورامزدا این پادشاهی را در دست گرفته‌ام (کنت ۱۳۸۴:۳۹۲).

(18) Θâ-tiy Dârayavauš XŜ ima xšaç-am taya adam dâray-âmiy
داریوش شاه گوید: این است آن شهریاری که در دست دارم (Skjærvø 2002: 185؛ کنت ۱۳۸۴: ۴۴۸).

با وجود این، باید به این نکته نیز اشاره نمود که بر اساس تحقیق لاکا[1] (۲۰۰۶: ۱۷۴)، یکی از ویژگی‌های بارز در زبان‌های دنیا این است که مفهوم استمرار در نحو به‌صورت گزاره‌های مکانی، مثل: بودن در جایی، اقامت کردن، سکنی گزیدن و جز آن تبلور می‌یابد. فراگیر بودن این یکدیسِگی[2] میان استمرار و مکان به روشنی در مطالعهٔ رده‌شناختی بای‌بی و همکاران (۱۹۹۴: ۲۵) نیز تشریح شده است. به بیان دیگر، بسیاری از معانی مکانی و صورت‌هایی که بر این مفاهیم دلالت دارند، در تحولات بعدی زبان‌ها منابع مناسبی برای بیان مفهوم استمرار شناخته شده و مورد استفاده قرار می‌گیرند.

شواهد حاکی از آن‌اند که در میان معانی مختلف «داشتن» در فارسی باستان، طرحوارهٔ «مکان» در دوره‌های بعدی، یعنی میانه، نو متقدم و نو امروز، دیگر مورد استفاده قرار نگرفت. با وجود این، مفهوم «نگه داشتن» به‌طور وسیع در دورهٔ میانه (شاهد (۱۹) و (۲۰)) و نو متقدم (شاهد (۲۱) و (۲۲)) در متون مستند شده است:

(19) ud hargâh pad dar-ī tō ēst-ēd va hamēšag payqâmbar pad darī tō dâr-ēd
و همواره کنار در (خانه) تو می‌ایستد و (یا) همیشه پیغامبری را بر در (خانه) تو نگه می‌دارد.

1. I. Laka 2. isomorphism

(20) tan az drū, bazag ud… rōspīg dūr dâr-ēd
تن (خود) را از دروغ، بزه و روسپی دور نگه دار (جاماسب ـ آسانا ۱۳۷۱: ۳۷۴).

(۲۱) اگر خواستی او را بفروختی وگرنه همی داشتی (ترجمهٔ تفسیر طبری به نقل از کشاورز ۱۳۸۸: ۶۹).

(۲۲) پس ایشان یوسف را به کاروان آوردند و همی داشتند (همان: ۷۳).

مشابه روند پیدایش فعل «داشتن» با مفهوم مالکیت و از رهگذر منبع معنایی «نگه داشتن»، در زبان کاتالانی[1] (Steinkrüger 1997) و نیز باسکی (Heine & Kuteva 2002: 185) مشاهده شده است. روال تحول در کاتالانی به این صورت است که واژهٔ tenor در این زبان، که در کاتالانی باستان بر مفهوم «نگه داشتن» و «در دست نگه داشتن» دلالت می‌کرده است، امروزه معنای «داشتن» می‌دهد. به همین روال، واژهٔ eduki در باسکی نیز، که پیش از این مفاهیم «نگه داشتن در دست» و «چنگ زدن» را به نمایش می‌گذاشته است، امروزه معنای «داشتن» را رمزگذاری می‌کند. در بررسی بسیاری از شواهدی که در راه این تحول مستند شده‌اند، مشاهده می‌شود که فعل «داشتن» از رهگذر فرایندهای متعدد معنازدایی، از فعلی واژگانی، که بر کنترل رخدادی فیزیکی یا پدیده‌ای ملموس دلالت دارد، به فعلی با مفهوم مالکیت تحول می‌یابد. گیون[2] (۱۹۸۴: ۱۰۳) بر این باور است که عموماً فعل ایستای «داشتن» از معنازدایی افعال ملکی‌ای پا به عرصهٔ وجود می‌گذارد که کنشمندند. بر این اساس، او ادعا می‌کند که افعال مذکور از جمله: گرفتن،[3] ربودن،[4] چنگ زدن،[5] قاپیدن،[6] برداشتن،[7] به دست آوردن[8] و جز آن که مفهوم «کنش برای کسب مالکیت» را دربردارند، در مسیر فرایند معنازدایی دلالت بر کنش را از دست داده و تنها معنی «مالکیت داشتن» را به نمایش می‌گذارند. همسو با این نظر، هاینه (۱۹۹۷: ۴۸) نیز معتقد است که افعالی مانند نگه داشتن،[9] حمل کردن[10] و حکومت کردن[11] را، که بر کنترل موقت

1. Catalan
زبان کاتالانی زبانی رومی‌تبار و زبان رسمی کشور آندورا و یکی از زبان‌های رسمی ایالت کاتالونیا در شمال کشور اسپانیا است.

2. T. Givón 3. get 4. seize 5. grasp 6. grab 7. take
8. obtain 9. hold 10. carry 11. rule

پدیده‌های فیزیکی دلالت دارند، می‌توان منابع تاریخی افعال با معنی «داشتن» قلمداد نمود. فرایند معنازدایی که از رهگذر آن، فعلی با معنی کنش‌های فیزیکی «به دست آوردن یا در دست گرفتن» به فعلی با معنای انتزاعی و غیرملموس «داشتن» تغییر می‌یابد، در بسیاری از مراحل تغییرات زبانی از جمله در دستوری‌شدگی مشاهده شده است (برای شواهد دستوری‌شدگی در فارسی ← نغزگوی کهن ۱۳۸۷ الف و ب؛ ۱۳۸۹ الف و ب؛ داوری ۱۳۹۳؛ ۱۳۹۵؛ ۱۳۹۷؛ ۱۳۹۹؛ داوری و نغزگوی کهن ۱۳۹۶). با توجه به منبع واژگانی بسیاری از افعالی که بر مفهوم «داشتن» دلالت می‌کنند، می‌توان این دسته از افعال را، که عهده‌دار بیان «مالکیت جداشدنی»[1] هستند، به‌عنوان بسط معنایی از رمزگذاری «مالکیت موقت»[2] برشمرد. بر اساس استسن[3] (۲۰۰۹: ۶۳) افعالی که ابزار بیان نظارت فیزیکی هستند، از جمله «نگه داشتن»، «در دست گرفتن» و «حمل کردن»، عموماً در موقعیت‌هایی به خدمت گرفته می‌شوند که در آنها ارتباط میان مالک و مملوک تنها در مدت محدود و مشخصی از زمان تحقق می‌یابد. اندیشه‌ای که در این پژوهش در ارتباط با پیدایش نشانهٔ نمود استمراری از منبع واژگانی مالکیت مطرح می‌شود، ریشه در مفهوم مالکیتی دارد که استسن (۲۰۰۹: ۱۶) آن را «مالکیت موقت» یا «مالکیت فیزیکی» نامیده است. بر اساس مطالعهٔ رده‌شناختی استسن (۲۰۰۹)، «مالکیت موقت» ناظر بر موقعیتی است که در آن کنترل مملوک بدون حضور تماس دائمی میان مالک و مملوک مشاهده می‌شود. در این نوع از مالکیت، رابطهٔ ملکی میان مالک و مملوک به طور موقتی برقرار شده و محدود به زمانی مشخص است. مثال (۲۳) نمونه‌ای از ساخت مالکیت موقت را نشان می‌دهد:

(۲۳) مواظب باش! چاقو داره تو دستش.[4]

باید اذعان نمود که در معمول‌ترین خوانش این جمله موضوع مالکیت قطعی و دائمی چاقوی حاضر در صحنه مطرح نیست، بلکه چیزی که مطرح است، در دسترس‌بودگی چاقوی مذکور و حضور فیزیکی آن به‌عنوان مملوک در بازهٔ مشخصی از زمان است. به بیان

1. alienable possession 2. temporary possession 3. L. Stassen
۴. مثال مذکور، معادل انگلیسی مثال استسن (۲۰۰۹: ۱۶) است: Look out! That guy has a knife!

دیگر، گوینده می‌کوشد تنها اعلام کند که در زمان مشخصی از گفت‌وگو، شخصی معیّن چاقویی در اختیار و تحت کنترل خویش دارد و طبیعتاً این موضوع که آیا این شخص معیّن صاحب واقعی چاقو هست یا نیست، مطرح نمی‌گردد (Stassen 2009: 19).

مزیتی که این تعبیر از مفهوم مالکیت در توجیه روند تحول «داشتن» به‌عنوان ابزار نمود استمراری در فارسی دارد (برخلاف تعبیر آن تنها با عنوان کلی و سادهٔ «مالکیت»)، این حقیقت است که کاربرد این زیرحوزه از فضای مفهومی «مالکیت» وجودِ در لحظه، بودن در معرض دید و ارتباط ملموس و در عین حال زودگذر مالک و مملوک را در برش معیّنی از زمان به تصویر می‌کشد. در نتیجه، می‌توان استدلال نمود که نقطهٔ ارتباط میان مفهوم «مالکیت» و مفهوم «استمراری بودن»، یا به‌عبارت‌دیگر، نقطه‌ای که پیدایش مفهوم استمراری را از رهگذر «داشتن» رقم می‌زند، نقطه‌ای برروی محور زمان است که در آن چیزی در اختیار و دسترس فاعل است که می‌تواند با آن در همان لحظه کاری انجام دهد. از سوی دیگر، درخلال مدت‌زمانی که این رابطهٔ ملکی موقت برقرار شده و کنش مزبور در جریان است، می‌توان گفت که مالک کنترل مفعول را در دست می‌گیرد و به لحاظ فیزیکی بر آن مسلط است. این حقیقت ملموس تفاوت میان مالک و مملوک را برمبنای مفهوم «قدرت» در روابط ملکی رقم می‌زند. از این روست که می‌توان برای افعالی ازقبیل «داشتن» در فارسی مفهوم «مالکیت» را به‌جای مفهوم «نگه داشتن» متصور گردید. البته باید متذکر گردید که در این مفهوم از مالکیت مهم نیست که آیا مفعول بخشی از دارایی و مایملک مالک هست یا نه. در ادامهٔ این مختصر و با توجه به مفهوم «مالکیت موقت» که در اینجا شرح داده شد، روند تاریخی تحول فعل «داشتن» به‌نشانهٔ «نمود استمراری» در فارسی نو امروز را شرح خواهیم داد.

۲-۲-۲ تحول فعل اصلی «داشتن» به فعل معین نشانهٔ نمود استمراری

در این قسمت از مقاله می‌کوشیم تا بر اساس مفهوم مالکیت موقت و نیز پیرو اندیشه‌های هاینه (۱۹۹۳: ۱۳۱)، تحول فعل اصلی «داشتن» به فعل معین نشانهٔ نمود استمراری در فارسی را به تصویر بکشیم. از آنجا که روند تحول مذکور پیدایش نشانهٔ رمزگذاری یک نمود

دستوری را به نمایش می‌گذارد، این روند را «معین‌شدگی» می‌دانیم که یکی از رایج‌ترین فرایندهای زیرگروه فرایند کلی «دستوری‌شدگی» است (برای معین‌شدگی در فارسی ← داوری و نغزگوی کهن ۱۳۹۶). مطالعهٔ نمونه‌های مستند و مکتوب رمزگذاری این مفهوم در فارسی نو امروز نشان می‌دهد که زنجیرهٔ دستوری‌شدگی پیدایش این نشانهٔ دستوری همانند دیگر زنجیره‌های دستوری‌شدگی در زبان‌های دنیا از یک عنصر واژگانی، که در اینجا یک فعل اصلی، فعل «داشتن» با مفهوم مالکیت موقت است، آغاز می‌شود. طرحوارهٔ رویداد مالکیت موقتْ دو شرکت‌کنندهٔ ملموس و عینی را شامل می‌شود: به این صورت که «الف»، «ب» (یک شیء ملموس) را دارد؛ یعنی «ب» به صورت موقتی همراه «الف» است. در مرحلهٔ دوم زنجیرهٔ دستوری‌شدگی، طرحوارهٔ عینی مالکیت موقت به طرحواره‌ای انتزاعی تحول می‌یابد که شرکت‌کنندهٔ «ب» و یا کنش‌پذیر آن یک «کنش» است که از هر پدیدهٔ ملموسی انتزاعی‌تر است. از این رو، طرحواره به صورت: «الف»، «ب» را (که یک کنش است) به همراه دارد و یا به بیان دیگر، «الف» موقتاً همراه کنش «ب» و یا در حالِ انجامِ «ب» است (مثال (۲۵)):

(۲۴) او اسلحه دارد.

(۲۵) او دارد می‌رود.

مسیر پیدایش نشانهٔ نمود استمراری، مسیری از «با چیزی عینی بودن» یا «مالکیت همراه»[1] در نظریهٔ هاینه (۱۹۹۷) و «مالکیت موقت» در نظریهٔ استسن (۲۰۰۹) به‌سوی «بودن همراه با و یا بودن در حین یک کنش» است. این مفهوم آخر، مفهوم استمرار است که اساساً «بودن در حال انجام یک کنش» را رمزگذاری می‌کند. محور شمارهٔ (۲۶) محور پیشنهادی این پژوهش را برای مسیر دستوری‌شدگی فعل «داشتن» از معنای یک فعل اصلی به نشانهٔ نمود استمراری به نمایش می‌گذارد:

(۲۶) تغییرات معنایی در دستوری‌شدگی «داشتن»

۱) در جایی بودن، اقامت و سکنی داشتن؛ ۲) نگه داشتن > مالکیت داشتن (بودن با یک

1. companion

پدیدهٔ عینی) > بودن با یک کنش.

با وجود این، داده‌های فارسی نو امروز نشان می‌دهند که معنای استعاری نمود استمراری در خلأ پا به عرصهٔ وجود نگذاشته است. بر اساس برخی از مواردی که در کاربرد محاوره‌ای فارسی به پیدایش ابهام متنی می‌انجامد، از جمله شواهد (۲۷) و (۲۸)، می‌توان چنین نتیجه گرفت که در متن‌هایی که «داشتن» با منبع معنایی مالکیت موقت بلافاصله پیش از یک فعل دیگر با فاعل مشترک ظاهر می‌شود، اسباب فرایند بازتحلیل «داشتن» را به عنوان مؤلفه‌ای وابسته به فعل اصلی فراهم می‌کند. به بیان دیگر، فعل «داشتن» به جای آنکه معنای فعل اصلی را رمزگذاری کند، به صورت یک فعل معین بازتحلیل می‌شود. این به این علت است که ساخت معین در زبان فارسی (و نیز بسیاری از زبان‌های دیگر دنیا) از دو فعل در مجاورت یکدیگر تشکیل می‌شود، از این رو، می‌توان چنین نتیجه گرفت که گویشور زبان فارسی هم در برخورد با ساختی که دو فعل اصلی در مجاورت هم را به نمایش می‌گذارد، تنها یکی را فعل اصلی و دیگری را فعل معین در نظر بگیرد. در اینجا دیدگاه ما در خصوص تغییر معنایی فعل «داشتن»، تکیه بر رخداد فرایند بازتحلیل در ذهن گویشور فارسی دارد. این فرایند که به پیدایش معنای نمودی «استمرار» منتهی می‌شود، از ویژگی‌های معنایی «داشتن»، یعنی مفهوم «مالکیت موقت» یا «به طور موقت با چیزی بودن» قابل پیش‌بینی است. شاهد (۲۷) روند بازتحلیل فعل «داشتن» را در مجاورت یک فعل اصلی و در مقام یک فعل معین نشان می‌دهد:

(۲۷) ... و یا آنهایی را که داشتم دسته‌بندی می‌کردم.[1]

در شاهد (۲۷) همجواری و مجاورت دو فعل «داشتن» و «دسته‌بندی کردن» در بافت و در یک بند ابهامی را ایجاد می‌کند که مطابق ساخت افعال معین در فارسی، بر معین انگاشتن یکی از افعال می‌انجامد.

(۲۸) شما هم که شورش را درآورده‌اید. هر چه دم دستتان دارید می‌کشید.[2]

1. file:///C:/Users/ASUS/Downloads/7.pdf
2. https://books.google.com/books?isbn=1780834764

(۲۹) ... و درِ جعبه‌ای را که داشت باز می‌کرد.[۱]

(۳۰) – حالا فردا رو چکار می‌کنید با این وضعیت بی‌آبی؟
– همون آبی که داریم می‌خوریم (گفت‌وگوی روزمره).

این مثال، که نمونهٔ واضحی از مالکیت موقت یا «بودن با چیزی در بازهٔ مشخصی از زمان» است نیز می‌تواند این خوانش را به همرا داشته باشد: «آبی که در حال خوردنش هستیم». مشاهده می‌شود که ابهام مذکور در جملاتی پدیدار می‌شود که حاوی یک بند موصولی با فعل «داشتن» هستند، درحالی‌که این بند بلافاصله از سوی یک بند اصلی، با فاعل مشترک با بند موصولی، همراه می‌شود. از آنجا که مجاورت مکانی در متن سبب ایجاد این ابهام می‌شود، فرایند دخیل در این تغییر معنایی را باید «مجاز» دانست. از رهگذر مجاز که فرایندی برروی محور هم‌نشینی[۲] جمله است، بافتی مشخص یا «بافت انتقال»،[۳] تعابیر جدیدی از ساخت‌ها را به جمله دعوت می‌کند. بافت‌های انتقال حائز این ویژگی هستند که تعامل میان بافت و مفهوم‌سازی جدید آن را به نمایش می‌گذارند و درنهایت معانی دستوری حاصل از تغییرات زبانی مذکور را ارائه می‌دهند. در این بافت‌ها معانی جدید در ذهن پررنگ شده و معانی قدیمی حضوری سایه‌وار و بی‌رنگ دارند (Heine 1997: 82). در مورد تحول فعل اصلی «داشتن» مشاهده می‌شود که این فعل به‌دلیل جایگاهی که در کنار یک فعل اصلی به خود اختصاص می‌دهد، در مقام یک فعل معین بازتحلیل می‌شود. فرایند بازتحلیل به‌دلیل ترتیب واژهٔ غالب «فعل معین ـ فعل اصلی» که در فارسی به کار می‌رود، به وقوع می‌پیوندد (برای رده‌شناسی ترتیب واژهٔ افعال معین در زبان‌های دنیا ← Anderson 2006). شاهدی از این ترتیب واژهٔ غالب در فارسی،

---

۱. مواجهه با این جمله جرقهٔ آغاز پژوهش در خصوص سؤال دیرینهٔ منشأ پیدایش نشانهٔ نمود استمراری در فارسی گردید. متأسفانه هیچ به خاطر ندارم که این جمله را کجا دیدم، خواندم یا شنیدم. فقط به خاطر دارم که به محض برخورد با این جمله، به عنوان گویشور زبان فارسی، یک لحظه دچار ابهام شدم که آیا «داشت» در مقام فعل اصلی و با معنای منبع مالکیت در جمله حضور دارد؟ همین ابهام لحظه‌ای مرا بر آن داشت تا تصور کنم که آغاز پیدایش کاربرد فعل «داشتن» به عنوان نشانهٔ استمرار در فارسی به دلیل وجود چنین بافت‌هایی بوده است که در آن فعل «داشتن» با معنای مالکیت در مجاورت فعلی تداومی و غیرلحظه‌ای بوده است و در طول زمان و بر اساس فرایندهای مجازی و استعاری معنای جدید استمرار یا همراه بودن با کنش را کسب کرده است (شادی داوری).

2. syntagmatic 3. switch context

مثال (۳۱) است که در آن فعل «گرفتن» به‌عنوان نشانهٔ نمود آغازی ظاهر می‌شود:

(۳۱) بگیر بخواب.

(برای روشن شدن بیشتر این موضوع، ترتیب واژهٔ ساخت فعل معین را در شاهد (۳۱) با ترتیب واژهٔ فعل «داشتن» در شواهد (۲۷)، (۲۸)، (۲۹) و (۳۰) که در ابهامی از فعل معین و فعل اصلی است؛ مقایسه کنید: (۳۱) بگیر بخواب؛ (۲۷) داشتیم بسته‌بندی می‌کردیم؛ (۲۸) دارید می‌کشید؛ (۲۹) داشت باز می‌کرد؛ (۳۰) داریم می‌خوریم).

پرسشی که در اینجا مطرح می‌گردد که می‌تواند چالشی در مباحث دستوری‌شدگی در میان زبان‌های دنیا باشد، در خصوص شروع فرایند دستوری‌شدگی از بند موصولی است؛ فرایندی که در تمام زبان‌های دنیا فرایندی نادر محسوب می‌شود، چراکه شروع فرایند دستوری‌شدگی در بندهای اصلی به وقوع می‌پیوندد و در هیچ زبانی رخداد دستوری‌شدگی در بندهای موصولی گزارش نشده است.[۱] از این‌رو، این سؤال مطرح می‌گردد که چرا حضور بندهای موصولی برای تحولاتی که در مسیر مالکیت به نشانهٔ استمرار به وقوع می‌پیوندند، قطعی و الزامی است؟ به بیان دیگر، چرا در این روند تحول بندهای موصولی به‌عنوان بافت‌های انتقال عمل می‌کنند؟ و چرا تغییرات مذکور همچون تمام روندهای دستوری‌شدگی در زبان‌های دنیا در بندهای پایه رخ نمی‌دهد؟

برای ارائهٔ پاسخ به این سؤال، مقایسه‌ای با یک گفت‌وگو در زبان انگلیسی می‌تواند تا حدودی به روشن شدن بهتر موضوع کمک کند.[۲] همان‌طور که مشاهده می‌شود، در این

---

۱. اهمیت و کمیابی این موضوع که آغاز فرایند پیدایش فعل معین «داشتن» در فارسی و روند معین‌شدگی این فعل در بند موصولی به وقوع می‌پیوندد، نخستین بار از سوی پروفسور نروگ به نگارندگان یادآوری شد. ایشان که بسیار به روند دستوری‌شدگی این فعل علاقه‌مند شده بودند، متذکر شدند که تاکنون گزارشی از آغاز دستوری‌شدگی یک واحد واژگانی در هیچ یک از زبان‌های دنیا در بند موصولی به ثبت نرسیده است و این موضوع تنها در زبان فارسی و در این پژوهش گزارش می‌شود.

۲. لازم به ذکر است که در حین بحث و گفتگو با پروفسور هنخولد در خصوص این روند تحول، ایشان با ارسال مثال (32) برای نگارندگان، اشاره فرمودند که حتی در زبان انگلیسی، که فعل «داشتن» در بیان نمود استمراری به خدمت گرفته نمی‌شود، در ذهن گویشوران انگلیسی چنین گفت‌وگویی مفهوم نمود استمراری و کنش در لحظه را رمزگذاری می‌کند.

گفت‌وگو (جملهٔ (32a) و (32b)) فعل «داشتن» و مفعول آن، که می‌توانند بافت مناسبی را برای تغییر معنا زمینه‌سازی کنند، برای نمایش ارتباط مالکیت موقت و رمزگذاری مفهوم کنش در حال انجام ارائه شده است:

(32) a. I have crutches and I walk on them.

به:

b. I am walking on crutches.

از منظر معناشناسی، خوانش (32b) از (32a) می‌تواند خوانشی قابل پیش‌بینی باشد، چراکه می‌توان گفت در بازهٔ زمانی (بازهٔ زمانی مشخص گفت‌وگو) که در آن رابطهٔ مالکیت موقت میان مالک (من) و مملوک (چوب زیربغل) برقرار می‌شود، مالک در حال انجام کنش راه رفتن بر روی چوب‌های زیربغل یا مملوک تحت کنترلش است. این در واقع خوانش نمود استمراری است. با وجود این، نکتهٔ قابل تأملی که در این میان مشاهده می‌شود، جایگاه مفعول به‌لحاظ نحوی است، چراکه در ساخت هدف یا ساخت نمود استمراری، مفعول پس از فعل «داشتن» قرار می‌گیرد، حال‌آنکه در ساخت مبدأ یا مفهوم مالکیت، مفعول قبل از فعل «داشتن» قرار می‌گیرد. حال این سؤال پیش می‌آید که با توجه به جایگاه مفعول، تحول ترتیب سازه از (32a) به (32b) به چه صورت اتفاق می‌افتد؟ برای پاسخ به این سؤال و دستیابی به ماهیت این حقیقت، باید به موجودیت بند موصولی ارجاع داد. برای روشن شدن بهتر مطلب مثال‌های (۳۳ الف) و (۳۳ ب) از فارسی ارائه شده‌اند. در جملهٔ (۳۳ الف) مشاهده می‌شود که مفعول «شکلات» در ابتدای بند ظاهر شده و در هر دو فعل «داشتن» و «خوردن» مشترک است. وقتی در مثال (۳۳ ب) مشاهده می‌شود که از ساخت (۳۳ الف) یک بند مرکّب همراه با بند موصولی ساخته می‌شود؛ بندی که به‌دلیل حضور مفعول مشترک در آن فعل اصلی را از حضور مفعول بی‌نیاز می‌کند، این به این معنی است که مفعول مشترکی که در ابتدای بند ظاهر شده است، دیگر راهی به درون بند بعدی نمی‌یابد. همین مفعول مشترک میان دو بند است که آغاز دستوری‌شدگی فعل «داشتن» را در بند دوم یا بند موصولی سبب‌ساز می‌شود.

(۳۳) الف) شکلاتی دارم و آن را می‌خورم.

ب) شکلاتی که دارم می‌خورم.

اینک لازم به نظر می‌رسد تا به ضروریات بافتی و شروط عینی که ابهام میان مفاهیم مالکیت و استمرار را رقم می‌زنند، اشاره نماییم تا از این‌طریق مسیر پیدایش مفهوم نمود دستوری استمراری را از منبع واژگانی مالکیت و یا به‌عبارتی دستوری‌شدگی این نمود را به شیوه‌ای شفاف‌تر ترسیم نماییم. به بیان دیگر، در این مختصر چنین تصور می‌شود که حضور چنین بافت‌های ویژه‌ای در زبان فارسی، زمینه‌ساز بازتحلیل و پیدایش مفهوم جدید «استمرار کنش» برای فعل اصلی «داشتن» و درنهایت معین‌شدگی این فعل شده است. شروط و مراحلی که در این پژوهش و در مسیر تحول دستوری‌شدگی پیشنهاد شده‌اند، به شرح زیر است:

۱) بافت انتقال می‌بایست حاوی یک فعل متعدی به‌عنوان فعل اصلی باشد. این به این دلیل است که فعل «داشتن» نیز فعلی گذراست و در این‌راستا باید هماهنگی میان مفعول‌های این دو فعل برقرار باشد.

۲) بند اصلی می‌بایست شارح رخدادی پویا باشد.

۳) فعل پویا می‌بایست در زمان وقوع کنش با فعل «داشتن» هم‌پوشانی داشته باشد، از این رو، باید نمود غیرکامل داشته باشد.

۴) فاعل هر دو فعل اصلی و فعل «داشتن» باید جاندار باشد، چون فاعل‌های غیرجاندار نمی‌توانند مالک‌های مناسب برای بیان مالکیت موقت از سوی فعل «داشتن» و عامل‌هایی مناسب برای رخداد پویای فعل اصلی باشند.

۵) هر دو فعل «داشتن» و فعل اصلی باید مفعول یکسان داشته باشند، به‌طوری که این مفعول مشترک بتواند برای یکی از افعال، ترجیحاً فعل «داشتن»، حذف شود.

۶) مفعول مشترک فعل «داشتن» و فعل اصلی باید به اندازهٔ کافی ملموس، برجسته و عینی باشد، به‌طوری که گوینده بتواند به‌طرزی واقع‌پذیر عبارت: «من این شیء را به همراه خودم یا در دست دارم و در حال انجام این کار با این شیء هستم» را تولید نماید.

۷) یکی از مسائل حل‌نشده در خصوص ساخت نمود استمراری در زبان فارسی این است

که نشانهٔ نمود استمراری صورت منفی ندارد. تحلیل ارائه‌شده ازسوی این پژوهش شاید بتواند عدم وجود صورت منفی برای این نشانهٔ دستوری را توجیه نماید. بر اساس تحلیل این مطالعه و مراحل دستوری‌شدگی که تا اینجا شرح داده شد، «داشتن» در بند موصولی منفی نمی‌شود، چون بسیار بعید است که گویشوری در زبان فارسی از انجام کنشی در لحظه با چیزی خبر دهد که در دست ندارد. به‌بیان‌دیگر، نمی‌توان متصور شد که گویشوری در فارسی چنین جمله‌ای را تولید نماید:

(۳۴) کتابی را که ندارم می‌خوانم.

۸) علاوه‌بر تمام نکاتی که تاکنون ذکر گردید، نکتهٔ نهایی برای ایجاد بافت مناسب پیدایش نشانهٔ نمود استمراری از منبع واژگانی «داشتن» این است که فعل «داشتن» می‌بایست در بند موصولی باشد، در غیر این صورت ضمیر موصولی «که» در میان دو فعل مجاور قرار می‌گیرد و روند فرایند بازتحلیل و معین‌شدگی را مسدود می‌کند:

(۳۵) خونه‌ای تو رشت داریم که میفروشیمش.

بر اساس داده‌های زبان فارسی، بسیار جالب توجه است که مشاهده می‌شود بسط استعاری از مفهوم مالکیت به مفهوم نمود استمراری از بند موصولی آغاز و به بندهای دیگر، از جمله بند پایه، امتداد پیدا می‌کند. همچنین مشاهده می‌شود که این صورت از دستوری‌شدگی مفهوم نمود استمراری به انواع دیگر فعل، از جمله افعال لازم (درد کشیدن): (دارم درد می‌کشم)، فاعل‌های غیرجاندار (فرفره داره می‌چرخه) و افعال ایستا (به‌جز فعل «بودن»: دارم می‌بینم) بسط یافته است. همان‌طور که پیش‌تر اشاره گردید، نکتهٔ ویژه و حائز اهمیتی که در این فرایند دستوری‌شدگی در مقایسه با تمام فرایندهای دستوری‌شدگی در زبان‌های دنیا مشاهده می‌شود، آغاز فرایند دستوری‌شدگی از بند موصولی است؛ یعنی بند موصولی انگیزهٔ آغاز تحول دستوری‌شدگی می‌شود، شرایطی که فقط در زبان فارسی مشاهده شده است. همان‌طور که پیش‌تر اشاره گردید، وقوع مرحله به مرحلهٔ این مسیر دستوری‌شدگی در هیچ یک از منابع زبان فارسی مستند نشده است و در واقع چگونگی تحول فعل اصلی «داشتن» به نشانهٔ نمود استمراری از سوی هیچ یک از دستورنویسان و زبان‌شناسان فارسی و نیز منابع

دستوری و مکتوب این زبان مورد واکاوی قرار نگرفته است. با وجود این، در این مختصر نیز تأکید می‌گردد که مسیر پیشنهادی تحول، مستندات قطعی برای اثبات فرضیهٔ خود ندارد، اما شواهد وجود بافت‌هایی که در آن بند موصولیِ ابهامی در معنای مالکیت و معنای کنشِ درحال انجام رقم می‌خورد کم نیست. شواهد (۳۶) و (۳۷)، که در ادبیات فارسی مستند هستند، بافت‌هایی ویژه را به نمایش می‌گذارند که در آن مجاورت دو فعل و جریان گفت‌وگو می‌تواند نقشی پررنگ در دستوری‌شدگی استعاره ـ بنیاد مفهوم استمرار بازی کند. فرایندی که از مجاورت و رابطه‌ای مجازی پا به عرصهٔ وجود می‌گذارد. در شواهد (۳۶) و (۳۷) مشاهده می‌شود که محمولْ هستهٔ بند است، از این رو، قلاب‌های اول باید برای «پرده» در شاهد (۳۶) و «تجربیاتی» در شاهد (۳۷) قرار بگیرند.

(۳۶) ۱۳۱۲ش. [پرده‌ای [که داشتند] باز می‌کردند] (هدایت ۱۳۳۸: ۲۹).

(۳۷) ۱۳۱۲ش. [تجربیاتی [که داشتند] انتقال می‌دادند] (همان: ۱۴۲).

با بررسی شواهد (۳۶) و (۳۷)، این پژوهش به این نتیجه می‌رسد که مجاورت دو فعل زمان‌دار با مفعول‌ها و فاعل‌های مشترک، یعنی «داشتند» و «باز می‌کردند» در شاهد (۳۶) و «داشتند» و «انتقال می‌دادند» در شاهد (۳۷)، این استنتاج مکالمه‌محور را برای شنونده پدید می‌آورد که فاعل تنها در یک کنش واحد شرکت کرده است و در واقع، درگیر دو محمول نیست. این کنش واحد، « باز کردن» در شاهد (۳۶) و «انتقال دادن» در شاهد (۳۷) است. با قرار گرفتن این دو فعل در مجاورت فعل «داشتن»، این فعل اخیر، به‌قیاس از دیگر ساخت‌های معین زبان فارسی، که دو فعل در مجاورت یکدیگر قرار دارند، معنای واژگانی خود را از دست داده و معنایی مرتبط با فعل را رمزگذاری می‌کند. در اینجا و بر اساس مفهوم مالکیت موقت یا «بودن همراه با چیزی» که فعل «داشتن» بیان آن را بر عهده دارد، معنای رمزگذاری‌شده معنایی است که بر کنشی درحال انجام یا معنای نمود استمراری دلالت می‌کند. این بسط معنایی را، که به دستوری‌شدگی و پیدایش نشانهٔ دستوری نمود منتهی می‌شود، می‌توان به‌صورت سناریویی سلسله‌مراتبی به تصویر کشید. این سناریو که در جملهٔ (۳۸) به نمایش درآمده است، ابهامی را که در عملکردهای «داشتن» ظهور می‌کند،

به وضوح نشان می‌دهد:

(۳۸) مرحلهٔ اول: غذا دارم (طرحوارهٔ مالکیت موقت)
مرحلهٔ دوم: غذا می‌خورم (طرحوارهٔ فعالیت)
مرحلهٔ سوم: الف) غذایی که (همراهم) دارم می‌خورم (موصولی‌سازی).
ب) غذا دارم می‌خورم (تعبیر استمراری از رهگذر دستوری‌شدگی و رمزگذاری تنها یک رویداد).

سناریوی جملهٔ (۳۸) بر آن است تا نشان دهد که اگرچه تاکنون هیچ استدلالی برای چگونگی پیدایش نشانهٔ نمود استمراری و تحول فعل «داشتن» از یک فعل واژگانی به رمزگذار مفهوم نمود استمراری در مطالعات دستوریان زبان فارسی ارائه نشده است، فرضیهٔ تکوین این نشانهٔ دستوری از رهگذر مفهوم مالکیت موقت و رابطهٔ مجازی، که از مجاورت فعل «داشتن» در بند موصولی و فعل اصلی شکل می‌گیرد و به بازتحلیل این فعل به‌عنوان نشانه‌ای مفهومی و دستوری مرتبط با معانی نزدیک به فعل می‌انجامد، می‌تواند استدلالی درخور تأمل در این مسیر تحول باشد.

بر این‌اساس، این پژوهش بر این باور است استنتاجی که از مجاورت منبع واژگانی «داشتن» با فعل اصلی حاصل می‌شود، روند دستوری‌شدگی این فعل را حمایت می‌کند. بر اساس شاهد (۳۶)، فرایند بازتحلیل از بازقلاب‌گذاری در دو فعل مجاور به دست می‌آید. به‌طوری که [داشتند] [باز می‌کردند] به صورت [داشتند باز می‌کردند] یا به صورت طرحوارهٔ [دار- زمان فعل اصلی- زمان] از سوی گویشوران بازتحلیل می‌شود. ابهام معنایی ایجادشده از سوی فعل «داشتن» در اینجا بسیار حائز اهمیت است، زیرا نقش نمودی این فعل بدون حرکت از مرحلهٔ میانی که در آن، هر دو خوانش مالکیت و نمودی امکان‌پذیر است، مهیا نمی‌شود. این به این معنی است که در این مرحلهٔ میانی ما شاهد محور دستوری‌شدگی زیر هستیم (برای مطالعهٔ بیشتر در مورد مراحل دستوری‌شدگی ← Hopper & Traugott 1993: 36; Heine 1997: 82):

«داشتن» (با معنای مالکیت موقت) > «داشتن» (با معنای مالکیت موقت) ~ «داشتن» با معنای نمود استمراری > «داشتن» با معنای نمود استمراری.

بر اساس مطالعات هاینه (۲۰۰۲) نقش بافت انتقال در پدید آمدن مرحلهٔ هم‌پوشانی

حیاتی است. در شواهد (۳۶) و (۳۷) جمله‌ها همراه با ابهامی بافتی، هم رویدادی با نمود ناقص را از رهگذر نشانهٔ نمودی «می-» و در رابطه با کنشی مرتبط با مملوک رمزگذاری می‌کنند، و هم کنشی در جریان را بدون توجه به مفهوم مالکیت به تصویر می‌کشند. ازآنجاکه هر دو جمله رویدادهایی را به نمایش می‌گذارند که در زمان مشخص گفت‌وگو در جریان هستند (رویداد «باز کردن» و رویداد «انتقال دادن»)، عنصر «داشتن» با دلالت بر مفهوم «بودن همراهِ چیزی» به‌طور بارز، استمرار در کنش یا «بودن همراه با جریانِ کنش» را چشمگیر می‌کند. این روند تحول در معنا روندی ممکن است، چون مفاهیم «مالکیت موقت» و «استمرار» در یک تعبیر با هم مشترکند؛ هر دوی این مفاهیم مؤلفهٔ معنایی «بودن با ...» را با یکدیگر به اشتراک می‌گذارند که می‌تواند بودن با چیزی، در صورت دلالت بر مالکیت موقت، یا بودن در اثنای رخداد کنشی باشد. از این رو، می‌توان شواهد (۳۶) و (۳۷) را بر اساس بازتحلیل به صورت جمله‌های (۳۹) و (۴۰) بازقلاب‌گذاری نمود:

(۳۹) پرده‌ای [که داشتند باز می‌کردند].

(۴۰) تجربیاتی [که داشتند انتقال می‌دادند].

۲-۳ نقش مجاز در پیدایش نشانهٔ نمود استمراری در فارسی

از منظر معناشناسی و مطالعات شناختی، مجاورت مفهومی دو رخداد در بافت (مثل مجاورتِ داشتن چیزی و انجام دادن کاری با آن، مثل انتقال دادن یا باز کردن) فرایند مجاز را در ذهن مخاطب فعال می‌کند. این فرایندِ شناختیِ فعال‌شده، به نوبهٔ خود، از رهگذر سازوکار قیاس، زمینه‌سازِ فرایندِ استعاره شده و مفهوم استمرارِ رویداد را رقم می‌زند. به بیان دیگر، بدون حضور رابطهٔ مجازی میان دو کنش مجاور، یعنی «داشتن» و یک فعل دیگر، فرایند استعاره‌سازی هرگز پدیدار نمی‌شد. همان‌گونه که در شواهد (۳۶) و (۳۷) نشان دادیم، شواهد برگرفته از متون داستانی کلاسیک فارسی، قدرت جاذبهٔ مجاز مفهومی را در پیدایش این نشانهٔ مفهومی به نمایش می‌گذارند. این حقیقت ما را بر آن می‌دارد تا تأثیر مجاز را در این مسیر، بسیار بنیادی‌تر

از استعاره برشماریم. به باور ما و بر اساس شواهد (۳۶) و (۳۷) توالی دو فعل پشت سر هم تعبیری از یک کنش واحد به ذهن متبادر می‌کند؛ فرایندی که در ساخت فعل معین در زبان فارسی و نیز غالب زبان‌های دنیا مشاهده می‌شود. این به این معنی است که اگر قرار بود تعبیر دو رخداد در گفتار رمزگذاری گردد، حتماً میان دو فعل یک حرف ربط (مثل «و») پدیدار می‌شد. از این رو، می‌توان گفت که دو فعل پشت سر هم و بدون فاصله، تعبیر یک رخداد در جهان خارج را به همراه دارد. این‌گونه از تعبیر یک رخداد از رهگذر دو فعل مجاور که به پیدایش نقش دستوری «فعل معین» می‌انجامد، در محور (۴۱) به نمایش درآمده است:

(۴۱) روند پیدایش فعل معین از رهگذر مجاورت زبان‌شناختی

مجاورت زبان‌شناختی > ایجاد رابطهٔ مجازی > ایجاد ابهام > بازتعبیر بافت بنیاد > ایجاد رابطهٔ استعاری > نقش دستوری جدید.

در این مسیرِ تحول، توصیفی که تنها بر مبنای مفهومِ استعارهٔ مفهومی باشد و بر اساس آن طرحوارهٔ مالکیت به نگاشت موقعیتی استمراری منتهی شود، نمی‌تواند استدلال مناسبی برای این حقیقت زبانی در زبان فارسی ارائه کند که مؤلفه‌ای ایستا، موقعیتی کاملاً غیرایستا و مستمر در زمان را در این زبان به تصویر کشد. محوری که این پژوهش در (۴۱) پیشنهاد کرده است و شامل مرحلهٔ حیاتی «رابطهٔ مجازی» است، نقصان مذکور را شفا می‌بخشد. بر این اساس، استنتاجاتی که از مجاورت محلی فعل در جایگاه خطی آن در متن پدید می‌آیند، اصلی‌ترین عامل محرکهٔ تغییر هستند. با وجود این، باید اذعان نمود که تأکید بر تأثیر رابطهٔ مجازی، نقش رابطهٔ استعاره در پیدایش مفهوم استمرار را انکار نمی‌کند. در واقع، این ظهور استعاره است که بیان ملموس و مکان ـ بنیاد مالکیت، یعنی «بودن یا نگه داشتن در جایی» و یا «داشتنِ یک چیزِ ملموس» را به بیانی انتزاعی‌تر و دستوری‌تر، یعنی «نمود استمراری» یا همان «بودن در حینِ انجام یک کنش» و یا «داشتنِ یک کنش، درست در لحظهٔ گفت‌وگو» تبدیل می‌کند. در ادامه و پس از بررسی تفصیلیِ روند پیدایش نشانهٔ نمود استمراری در فارسی، به بررسی دیگر معانی برخاسته از این نشانه، که معانی ذهنی‌شدهٔ آن قلمداد می‌شوند، می‌پردازیم.

۳ معانی ذهنی‌شدهٔ نمود استمراری

در این قسمت از پژوهش ملاحظاتی در خصوص معانی غیرهسته‌ای ساخت نمود استمراری ارائه خواهیم داد. داده‌های زبان فارسی حاکی از آن‌اند که معانی مذکور قویاً طبیعت کاربردشناختی دارند و آرا و عقاید و احساسات گوینده را رمزگذاری می‌کنند. استورمز[1] (۱۹۶۴: ۶۲) پیشنهاد می‌کند که تضاد میان نمود استمراری و نمود غیراستمراری را می‌توان تضاد میان ذهنیت و عینیت دانست. به عبارت دیگر، استفاده از صورت استمراری در مقابل صورت سادهٔ فعل مطابق با آرایش احساسی گوینده در لحظه و نیز نوسانات و تغییرات زودگذری است که در کنش به وقوع می‌پیوندد. این نوسانات همراه است با رنگ‌آمیزی احساسی گوینده که در نمود استمراری رخ می‌دهد و در ترکیب با قیدهای تکرار، از جمله «همش (همیشه)»، و «مدام» و نیز با ساخت‌های «پایین آورندهٔ تُن صدا»،[2] از جمله «فقط» که معنایی، چه با بار معنایی مثبت و چه با بار معنایی منفی را به تصویر می‌کشند، برجسته‌تر می‌شود. با وجود این، ما بر این باوریم که، حتی در صورت غیبت قیود مذکور، حسِّ موضوع گفت‌وگو مستقیماً از رهگذر ساخت تحلیلی نمود استمراری رمزگذاری می‌شود. مادامی که صورت سادهٔ فعل، تنها مفهومی قراردادی از بیان رخداد و بدون توجه به گرایشات گوینده را بر عهده می‌گیرد، صورت تحلیلی استمراری تصویر نگرش مثبت یا منفی گوینده را نسبت به استمرار رخداد به نمایش می‌گذارد. استنباط‌های[3] «آزردگی»، «شگفتی» و «ادب»، که از رهگذر این صورت استمراری و قیود تکرار به جمله دعوت می‌شوند، به‌ترتیب در مثال‌های (۴۲)، (۴۳) و (۴۴) نشان داده شده‌اند.

(۴۲) همش داره درد می‌کشه.
(۴۳) ده ساله داره پیانو می‌زنه.
(۴۴) فقط داشتم کمک می‌کردم.

در ادامه، به مفهوم و کاربرد دیگری از ساخت فعل معین «داشتن» می‌پردازیم که از مجاورت این فعل با افعال لحظه‌ایِ دستاوردی پا به عرصهٔ وجود می‌گذارد و مفهومی کاملاً

1. G. Storms 2. downtoners 3. invited inferences

متفاوت با مفهوم استمرار را بیان می‌کند. این مفهوم جدید مفهوم «نمود تقریب» است که در ادامه مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

۴ پیدایش نمود تقریب در فارسی

بر اساس مطالعات وندلر[1] (۱۹۵۷: ۱۴۷)، چهار طبقه از کنش افعال در زبان‌های دنیا مستند شده است. در میان این چهار طبقه، افعال دستاوردی،[2] افعال غایتمند[3] هستند که برخلاف افعال تحققی،[4] گذر زمان را در لحظهٔ گفت‌وگو رمزگذاری نمی‌کنند. راسخ مهند (۱۳۸۸: ۷۸) این افعال را پویا، لحظه‌ای و غایی می‌داند و افعال «رسیدن»، «مردن»، «زاییدن»، «منفجر شدن»، «افتادن»، «برنده شدن»، «شروع کردن» و جز آن در فارسی را دستاوردی می‌داند. در این‌راستا، هاینه و کوتوا (۲۰۰۲) مفهومی در زبان‌های دنیا را معرفی کرده‌اند که از مجاورت نشانه‌های نمود استمراری و افعال دستاوردی در زبان‌های دنیا پا به عرصهٔ وجود می‌گذارد. این مفهوم مفهومی «نمودی» است که جریان داخلی زمان در یک کنش را به معرض نمایش می‌گذارد و به طور واضح به قریب‌الوقوع بودن یک کنش لحظه‌ای و غایی اشاره دارد. در واژگان دستوری‌شدگی دنیا که به کوشش هاینه و کوتوا (همان) تهیه شده است، مفهوم مذکور «نمود تقریب» نامیده شده است. در این قسمت، پیدایش «نمود تقریب» در فارسی را از رهگذر تحول نشانهٔ «نمود استمراری» یا فعل معین «داشتن» به نشانهٔ نمود تقریب مورد واکاوی قرار می‌دهیم. همچنین نشان می‌دهیم که بر اساس داده‌های پژوهش، نمود تقریب در فارسی، مرز میان مقولهٔ دستوری نمود و مقولهٔ دستوری گواه‌نمایی[5] است (برای گواه‌نمایی در فارسی ← امیدواری و گلفام ۱۳۹۶). بر اساس آیخنوالد[6] (۲۰۰۴) گواه‌نمایی به‌شیوهٔ رمزگذاری زبان برای مشخص کردن منبع خبر و نیز عملکرد گوینده، به‌منظور صحیح جلوه دادن سخنش، اطلاق می‌شود. شاهد (۴۵) مفاهیم دوگانهٔ «تقریب» و «گواه‌نمایی» در فارسی را به نمایش می‌گذارد. همان‌طور که مشخص است، گویندهٔ این جملهٔ خبری، زمانی این جمله را تولید می‌کند که ۱) عمل افتادن در شرف وقوع

1. vendler 2. achievement 3. telic 4. accomplishment
5. evidentiality 6. A. Aikhenvald

باشد و شواهد اولیهٔ رخداد افتادن وجود داشته باشد (نمود تقریب)؛ ۲) گوینده در صحنهٔ رخداد حاضر باشد و با یکی از حواس خود، که احتمالاً بینایی است، شاهد رخداد «افتادن» بوده و به‌عنوان منبع خبر اطلاق شود (گواه‌نمایی):

(۴۵) بگیرش! داره می‌افته.

همان‌طور که از شاهد (۴۵) پیداست، ساخت نمود تقریب، که همراه با رمزگذاری مفهوم گواه‌نمایی است، مشابه ساخت «نمود استمراری» است، تنها با این تفاوت که فعل اصلی فعلی دستاوردی است. به بیان دیگر، فعل معین «داشتن» که در مجاورت افعال دیرش‌دار، مفهوم استمرار را به تصویر می‌کشد، در مجاورت افعال دستاوردی که پویا، لحظه‌ای و غایی هستند، نمایشی از مفهوم «قریب‌الوقوع بودن کنش» را به صحنه می‌برد. جهان‌پناه تهرانی (۱۳۶۳) و نغزگوی کهن (۱۳۸۹ب) به کاربرد فعل «داشتن» در بیان نمود تقریب در فارسی اشاره کرده‌اند. جهان‌پناه تهرانی (۱۳۶۳) با توضیح دقیق و مفصل این معنای فعل «داشتن»، به‌درستی به نکتهٔ مهمی اشاره می‌کند و اظهار می‌دارد که کاربرد مفهوم «در شرف وقوع بودن»، مانند مفهوم «استمرار» در فعل معین «داشتن» به نوع فعل بعدی بستگی دارد. در این راستا، او به تقسیم افعال به دو دستهٔ لحظه‌ای و تداومی اشاره می‌کند و بیان می‌دارد که اگر بعد از فعل «داشتن» فعل اصلی لحظه‌ای باشد، کاربرد فعل معین «داشتن» از نوع «در شرف وقوع بودن» یا همان «تقریب» خواهد بود، اما درصورتی‌که فعل بعدی از نوع تداومی باشد، کاربرد فعل معین «داشتن» بیان استمرار یا همان نمود ناقص خواهد بود. جهان‌پناه تهرانی (۱۳۶۳) افعال لحظه‌ای و تداومی را این‌گونه تعریف می‌کند:

> افعال لحظه‌ای افعالی هستند که حالات یا اعمال لحظه‌ای را می‌رسانند؛ یعنی حالات یا اعمالی که امتداد و جریان آنها کوتاه است، چنان‌که تقریباً نادیده گرفته می‌شود، ولی انتهایشان مشخص است. مثلاً افعال «افتادن»، «سکته کردن» و افعالی مانند آنها در زمرهٔ افعال لحظه‌ای قرار می‌گیرند.... افعال تداومی افعالی هستند که اعمال یا حالات بیان‌شده توسط آنها با تداوم همراه است و ابتدا و انتهایشان مدّ نظر نیست و نادیده گرفته می‌شود. مثلاً افعالی چون «خوابیدن»، «خواندن» و مانند آنها از جمله افعال تداومی هستند (جهان‌پناه تهرانی ۱۳۶۳: ۷۰).

با توجه به تحلیل جهان‌پناه تهرانی، می‌توان کاربرد فعل معین را در مجاورت فعل لحظه‌ای «رسیدن» و تداومی «نوشتن» در جملات «داره می‌رسه» و «داره رساله‌اش رو می‌نویسه» تشخیص داد. «داشتن» در مجاورت فعل لحظه‌ای «رسیدن» مفهوم «در شرف وقوع بودن» و در مجاورت فعل تداومی «نوشتن» مفهوم نمود ناقص را رمزگذاری می‌کند. یکی دیگر از نقاط قوت مقالهٔ جهان‌پناه تهرانی این است که او به اولین توجهات دستورنویسان ایرانی به مفهوم «در شرف وقوع بودن» اشاره می‌کند (همان: ۶۸).

مطالعات زبان‌شناختی نشان می‌دهند که مقولهٔ دستوری نمود تقریب از سوی زبان‌شناسان، چه از منظر هم‌زمانی و چه از منظر درزمانی، مورد توجه و مطالعهٔ فردی یا رده‌شناختی قرار گرفته است (→ Comrie 1976; Dahl 1985; Kuteva 2001; Heine & Kuteva 2002). بر اساس مطالعات انجام‌گرفته، نشانه‌های نمود تقریب غالباً از افعالی پا به عرصهٔ وجود می‌گذارند که بر مفاهیم «خواهش» و «خواستن»[1] دلالت دارند. علاوه بر این، محققان بر این باورند که رمزگذاری مفهوم تقریب می‌تواند از منشأ مفاهیم مکانیِ مجاورت (از جمله قیود مکانی مثل «نزدیک») و نیز افعال حرکتی مستقیم (مانند «آمدن») به وقوع بپیوندد. با وجود این، مشاهده می‌شود که در مطالعات حوزهٔ نمود تقریب برخی از جنبه‌های پدیدایی این تغییر زبانی مورد بی‌اعتنایی قرار گرفته است. از جملهٔ این موارد که در بررسی‌های حوزهٔ نمود تقریب به فراموشی سپرده شده‌اند و به همین دلیل در این مختصر به واکاوی آنها خواهیم پرداخت، باید به تأثیر انگیزه‌های مجاورت متنی (مجاز)، نقش شناختی طرحواره‌های رویداد عنصر منبع (استعاره)، معنای وجهی نمود تقریب (گواه‌نمایی) و عوامل کاربردی (هشدار و اخطار) اشاره نمود. این عوامل در کنار هم به رمزگذاری زبانی مفهوم نمود تقریب از رهگذر فعل «داشتن» به‌عنوان ساخت منبع، با طرحوارهٔ رویداد مالکیت و نیز نقش دستوری ثانویهٔ «نمود استمراری» منتهی شده‌اند. با وجود این، بر اساس برخی دیگر از مطالعات حوزهٔ نمود تقریب در فارسی، از جمله لمبتون (۱۹۷۹: ۵۴) و کوتوا و نغزگوی کهن (۲۰۱۱)، مفهوم مذکور همچنین از رهگذر فعل «خواستن» با طرحوارهٔ رویداد

۱. لازم به ذکر است که فعل «خواستن» در فارسی هم در مجاورت برخی از افعال دستاوردی مثل «بالا آوردن» می‌تواند مفهوم «نمود تقریب» را رمزگذاری کند: «می‌خوام بالا بیارم».

«اراده»[1] نیز بیان می‌شود. با وجود این، همان‌طور که پیش‌تر هم اشاره گردید، موضوعی که در پژوهش‌های نمود تقریب در زبان فارسی هیچ‌گاه مورد بررسی قرار نگرفته است، موضوع پیدایش این نمود از منبع طرحوارهٔ رویداد «استمرار» است. ما بحث در این رابطه را با مقدمه‌ای در خصوص نمود تقریب در بخش ۴-۱ آغاز نموده و با استدلال در مورد ویژگی‌های معنایی فعل «داشتن» که از مؤلفهٔ معنایی مجاز ـ بنیاد «استمرار» در فارسی پا به عرصهٔ وجود می‌گذارد، در زیربخش ۴-۲ ادامه می‌دهیم. زیربخش ۴-۳ بر معنای کاربردی نمود تقریب تمرکز داشته و زیر بخش ۴-۴ نشان می‌دهد که تغییرات معنایی، که در این مسیر به وقوع می‌پیوندند، به طور وسیعی حاصل «افزایش گوینده ـ محوری» است.

۴-۱ نمود تقریب: مقدمات

در پیشینهٔ مطالعات حوزهٔ نمود تقریب، این مقولهٔ دستوری را مقوله‌ای «نمودی» معرفی کرده‌اند که ارتباط میان یک وضعیت در لحظهٔ گفت‌وگو و یک رخداد بلافصل را برقرار می‌کند و از این‌طریق، جریان داخلی زمان رخداد را به تصویر می‌کشد. این وضعیتِ «رخداد در حال وقوع» که با پیش‌آگهی در خصوص قریب‌الوقوع بودنِ فعل همراه است، متقارن است با وضعیت پس‌آگهی‌دهندهٔ «نمود نتیجه‌ای»[2] که از رهگذر آن، وضعیتی را در یک زمان مشخص به وضعیتی در یک زمان قبل‌تر از آن پیوند می‌دهد. در مورد اخیر، یعنی «رخداد قریب‌الوقوع»، باید اشاره نمود که صورت دستوری مذکور تنها مرحله‌ای از زمان را رمزگذاری می‌کند که بسیار نزدیک به مرزهای آغاز وضعیتی است که از سوی فعل اصلی بیان می‌شود. با وجود این، به رخداد یا عدم رخداد کنش اشاره‌ای نمی‌شود.

۴-۲ نشانهٔ نمود «تقریب» در فارسی

مفهوم نمود تقریب در فارسی از رهگذر ساختی تحلیلی بیان می‌شود که از همراهی فعل معین «داشتن» و یک فعل لحظه‌ای دستاوردی در زمان حال تشکیل شده است، همانند مثال (۴۶).

(۴۶) بدو، داره خفه می‌شه!

1. volition 2. resultative

بر اساس مثال (۴۶) و آنچه در این پژوهش در خصوص پیدایش کاربردهای غیرهسته‌ای نمود استمراری پیشنهاد شده است، به این نتیجه می‌رسیم که نمود تقریب، زمانی در گفت‌وگو تبلور می‌یابد که نشانهٔ استمراری «داشتن»، توصیف فعلی «دیرش‌دار»[1] را، آن‌گونه که در ساخت استمراری است، بر عهده ندارد، بلکه جریانِ زمان در درون فعلی «دستاوردی»، «تحققی» و «لحظه‌ای» را نشان می‌دهد. معنای جدید و نمودی استمرارِ یک فعل دیرش‌دار، که فعل معین «داشتن» به دست آورده است، در مجاورت افعال تحققی و لحظه‌ای از جمله: «مردن»، «افتادن»، «رسیدن»، «گذشتن»، «خفه شدن» و جز آن دستوری‌تر شده و معنای نمود تقریب یا رخداد قریب‌الوقوع را کسب می‌کند. همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، در گذار از نمود استمراری به نمود تقریب هم نقش فرایند مجاز بسیار کلیدی است، به طوری که این مجاورت فعل معین «داشتن» و فعل «لحظه‌ای» است که پیدایش نمود تقریب را رقم می‌زند. اما سؤالی که باید در رابطهٔ این تغییر به آن پاسخ داد این است که انگیزه و روال این تحول چیست؟ در پاسخ به این سؤال باید به طبیعت افعال تحققی لحظه‌ای رجوع نمود. افعال تحققی لحظه‌ای افعالی آنی هستند؛ یعنی افعالی هستند که بلافاصله پس از آغاز کنش و در مدت زمان بسیار کوتاه به نقطهٔ پایان خود می‌رسند. با در نظر گرفتن کاربرد استمراری فعل «داشتن» در این ساخت باید گفت که غیبت دیرش کنشْ برجسته شدن نقطهٔ آغاز وضعیت را پیش از آنکه رخداد متولد شود به همراه دارد. به بیان دیگر، این افعال لحظه‌ای هستند و فاصلهٔ نقطهٔ آغاز و نقطهٔ پایانشان بسیار کوتاه است، و از سویی فعل معین «داشتن» در این بافت سعی در تمرکز بر دیرش کنش دارد، بنابراین، تنها مفهومی که فعل «داشتن» با توجه به لحظه‌ای بودن این افعال می‌تواند به ساخت اضافه کند، مفهوم دیرش در نقطهٔ آغاز فعل و یا زمان نزدیک شدن به نقطهٔ آغاز است، چون به محض آغاز فعلْ فعل پایان یافته و دیگر زمانی برای دیرش ندارد. بر اساس تحلیلی که از روند پیدایش کارکرد «تقریب» از رهگذر کارکرد «استمراری» در اینجا ارائه گردید، به این نتیجه می‌رسیم که در این روند رابطهٔ مجازی، که از رهگذر «مجاورت» در دنیای زبان‌شناختی پدید آمده است، سبب پیدایش چنین مفهوم ضمنی شده است. در این پژوهش و همان‌طور که

1. durative

پیش‌تر نیز اشاره شد، این ساز و کار تغییر را «بازتعبیر بافت ـ بنیاد» می‌نامیم.

۴-۳ گواه‌نمایی در «نمود تقریب» فارسی

در این قسمت از مقاله به معنایی ثانویه از «نمود تقریب» در فارسی و دیگر استنتاج کاربردی ذهنی‌شدهٔ آن خواهیم پرداخت. سؤالی که در این قسمت مطرح می‌شود این است که اصولاً چرا و به چه دلیل زبان‌های دنیا مفهوم «نمود تقریب» یا « فعل در حال وقوع» را رمزگذاری می‌کنند؟ برای ارائهٔ پاسخ به این سؤال باید بر معانی غیرهسته‌ای این نمود دستوری تمرکز نماییم که به نظر می‌رسد مقاصد کاربردی قدرمندی را دنبال می‌کند و اصولاً به دلیل بیان همین مقاصد کاربردی در زبان رمزگذاری می‌شود. بر اساس مطالعهٔ داده‌های فارسی، نخست این پژوهش بر این باور است که ساخت نمود تقریب در فارسی نوعی گواه‌نمایی است؛ به این معنا که گویندهٔ این ساخت در صحنهٔ وقوع کنش حضور داشته و شاهد قریب‌الوقوع بودن کنش می‌باشد. چنین ساختی در فارسی تفاوت میان یک کنش عن‌قریب یا کنشی در حال وقوع را با کنشی که حتی در آینده‌ای بسیار نزدیک به وقوع می‌پیوندد، به تصویر می‌کشد. شاهد (۴۷) به‌درستی نشان می‌دهد که گوینده به عنوان منبع اطلاع‌رسانی (که غالباً دیداری است) در صحنه حضور دارد و شاهد رخدادی عن‌قریب است؛ وضعیتی که در ساخت آینده وجود ندارد. در این شاهد و با در نظر گرفتن طبیعت چندمعنای پیشوند «می-» (که در ابتدای مقاله به آن اشاره شده است) در این ساخت، پیشوند «می-»، که بر سر فعل لحظه‌ای تحققی «سوختن» ظاهر می‌شود، کارکرد «تقریب» دارد.

(۴۷) اون دستمال‌و بده من! غذا داره می‌سوزه!

در شاهد (۴۷) شرایطی به تصویر کشیده شده است که در آن گوینده در خصوص نشانه‌های موقعیتی بالقوه و قریب‌الوقوع در آینده‌ای بسیار نزدیک به مخاطب هشدار می‌دهد: موقعیت سوختن غذا. بیان «تقریب» در مثال (۴۷) در رایج‌ترین خوانش آن خوانش هشدار را به همراه دارد. هشداری که به مخاطب برای جلوگیری از واقعه‌ای زودآیند داده می‌شود. در این‌راستا، ساخت نمود تقریب در موقعیت‌های تحققی به کار گرفته می‌شود تا توجه

مخاطب را به رخدادی قابل انتظار جلب کند تا در صورت امکان از رخداد آن جلوگیری شود (در مورد رخدادهای ناگوار مانند شاهد (۴۷)) و یا تشویق به شرکت در روند رخداد شود (در مورد رخدادهای میمون مانند شاهد (۴۸)). همان‌طور که شواهد (۴۷) و (۴۸) نشان می‌دهند، انتظار می‌رود که نمود تقریب (خصوصاً با هدف هشدار به مخاطب) از سوی گوینده در موقعیتی رمزگذاری شود که گوینده در صحنه حاضر و یا به آن نزدیک است و معمولاً در زمانی که گوینده غایب از صحنه و یا دور از آن است، به بیان نمی‌رسد. نمود تقریب منبع اطلاعاتی گوینده را به‌شکلی رمزگذاری می‌کند تا مشخص شود گوینده به چه صورت (مثلاً دیداری) از نحوهٔ رخداد کنش مطلع است.

(۴۸) داروی فشار رو کم کن! بچه داره به دنیا می‌آد.

هر دو مثال (۴۷) و (۴۸) به‌روشنی بیان مضامین گواه‌نمایی را بر عهده دارند؛ مضامینی که از رهگذر ساخت نمود تقریب پا به عرصهٔ وجود می‌گذارند و نشان می‌دهند که گوینده بر اساس شواهد دیداری استنتاجی در مورد فعلی در آینده‌ای قریب‌الوقوع به دست داده است.

۴-۴ افزایش «گوینده‌محوری»

در بخش پایانی زیربخش ۲- ۳ نگارندگان به این نکته اشاره کرده‌اند که پیدایش کارکرد تقریب از رهگذر کارکرد ملکی می‌تواند به‌صورت افزایش «گوینده‌محوری» باشد. بر اساس مطالعات نروگ (۲۰۱۲: ۱۰۵) «گوینده‌محوری» یکی از سه بعد جهت‌گیری کنش گفتاری است که «شنونده‌محوری»[1] و «گفتمان‌محوری»[2] دو بعد دیگر آن را تشکیل می‌دهند. فرایند «گوینده‌محوری» در پیدایش معنی گواه‌نمایی ساخت تقریب نیز قابل مشاهده است. مادامی که نمود استمراری منظر نظر زمانی گوینده را از جریان داخلی زمانِ رویدادْ پیش روی مخاطب می‌گذارد، نمود تقریب یک پله فراتر رفته و برون‌یابی[3] گوینده را از موقعیتی جاری به آینده‌ای بالقوه انعکاس می‌دهد؛ یعنی رویدادی غیرواقع.[4] بر اساس مطالعات نروگ (۲۰۱۲: ۲۷۸) «نمود تقریب» از یک سو ساختاری زمانی است، چون می‌کوشد زمان رویدادی را رمزگذاری می‌کند، که پس از زمان مرجع قرار است به

1. listener- oriented 2. discourse- oriented 3. extrapolation 4. irrealis

وقوع بپیوندد، و از سوی دیگر ساختاری وجهی و وابسته به اندیشهٔ گوینده است، چون گزارهٔ مورد اشاره در جمله گزاره‌ای واقعی نیست، بلکه از یک سو گزاره‌ای بر اساس پیش‌آگهی گوینده است و از سوی دیگر گزاره‌ای گواه‌نماست که نشان می‌دهد پیش‌آگهی گوینده بر اساس شواهدی مستند بیان شده است. از این‌رو، باید اذعان نمود که «نمود تقریب» مقوله‌ای درحال گذر از نمود به وجهیت است. علاوه‌بر این، داده‌های زبان فارسی همسو با داده‌های زبانی از زبان‌های دیگر دنیا نشان می‌دهند که وجهیت، خصوصاً وجهیت معرفتی[1] و نیز مقولات گواه‌نمایی در سلسله‌مراتب مقولات دستوری در مکانی بالاتر از بقیهٔ مقولات قرار دارند. این سلسله‌مراتب مقولات دستوری که نخستین بار از سوی نروگ (۲۰۱۲: ۱۰۲) ارائه شده است، نشان می‌دهد که اتخاذ جایگاه‌های بالاتر از سوی مقولات دستوری ارتباط مستقیم با میزان جهت‌گیری به سمت کنش گفتار یا گوینده دارد. از این‌رو، کاملاً منطقی است که ادعا کنیم تاریخ تحول فعل «داشتن» در فارسی آن‌گونه که در این مختصر به تصویر کشیده شد، شاهدی از افزایش گوینده‌محوری و بالطبع جهت‌گیری به سمت کنش گفتاری است.

پس از معرفی دو نمود دستوری «استمراری» و « تقریب» در زبان فارسی، در بخش بعد به معرفی انگاره‌ای خواهیم پرداخت که برای نخستین بار از سوی داوری و نغزگوی کهن (۱۳۹۶؛ ۲۰۱۷) برای بررسی ابعاد پیدایش افعال معین معرفی شده است. انگارهٔ مذکور در پژوهش داوری و نغزگوی کهن (۱۳۹۶) به‌تفصیل، روند پیدایش و تحول افعال معین در زبان فارسی را تشریح کرده است. با وجود این، نگارندگان بر این باورند که این انگاره قابلیت توصیف روند معین‌شدگی افعال معین در تمام زبان‌های دنیا را دارد. در ادامه، به معرفی این انگاره و سپس توصیف روند معین‌شدگی فعل «داشتن» در این انگاره خواهیم پرداخت.

۵ انگارهٔ ابعاد معین‌شدگی

معین‌شدگی فرایندی درزمانی است که از رهگذر آن افعال معین از منابع واژگانی، غالباً افعال اصلی، پا به عرصهٔ وجود می‌گذارند. بر اساس مطالعات کوتوا (۲۰۰۱: ۱) در خلال این فرایند،

1. epistemic modality

که عموماً یکی از نمونه‌های فرایند دستوری‌شدگی قلمداد می‌شود، هویت یک تکواژ از واحدی واژگانی به واحدی دستوری تغییر می‌کند. انگارهٔ ابعاد معین‌شدگی، که نخستین بار از سوی داوری و نغزگوی کهن (۱۳۹۶) معرفی شده است، انگاره‌ای توصیفی است که روند پیدایش افعال معین در زبان فارسی را مورد واکاوی قرار داده است.[۱] با آنکه این انگاره تنها به داده‌های معین در فارسی پرداخته است، اما بر آن است که پیدایش افعال معین در تمام زبان‌های دنیا را می‌توان از این‌طریق توصیف نمود. پیرو مفهوم معین‌شدگی از منظر هاینه (۱۹۹۳)، انگارهٔ ابعاد معین‌شدگی نشان می‌دهد که پیدایش افعال معین و رفتار زبان‌شناختی این واحدهای دستوری، که منشأ اختلافات نظری فراوانی در میان پژوهشگران بوده است، می‌تواند از منظر سه بُعد نیروی معین‌شدگی، منبع معین‌شدگی و درجهٔ معین‌شدگی شناخته شود. بعد اول یا نیروی معین‌شدگی انگیزهٔ آغاز تحول معین‌شدگی را نشان می‌دهد. این بعد نقش دستوری را به تصویر می‌کشد که فعل معین به‌جهت رمزگذاری آن پا به عرصهٔ وجود می‌گذارد. بعد نیروی معین‌شدگی، از آن جهت به‌عنوان نخستین بعد در الگوی ابعاد معین‌شدگی در نظر گرفته می‌شود، چون درصورت غیبت این بعد انگیزه‌ای برای تحولات بعدی وجود ندارد. به بیان دیگر، تمام زنجیرهٔ معین‌شدگی از نقطه‌ای آغاز می‌شود که فعل اصلی برای رمزگذاری یک نقش دستوری مشخص، متحمل تغییرات بعدی می‌شود. بر اساس داده‌های زبان فارسی و پیرو هاینه (۱۹۹۳) ما برآنیم که مهم‌ترین نقش‌های دستوری، که پیدایش افعال معین در زبان فارسی را رقم می‌زنند، نقش‌های زمان دستوری، نمود و وجهیت هستند. نکتهٔ جالب توجه اینجاست که بر اساس مطالعات دبیرمقدم (۱۳۹۵: ۱۹۲) حتی در رویکردهای زایشی نیز به این نکته تأکید شده است که مقولهٔ فعل کمکی دربرگیرندهٔ مقوله‌های «زمان»، «نمود» و «وجه» است.

دومین بعد از انگارهٔ ابعاد معین‌شدگی بعد «منبع معین‌شدگی» است. بر اساس مطالعات هاینه و همکاران (۱۹۹۱) و هاینه (۱۹۹۳) افعال معین که به مفاهیم انتزاعی، از جمله موقعیت زمانی (زمان دستوری)، کران‌نمایی[۲] زمانی (نمود دستوری) و نوع واقعیت دستوری (وجهیت

۱. به دلیل محدودیت فضا در این پژوهش، انگارهٔ ابعاد معین‌شدگی به‌اختصار در اینجا معرفی می‌شود. برای مطالعهٔ بیشتر ← داوری و نغزگوی کهن (۱۳۹۶).

2. contour

دستوری) اشاره دارند، غالباً از منابع واژگانی پا به عرصهٔ وجود می‌گذارند که حامل مفاهیم کلی و عینی موقعیت مکانی، حرکت، مالکیت، فعالیت، تقاضا، موقعیت، حالت بدن و ارتباطات هستند. بر این اساس، هاینه (۱۹۹۳) به‌تفصیل شرح می‌دهد که افعال عام، که در فهرست زیر ارائه شده‌اند، رایج‌ترین منابع فرایند دستوری‌شدگی و به تبع آن معین‌شدگی هستند:

الف) موقعیت مکانی: بودن در، ماندن در،...
ب) حرکت: رفتن، آمدن، حرکت کردن،....
ج) مالکیت: داشتن، گرفتن، به دست آوردن.

با وجود این، هاینه (۱۹۹۳) قویاً بر آن است که افعال مذکور، خود، بخشی از مفاهیم کلی پیچیده‌تری هستند که ازسوی وی طرحواره‌های رویداد نامیده می‌شوند. مفهوم طرحواره‌های رویداد که نخستین بار از سوی هاینه (۱۹۹۳) ارائه شده است، در این پژوهش به‌عنوان مواد اولیهٔ دومین بعدِ انگارهٔ معین‌شدگی یا بعدِ «منبع معین‌شدگی» در نظر گرفته می‌شود. بر اساس مدل ابعاد معین‌شدگی، طرحواره‌های رویدادی، که مسئول پیدایش افعال معین در فارسی هستند، در جدول (۱) به نمایش درآمده‌اند (برای ارتباط طرحواره‌های رویداد ارائه‌شده در این جدول و افعال معین در زبان فارسی ← داوری و نغزگوی کهن ۱۳۹۶).

جدول ۱- طرحواره‌های رویداد مسئول پیدایش افعال معین در فارسی

طرحوارهٔ رویداد	صورت مفهومی
مکان	«الف» در «ب» است
حرکت	«الف» به سمت «ب» حرکت می‌کند
کنش	«الف»، «ب» را انجام می‌دهد
تقاضا	«الف»، «ب» را می‌خواهد
تغییر وضعیت	«الف»، به «ب» تبدیل می‌شود
تساوی	«الف» شبیه به «ب» است
ارزیابی	این «االف» است که «ب»
مالکیت	«الف» مالک «ب» است

پیدایش مفاهیم انتزاعی دستوری از رهگذر طرحواره‌های رویداد عینی فرایندی شناختی است که در خلال آن موقعیت‌های کلیشه‌ای، که پایه‌گذار بنیان تجارب بشری هستند، منابع پیدایش مقوله‌های دستوری جدید، از جمله افعال معین، می‌گردند. از این رو، می‌توان با مراجعه به مفهوم دستوری رمزگذاری‌شده منبع مناسب آن را معرفی نمود.

آخرین بعد انگارهٔ معین‌شدگی بر تغییرات صوری تمرکز دارد که در خلال فرایند معین‌شدگی به وقوع می‌پیوندد. این بعدِ اخیر که درجهٔ معین‌شدگی نام دارد، بیش از ابعاد دیگر، زبان‌ویژه بوده و دامنهٔ تحولاتی را در بر می‌گیرد که بر صورت افعال اصلی در مسیر تبدیل شدن به فعل معین تحمیل می‌شود. انگارهٔ ابعاد معین‌شدگی برای تعیین درجهٔ معین‌شدگی افعال در فارسی ده ویژگی فعلی را، که در جدول (۲) ارائه شده است، مورد واکاوی قرار می‌دهد و از این طریق، درجهٔ معین‌شدگی افعال معین را تعیین می‌کند.

جدول۲- مشخصه‌های فعلی افعال در زبان فارسی بر اساس مقوله‌های دستوری

مشخصهٔ فعلی	مقولهٔ دستوری
پیشوند می -	وجه اخباری
پیشوند ب- + بن مضارع + شناسه	وجه التزامی
(پیشوند ب-) + بن مضارع	وجه امری
پیشوند می- + بن مضارع + شناسه	زمان حال
بن ماضی + پسوند - ت و یا - د	زمان گذشته
بن مضارع فعل خواستن + شناسه + فعل در زمان گذشته	زمان آینده
حضور شناسه‌های فعلی	شخص
حضور شناسه‌های فعلی	شمار
صفت مفعولی + بن ماضی فعل «شدن» + شناسه	جهت مجهول
پیشوند ن-	نفی

همان‌طور که پیش‌تر اشاره گردید، بعد سوم در انگارهٔ ابعاد معین‌شدگی با توجه به تغییرات صوری، که فعل در مسیر معین‌شدگی متحمل می‌شود، درجهٔ معین‌شدگی فعل را تعیین می‌کند. جدول (۳) درجات معین‌شدگی افعال معین در فارسی را به نمایش می‌گذارد.

جدول ۳- درجهٔ معین‌شدگی افعال معین در فارسی

وضعیت صوری فعل معین	درجهٔ معین‌شدگی
حفظ ساختواژهٔ فعل و نمایش کامل ویژگی‌های واژنحوی فعل	درجهٔ اول معین‌شدگی
از دست رفتن بخشی از ویژگی‌های واژنحوی فعل و یا ثابت شدن فعل در یک صورت فعلی مشخص	درجهٔ دوم معین‌شدگی
از دست رفتن صورت کامل واجی فعل	درجهٔ سوم معین‌شدگی

اینک ما در جایی هستیم که می‌توانیم بر اساس انگارهٔ ابعاد معین‌شدگی به تحلیل روند معین‌شدگی نشانهٔ استمراری در فارسی یا فعل معین «داشتن» بپردازیم. همان‌طور که بررسی‌های این مختصر نشان می‌دهد، نیروی معین‌شدگی در تحول فعل اصلی «داشتن» به نشانهٔ نمود استمراری، نمود دستوری استمراری است. منبع معین‌شدگی این فعل مفهوم یا طرحوارهٔ رویداد «مالکیت» است. در خصوص درجهٔ معین‌شدگی این فعل، بعدِ سوم انگارهٔ معین‌شدگی یا درجهٔ معین‌شدگی، که در جدول (۴) به تصویر درآمده است، نشان می‌دهد که فعل اصلی «داشتن» در مسیر تحول به نشانهٔ نمود استمراری در درجهٔ دوم معین‌شدگی قرار می‌گیرد، چون نه‌تنها دستخوش تغییرات وسیع معنایی می‌شود، بلکه برخی از صورت‌های تصریفی از جمله صورت التزامی، امری، آینده و نیز منفی را از دست می‌دهد. جدول (۴) تابلویی از ابعاد معین‌شدگی نشانهٔ نمود استمراری در فارسی یا فعل معین «داشتن» را به معرض نمایش می‌گذارد.

جدول ۴- ابعاد معین‌شدگی فعل «داشتن» در نقش نمود مستمر

نیروی معین‌شدگی	نمود مستمر
منبع معین‌شدگی	طرحوارهٔ رویداد مالکیت
درجهٔ معین‌شدگی	درجهٔ دوم معین‌شدگی (فقدان صورت‌های التزامی، امری، زمان آینده و نفی)

۶ نتیجه

پژوهش حاضر به واکاوی روند پیدایش نشانهٔ تحلیلی نمود مستمر در فارسی امروز از منبع واژگانی با مفهوم مالکیت و نیز معانی هسته‌ای و غیرهسته‌ای آن اختصاص دارد. با توجه به منبع واژگانی این نشانهٔ دستوری، این مختصر نشان داد که مفهوم اخیر از رهگذر روابط مجازی بارزی پا به عرصهٔ وجود گذشته است که انگیزهٔ پیدایش تعابیر بافت ـ بنیاد جدید شده‌اند. بر اساس تحلیل این مختصر از واکاوی داده‌ها، توانش معنایی فعل «داشتن» در فارسی که بازتعبیرِ «استمرارِ یک فعل دیرشی» از مفهوم اولیهٔ مالکیت را امکان‌پذیر می‌سازد، تحولی مفهومی را از «مالکیت پدیده‌ای فیزیکی» به «مالکیت پیوستار یک کنش در نقطهٔ کانونی گفتار» رقم می‌زند. این تغییر معنایی، که تابلویی از «گوینده‌محوری» را به نمایش می‌گذارد، همسو با فرایند دستوری‌شدگی است. در این میان، علاوه بر ویژگی کلی سوگیری به سمت گوینده، داده‌های پژوهش کاربردهای متمایزی از این نشانهٔ دستوری، از جمله نمود تقریب را به معرض نمایش گذاشتند که مبتنی بر آرا و اندیشه‌های گوینده بودند. کاربردهای مذکور موقعیت‌های وابسته به جهان بیرون از زبان را رمزگذاری نمی‌کردند، بلکه بیشتر بر اساس بیان مفهوم‌سازی ذهنی گوینده پا به عرصهٔ وجود گذاشته‌اند. پیکرهٔ کلی تغییرات ارائه‌شده در روند پیدایش نشانهٔ دستوری نمود استمراری در فارسی را می‌توان به‌صورت زنجیرهٔ دستوری‌شدگی زیر به تصویر کشید:

نشانهٔ مکانی > نشانهٔ مالکیت > نشانهٔ نمود استمراری > نشانهٔ نمود تقریب.

در این پژوهش همچنین روند معین‌شدگی فعل «داشتن» در فارسی از رهگذر انگارهٔ پیشنهادی «ابعاد معین‌شدگی» تحلیل گردید. مدل مذکور، که مدلی توصیفی از ساخت افعال معین است، در سه بُعدِ نیروی معین‌شدگی، منبع معین‌شدگی و درجهٔ معین‌شدگی معرفی شده است. با پیروی از این انگارهٔ بینامؤلفه‌ای [1] از تغییر، پژوهش حاضر بر سه مؤلفهٔ ساختی فعل معین «داشتن» با مفهوم اصلی نشانهٔ نمود استمراری تمرکز می‌کند. مؤلفهٔ «نقشی» این فعل معین به‌عنوان بعدِ نیروی معین‌شدگی معرفی شده است. این بعد از رهگذر رمزگذاری

1. cross-componential

مفاهیم انتزاعی و دستوری جدید، تغییرات معنایی را رقم می‌زند. منبع معین‌شدگی، که مؤلفهٔ دوم این انگاره را تشکیل می‌دهد، طبیعت و ویژگی‌های معنایی عنصر منبع را در این مسیر نشان می‌دهد که می‌توان گفت از اهمیت بسزایی در پیدایش معنای هدف برخوردار است. بر اساس مشاهدات و بررسی ویژگی‌های فعلی و نظام افعال معین در زبان فارسی، و نیز پیرو اصل مقوله‌زدایی در دستوری‌شدگی (Heine 1993: 55)، پژوهش حاضر میزان تغییرات واژنحوی را، که افعال واژگانی در مسیر تحول به افعال معین متحمل می‌شوند، تعیین می‌کند. این تغییرات شامل از دست رفتن و یا خنثی‌شدگی نشانه‌های ساختواژی و نیز امکانات نحوی فعل واژگانی است. این مختصر بر طبق انگارهٔ ابعاد معین‌شدگی نشان داد که فعل معین «داشتن» به‌عنوان نشانهٔ نمود استمراری، مفهوم نمود استمراری را به‌عنوان نیروی معین‌شدگی و طرحوارهٔ رویداد «مالکیت» را به‌عنوان منبع معین‌شدگی برگزیده است. همچنین نشان دادیم که فعل مذکور در مسیر تحولات معین‌شدگی در درجهٔ دوم قرار می‌گیرد.

منابع

احمدی گیوی حسن و حسن انوری (۱۳۷۹)، دستور زبان فارسی ۱، تهران: فاطمی.

استاجی، اعظم (۱۳۸۵)، «گذر از مالکیت به نمود در زبان فارسی»، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، دورهٔ جدید، ش ۱۹ (پیاپی ۱۶)، ص ۱-۱۵.

افراشی، آزیتا (۱۳۸۷)، ساخت زبان فارسی، تهران: سمت.

امیدواری، آرزو و ارسلان گلفام (۱۳۹۶)، «بررسی گواه‌نمایی در زبان فارسی: رویکردی رده‌شناختی»، جستارهای زبانی، دورهٔ ۸، ش ۱، (پیاپی ۳۶)، ص ۷۹-۹۹.

ترجمهٔ تفسیر طبری ← کشاورز.

جاماسب ـ آسانا، جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب (۱۳۷۱)، متون پهلوی، گزارش: سعید عریان، تهران: کتابخانهٔ ملی جمهوری اسلامی ایران.

جهان‌پناه تهرانی، سیمین‌دخت (۱۳۶۳)، «فعل‌های لحظه‌ای و تداومی»، مجلهٔ زبان‌شناسی، س ۱، ش ۲، ص ۶۴-۱۰۰.

داوری، شادی (۱۳۹۳)، «نمود تکمیلی در زبان فارسی»، مجلهٔ پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، دورهٔ ۴، ش ۷، بهار و تابستان، ص ۱۶۹-۱۹۱.

ـــــــــ (۱۳۹۵)، «تکوین انعکاسی‌ها و انعکاسی‌های تأکیدی در زبان فارسی: رویکرد دستوری‌شدگی»، دستور (ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان)، ش ۱۲، ص ۶۹-۱۲۵.
ـــــــــ (۱۳۹۷)، «کلمات مرکّب انعکاسی در فارسی: رویکرد دستوری‌شدگی»، مجلهٔ زبان و زبان‌شناسی، دورهٔ ۱۴، ش ۲۸، شمارهٔ پیاپی ۲۱۸، پاییز و زمستان، ص۱۲۱-۱۳۶.
ـــــــــ (۱۳۹۹)، «پیدایش قیود گواه‌نما از فعل گفتن در فارسی: رویکرد دستوری‌شدگی»، مجلهٔ پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، دورهٔ ۷، ش ۲۰، پاییز و زمستان، ص ۱۸۹-۲۱۹.
ـــــــــ و مهرداد نغزگوی کهن (۱۳۹۱)، «دستوری‌شدگی افعال ارتقایی در زبان فارسی»، مجموعه مقالات هشتمین همایش زبان‌شناسی ایران، به کوشش محمد دبیرمقدم، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
ـــــــــ (۱۳۹۶)، افعال معین در زبان فارسی: رویکرد دستوری‌شدگی، تهران: نویسهٔ پارسی.
دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۴)، پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
ـــــــــ (۱۳۹۵)، زبان‌شناسی نظری، تهران: سمت.
راسخ مهند، محمد (۱۳۸۸)، گفتارهایی در نحو، تهران: نشر مرکز.
طبیب‌زاده، امید (۱۳۹۱)، دستور زبان فارسی: بر اساس نظریهٔ گروه‌های خودگردان در فارسی، تهران: نشر مرکز.
غلامعلی‌زاده، خسرو (۱۳۸۰)، ساخت زبان فارسی، تهران: احیا کتاب.
قاآنی ← کشاورز.
کشاورز، کریم (۱۳۸۸)، هزار سال نثر فارسی، تهران: علمی.
کنت، رونالد. جی (۱۳۸۴)، فارسی باستان: دستور زبان، متون، واژه‌نامه، ترجمهٔ سعید عریان، تهران: سازمان میراث فرهنگی و گردشگری.
ماهوتیان، شهرزاد (۱۳۷۸)، دستور زبان فارسی: از دیدگاه رده‌شناسی، ترجمهٔ مهدی سمایی، تهران: نشر مرکز.
مشکوةالدینی، مهدی (۱۳۷۹)، دستور زبان فارسی: بر پایه نظریه گشتاری، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
معمری ← کشاورز.
ناصرخسرو ← کشاورز.
نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۸۷الف)، «دستوری‌شدگی و دستوری‌زدایی، فرایندهایی مستقل و موازی»، زبان و زبان‌شناسی، ش ۱، ص ۱-۸.
ـــــــــ (۱۳۸۷ب)، «بررسی فرایند دستوری‌شدگی در فارسی جدید»، دستور (ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان)، پیاپی ۴، ص ۳-۲۴.
ـــــــــ (۱۳۸۹الف)، «چگونگی شناسایی موارد دستوری‌شدگی»، پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، ش ۲، ص ۱۴۹-۱۶۵.

ـــــــــ (۱۳۸۹ب)، «افعال معین و نمایش نمود در زبان فارسی»، ادب‌پژوهی، س ۴، ش ۱۴، ص ۹۳-۱۱۰.
هدایت، صادق (۱۳۳۸)، علویه خانم، تهران: امیرکبیر.

Aikhenvald, Alexandra (2004), *Evidentiality*, Oxford: Oxford University Press.
Anderson, Gregory D. S. (2006*)*, *Auxiliary Verb Construction*, Oxford: Oxford University Press.
Bartholomae, Christian (1904), *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg: Trübner.
Benveniste, Emile (1966), *Problèmes de Linguistique Générale*, Paris: Gallimard.
Bybee, Joan L., William Pagliuca & Revere D. Perkins (1994), *The Evolution of Grammar: Tense, Aspect and Modality in the Languages of the World*, Chicago: The University of Chicago Press.
Comrie, Bernard (1976), *Aspect*, Cambridge: Cambridge University Press.
Dahl, Östen (1985), *Tense and Aspect Systems*, Oxford: Basil Blackwell.
Davari, Shadi & Mehrdad Naghzguy-Kohan (2017), "The Grammaticalization of Progressive Aspect in Persian", In: *The Grammaticalization of Tense, Aspect, Modality and Evidentiality: A Functional Perspective*, Hengeveld, Kees, Heiko Narrog, Hella, Olbertz (Eds.), Series: Trends in Linguistics, Studies and Monographs .
Dehghan, Iraj (1972), "Dâštan as An Auxilary in Contemporary Persian", *Archiv Orientální* 40. pp. 198-205.
Ghomeshi, Jila (2001), "Control and Thematic Agreement", *Canadian Journal of Linguistics* 46 (1-2), pp. 9-40.
Gignoux, Philippe (2003), *Ardavirafname*,Tehran: Institut Français de Recherche en Iran.
Givón, Talmy (1984), *Syntax: A Functional-typological Introduction,* vol.1 Amsterdam & Philadelphia: John Benjamins.
Harley, Heidi. (2002). Possession and the Double Object Construction, In Pierre Pica & Johan Rooryck (ed.), *Yearbook of Linguistic Variation*, vol. 2. Amsterdam & Philadelphia: John Benjamins.
Heine, Bernd & Tania Kuteva (2002), *World Lexicon of Grammaticalization*, Cambridge: Cambridge University Press.
———— , Ulrike Claudi & Friederike Hünnemeyer (1991), *Grammaticalization: A Conceptual Framework*, Chicago: University of Chicago Press.
Heine, Bernd (1993), *Auxiliaries. Cognitive Forces and Grammaticalization*, Oxford: Oxford University Press.
———— (1997), *Possession*. *Cognitive Sources, Forces, and Grammaticalization*, Cambridge: Cambridge University Press.
———— (2002), "On the Role of Context in Grammaticalization", In: *New Reflections on Grammaticalization*, Ilse Wischer, & Gabriele Diewald (eds.), Oxford & New York: Oxford University Press.
Hengeveld, Kees (2011), "The Grammaticalization of Tense, Mood and Aspect", In: *The Oxford Handbook of Grammaticalization*, Bernd Heine & Heiko Narrog (eds.), Oxford: Oxford University Press, pp. 462-472.
Hopper, Paul J. and Elizabeth Closs Traugott (1993), *Grammaticalization*,

Cambridge: Cambridge University Press.
Kayne, Richard S. (1993), Toward a Modular Theory of Auxiliary Selection, *Studia Linguistica* 47. pp. 3–31.
Kent, Roland G. (1953), *Old Persian*, New Haven, Connecticut: American Oriental Society
Killie, Kristin (2004), Subjectivity and the English Progressive, *English Language and Linguistics* 8 (1). pp. 25–46.
Kranich, Svenia (2010), *The Progressive in Modern English A Corpus-based Study of Grammaticalization and Related Change*, Amsterdam: Rodopi.
Kuteva, Tania & Mehrdad Naghzguy Kohan (2011), *On Grammatical Categories and Linguistic Categorization*, Summer School on Iranian Linguistics, Universität Hamburg.
Kuteva, Tania (2001), *Auxiliation: an Enquiry into the Nature of Grammaticalization*, Oxford: Oxford University Press.
Laka, Itziar (2006), "Deriving Split Ergativity in the Progressive: The Case of Basque" In: Johns, A. D. Massam, & J. Ndayiragije (Eds.), *Ergativity. Emerging Issues*, Dordrecht: Springer, pp. 173-196.
Lakoff, George & Mark Johnson (1980), *Metaphors We Live by*, Chicago: The University of Chicago Press.
Lambton, Ann K. S. (1979), *Persian Grammar*, Cambridge: Cambridge University Press.
Mackenzie, D. N. (1986), *A Concise Pahlavi Dictionary*, London: Oxford University Press.
Narrog, Heiko (2012), *Modality, Subjectivity, and Semantic Change*, Oxford: Oxford University Press.
Skjærvø, Prods O. (2002), *An Introduction to Old Persian*, Revised and Expanded 2nd Version, https://www.fas.harvard.edu/~iranian/OldPersian/opcomplete.pdf. (accessed 10 May 2013)
Stassen, Leon (2009), *Predicative Possession*, Oxford: Oxford University Press.
Steinkrüger, Patrick O. (1997), "Zur Grammatikalisierung der haben-Verben im Katalanischen", *Sprachtypologie und Universalienforschung* 50 (4), pp. 329-338.
Storms, G. (1964), "The Subjective and the Objective Form" in: *Modern English. English Studies.* Supplement presented to R. W. Zandvoort on the occasion of his seventieth birthday, Amsterdam: Swets & Zeitlinger, pp. 57-63
Taleghani, H. Azita (2008), *Modality, Aspect and Negation in Persian*, Amsterdam & Philadelphia: John Benjamins.
Vendler, Zeno (1957), "Verbs and Times", The Philosophical Review, vol. 66, N0. 2, pp. 143-160.
Windfuhr, L. Gernot (1979), *Persian Grammar. History and State of Its Study*, The Hague: Mouton.
Zhukovski, Valentin A. (1899), *Asrr al-tawd f maqmt al-Shaykh Ab Sa'd*, Pitrbrgh: Pitrbrgh Dr al-Khalfah.

مقاله

دستور

ویژه‌نامهٔ فرهنگستان، سال ۱۳۹۹، شمارهٔ ۱۶، صفحهٔ ۱۴۹-۱۷۳

پیش‌نیازهای بررسی آسیب‌شناختی خط و زبان فارسی در فضای مجازی

مریم مسگرخویی (دانش‌آموختهٔ دکتری زبان‌شناسی همگانی، پژوهشگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده: در سال‌های اخیر که ارتباطات و تبادل اطلاعات در فضای مجازی به طور روزافزون در حال گسترش بوده، نحوهٔ کاربرد زبان و تحولات آن مورد توجه بسیاری از پژوهشگران و متخصصان این حوزه قرار گرفته است. از نظر برخی این تحولات در جهت تخریب و انحراف زبان رو به گسترش است. برخی دیگر آن را جزء روند طبیعی تغییر زبان معرفی می‌کنند. اما آنچه در این میان مورد بی‌توجهی پژوهشگران قرار گرفته است، شرایط زبانی، فرهنگی و اجتماعی این تحولات و واکنش کاربران به آنهاست. در این مقاله تلاش می‌کنیم با بررسی چنین شرایطی زمینهٔ ورود به پژوهش‌های دقیق‌تر، بر پایهٔ داده‌های زبان فضای مجازی، و در ادامه، فرایند برنامه‌ریزی زبانی را فراهم کنیم. طبق نتایج این مقاله، عوامل فنّاورانه، اجتماعی و فرهنگی بسیاری وجود دارد که رفتار کاربران در کاربرد زبان در فضای مجازی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و انتخاب‌هایی را پیش روی آنها قرار می‌دهد که منجر به نونویسی در ارتباطات زبانی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: فضای مجازی، فنّاوری ارتباط، نونویسی، نت‌گفتار، برنامه‌ریزی زبانی.

۱ مقدمه

در سال‌های اخیر، اینترنت بر زندگی انسان تسلطی غیرقابل انکار یافته است و استفاده از رایانامه و پیام‌رسان به‌سرعت جایگزین صورت‌های سنتی ارتباط شده و وب، اولین انتخاب افراد، هنگام جست‌وجوی اطلاعات و سرگرمی‌های مورد علاقه‌شان است.

در آغازِ ابداع و ورود اینترنت به زندگی بشر، نگاه بنیادی معطوف به فنّاوری بوده است، اما بعدها این نگاه به انسان‌ها، اهداف و ویژگی‌های آنها معطوف شد. از همان زمان، اینترنت به طور روزافزون از نقطه‌نظر اجتماعی نگریسته شد و در نتیجه، نقش زبان مهم‌تر و برجسته‌تر شد. در واقع، با وجود دستاوردهای فنّاورانهٔ قابل توجه و خودنمایی بصری و بازنمایی تصویری این پدیده، این ماهیت زبانی آن است که در هر نقش و موقعیتی به چشم می‌آید. اگر بپذیریم که ظهور اینترنت یک انقلاب است، باید اذعان کرد این انقلاب از جنس زبان است. در واقع، ظهور اینترنت و توسعهٔ سریع ارتباطات الکترونیکی به ظهور نوع جدیدی از زبان منجر شده است. حال سؤال اینجاست که اینترنت چگونه و با چه روندی بر زبان تأثیر می‌گذارد؟ این سؤال نوعی نگرانی در خود مستتر دارد و بالطبع دیدگاه بنیادی در پاسخ به این سؤال این است که از زمانی که گفت‌وگو و تبادل زبانی در اینترنت شروع به حکمرانی در دنیای ارتباطات کرده است، استانداردهای زبانی در حال از بین رفتن هستند؛ الگوهای کاربرد زبانْ پیش‌بینی‌کنندهٔ پایان سواد زبانی و نوشتاری‌اند و خلاقیت و انعطاف زبانی در پی جهانی‌شدگی از بین خواهد رفت. به طور کلی، اعتقاد عمومی این است که زبانِ فضای مجازی پدیده‌ای مختص قرن بیست‌ویکم و حاوی یک سبک گرافیکی کاملاً متمایز و پر از اختصار و کاربردهای انحرافی از زبان است و توسط نسل جوان، که به استانداردها هیچ اهمیت نمی‌دهد، استفاده می‌شود. طبق این روایات اغراق‌آمیز و تحریف‌شده، نوعی فاجعه یا انحطاط زبانی، بسیار قریب‌الوقوع است.

اما در این میان همواره این سؤال بی‌پاسخ مانده است که وقتی مردم زبان را در فضای مجازی استفاده می‌کنند، دقیقاً چه اتفاقی برای آن می‌افتد و به‌لحاظ زبانی، فرهنگی و اجتماعی چه شرایطی به وجود می‌آید که آنها دست به نونویسی‌ها و رفتارهای زبانی به‌ظاهر

ناهنجار و غیراستاندارد در فضای مجازی می‌زنند. به نظر می‌رسد با بررسی‌های علمی دقیق و چندجانبه و با در نظر گرفتن موقعیت خاص اینترنت در زندگی روزمرهٔ مردم، می‌توان به توصیف و تبیین دقیق‌تر و متفاوت‌تر از آنچه در بالا به آن اشاره شد، دست یافت. اما پیش از شروع بررسی‌های نظری و داده‌بنیاد دربارهٔ خط و زبان در فضای مجازی لازم است زمینه‌های فنّاورانه، اجتماعی، فرهنگی و غیره را در نظر گرفت تا با دیدی واقع‌بینانه‌تر در این مسیر قدم گذاشت، نه با دیدگاهی حاکی از ترس و تحقیر نسبت به عناصر زبانی در فضای مجازی.

۲ نقطه‌نظر تاریخی به پدیده‌های مشابه

مروری بر دستاوردها و ابداعات بشر در طول تاریخ در زمینهٔ رسانه و ارتباطات که زبان عنصر اصلی آنها بوده است، نشان می‌دهد که همواره در ابتدای امر مقاومتی شدید و نقطه‌نظراتی غیرانعطاف‌پذیر دربارهٔ آنها وجود داشته است. در قرن پانزدهم، در آغاز ابداع صنعت چاپ، کلیسای کاتولیک آن را اختراعی شیطانی توصیف کرد؛ با این توضیح که انتشار عقاید بدون سانسور منجر به فروپاشی نظم اجتماعی می‌شود و مردم در معرض خطر نابودی قرار می‌گیرند. بلافاصله اقداماتی سریع برای کاهش اثرات بالقوّهٔ بد آن انجام شد. برای نمونه، در نیم قرن اوّل پس از چاپ کتاب مقدس گوتنبرگ (۱۴۵۵م)، یک دفتر سانسور دولتی برای سرکوب ترجمه‌های غیرمجاز کتاب مقدس تأسیس شد (۱۴۸۶م) و بلافاصله پس از آن، پاپ الکساندر ششم دستور سانسور کتاب‌های به گمان آنها ضد دین را صادر کرد (۱۵۰۱م). تقریباً ۴۰۰ سال بعد، نگرانی‌ها و مقاومت‌های مشابهی هنگام ورود تلگراف، تلفن و فناوری پخش صدا نیز وجود داشت. برخی سردمداران ادعا می‌کردند که تلگراف بنیادهای خانواده را از بین می‌بَرد و موجب ترویج جنایات عدیده می‌شود. تلفن روابط اجتماعی را تضعیف می‌کند و تلویزیون وسیله‌ای برای تبلیغ ناهنجاری‌ها خواهد بود. در هر یک از موارد بالا، مجادلات زبانی بسیاری پدید آمد. برای نمونه، به دنبال ظهور صنعت چاپ، ترجمه‌های بومی از انجیل ارائه شد و این بحث به وجود آمد که زبان‌های بومی برای

ترجمه و استفاده از کتاب مقدس مناسب نیستند و قداست آن را زیر سؤال می‌برند. یا هنگامی که فناوری پخش صدا ابداع شد، بحث بر سر این موضوعات که چه نوع تلفظی از یک زبان باید به عنوان تلفظ معیار استفاده شود، وضوح کلامی چگونه باید بالا رود و گویش‌ها و لهجه‌ها چگونه باید استفاده شوند، بالا گرفت (Crystal 2006: 1-2).

مشابه چنین دیدگاه‌هایی اکنون در مورد اینترنت و رفتارهای زبانی خاص آن در همه جای دنیا در جریان است. همهٔ متخصصانی که به نحوی با زبان سروکار دارند، از زبان‌شناسان و ادیبان گرفته تا روزنامه‌نگاران و معلمان، نگران زبان در فضای مجازی هستند و روایت‌ها و عقاید اغراق‌آمیز و تحریف‌شده از آنچه در فضای مجازی می‌گذرد به دست می‌دهند و وقوع یک فاجعهٔ زبانی را پیش‌بینی می‌کنند.

۳ هدف از بررسی خط و زبان در فضای مجازی

هدف ما هنگام بررسی خط و زبان در فضای مجازی در درجهٔ اول باید این باشد که بفهمیم ماهیت رسانه‌های الکترونیکی، هم‌زمان با ماهیت جهانی اینترنت و استفادهٔ فراوان از آن، بر زبان به طور کلی و بر یک زبان خاص چگونه تأثیر می‌گذارد. ماهیت رسانه‌های الکترونیکی به‌گونه‌ای است که کانالی فراهم می‌کنند که توانایی ما برای ارتباط را تسهیل و درعین حال محدود می‌کنند و مشکل بنیادی نیز از اینجا شروع می‌شود، زیرا بسیاری از کارهایی که ما با زبان گفتار و نوشتار انجام می‌دهیم، در این فضا قابل دستیابی نیست. بنابراین اولین قدم این است که بدانیم ویژگی‌های زبانی انقلاب الکترونیکی چیست و اینکه آیا روشی که ما از زبان در اینترنت استفاده می‌کنیم، درحال تمایز گرفتن از رفتار زبانی قبلی ماست، طوری که بشود اسم تغییر انقلابی روی آن گذاشت؟ (ibid: 6)

گام دوم این است که بفهمیم آیا اینترنت رسانهٔ زبانی همگانی است یا مجموعه‌ای از گویش‌های مجزّاست که پیش‌زمینه‌ها، نیازها، اهداف و نظرات متفاوت هر کاربر را منعکس می‌کند و یا اینکه ترکیبی از تمایلات و کاربردهای فردی است که هنوز قابل طبقه‌بندی نیستند.

وظیفهٔ دیگر ما این است ویژگی‌های زبان در فضای مجازی را مشخص کنیم. برای این

منظور باید آن را در موقعیت‌های مختلفی که استفاده می‌شود، بررسی کنیم تا ببینیم دقیقاً چه اتفاقی در حال افتادن و چه مسیری در حال طی شدن است.

۴ اصطلاحات کلیدی

پیش از شروع بحث اصلی لازم است برخی اصطلاحات کلیدی جدید و قدیمی که در این مقاله با آنها سروکار خواهیم داشت و نیز معنای آنها را مرور کنیم.

گونهٔ زبانی:[1] به شکل قابل تمیزِ زبان، گونهٔ زبانی می‌گوییم. هر گونهٔ زبانی، یک نوع نظام‌مند از بیانِ زبانی است که کاربرد آن توسط عوامل موقعیتی تعیین می‌شود. به طور کلی، گونه‌های زبانی شامل گفتار و نوشتار، گویش‌های منطقه‌ای و اجتماعی، ژانرهای شغلی، کاربرد زبانی خلاق، مانند ادبیات و مجموعهٔ بزرگی از دیگر سبک‌های بیانی است. گونه‌های زبانی سامان‌مند و قابل پیش‌بینی هستند.

رایاسپهر:[2] دنیای برخطِ اطلاعات موجود یا ممکن در شکل دیجیتالی.

نت‌وند:[3] ساکنان دنیای اینترنت؛ کسانی که در حال حاضر زمان قابل توجهی را آنلاین هستند.

نت‌گفتار:[4] گفتمان الکترونیکی به معنی صورت نوشتاری زبان که مردم در ارتباطات الکترونیکی استفاده می‌کنند. بخش «گفتار» در این اصطلاح معنای کلی‌تری دارد و شامل نوشتار و گفتار است و درعین‌حال معنی ادراکی نیز دارد و شامل شنیدن و خواندن نیز است. نت‌گفتار ویژگی‌هایی دارد که خاص اینترنت است و آن را از گفتار و نوشتار هنجار متمایز می‌کند. اصطلاحات گوناگون دیگری که در منابع موجود به چشم می‌خورند، عبارت‌اند از: «گفتمان الکترونیکی»، «زبان الکترونیکی»، «زبان اینترنت»، «رایاگفتار»، «نت‌زبان»، «رایازبان» و «زبان مجازی».

نونویسی:[5] روش‌های جدید نگارش در فضای مجازی.

هرچه‌گرایی:[6] تمایل به هرچه که پیش آید؛ بی‌تفاوتی نسبت به مسائل مختلف و نتایج آنها.

---

1. language variety
2. cyberspace
3. netizen
4. netspeak
5. neography
6. whateverism

۵ قواعد ارتباط در فضای مجازی

مسئله‌ای که در حال حاضر در فضای مجازی در حال اتفاق افتادن است این است که کاربران به دنبال دستیابی به قواعد نحوهٔ برقراری ارتباط مؤثر از طریق زبان هستند. منظور از قواعد، معنی همگانی آن است؛ یعنی اصولی که مورد توافق همهٔ کاربران باشد، به‌گونه‌ای که در تبادل اطلاعات با استفاده از زبان، آنها بتوانند بدون سوء تفاهم منظورشان را منتقل کنند (ibid). در حال حاضر، هنوز قواعد نسبتاً مشخص و مدونی وجود ندارد. اولاً به این دلیل که اینترنت، در مقایسه با رسانه‌های زبانی دیگر مثل نوشتار، بسیار نوپاتر است. مردم نیاز به پیش‌بینی‌پذیری، اطمینان و آشنایی بیشتر با زبان اینترنت دارند. در واقع، آنها درصددند محدودیت‌های ارتباط الکترونیکی را در زبان به روش‌های مختلف جبران کنند. دلیل دیگر این است که ماهیت اینترنت اجازهٔ آزادی عمل فردی را افزایش می‌دهد و به همین دلیل مردم به دنبال اِعمال روش‌های فردی در ارتباط هستند، اما می‌دانند که اگر بیش از اندازه فردگرایی داشته باشند، مشکل عدم درک متقابل خواهند داشت.

۶ پیش‌نیازهای بررسی آسیب‌شناختی خط و زبان در فضای مجازی

تصور عمومی این است که مردم هنگام استفاده از فضای مجازی خودسرانه رفتار می‌کنند و از قوانین عدول می‌کنند و به‌اصطلاح زبان را خراب می‌کنند. ولی این بخش قضیه در نظر گرفته نمی‌شود که کاربران اینترنت همواره تحت فشارهای متعددی هستند و مجبورند برای آن راهکارهایی بیندیشند و روش‌های جدید به کار ببرند. بنابراین، باید گفت که بسیاری از این رفتارها گریزناپذیر و حتی طبیعی‌اند.

همان‌گونه که اشاره شد، لازم است پیش از بررسی خط و زبان به صورت کلی و یک خط و زبان خاص، مانند فارسی، عوامل تأثیرگذار بر نحوهٔ رفتار کاربران مدّ نظر قرار بگیرد. اینکه ما با این عوامل آشنا باشیم دیدی واقع‌بینانه‌تر دربارهٔ تصمیم‌ها و رفتارهای زبانی آنها به دست می‌آوریم و اگر قرار بر برنامه‌ریزی زبانی و فراهم آوردن زمینه‌های آموزشی باشد، روش‌های درست‌تری به کار می‌گیریم.

۶-۱ ماهیت الکترونیکی، جهانی و تعاملی اینترنت

ماهیت الکترونیکی، جهانی و تعاملی اینترنت نتایجی برای نوع زبانی که در آن یافت می‌شود، دارد. این نتایج به قرار زیرند:

الف) **ماهیت سخت‌افزاری اینترنت.** اولین نتیجه، ناشی از این واقعیت است که انتخاب‌های ارتباطی کاربران به‌واسطهٔ ماهیت سخت‌افزارهای لازم برای دسترسی به اینترنت محدود می‌شوند. بنابراین، مجموعهٔ نویسه‌های صفحه‌کلید است که ظرفیت زایایی زبانی (نوع اطلاعاتی که می‌تواند فرستاده شود) را تعیین می‌کند و اندازه و پیکربندی صفحه‌نمایش نیز ظرفیت دریافت زبانی را (نوع اطلاعاتی که می‌تواند دیده بشود). تایپ کردن فشار زیادی را به فرستنده وارد می‌کند، زیرا مجبور است برای بیان آنچه می‌خواهد، گزینشی عمل کند، به‌ویژه زمانی که مهارت زیادی در تایپ کردن ندارد. گزینشی عمل کردن در بیان خود منجر به ابهام می‌شود. صفحه‌کلید طوری طراحی نشده است که با زبان طبیعی در تطابق و هماهنگی باشد. در واقع، هدف بنیادی از طراحی آن کار با ارقام است نه حروف. از طرفی، طراحانِ صفحه‌کلیدهای تلفن‌های همراه به زیبایی و ظاهر آن بیشتر از کارایی‌اش اهمیت می‌دهند. از طرف دیگر، گوشی‌های تلفن همراه روزبه‌روز کوچک‌تر می‌شوند، اما انگشتان ما در همان اندازه می‌مانند. صفحه‌کلیدها نهایتاً ۲۷ حرف را نشان می‌دهند، در حالی که برای نمونه در فارسی تعداد حروف الفبا ۳۲ است که باید با تعداد حروف صفحه‌کلید مطابقت پیدا کند. علائم نگارشی نیز، جز یکی دو علامت، هیچ کدام در صفحه‌کلید وجود ندارند. بنابراین، هر راهکار زبانی‌ای که مشکل فشار دادن هر حرف یا ایجاد کردن درنگ را کم کند، برای کاربر جذاب خواهد بود و انتظار می‌رود در هر موقعیتی که بشود یک کلمه کوتاه شود، بدون اینکه قابلیت فهمش از بین برود، حتماً این کار انجام شود.

ب) **ماهیت نرم‌افزاری اینترنت.** هم فرستنده و هم گیرنده به دلیل ویژگی‌های نرم‌افزاری اینترنت که آنها را به‌هم ارتباط می‌دهد، به طور مضاعف به‌لحاظ زبانی محدود می‌شوند. البته از سویی برخی از فعالیت‌های زبانی بنیادی هستند که توسط این رسانه تسهیل می‌شوند. اما برخی دیگر به‌هیچ‌وجه نمی‌توانند در این فضا اجرا شوند. فعالیت‌های زبانی

دیگری نیز هستند که تنها و تنها از طریق همین رسانه انجام می‌شوند و هیچ رسانهٔ دیگری قادر به انجام آن نیست. مردم در مواجه با چنین فشارهایی، رفتاری برای جبران کمبودهای زبانی خود انجام می‌دهند.

ج) **ناشناس بودن در رسانهٔ الکترونیکی.** ویژگی امکان ناشناس ماندن در تعاملات اینترنت منجر به این می‌شود که مردم خود را کمتر منع‌شده ببینند و از این رو، برای بیشتر و متفاوت‌تر از همیشه حرف زدن جسورتر می‌شوند و آزادی عمل بیشتری برای دخل و تصرف در زبان می‌یابند. به همین دلیل، موارد آزار و اذیت یا تهاجم زبانی نیز بیشتر می‌شود. آزادی عمل در زبان نیز موجب می‌شود که اصول همیاری در ارتباط نیز زیر پا گذاشته می‌شود. لازم به ذکر است که عدم آگاهی از ویژگی‌های فیزیکی مشارکت‌کنندگان باعث می‌شود که ارتباطات بیشتر بر اساس علائق مشترک شکل بگیرد. به این معنی که مشارکت‌کنندگان بدون در نظر گرفتن کلیدهای فرازبانی، مانند جنسیت، هویت، شخصیت یا حالت گوینده، با یکدیگر تعامل می‌کنند و این منجر به ایجاد فضایی دموکراتیک‌تر می‌شود و مردم بر اساس آنچه می‌گویند قضاوت می‌شوند نه آنچه هستند.

د) **ماهیت جهانی اینترنت.** هنگامی که پیام‌ها در سطح بین‌المللی و در سطح ملی بین گروه‌های مختلف مردم رد و بدل می‌شود، تفاوت‌های فرهنگی آشکار می‌شوند و همین امر موجب کج‌فهمی، ابهام و عدم انطباق بین کاربران می‌شود.

ه) **سرعت زیاد رشد فناوری.** ویژگی‌های زبانی برای تحول به زمان نیاز دارند، اما سرعت رشد امکانات فناورانه، رشد ویژگی‌های نت‌گفتار را بسیار تحت تأثیر قرار می‌دهد و آن را غیرقابل تعریف می‌کند، در مقایسه با رشد زبان در بستر جامعه که تدریجی و قابل تشخیص و طبقه‌بندی است. برای نمونه، یک ویژگی زبانی ممکن است در حال حاضر در نت‌گفتار وجود داشته باشد، اما چند ماه دیگر خیر. کاربران مجبورند تحت این فشار، زبان خود را با نیازهای یک زمینه و بافت جدید منطبق کنند و روش‌های جدید برای برقراری ارتباط از طریق آنها پیدا کنند. با وجود این، سرانجام کاربران گویش خاصی را در اختیار جامعه قرار داده‌اند، به‌گونه‌ای که افراد تازه‌وارد در صورت تمایل به پیوستن به نت‌گفتار باید

آن را یاد بگیرند، زیرا تا آنجا که به شمّ زبانی آنها مربوط می‌شود، احساس می‌کنند که با پدیدهٔ جدیدی سر و کار دارند. آنها متوجه هستند که دانش زبانی فعلی آنها که تاکنون امکان باقی ماندن و موفقیت در برخوردهای زبانی را به آنها داده است، دیگر به اندازهٔ کافی تضمین‌کنندهٔ بقا و موفقیت در گفتار اینترنتی نخواهد بود. هر تلاشی برای توصیف زبان اینترنت، چه به صورت کلی چه با ارجاع به تنها یک موقعیت اینترنتی، بلافاصله تحت تأثیر گذرا بودن و پیشرفت سریع فناوری قرار می‌گیرد. یکی از اهداف آنچه که روزی می‌توان آن را «زبان‌شناسی اجتماعی اینترنت» (یا گویش‌شناسی اینترنتی) نامید، تعیین این نکته است که ویژگی‌های زبانی نت‌گفتار تا چه حد سامان‌مند هستند و گویش‌های موجود در آن تا چه میزان قابل تشخیص.

و) **هم‌زمان بودن تبادل پیام در نوشتار اینترنتی.** اختصار، علامت‌گذاری‌های غیررسمی، املای نادرست و غیره همه ویژگی‌هایی هستند که به دلیل هم‌زمان بودن تبادل پیام از طریق اینترنت رخ می‌دهد. در نوشتار عادی نویسنده، زمان لازم برای فکر کردن، ویرایش کردن و ارائه کردن پیام خود را دارد. در فضای اینترنت با وجودی که با نوشتار سر و کار داریم، اما به دلیل این هم‌زمان بودن، همهٔ کاربران مختصر و غیررسمی می‌نویسند و نوشتار آنها اغلب حاوی اشتباهات املایی و استفاده از علامت‌گذاری‌ها و تلفظ غیرمعیار است.

ز) **در دسترس بودن اینترنت.** به طور کلی در دسترس بودن شبکه‌های مجازی، سایت‌ها، وبلاگ‌ها، گروه‌های گفت‌وگو، در کنار ارزان بودن آنها، مولّد خلاقیت کاربران است. به طور کلی، باید ماهیت واسطه‌ای همهٔ انواع ارتباط از جمله ارتباط به‌واسطهٔ رایانه و تکنولوژی را بپذیریم و اذعان کنیم که ارتباط همواره بافت‌سازی می‌شود (با واسطه انجام می‌شود) و عواملی همچون نوع روابط، زمینهٔ گفت‌وگو، چارچوب، ژست، لهجه و نوع نمایش و غیره تعیین‌کنندهٔ ویژگی‌های ارتباط‌اند (ibid: 26-98).

۶- ۲ گفتار یا نوشتار

پیش از بررسی و تحلیل نت‌گفتار باید ببینیم ماهیت آن بیشتر شبیه گفتار است یا نوشتار.

ازآنجایی‌که در فضای مجازی بیشتر با نوشتن سروکار داریم، ممکن است تصور کنیم که نت‌گفتار ویژگی‌های نوشتار را دارد. از سوی دیگر، چون مانند نوشتارِ معمول نمی‌نویسیم، تصور می‌کنیم که بیشتر با ویژگی‌های گفتار سروکار داریم. بنابراین، لازم است ابتدا ویژگی‌های منحصربه‌فرد گفتار و نوشتار را بررسی کنیم و درنهایت تصمیم بگیریم نت‌گفتار مانند کدام یک از آنهاست.

۶-۲-۱ گفتار

- دارای محدودیت زمانی، پویا و گذرا است و با حضور مشارکت‌کننده‌ها (چهره‌به‌چهره) انجام می‌شود.

- تأخیر زمانی بین تولید و درک وجود ندارد. هم‌زمان بودن و سرعت تبادل زبانی اجازهٔ طرح‌ریزی پیچیده و سریع را نمی‌دهد. همچنین فشار برای فکر کردن هم‌زمان با حرف زدن باعث به وجود آمدن ساخت‌های آزادتر، تکرار، بازگویی و بندهای ناقص است. لحن و درنگ گفته‌های طولانی را به بخش‌های کوچک‌تر تقسیم می‌کند، اما مرز جمله‌ها نامعلوم است.

- به دلیل چهره‌به‌چهره بودن تعامل، سرنخ‌های فرازبانی، مانند حالات چهره و ژست نیز برای دستیابی به معنا کمک‌کننده هستند.

- مناسب نقش‌های اجتماعی و سرگرمی است، مانند وقت‌گذرانی و هر موقعیتی دیگری که گفتمانی پیش‌بینی‌نشده و ناگهانی را می‌طلبد. همچنین مناسب بیان روابط اجتماعی و نظرات شخصی است.

- فرصت بازبینی گفته هنگام گوش دادن به طرف مقابل وجود دارد. اما گاهی در همان بار اوّل بیان گفته، اشتباهات غیرقابل جبرانی پیش می‌آید که گوینده باید عواقب آن را بپذیرد. بریده شدن کلام و گفتارِ هم‌زمان نیز معمول است.

- عوامل زبرزنجیری، مانند بلندی صدا، سرعت، ریتم، درنگ و دیگر ویژگی‌های مربوط به صدا در درک و تولید دخالت دارند.

۶-۲-۲ نوشتار

- دارای محدودیت فضا، ایستا و پایدار است و این نتیجهٔ فاصلهٔ زمانی و مکانی نویسنده از خواننده و عدم شناخت خواننده است.

- بین تولید و درک تأخیر وجود دارد. بنابراین نویسنده باید نتایج مثبت و منفی آن را پذیرا باشد، زیرا نوشته‌های او را افراد مختلف با پیش‌زمینه‌های مختلف خواهند خواند.

- امکان تکرار خوانش، تجزیه و تحلیل و سازمان‌بندی دقیق و بیان فشرده وجود دارد و واحدهای گفتمانی، مانند جمله و بند مشخص و قابل تشخیص است.

- بازخورد بصری قابل دریافت نیست؛ به این معنا که مشارکت‌کننده‌ها نمی‌توانند برای رساندن منظورشان به بافت اتّکا کنند. امکان بازخورد بلافاصله نیز به دلیل فاصلهٔ زمانی و مکانی نویسنده و مخاطب وجود ندارد.

- برخی واژه‌ها و ساخت‌ها ویژهٔ نوشتارند، مانند کاربرد بند موصولی‌های پی‌درپی در یک جمله و الگوهای نحوی متعادل‌کننده و جملات طولانی. برخی واژه‌ها نیز اصلاً در گفتار استفاده نمی‌شوند، مانند نام طولانی ترکیبات شیمیایی.

- مناسب اهدافی مانند ضبط حقایق و منتقل کردن ایده‌هاست.

- حاوی جدول و کامنت و فهرست هستند.

- اشتباهات و ناکارامدی‌های ایجادشده در چاپ‌های بعدی قابل حذف‌اند.

- بریده شدن کلام قابل دیدن نیست.

- ویژگی‌های منحصربه‌فرد دیگر عبارت‌اند از: وجود صفحه، خط، حروف بزرگ، سازمان‌بندی فضایی و جنبه‌های متعدد علامت‌گذاری. علائم محدودی نیز نشان‌دهندهٔ عوامل زبرزنجیری است، مانند علامت سؤال و ایتالیک برای تأکید. ژانرهای متعددی نیز استفاده می‌شوند، مانند جدول و گراف و فرمول که قابل خواندن نیستند، ولی به طور بصری اطلاع‌دهنده‌اند (Crystal 2006).

حال باید ببینیم با توجه به ویژگی‌های گفته‌شده در بالا، نت‌گفتار به نوشتار شبیه‌تر است یا گفتار. آنچه نت‌گفتار را جالب توجه می‌کند این است که ویژگی‌های هردو را داراست. در

یک سو، صفحات وب هستند که ویژگی‌های یک نوشتار تمام‌عیار را دارند. وبلاگ‌ها نیز اغلب ویژگی‌های نوشتار را دارا هستند، اما برخی ویژگی‌های گفتار را نیز دارند. در سوی دیگر گروه‌های گپ و پیام‌های آنی در پیام‌رسان‌ها هستند که با اینکه از ابزار نوشتن استفاده می‌کنند، اما بیشتر از دو زمینهٔ قبلی ویژگی‌های گفتار را دارند. با این حال تفاوت‌های اساسی بین نت‌گفتار و مکالمهٔ رودررو وجود دارد و دقیقاً همین تفاوت‌ها منشأ آن چیزی است که ما به‌عنوان مشکل به آن نگاه می‌کنیم.

۶-۲-۳ تفاوت نت‌گفتار و گفتار

اولین تفاوتْ نقش فنّاوری در نت‌گفتار است، به‌عنوان رابطی که دارای محدودیت بازخورد هم‌زمان است. پیام‌های فرستاده‌شده در نت‌گفتار کامل و تک‌جهتی‌اند؛ به این معنا که پیام به طور کامل نوشته می‌شود، سپس ارسال می‌شود؛ بنابراین، این پیام به صورت حرف‌به‌حرف و تکه‌تکه (مانند تلگراف) به صفحهٔ مخاطب نمی‌رسد و او پیام را یکجا می‌بیند. راهی وجود ندارد که هم‌زمان با تایپ پیام، مخاطب بتواند به پیام ما عکس‌العمل نشان دهد، به این دلیل ساده که اصلاً اطلاعی از پیامی که در حال فرستاده شدن به اوست، ندارد. نویسندهٔ پیام هم راهی ندارد که بداند آیا پیامش موفقیت‌آمیز بوده است یا نه، آیا به‌درستی درک و دریافت شده است یا خیر و آیا نیاز به اصلاح دارد یا خیر. مثلاً برخلاف تعاملات رودررو مخاطب نمی‌تواند هم‌زمان با دریافت پیامْ سرش را تکان دهد یا مثلاً آهان آهان بگوید یا هر نوع عکس‌العمل شنیداری ـ بصری دیگری نشان دهد؛ کارهایی که جزء بسیار مهم و کمک‌کننده در تبادل اطلاعات در تعاملات چهره‌به‌چهره است.

تفاوت بزرگ دیگر نیز از ماهیت فنّاوری نشئت می‌گیرد. سرعت تعاملات اینترنتی بسیار پایین‌تر از گفتار است و در نتیجه بسیاری از امکانات برجستهٔ مکالمه از بین می‌رود. در واقع، پاسخ به پیام‌ها بسته به موقعیت مخاطب ممکن است بین چند ثانیه تا چند ماه طول بکشد. مثلاً نوع فنّاوری‌ای که او استفاده می‌کند، شرایط شخصی و عادات زندگی او، مانند عادت داشتن یا نداشتن به چک کردن هرروزهٔ پیام‌ها، دسترسی به رایانه و غیره،

تعیین‌کنندهٔ زمان پاسخ‌گویی به پیام‌هاست. تأخیر زمانی باعث می‌شود که از زمانی که پیامی را می‌فرستیم تا زمانی که عکس‌العمل مخاطب را دریافت می‌کنیم، همواره نوعی عدم اطمینان درونی و عدم پیش‌بینی‌پذیری در مورد بازخورد پیام خود داشته باشیم. حتی در سریع‌ترین حالت ممکن نیز به دلایلی، مانند پهنای باند، ترافیک پیام‌ها در گپ‌های پیام‌رسان‌ها یا مشکل در ابزار مخاطبان، این تأخیر وجود دارد. بنابراین، راهکارهای زبانی‌ای که تبادلات کلامی ما را در گفتار پی‌ریزی می‌کنند، در گپ‌ها بسیار ضعیف و غیرقابل اعتمادند. هرچه تعداد افراد شرکت‌کننده در یک تعامل بیشتر باشد، شرایط بدتر می‌شود. تأخیر در مکالمه بین دو نفر خود مشکل‌زا و مبهم است، اما میزان آن قابل مدیریت است، زیرا تنها با یک نفر سروکار داریم. اما وقتی با چندین نفر سروکار داریم، تأخیر موقعیت متفاوتی ایجاد می‌کند، زیرا با ویژگی دیگر مکالمهٔ رودررو، یعنی نوبت‌گیری، تضاد ایجاد می‌شود. نوبت‌گیری نقشی بسیار اساسی در موفقیت‌آمیز بودن مکالمه ایفا می‌کند. در مکالمه همواره با یک جفتِ مجاور مواجه هستیم. برای نمونه، هر سؤال یک جواب می‌خواهد، هر نوع انتقالِ اطلاعات نوعی تصدیق می‌خواهد و هر شکایت یک معذرت‌خواهی یا بهانه‌جویی. این راهکارهای ابتدایی که در سنین خیلی پایین در کودکی یاد گرفته می‌شود، اسکلت‌بندی یک مکالمه معمولی هستند. اما چون در پیام‌رسان‌ها نوبت‌گیری در صفحه‌نمایش و به‌واسطهٔ نرم‌افزار انجام می‌شود (نه مشارکت‌کنندگان)، تأخیر طولانی باعث می‌شود موقعیت مکالمه طوری نامعمول شود که توان برخورد با موضوع و کنترل تعامل از بین برود.

ویژگی متفاوت دیگر بین نت‌گفتار و گفتار، عدم وجود ویژگی‌های زبرزنجیری یا فرازبانی در آن، مانند گام و بلندی صدا، سرعت، نواخت، درنگ و لحن است. در نوشتار این کمبود با راهکارهایی قابل جبران است، مثلاً تغییر در املا یا علامت‌گذاری، استفاده از حروف بزرگ یا تیره، فاصله‌گذاری و استفاده از نویسه‌های خاص. همچنین نت‌گفتار فاقد بیان چهره، ژست و زبان بدن است؛ ویژگی‌هایی که همگی نقش مهمی در بیان اعتقادات و نظرات شخصی در متعادل کردن روابط اجتماعی دارد. شکلک‌ها برای جبران این کمبود ابداع شدند، اما نقش

معنایی آنها ضعیف است و خود آنها نیز در موقعیت‌های مختلف باعث ابهام می‌شوند. البته می‌توان گفت که این شکلک‌ها لزوماً نقش بیان عواطف را ندارند و حاوی نوعی نیروی کاربردشناختی‌اند. از طرفی این شکلک‌ها زمانی که واقعاً مایل هستیم پیاممان روشن و درست به طرف مقابل برسد (برای نمونه در بافت رسمی) کاربرد ندارند یا بسامد کمی دارند.

۶-۲-۴ تفاوت نت‌گفتار و نوشتار

در نوشتار با محدودیت فضا و به‌تبع آن ایستا و دائمی بودن مواجهیم. نوشتار متنی غیرقابل‌تغییر دارد؛ یعنی این‌گونه نیست که وقتی کتاب خاصی می‌خوانیم آن کتاب ویژگی‌هایی داشته باشد و چند دقیقه بعد که به همان صفحه مراجعه کردیم آن ویژگی‌ها تغییر کرده باشد. اما در نت‌گفتار با هربار مراجعه ممکن است با ویژگی‌های متنی و گرافیکی جدید روبه‌رو شویم؛ ویژگی‌هایی که نویسنده کوچک‌ترین دخالتی در آن ندارد. در نوشتار با ساختاری منسجم، ثابت و دارای قابلیت بازنگری مواجهیم، اما در نت‌گفتار به دلیل وجود فشار برای ارتباط سریعْ چنین ساختار و امکانی وجود ندارد.

۶-۲-۵ نت‌گفتار: گفتار یا نوشتار؟

با توجه به ویژگی‌های گفته‌شده، نت‌گفتار چیزی بیش از ترکیب نوشتار و گفتار است. نت‌گفتار ویژگی‌هایی دارد که هیچ‌کدام از دو نوع دیگر ندارند و باید به‌عنوان یک گونهٔ جدید ارتباطی به آن نگاه کرد. به گفتهٔ کریستال (۲۰۰۶: ۵۱) نت‌گفتار عبارت است از گفتار+ نوشتار+ ویژگی‌های واسط الکترونیکی. بنابراین، بهتر است سبک ترکیبی نت‌گفتار را بپذیریم و اصرار نداشته باشیم که یکی از این دو نوع ابزار پیشین جایگزین آن شود. اگر ما چنین چیزی را بپذیریم، صرفِ نوشتاری یا گفتاری بودن نت‌گفتار ما را وادار نمی‌کند که با آن مانند نوشتار یا گفتار برخورد کنیم و بر این اساس برای آن معیارسازی انجام دهیم. باید بپذیریم که با اینکه نت‌گفتار صورتی نوشتاری است، ولی کارکردش تمایل دارد به اینکه مانند تعامل رودررو باشد.

۶-۳ ماهیت کاربران

در بررسی‌های زبان در فضای مجازی، پیش از آنکه صرفِ زبان را مورد بررسی قرار دهیم، باید ببینیم بین ماهیت کاربران و رفتار زبانی آنها تفاوتی وجود دارد یا خیر. باید ببینیم جنسیت، سن، طبقهٔ اجتماعی و تحصیلات چه تأثیری بر انتخاب نوع زبان دارد. پژوهش‌ها نشان می‌دهد، بین تعامل زنان با مردان در نت‌گفتار تفاوت و تمایل به استفاده از روشی خاص وجود دارد. پیام‌های ارسال‌شدهٔ زن‌ها ویژگی‌های تعاملی و اطلاعی بیشتری دارد. در مقابل پیام‌های مردان بیشتر برای بیان دیدگاه‌های اغلب انتقادی استفاده می‌شود (Herring1996: 82).

مسئلهٔ مهم دیگری که در مورد کاربران باید به آن اشاره کرد این است که تعداد بسیار زیادی از آنها افرادی هستند که در زندگی روزمرهٔ خود اصلاً دست به قلم نمی‌بردند و فقط برحسب اجبار از نوشتار استفاده می‌کردند. همهٔ این افراد در فضای مجازی به‌نوعی نویسنده و تولیدکنندهٔ محتوا شده‌اند و این امر قطعاً تأثیر عمده‌ای در کیفیت محتوای تولیدشده و زبان مورد استفاده برای آن خواهد داشت.

۶-۴ تحولات اجتماعی

نگاهی به تحولات اجتماعی چند دههٔ اخیر نشان می‌دهد که اکثر جوامع تمایل دارند که به سمت غیررسمی بودن پیش بروند (Baron 2010: 164-165). فارغ از پیشرفت تکنولوژی، مسئلهٔ چندفرهنگی، برابری‌گرایی و هرچه‌گرایی تمایل امروز اکثر جوامع بشری است؛ تمایلاتی از قبیل خطاب قرار دادن افرادی که نمی‌شناسیم با اسم کوچک، تمایل بزرگسالان به تقلید از الگوهای رفتاری جوانان، پوشیدن لباس‌های غیررسمی در محافل رسمی. در بافت‌های آموزشی نیز با همین گونه از تمایلات مواجهیم، مثلاً در حال حاضر دیگر معلم محور کلاس نیست و الگوهای دانش‌آموزمحور جایگزین آن شده است، یا در مورد مفاهیم دستورزبان سنتی در مقایسه با قبل کمتر سخت‌گیری می‌شود، به‌گونه‌ای که دیگر دانش‌آموزان الزامی ندارند که قواعدی را که هرگز در سخنان روزمره به کار نمی‌برند، یاد

بگیرند (Aitchison & Lewis 2003: 105). یقیناً می‌توان انتظار داشت که زبان که همواره آیینهٔ تمام‌نمای جامعه است و همهٔ ابعاد فرهنگی، سیاسی و تاریخی جامعه در آن بازتاب می‌یابد، این تمایلات را بازنمایی کند. همواره آخرین تغییرات زبانی محصول گروهی از تحولات اجتماعی هستند.

با پدید آمدن این تمایلات، جوامعْ حساسیت، به‌درستی، یا قوام زبانی را نیز از دست داده‌اند؛ در نتیجه گویندگان و نویسندگان احساس می‌کنند که از آزادی عمل بیشتری برای استفاده از زبان برخوردارند (Thurlow & Mroczek 2011: xiii). صورت جدید تعامل اجتماعی باعث مشارکت گسترده‌تر، رک‌گویی بیشتر و تأکید بر برتری بر اساس شایستگی افراد است نه موقعیت آنها. لازم به ذکر است که اختلاف‌نظرهای قابل توجهی در مورد پیامدهای اجتماعی انجام چنین رویکردی وجود دارد. یک گروه از پژوهشگران بین زمان صرف‌شده در اینترنت و بهزیستی اجتماعی رابطهٔ معکوس قائل‌اند. مخالفان آنها شواهدی را بیان می‌کنند مبنی بر اینکه ارتباطات آنلاین به طور کلی ملاقات‌های اجتماعی را در زندگی واقعی بیشتر و مردم را اجتماعی‌تر می‌کند (Baron 2010: 5). تغییر عمدهٔ دیگری که شاهد آن هستیم این است که هنگام استفاده از تکنولوژی ارتباطی، توانایی ما برای اعمال کنترل بر اینکه چه زمانی و با چه کسی تعامل می‌کنیم، درحال رشد است و این امر خود نتایج روان‌شناختی و جامعه‌شناختی گسترده‌ای در پی دارد که بررسی آن خالی از لطف نیست.

بنابراین، بهتر است ابزارهای الکترونیکی را به‌تنهایی متهم به تغییرات زبانیِ از دیدگاه ما ناخوشایند نکنیم و در بررسی‌های خود دربارهٔ زبان در فضای مجازی نقش اجتماعی آن و ارتباط آن بافت اجتماعی/ فرهنگی را همواره مدّ نظر قرار دهیم.

۶- ۵ عوامل تأثیرگذار دیگر

عوامل متعدد وابسته به بافت نیز وجود دارند که موجب خلق نونویسی‌ها و تنوعات گوناگون در گفتمان فضای مجازی می‌شود. این عوامل که در اینجا به طور خلاصه به آنها اشاره

می‌شود، عبارت‌اند از: نوع کانال ارتباطی (برای نمونه، پیام‌رسان، رایانامه، شبکهٔ اجتماعی یا رسانهٔ ارتباط جمعی)؛ هدف ارتباط (دوستانه، تجاری، اطلاعی و غیره)؛ میزان آشنایی با تکنولوژی؛ دارا بودن گویشی منطقه‌ای یا قومی؛ هزینهٔ مربوط به واسطهٔ ارتباطی؛ سرعت کانال ارتباطی؛ تمایل ذاتی بشر برای بازی زبانی و ساخت واژه‌های جدید؛ امکان انجام دادن هم‌زمان کارهای دیگر. هر کدام از این عوامل به‌تنهایی ارزش بررسی‌های دقیق‌تر به‌عنوان پژوهشی جداگانه را دارند.

۷ زبان فضای مجازی به عنوان زبان تماس[1] (تماس بین نوشتار و گفتار)

تماس زبانی زمانی اتفاق می‌افتد که دو یا چند زبان یا گونهٔ زبانی در تعامل با یکدیگر قرار می‌گیرند و یکدیگر را تحت تأثیر قرار می‌دهند. زبان‌های آمیخته، مانند پیجین‌ها و کِریول‌ها نتیجهٔ این‌گونه تماس‌اند. نائومی بارون (۲۰۰۰) زبان در فضای مجازی را به‌مثابهٔ زبانی حاصل از تماس نوشتار و گفتار می‌داند و با مقایسهٔ ویژگی‌های زبان‌های حاصل از تماس زبانی و ویژگی‌های زبان فضای مجازی، هویت نسبتاً مستقلی برای آن قائل می‌شود و آن را در حیطهٔ بررسی‌های گونه‌شناسی قرار می‌دهد. ویژگی‌هایی که وی برمی‌شمارد، عبارت‌اند از: ۱) انتقال غیرژنتیکی[2] (زمانی رخ می‌دهد که اعضای یک جامعهٔ زبانی، زبان مادری مشترکی برای انتقال آن به کودکان آن جامعه ندارند؛ از این رو، نسل کودکانی که یک زبان آمیخته را فرا گرفته‌اند، این انتقال را به نسل بعد از خود انجام می‌دهند)؛ ۲) ظهور ناگهانی؛ ۳) حاصل شرایط اجتماعی جدید (فناوری رایانه)؛ ۴) مهارت کاربران آن در دو نظام زبانی (گفتار و نوشتار)؛ ۵) واژگان و نحو حاصل از هر دو منبع؛ ۶) ساده‌سازی واژگان و نحو؛ ۷) طیف وسیعی از کاربران و کاربردها (Baron 2000: 257).

با فرض درستی چنین نظریه‌ای باید منتظر رخداد یکی از دو سناریوی زیر بود:

سناریوی اول: زبان فضای مجازی در نهایت طی فرایند کِریول‌زدایی با سبک‌های گفتاری و نوشتاری موجود در زبان جایگزین می‌شود.

1. contact language 2. non-genetic transmission

سناریوی دوم: زبان فضای مجازی به عنوان یک گونهٔ زبانی به زندگی خود ادامه می‌دهد، اما بر توسعهٔ سبک‌های گفتاری و نوشتاری جدید نیز تأثیر می‌گذارد.

در جوامعی که تجویزگرایی امری قبیح به شمار می‌آید، به نظر می‌رسد که نت‌گفتار بتواند بخش اعظم شخصیت مستقل خود را حفظ کند. بنابراین، باید استانداردسازی به‌صورت زیرپوستی انجام شود و مردم بابت آن خود را تحت فشار حس نکنند. به این ترتیب، شاید بتوان امیدوار بود که نت‌گفتار در کنار گفتار و نوشتار بتواند به عنوان یک سبک متمایز به زندگی خود ادامه دهد. در غیر این صورت، این دو سبک را از بین می‌برد و خود یکه‌تازی می‌کند. البته باید در نظر داشت که بدون در نظر گرفتن نت‌گفتار نیز فاصلهٔ گفتار و نوشتار در حال از بین رفتن است و این روند از مدت‌ها پیش آغاز شده و در حال رشد است و نت‌گفتار تنها آن را تسریع می کند.

۸ نت‌گفتار چگونه بر زبان ما تأثیر می‌گذارد؟

نمی‌توان کتمان کرد که نت‌گفتار کاربردهای زبانی دیگر ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد. میزان و چگونگی تأثیر نت‌گفتار بر زبان نوشتاری و گفتاری مسئلهٔ مهمی است که باید موضوع پژوهشی گسترده با استفاده از پیکره‌ای بزرگ و با تأکید بر ابعاد گوناگون زبان باشد. آنچه در اینجا ذکر آن بی‌فایده نیست این است که متولیان برنامه‌ریزی زبانی باید در نظر داشته باشند بسیاری از این تأثیرات گذرا و فردی هستند و هیچ‌گاه عمری طولانی در کاربردهای زبانی جامعه نخواهند داشت. برخی تنها در گونهٔ زبانی خاص فضای مجازی یا همان نت‌گفتار باقی می‌مانند و تنها هنگام استفاده از آن کاربرد می‌یابند؛ برخی دیگر نیز به گفتار و نوشتار روزمره راه پیدا می‌کنند و ممکن است معیارهای حاکم بر آنها را تغییر دهند و این همان تأثیری است که موجب نگرانی متخصصان زبان و ادبیات می‌شود، زیرادر نهایت ممکن است موجب گسست فرهنگی و ادبی شود. بنابراین، متولیان برنامه‌ریزی زبانی باید با تکیه بر پژوهش‌های مرتبط تصمیم بگیرند فرایند برنامه‌ریزی را با چه کیفیت و کمیتی پیش ببرند.

۹ نت‌گفتار چگونه بر تفکر ما تأثیر می‌گذارد؟

پژوهشگران حوزه‌های علوم انسانی نیز با تکیه بر پژوهش‌های زبانی باید بتوانند به این سؤال پاسخ دهند که مردم در هنگام استفاده از تکنولوژی‌های ارتباطی چه کاری با زبان می‌کنند و عمل زبانی آنها در محیط‌های مجازی چگونه بر نحوهٔ تفکر و نحوهٔ ارتباط آنها با یکدیگر تأثیر می‌گذارد (ibid: 32).

همان‌گونه که در بخش تحولات اجتماعی نیز گفته شد، یکی از مهم‌ترین تغییرات در نحوهٔ تفکر این است که هنگام استفاده از تکنولوژی ارتباطی، توانایی افراد برای اعمال کنترل بر اینکه چه زمانی و با چه کسی تعامل کنند، رشد می‌کند. تأثیر عمدهٔ دیگر در مورد میزان مقولهٔ نوشتن است. شکی نیست که کمیت همواره بر کیفیت تأثیر می‌گذارد و اینجاست که این سؤال پیش می‌آید که تأثیر کمیت بالای نوشتن در فضای مجازی بر درک ما از فرهنگِ نوشتن چگونه است؟ آیا در حال حاضر ما متفاوت می‌خوانیم، متفاوت می‌نویسیم، و آیا در نتیجهٔ همهٔ اینها متفاوت فکر می‌کنیم؟

۱۰ مشکلات پژوهش دربارهٔ نت‌گفتار

یافتن نمونه‌های گسترده از داده‌های قابل استفاده، مربوط به هر یک از موقعیت‌های اینترنت بسیار دشوار است، حتی اگر نمونه‌های دادهٔ خوبی حاصل شوند. مشکلاتی مربوط به تعداد شرکت‌کنندگان، نحوهٔ نظارت بر نوبت‌گیری و نمایش ساختار گفتمانی آنها وجود دارد. مشکل دیگر وجود بسیاری از روندها و فشارهای متناقض در بافت اینترنت است. اینترنت یک رسانهٔ قدرتمند، فردگرایانه و بسیار خلاقانه است و راه‌های بی‌شماری در استفاده از آن برای مردم وجود دارد. بنابراین، پژوهشگران باید به صورت جزء‌به‌جزء پیش بروند تا در نهایت به الگوهای کلی منسجم و قابل پیش‌بینی در مورد رفتار زبانی مردم در فضای مجازی دست یابند.

۱۱ نتیجه

با در نظر گرفتن پیش‌نیازهای پژوهشی فوق، دید روشن‌تر و عمیق‌تری به موضوع زبان در

فضای مجازی خواهیم داشت. بنابراین، پیش از شروع این‌گونه پژوهش‌ها و پیش از اقدام به برنامه‌ریزی زبانی لازم است زبان در فضای مجازی را در بستر خودش ببینیم و جنبه‌ها و ابعاد مطرح‌شده در این مقاله و نتایج ضمنی زیر را همواره به یاد داشته باشیم.

- پژوهش‌ها نشان می‌دهند که حدود ۲۵ درصد از نت‌گفتار خارج از اصول بنیادی نوشتار است (AbuSa'aleek 2015: 2). از سوی دیگر به نظر می‌رسد تأثیر زبان اینترنت بر گفتار در حال حاضر محدود به راهیابی اختصارها به گفتار است که اگر در فارسی جست‌وجو کنیم، تعداد اندکی از آنها را پیدا می‌کنیم. ضمن اینکه بسیاری از اختصارات لزوماً مختص زبان اینترنت نیستند و اگر اینترنتی هم در کار نبود، زبانوَران فارسی دست به کوتاه کردن واژه جهت سهولت و سرعت تلفظ می‌زدند. بنابراین، نباید نگرانی‌های خود را به صورت مبالغه‌آمیز و افراطی بیان کنیم.

- باید مقولهٔ سرعت در زندگی امروز و تبعات زبانی آن را بپذیریم.

- سرعت تنها یک جنبه از بازی با زبان است؛ جنبهٔ سرگرم‌کننده آن هم وجود دارد. مردم دوست دارند با زبان بازی کنند؛ واژه‌های جدید بسازند و لهجه و گویش خود را به کار ببرند، همان‌طور که بسیاری از نویسندگان رمان‌ها، روزنامه‌نگاران و تبلیغات‌کنندگان این کار را انجام می‌دهند (Crystal 2008: 82). این تمایل نیز تمایلی ذاتی است که از بدو تولد در انسان وجود دارد. به همین دلیل است که برخی از پیام‌ها با پیچیدگی زیاد تایپ و ارسال می‌شوند، با اینکه ممکن است سرعت ارتباط را کاهش دهند.

- وقتی فناوری جدیدی وارد جامعه‌ای می‌شود، سردرگمی در مورد نحوهٔ استفاده از آن و در پی آن خانگی‌سازی[1] یک پاسخ طبیعی است تا اینکه آن فناوری جزء معمولی از زندگی ما بشود.

- باید سبک ترکیبی منحصربه‌فرد زبان رسانه‌های الکترونیک (ترکیب نوشتار و گفتار) را بپذیریم و اصرار نداشته باشیم که یکی از این دو نوع ابزار جایگزین نت‌گفتار بشود.

- نونویسی‌های نت‌گفتار لزوماً از تمایل قشر جوان برای آزادی عمل و تنوع‌گرایی زاده نشده است و ریشه در بسیاری از عوامل گفته‌شده در بالا دارد.

1. domestication

- توصیف نظام‌مند ویژگی‌های نت‌گفتار باید هدف بنیادی و رویکرد اصلی پژوهش‌های زبان‌شناختی توصیفی باشد. در این راه، رویکردی تجویزی که یک نوع خاص و یک سبک خاص را به دیگری ترجیح بدهد، درنهایت محکوم به شکست است.

- با بررسی نت‌گفتار، ایرادهای واقعی خط فارسی در حال بروز پیدا کردن است و این فرصتی برای متولیان برنامه‌ریزی زبانی ایجاد می‌کند که خط زبان فارسی را از دیدگاه کاربرمحور ببینند و ساده‌سازی و سهولت در استفاده از آن را هدف خود قرار دهند.

- درصد زیادی از صورت‌های غیراستاندارد به قصد تأثیر معنایی عمیق‌تر استفاده می‌شوند (Laddy et al. 2014: 2)؛ یعنی کاربران می‌خواهند مطمئن شوند که هرطور شده پیامشان به‌درستی منتقل و درک می‌شود. به همین دلیل، اگر موضوع پیام خودنگاری یا خودگزارش‌دهی باشد، بیشترین صورت غیراستاندارد در آن استفاده می‌شود که با نوشتار رسمی بیشترین فاصله را دارد.

- گفتمان رایانه‌بنیاد و گونه‌های ساختاری آن باید به‌درستی توصیف شوند، زیرا چنین توصیفی به دانش ما از تنوع رده‌شناختی ارتباطات بشری (Yates 1996: 4)، فرایند اکتساب و کاربرد زبان و جنبه‌های گفتمانی زبان کمک می‌کند (Bernicot et al. 2012: 4).

- نت‌گفتار منبعی غنی برای مطالعات زبان‌شناختی و روان‌شناختی فراهم می‌کند، زیرا کاربران نت‌گفتار محیط‌های فیزیکی یکسانی ندارند و همهٔ انواع درک‌های زبانی و شناختی خود را باید با استفاده از صورت‌های زبانی بر صفحه‌کلیدشان وارد کنند و راهکارهایی تفسیری برای این صورت‌ها به کار برند (Yates 1996: 65). بنابراین، نت‌گفتار ابزار قدرتمندی برای تحلیل‌های گفتمانی و مکالمه‌ای است، به‌ویژه برای پژوهشگرانی که علاقه‌مند به این موضوع هستند که چگونه گویندگان تشخیص می‌دهند کدام اطلاعات باید رمزگذاری شوند و کدام راهکارهای تفسیری باید به کار بسته شوند.

- زبان در نت‌گفتار به‌ندرت برای مدت طولانی در یک حالت یا سبک باقی می‌ماند. کاربران تمایل دارند با زبان بازی کنند و ترکیب‌های جدید و صورت‌های ناهمگنی بسازند که در همه شیوه‌های ارتباطی دیگر قابل گنجاندن باشد.

– تمایز بین تغییر زبان و افول زبان کار بسیار دشواری است. بـه یـاد داشـته باشـیم کـه تغییرات دیروز، استاندارد امروزند (Baron 2010: 161). ضمن اینکـه بایـد بپـذیریم کـه لازم نیست زمان زیادی بگذرد تا یک ابداع زبانی تبدیل به یک استاندارد زبانی شود.

– رشد فناوری ارتباطی آنلاین باعث افزایش میزان نوشتن همهٔ مردم می‌شود، اما این بـه این معنا نیست که قرار است همهٔ مردم شعرسرایی کنند یا متن‌های وزین تولید کنند، بلکه به این معناست که متن‌های تولیدشده که به واسطهٔ فنـاوری ارتبـاطی ارائـه می‌شـود، می‌توانـد استانداردهای ما برای نوشتن را بازتعریف کند (ibid: 183).

– نباید ویژگی‌های خاص نت‌گفتار را به بـی‌سـوادی و کج‌فهمـی و تنبلـی و بی‌تـوجهی کاربران نسبت بدهیم، برعکس باید اذعان کنیم که همهٔ کاربران دانش مشترکی از زبان دارند که با استفاده از آن می‌توانند بازی‌های زبانی خاصی انجام دهنـد، مـثلاً بـرای اینکـه فـردی بتواند صورت‌های مخفف درست کند و با آنها بـازی کنـد، بایـد عملکـرد آواهـای زبـان را بداند؛ باید بداند که صورت‌های جایگزین هم می‌توانـد وجـود داشـته باشـد؛ بایـد حافظـهٔ دیداری و مهارت‌های موتوری خوبی داشته باشد. همهٔ کاربران آگاه‌اند که رفتـار زبانی‌شـان در فضای مجازی متفاوت است، پس حتماً از این موضوع نیز باید آگاهی داشـته باشـند کـه چیزی با عنوان استاندارد و معیار هم وجود دارد. آن چیزی که این افراد نمی‌دانند، درک نتایج عمل آنهاست. اینجاست که پای آموزش و برنامه‌ریزی زبانی وسط می‌آیـد. تنهـا کـاری کـه باید در آموزش انجام داد این است که به آنها یاد بدهیم چه زمانی از این گونه و چه زمانی از گونهٔ دیگر باید استفاده کنند، مانند همه تنوعات زبانی دیگر کـه بـه‌مـرور آموختـه می‌شـوند (Crystal 2008: 173).

– اگرچه بسیاری از کاربران جوان فضای مجازی تمایل دارند متفـاوت باشـند و گـاه از شکستن قوانین لذت می‌برند، اما آنها می‌دانند کـه بـرای برقـراری ارتبـاط مـؤثر لازم اسـت فهمیده بشوند. بنابراین، حتی اگر بخواهند هم نمی‌توانند به صـورت بی‌حـدومرز دسـت بـه تغییر بزنند. از سوی دیگر، باید اذعان داشت که همهٔ واژه‌ها و همهٔ عناصر زبانی اجازهٔ تغییر را به کاربران نمی‌دهند (ibid: 28).

– فرایندهایی که در زبان فضای مجازی در حال اتفاق افتادن هستند، در واقع فرایندهایی هستند که از قرن‌ها قبل در زبان اتفاق می‌افتاده‌اند و اکنون تنها با وجود فناوری‌های ارتباطی سرعت و حجم بیشتری گرفته است. هیچ دستورالعملی به افراد داده نشده که مطابق آن به طور مثال حروف را کوتاه کنند، بلکه آنها به طور غریزی و همان‌طور که همواره در زبان تحت عنوان اصل کم‌کوشی جاری بوده است، دست به این کار می‌زنند و ارزش کوتاه کردن زمان برای سرعت بخشیدن به ارتباط را به طور غریزی می‌دانند. یادمان باشد که در ساخته شدن صورت‌های غیراستاندارد از چیزی بیش از امکانات خود زبان که از قبل در درون زبان کاربرد داشته، استفاده نمی‌شود.

– تحقیقات نشان می‌دهد که بسیاری از افراد آگاهانه رفتارهای زبانی خاصی در فضای مجازی انجام می‌دهند. این به آن معناست که زمانی که لازم باشد می‌توانند دست از این رفتارها بردارند، برای نمونه، زمانی که به والدین خود پیام می‌دهند یا مثلاً برای یک برنامهٔ تلویزیونی پیام می‌فرستند (ibid: 70).

– ما نباید تجویز کنیم، بلکه باید راهنمایی کنیم و این کار را بدون اینکه بدانیم مردم در فضای مجازی چگونه فکر و عمل می‌کنند، نمی‌توانیم انجام دهیم. بنابراین، بهتر است تمرکز خود بر ویژگی‌های زبانی رسانه‌های جدید را تغییر بدهیم به سمت ویژگی‌های موقعیت‌هایی که مردم در آنها از این رسانه‌ها استفاده می‌کنند.

۱۲ راه حل

پیشنهاد می‌شود زبان در فضای مجازی حداقل در پنج حوزهٔ پژوهشی مورد بررسی قرار گیرد.

۱) حوزهٔ زبان‌شناسی. در این حوزه باید پژوهشگران بتوانند زبان نوشتار جدید را بررسی و بر سیر تکاملی آن تمرکز کنند.

۲) حوزهٔ شناختی/ تاریخی. پژوهشگران حوزهٔ شناختی باید بتوانند تأثیر نوشتار را بر شناخت بشر هم به صورت درزمانی و هم به صورت هم‌زمانی مطالعه کنند.

۳) حوزهٔ قوم‌نگاری. مردم‌شناسان و زبان‌شناسان باید زبان را در بافت اجتماعی بررسی کنند و نوشتار را یک تنوع وابسته به فرهنگ بدانند، نه یک صورت ایستای بازنمایی زبانی، زیرا ویژگی‌های زبانی گفتار و نوشتار از بافتی به بافت دیگر متفاوت است و لزوماً نباید ویژگی‌های زبانی یک بافت را به بافت دیگر تحمیل کرد.

۴) حوزهٔ فناوری. متخصصان این حوزه با در نظر داشتن این نکته که انتخاب ابزار پیاده‌سازی نوشتار و واسطه‌ای که روی آن علامت‌های نوشتاری نوشته شده است، می‌تواند بر شکل و انتخاب خودِ نمادها تأثیر بگذارد و محتوای زبانی پیام، انتخاب واژه‌ها، دستور زبان و موضوع بحث را تغییر دهد. بنابراین، با روش‌های فنّاورانهٔ جدید روش‌های سهل‌تری برای کاربرد زبان در فضای مجازی بیابند.

۵) حوزهٔ آموزش. متخصصان حوزهٔ آموزش باید تصمیم بگیرند که در نهایت رابطهٔ بین زبان گفتار و نوشتار را چگونه به کودکان آموزش دهند، مفهوم درست و غلط را چگونه مفهوم‌سازی کنند و نقش دستور را برای دانش‌آموزان مشخص کنند.

باید همواره به یاد داشته باشیم که دنیای فناوری برای پیشرفت و رشد هیچ‌گاه منتظر ما نخواهد ماند. بنابراین، این ما هستیم که باید با سرعت بالا در فضای مجازی تولید محتوا کرده و درعین‌حال سواد رسانه‌ای خود را بالا ببریم. همچنین برای حفظ پیشینهٔ فرهنگی و ادبی خود باید برنامه‌ریزی زبانی داشته باشیم و برای حصول آن فعالیت‌های بنیادی و زیرساختی انجام دهیم.

منابع

AbuSa'aleek, A. O. (2015), Internet Linguistics: "A Linguistic Analysis of Electronic Discourse as a New Variety of Language", *International Journal of English Linguistics*, 5(1), 135.

Aitchison, J., & D. M. Lewis (eds.) (2003), *New Media Language*, Psychology Press.

Baron, N. S. (2000), *Alphabet to Email: How Written English Evolved and Where It's Heading*, Routledge.

———— (2010), *Always on: Language in an Online and Mobile World*, Oxford University Press.

Bernicot, J., O. Volckaert-Legrier, A. Goumi & A. Bert-Erboul (2012), "Forms and

Functions of SMS Messages: A Study of Variations in a Corpus Written by Adolescents", *Journal of Pragmatics*, 44(12), pp. 1701-1715.

Crystal, D. (2006), *Language and the Internet*, 2nd ed, Cambridge University Press.

———— (2008), *Txtng: The gr8 db8*, OUP Oxford.

Herring, S. C. (ed.) (1996), *Computer-mediated Communication: Linguistic, Social, and Cross-cultural Perspectives* (vol. 39), John Benjamins Publishing.

Lyddy, F., F. Farina, J. Hanney, L. Farrell & N. Kelly O'Neill (2014), "An Analysis of Language in University Students' Text Messages", *Journal of Computer-Mediated Communication*, 19(3), pp. 546-561.

Thurlow, C. & K. Mroczek (eds.) (2011), *Digital Discourse: Language in the New Media*, Oxford University Press on Demand.

Yates, S. J. (1996), "Oral and Written Linguistic Aspects of Computer Conferencing", *Pragmatics and Beyond* New Series, pp. 29-46.

مقاله

دستور

ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان، سال ۱۳۹۹، شمارهٔ ۱۶، صفحهٔ ۱۷۵-۱۹۳

تغییرات آوایی و صورت‌های شکسته در فضای مجازی و استفاده از آنها در فرهنگ‌های جامع زبان فارسی

امید طبیب‌زاده (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

چکیده: در این مقاله ابتدا به چند ویژگی مهم در زبان نوشتار فارسی در دوران پس از مشروطه تا امروز اشاره می‌کنیم و نشان می‌دهیم که این تغییرات همگی مبیّن اهمیت یافتنِ روزافزون و البته اجتناب‌ناپذیرِ «گفتاری‌نویسی» در متون گوناگون فارسی هستند. آنگاه به بررسی انواع فرایندها یا تغییرات آوایی می‌پردازیم و بر اساس پیکره‌ای مشتمل بر ۴۰۰۰ صورت شکسته، که از متون داستانی و نمایشی فارسی و فضای مجازی گردآوری شده است، تعیین می‌کنیم صورت‌های شکسته برونداد کدام یک از تغییرات آوایی هستند. در این مقاله نشان می‌دهیم که تغییرات آوایی یا از نوع سبکی هستند یا واجی که دستهٔ اخیر نیز خود به دو دستهٔ واج‌گونه‌ای و خنثی‌شدگی تقسیم می‌شود. سپس نشان می‌دهیم اولاً صورت‌های شکسته‌ای که طی صد سال اخیر وارد نوشتار فارسی شده‌اند، یا برونداد قواعد سبکی هستند یا برونداد قواعد خنثی‌شدگی، و ثانیاً در هر دو مورد نیز خط فارسی دارای نویسهٔ لازم برای نمایش آن تغییرات بوده است. صورت‌هایی که برونداد تغییرات واج‌گونه‌ای هستند، هرگز در فرهنگ‌ها درج نمی‌شوند، چون اولاً این تغییرات خودبه‌خود و فارغ از ارادهٔ سخنگویان صورت می‌گیرند، و ثانیاً خط در تمام زبان‌ها فاقد نویسه‌هایی است که با آنها بتوان واج‌گونه‌ها را نمایش داد. مقاله با بحث مختصری دربارهٔ صورت‌های درست و غلط در فضای مجازی و نیز ضمیمه‌ای شامل چند مثال، که مبیّن نحوهٔ به‌کارگیری شیوهٔ ما در تعیین صورت‌های شکسته است، به پایان می‌رسد.

کلیدواژه‌ها: فضای مجازی، فارسی گفتاری، فارسی شکسته، تغییرات آوایی، تغییرات سبکی، تغییرات واجی.

۱ مقدمه

زبان گفتار در همه‌جا زبان مردم است و بروز تغییر در آن مستقل از ارادهٔ جمعی مردم نیست، اما زبان نوشتار لزوماً مبیّن زبان تودهٔ مردم نیست. مثلاً می‌دانیم که زبان کتیبه‌های هخامنشی و ساسانی بسیار قدیمی‌تر و محافظه‌کارتر از زبان گفتاری زمان خودشان بوده است. در دورهٔ اسلامی نیز نوشتار عمومیت بیشتری یافت، در حالی که همواره نسبت به زبان گفتار قدیمی‌تر و محافظه‌کارتر بوده است. اما پس از مشروطه، و به‌ویژه در دو سه دههٔ اخیر، پس از گسترش فناوری‌های جدید در حوزهٔ پردازش زبان و فضای مجازی، فاصلهٔ دو گونهٔ گفتاری و نوشتاری زبان فارسی بسیار کمتر شده است. با پیشرفت فناوری‌های جدید، نوشتار رواج بسیار گسترده‌ای در فضای مجازی پیدا کرده و همین امر سبب شده است تا نقش نوشتار در دورهٔ جدید تغییر کند و از ویژگی‌های جدیدی برخوردار گردد. سه مورد از این ویژگی‌ها در زبان فارسی به شرح زیر است:

۱) اهمیت یافتن زبان گفتار در زبان نوشتار معیار؛

۲) کم‌رنگ‌تر شدن دوزبانگونگی[1] در زبان فارسی؛

۳) گسترش گفتاری‌نویسی و مخصوصاً شکسته‌نویسی در رمان‌ها و نمایش‌نامه‌های فارسی و نیز در فضای مجازی.

در این مقاله ابتدا دربارهٔ سه ویژگی فوق بحث می‌کنیم، و سپس با تمرکز بر مورد سوم، به انواع فرایندها یا تغییرات آوایی می‌پردازیم و توضیح می‌دهیم که این تغییرات به دو دستهٔ کلّی تغییرات سبکی و تغییرات واجی تقسیم می‌شوند، و دستهٔ اخیر نیز خود شامل دو دستهٔ تغییرات واج‌گونه‌ای[2] و تغییرات خنثی‌شدگی[3] است (Gussenhoven & Jacobs 2017: 15-30). به دنبال بحث فوق، می‌کوشیم تا بر اساس پیکره‌ای مشتمل بر ۴۰۰۰ صورت شکسته، به این سؤال پاسخ دهیم که صورت‌های شکسته در رمان‌ها و نمایش‌نامه‌های صد سال اخیر و نیز صورت‌های شکستهٔ مورد استفاده در فضای مجازی فارسی، برونداد کدام یک از انواع تغییرات آوایی هستند؟ در نهایت به این نتیجه می‌رسیم که اولاً صورت‌های شکسته‌ای که طی صد سال

1. diglossia 2. allophonic variation 3. neutralization variation

اخیر وارد نوشتار فارسی شده‌اند، یا برونداد قواعد سبکی هستند یا برونداد قواعد خنثی‌شدگی، و ثانیاً در هر دو مورد نیز خط فارسی دارای نویسهٔ لازم برای نمایش آن تغییرات بوده است.

۲ اهمیت یافتن زبان گفتار در زبان نوشتار معیار

وقتی محمدعلی جمال‌زاده داستان «فارسی شکر است» (جمال‌زاده ۱۹۲۱/۱۳۰۰) خود را برای جمعی از دانشمندان و روشنفکران ایرانی در برلین قرائت می‌کرد، شاید هیچ تصور نمی‌کرد که روزی از این داستان به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نمادهای گذار از دورهٔ پیشامدرن به دورهٔ مدرن در ایران یاد شود. این داستان به دو ویژگی مهم زبان در دورهٔ جدید اشاره دارد: یکی اهمیت یافتن زبان گفتار در امر نوشتار و دیگری لزوم توجه به ارتقا و پرورش این زبان برای بیان مفاهیم جدید. اهمیت یافتن زبان گفتار در نوشتار اتفاقی است که همواره و در تمام دنیا، از حیث تاریخی، رخدادی مثبت و پیشرو محسوب می‌شده است، زیرا چنین امری همواره به معنای اهمیت یافتن نقش مردم در مناسبات قدرت بوده است. مثلاً زمانی که زبان گفتاری فارسی دری در حدود قرن سوم هجری در شرق ایران، به خط عربی مکتوب شد و سپس به‌تدریج و به طور قاطع جای زبان بیگانهٔ عربی و زبان مردهٔ پهلوی را در متون دیوانی و مذهبی و ادبی گرفت، دورهٔ مترقی و جدیدی در تاریخ این کشور آغاز شد. در همین دوره بود که برای نخستین بار در تاریخ ایران، زبان گفتار و زبان نوشتار ایرانیان مبدّل به زبان واحدی شد، و این همه حاصلی جز بالاتر رفتن سطح فرهنگ عمومی جامعه نداشت (طبیب‌زاده ۱۳۸۴). از آن زمان تاکنون هرگاه این دو گونهٔ زبانی (گفتار و نوشتار) به هم نزدیک شده‌اند، با رشد فرهنگی مواجه بوده‌ایم، و هرگاه این دو از هم دور شده‌اند، انحطاط ادبی و فرهنگی شکل گرفته است. خواهیم دید که چگونه دوزبانگونگی از مهم‌ترین نشانه‌های چنین انحطاطی محسوب می‌شود.

۳ کم‌رنگ‌تر شدن دوزبانگونگی در زبان فارسی

دوزبانگونگی عبارت است از وجود هم‌زمان دو گونهٔ زبانی معیار (رسمی و غیررسمی) در

یک جامعهٔ زبانی. در دوران مشروطه شاعران و نویسندگانی که هدفشان تنویر افکار عمومی و مخاطبانشان عموم مردم بودند، به‌ناچار به گفتاری‌نویسی روی آوردند و به‌تدریج رمان در مقام برجسته‌ترین نوع ادبی دوران جدید شکل گرفت. این اتفاق خجسته به کاهش یافتن دوزبانگونگی و از میان رفتن فاصلهٔ عظیم میان زبان گفتار و زبان نوشتار منجر شد (جرمیاس ۱۳۶۶). همان‌طور که اشاره کردیم، همواره نزدیک شدن دو گونهٔ گفتاری و نوشتاری در تمام دنیا از نشانه‌های پیشرفت فرهنگی و نهضت‌های مترقی اجتماعی محسوب می‌شده است. مثلاً در عهد نوزایی نیز در جای‌جای اروپا، زبان مردهٔ لاتین را به‌عنوان زبان نوشتار کنار گذاشتند و به جای آن از زبان‌های گفتاری زندهٔ ایتالیایی، آلمانی و انگلیسی استفاده کردند. فصل مشترک تمام این وقایع، نابود شدن دوزبانگونگی بود، و این امر نیز دلیلی نداشت جز اینکه مالکیت زبان نوشتار از تملک جمع معدودی فضلای اهل دیوان و کلیسا خارج می‌شد و به قاطبهٔ مردم واگذار می‌شد. به نظر می‌رسد که هرگاه در صحنهٔ اجتماعی و سیاسی، مدعیان جوان و جدیدی جایگزین صاحبان قدیمی و سالخوردهٔ قدرت فرهنگی و اقتصادی و نظامی بشوند، در صحنهٔ فرهنگی نیز زبان گفتار جدیدی جای زبان کهن و دست‌وپاگیر قدیمی را می‌گیرد (طبیب‌زاده ۱۳۹۸: ۱۲-۳۸).

۴ گسترش گفتاری‌نویسی و خصوصاً شکسته‌نویسی

به دو دورهٔ جدید در تاریخ زبان نوشتار فارسی می‌توان اشاره کرد که طی آن زبان گفتار باشدت در زبان نوشتار ظاهر شده است؛ یکی عصر مشروطه که بحث آن به‌اختصار گذشت، و دیگری عصر فضای مجازی و پردازش زبان‌های طبیعی. عصر اخیر از دو ویژگی عمده برخوردار است که هر دو نیز حاصل رشد و گسترش ناگهانی و شدید فناوری‌های جدید، خاصه در حوزهٔ رایانه و فضای مجازی است: اول همه‌گیر شدن نوشتار در فضای مجازی و دوم گسترش یافتن مطالعات مربوط به حوزهٔ پردازش زبان‌های طبیعی. بدیهی است که هریک از این دو ویژگی اهمیت و تأثیر بسیار بر ساختار نوشتار داشته است. با پیشرفت فناوری‌های جدید در حوزهٔ فضای مجازی و نیز با مشارکت روزافزون مردم در این فضا،

زبان نوشتار در تمام دنیا وارد مرحلهٔ جدیدی شده است. مهم‌ترین ویژگی این مرحله این است که طی آن عموم مردم برای ایجاد ارتباط با هم، به نوشتار روی می‌آورند و این امر نیز به نوبهٔ خود سبب می‌شود تا زبان نوشتار هرچه بیشتر شبیه زبان گفتار بشود. به عبارت دیگر، این اتفاق باعث شده است تا فاصلهٔ این دو گونهٔ زبانی کمتر شود و در نتیجه درجهٔ معیارشدگی[۱] زبان‌ها در جوامع گوناگون بیشتر شود.

در مورد گسترش یافتن مطالعات پردازش زبان‌های طبیعی، باید گفت که آینده و بقای هر زبانی و از جمله فارسی در گرو این قبیل مطالعات است. تهیهٔ پیکره‌های گوناگون زبانی و فرهنگ‌های الکترونیکی برای انجام پروژه‌هایی چون درک زبان طبیعی توسط ماشین، ترجمهٔ ماشینی، تحلیل گفتار، تبدیل گفتار به نوشتار و بالعکس از نتایج چنین مطالعاتی است. هرچه دستاوردهای مربوط به زبان در این حوزه‌ها بیشتر باشد، بر قدرت و عمر این زبان افزوده خواهد شد.

۵ فارسی گفتاری، گفتاری نویسی و شکسته‌نویسی

به استفاده از ویژگی‌های زبان گفتاری در متون نوشتاری گوناگون، گفتاری‌نویسی[۲] اطلاق می‌شود. گفتاری‌نویسی را می‌توان از حیث ویژگی‌های نحوی، صرفی، واژگانی و تلفظی بررسی کرد. مثلاً دو جملهٔ زیر را که اولی به فارسی نوشتاری معیار و دومی به فارسی گفتاری معیار تعلق دارد، با هم مقایسه کنید.

- آن بچه‌ها به تهران رفتند. (معیار نوشتاری)
- اون بچه‌فوفولا رفتن تهرون. (معیار گفتاری)

این دو جمله از حیث آرایش نحوی لغاتشان تفاوت دارند؛ به این معنا که اولی دارای آرایش «فاعل+ متمم حرف اضافه‌ای+ فعل» است و دومی دارای آرایش «فاعل+ فعل+ متمم». از حیث صرف نیز تفاوت دارند؛ به این ترتیب که در اولی از شناسهٔ سوم شخص

۱. برای درجهٔ معیاری ← سارلی ۱۳۸۳.

2. colloquialism

جمع «ـند» در فعل استفاده شده است و در دومی از «ـن». یا در اولی از پسوند جمعِ «ـها» و در دومی از پسوند جمعِ «ـا» استفاده شده است. از حیث واژگان نیز در دومی از اسم «فوفول» استفاده شده است که خاص فارسی گفتاری است و کاربردی در فارسی نوشتاری ندارد، و بالاخره از حیث تلفظ در اولی از صورت‌های رسمی «آن» و «تهران» استفاده شده است، اما در دومی از صورت‌های گفتاری یا شکستهٔ «اون» و «تهرون». بحث اصلی ما در این مقاله به همین موارد اخیر، یعنی به صورت‌های شکسته مربوط می‌شود. پس لازم است که این بحث را با تعریف صورت‌های شکسته و مقولهٔ شکسته‌نویسی آغاز کنیم. صورت شکسته به شکل نوشتاری کلمه یا وند یا پی‌بستی اطلاق می‌شود که اولاً مبیّن تلفظ سبک گفتاری فارسی باشد و ثانیاً دارای معادل آوایی سالمی در زبان رسمی معیار فارسی باشد (طبیب‌زاده ۱۳۹۸). مثلاً «اگه» صورت شکستهٔ «اگر» است، یا «می‌تونم» صورت شکستهٔ «می‌توانم» است و غیره.

بی‌تردید منشأ شکسته‌نویسی دوزبانگونگی است و دوزبانگونگی به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن دو زبان معیار متفاوت یا دو گونهٔ معیار یک زبان واحد، در جامعهٔ زبانی واحدی وجود داشته باشد (صادقی ۱۳۶۲؛ ۱۳۸۳). از این دو گونه یکی خاص نوشتار (فراگونه) و دیگری خاص گفتار (فروگونه) است. عربی و یونانی از معروف‌ترین زبان‌هایی هستند که در آنها دوزبانگونگی وجود دارد و فارسی نیز گرچه نه به اندازهٔ یونانی و عربی، دارای درجاتی از دوزبانگونگی است (Mahmoodi-Bakhtiari 2018).

۶ صورت‌های شکسته و فرهنگ‌های جامع فارسی

ظهور فروگونه (گونهٔ گفتار) در فراگونه (نوشتار) طی صد سال اخیر باعث پدید آمدن گفتاری‌نویسی و شکسته‌نویسی شده است. گفتاری‌نویسی و شکسته‌نویسی ابتدا در نمایش‌نامه‌ها و رمان‌های فارسی ظاهر شد، اما شکسته‌نویسی در دو سه دههٔ اخیر خاصه در فضای مجازی، جایگاه خاصی در نوشتار فارسی یافته است. امروزه شکسته‌نویسی بخش جدایی‌ناپذیری از نوشتار فارسی است. البته شاید این نوع نوشتار چاپ نشود، اما دیری نخواهد گذشت که تأثیر خود

را بر آثار چاپ‌شده نیز خواهد گذاشت. با توجه به اهمیت یافتن فارسی شکسته در دو سه دههٔ اخیر، لازم است که نسبت به درج و مدخل کردن صورت‌های شکسته در فرهنگ‌های فارسی توجه بیشتری نشان دهیم (لیان ۱۳۸۶). اما چه صورت‌هایی را باید به‌عنوان صورت شکسته در فرهنگ‌های جامع فارسی مدخل کنیم؟ پاسخ خیلی ساده این است که هر صورت شکسته‌ای که در آثار ادبی منتخب یک قرنِ اخیر زبان فارسی مورد استفاده قرار گرفته است، باید در فرهنگ‌های جامع مدخل شود. علاوه‌بر این، برخی صورت‌های شکستهٔ خاص فضای مجازی نیز، خاصه آنها که رواج عام یافته‌اند، باید در فرهنگ‌های جامع زبان فارسی مدخل شوند. اما سؤال مهم‌تر، که می‌کوشیم در این مقاله بدان پاسخ دهیم، این است که صورت‌های شکسته چگونه و بر اساس چه قواعد آوایی تولید می‌شوند؟ برای پاسخ به این سؤال به پیکرهٔ کاملی از صورت‌های شکسته نیاز داریم که برای استخراج آن از دو منبع استفاده کردیم: یکی ۲۰۰۰ واژه از رمان‌ها و نمایش‌نامه‌های فارسی که به‌تصادف گردآوری کردیم و دیگری ۲۰۰۰ واژه از صفحات گوناگون در فضای مجازی. از این جهت به عدد ۲۰۰۰ در هر دو مورد اکتفا کردیم که مشاهده شد پس از رسیدن به این مقدار، دیگر هیچ شاهد جدیدی به پیکرهٔ مورد بحث ما اضافه نشد. از مقایسهٔ صورت‌های شکسته در رمان‌ها و در فضای مجازی به این نتیجه رسیدیم که این صورت‌ها تفاوت چندانی با هم ندارند، جز اینکه صورت‌های اندکی وجود دارد که خاص فضای مجازی هستند و در رمان‌ها و نمایش‌نامه‌های فارسی از آنها استفاده نمی‌شود. مثلاً کوته‌نوشت‌هایی چون «فک (- فکر)؛ ک (- که)؛ ب (- به)؛ ی(- یه- یک)؛ راجب (- راجع به)» از صورت‌های شکسته‌ای هستند که بر اساس پیکرهٔ تحقیق حاضر کاربرد فراوانی در فضای مجازی دارند، اما مطلقاً در رمان‌ها و نمایش‌نامه‌های فارسی از آنها استفاده نشده است.

۷ تغییرات آوایی و صورت‌های شکسته

می‌دانیم که تمام زبان‌ها دارای فرایندهایی هستند که باعث ایجاد تغییراتی در تلفظ صورت‌های زبانی می‌شوند. بر اثر این فرایندهاست که مثلاً صورتی چون «نان» مبدّل به «نون» می‌شود، یا

صورتی چون «دنبه» مبدل به «دمبه» می‌شود و یا واج‌هایی چون /p t k/ گاهی به صورت دمیده ظاهر می‌شوند و گاهی غیردمیده، و مواردی از این دست.[۱] تمام این تغییرات را تغییرات آوایی می‌نامیم و آنها را به دو دستهٔ کلّی تقسیم می‌کنیم: ۱) تغییرات سبکی (یعنی تغییراتی که ناشی از تغییر در میزان رسمیت در بافت اجتماعی سخنگویان هستند)؛ و ۲) تغییرات واجی (یعنی تغییراتی که ناشی از تغییر در بافت واجی در صورت‌های زبانی هستند). این دستهٔ اخیر، یعنی تغییرات واجی نیز خود به دو دستهٔ تغییرات واج‌گونه‌ای[۲] و تغییرات خنثی‌شدگی[۳] تقسیم می‌شود (Gussenhoven & Jacobs 2017: 15-30). بنابراین انگارهٔ زیر مبیّن انواع چنین تغییراتی است:

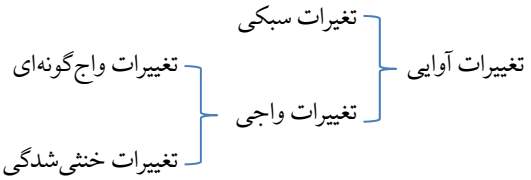

در اینجا پس از معرفی هریک از انواع تغییرات فوق، نشان می‌دهیم که اولاً صورت‌های شکسته عمدتاً برونداد تغییرات سبکی هستند، ثانیاً برخی از تغییرات خنثی‌شدگی نیز به بروز صورت‌های شکسته می‌انجامند، اما تغییرات واج‌گونه‌ای مطلقاً صورت شکسته‌ای پدید نمی‌آورند و بالاخره ثالثاً تمام برونددهای ناشی از دو نوع تغییرات سبکی و خنثی‌شدگی لزوماً صورت شکسته محسوب نمی‌شوند، بلکه این برونددها فقط زمانی صورت شکسته محسوب می‌شوند که خط فارسی نویسهٔ لازم برای نمایش آنها را اختیار داشته باشد. حال با تفصیل بیشتر به هریک از موارد فوق می‌پردازیم.

۱-۷ تغییرات سبکی

تغییر سبکی به تغییری اطلاق می‌شود که سخنگویان زبان، آگاهانه و به علت بروز تغییر در بافت اجتماعی، در میزان رسمیت برخی صورت‌های زبانی خود پدید می‌آورند. مثلاً

۱. برای این تغییرات ← مدرسی قوامی ۱۳۹۴؛ جم ۱۳۹۴.

2. allophonic variation

3. neutralization variation

گویندهٔ اخبار رادیو یا تلویزیون به هنگام خواندن متن خبر، از صورت‌های زبانی‌ای همچون «را»، «آن»، «دیگر» و «می‌شود» استفاده می‌کند، اما همو با تغییر بافت اجتماعی، مثلاً به هنگام سخن گفتن با اهل خانواده یا دوستان نزدیکش از صورت‌های دیگری چون «رو»، «اون»، «دیگه» و «می‌شه» استفاده می‌کند. بنابراین تغییر «را» به «رو»، یا «آن» به «اون» و غیره، همه از زمرهٔ تغییرات سبکی محسوب می‌شوند. تغییرات ناشی از بافت سبکی تغییراتی هستند که سخنگویان آگاهانه و بسته به میزان رسمیت در هر موقعیت زبانی، در صورت‌های زبانی خود پدید می‌آورند. این تغییرات معمولاً در شکسته‌نویسی ظاهر می‌شوند و به همین دلیل نیز باید در فرهنگ‌های جامع مدخل شوند. به چند نمونهٔ دیگر از این تغییرات توجه شود: «جان/ جون»؛ «پیراهن/ پیرهن/ پیرن»؛ «مگر/ مگه»؛ «می‌رود/ می‌ره».

باید توجه داشت که اگر برونداد ناشی از بافت سبکی، آوایی باشد که خط فارسی قادر به نمایش آن نباشد، آن صورت در شکسته‌نویسی ظاهر نمی‌شود و لاجرم در فرهنگ‌ها هم مدخل نمی‌شود. مثلاً می‌دانیم که بر اثر فرایند کشش جبرانی، صورت‌هایی چون «شهد/ تشریف/ ظهر/ بهتر» مبدّل به گونه‌های سبکی زیر می‌شوند:

شهد /ʃahd/	←	/ʃa:d/
تشریف /taʃrif/	←	/taʃi:f/
ظهر /zohr/	←	/zo:r/
بهتر /behtar/	←	/be:tar/

هیچ‌کدام از گونه‌های سبکی[1] فوق در فرهنگ‌ها مدخل نمی‌شوند، صرفاً به این دلیل که خط فارسی نویسهٔ لازم برای نمایش این تغییر را ندارد. قابل توجه است که در رمان‌ها و نمایش‌نامه‌های فارسی و نیز در شواهدی که ما از فضای مجازی گرد آورده‌ایم، این گونه‌های سبکی نمایش داده نشده‌اند.

گاهی نیز خط قادر به نمایش صورت‌های سبکی هست، اما چون استفاده از برخی

1. stylistic variant

صورت‌های شکسته باعث بروز ابهام می‌شود، نویسندگان از آن صورت‌ها استفاده نمی‌کنند. مثلاً هیچ نویسنده‌ای از صورت‌هایی چون «سخ» (بدل از سخت) یا «مُش» (بدل از مُشت) استفاده نکرده است. به هر حال تعیین اینکه چه صورتی باید به عنوان صورت شکسته در فرهنگ‌ها مدخل شود، همواره و نهایتاً منوط به حضور آن صورت شکسته در پیکرهٔ مورد استفادهٔ ماست.

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های تغییرات سبکی این است که این تغییرات همواره دارای استثنا هستند؛ یعنی این تغییرات لزوماً بر تمام صورت‌هایی که دارای شرایط لازم برای اعمال تغییر باشند، عمل نمی‌کنند. مثلاً واج‌های /p t k/ در زبان فارسی، هرگاه در آغاز واژه یا هجا قرار بگیرند، بدون استثنا مبدّل به صورت‌های دمیدهٔ [p^h t^h k^h] می‌شوند. بنابراین فرایند دمش یک فرایند سبکی نیست، اما تبدیل /ɑn/ به /un/ (مثلاً «جان ⟵ جون» یا «تهران ⟵ تهرون») فرایندی سبکی است، زیرا این فرایند تمام زنجیره‌های مرکّب از /ɑn/ را به /un/ مبدّل نمی‌کند[1] (مثلاً «سازمان ⟵ *سازمون» یا «جهان ⟵ *جهون»).

۲-۷ تغییرات واجی

تغییرات واجی به تغییراتی اطلاق می‌شود که علت بروز آنها نه به بافت اجتماعی، بلکه به بافت آوایی[2] صورت‌های زبانی مربوط می‌شود. مثلاً طبق قاعدهٔ همگونیِ /n/ با صامت بعدی، همواره محل تولید /n/ شبیه به محل تولید صامت بعدی‌اش خواهد بود. اگر صامت بعد از /n/ یک صامت دولبی باشد (مثلاً /b/ در «دنبه»)، /n/ مبدّل به [m] می‌شود. اگر صامت بعدی سخت‌کامی باشد (مثلاً /c/ در «پنکه»)، /n/ مبدل به [ɲ] می‌شود. اگر صامت بعدی نرم‌کامی باشد (مثلاً /k/ در «بانکوک»)، /n/ مبدّل به [ŋ] می‌شود و اگر صامت بعدی ملازی باشد (مثلاً /G/ در «منقل»)، /n/ مبدّل به [N] می‌شود:

---

۱. برای بحث بیشتر دربارهٔ این فرایند ⟵ صادقی ۱۳۸۰.

2. phonetic context

/donbe/	→	[dombe]	دنبه (دولبی)
/pance/	→	[paɲce]	پنکه (سخت‌کامی)
/bɑnkok/	→	[bɑŋkok]	بانکوک (نرم‌کامی)
/manqal/	→	[maNGal]	منقل (ملازی)

گفتیم تغییرات واجی به دو دستهٔ تغییرات واج‌گونه‌ای و تغییرات خنثی‌شدگی تقسیم می‌شوند. حال به‌اختصار به بررسی این دو نوع تغییرات آوایی می‌پردازیم.

۷- ۲- ۱ تغییرات واج‌گونه‌ای

تغییرات واج‌گونه‌ای به تغییراتی اطلاق می‌شود که خودبه‌خود و مستقل از ارادهٔ سخنگویان زبان صورت می‌گیرند. برونداد تغییرات واج‌گونه‌ای جزء فهرست واجی زبان نیست، بلکه واج‌گونهٔ واج دیگری است که فاقد نویسهٔ خاصی در نظام نوشتاری زبان است. مثلاً دمیدگی واج‌های انسدادی بی‌واک (/p t k/) در آغاز هجا یکی از انواع تغییرات واج‌گونه‌ای در زبان فارسی است. طی این فرایند واج‌های /p t k/ اگر در آغاز هجا یا واژه قرار بگیرند (مثلاً در: پر، تر، کر)، خودبه‌خود دمیده می‌شوند و به شکل p^har, t^har, k^har تلفظ می‌شوند، اما همین واج‌ها اگر در خوشهٔ پایانی واقع شوند، دیگر دمیده نخواهند بود. مثلاً واج‌های /t/ و /k/ در «پُتک» دمیده نیستند، اما /p/ در همین واژه دمیده است ([p^hotk]). به‌عنوان مثالی دیگر از تغییرات واج‌گونه‌ای، می‌توان از فرایند خیشومی‌شدگی مصوت بین دو صامت خیشومی یاد کرد. طی این فرایند هر مصوتی که بین دو صامت خیشومی واقع شود، خودبه‌خود و فارغ از ارادهٔ سخنگویان زبان خود نیز خیشومی می‌شود. مثلاً مصوت /ɑ/ در «نان» (/nɑn/)، چون بین دو صامت خیشومی /n/ قرار گرفته، خودبه‌خود تبدیل به واج‌گونهٔ خیشومی [ɑ̃] می‌شود: [nɑ̃n]

۷- ۲- ۲ تغییرات خنثی‌شدگی

تغییرات خنثی‌شدگی نیز مانند تغییرات واج‌گونه‌ای خودبه‌خود و مستقل از ارادهٔ سخنگویان زبان صورت می‌گیرند، اما برونداد آنها یکی دیگر از واج‌های زبان است. در واقع، در

تغییرات خنثی‌شدگی، تقابل دو واج متفاوت زبان در یک بافت خاص خنثی می‌شود. مثلاً بر اثر فرایند انسایشی‌زدایی[1] واج انسایشی /dʒ/ در پایان هجا تبدیل به [ʒ] می‌شود؛ یعنی به آوای دیگری که در مقام واج در فهرست واجی زبان فارسی وجود دارد:

اجتماع /edʒtemaˈ/ ← اژتماع [eʒtemɑˈ]

به‌عنوان مثال دیگر می‌توان از فرایند واگرفتگی پایانی نام برد که طبق آن واج انسدادی و باواک /d/ در پایان هجا و پس از صامت /r/ واک‌رفته و تبدیل به [t] می‌شود. برای نمونه در مثال زیر تقابل دو واج /d/ و /t/ خنثی می‌شود:

گَرد /gard/ ← گَرت [gart]

نویسهٔ لازم برای نمایش صورت‌های تغییریافته در دو فرایند فوق، یعنی «ژ/ش» و «ت»، در خط فارسی وجود دارد، اما این صورت‌ها فقط در مواردی که سبکی باشند در فرهنگ‌ها باید مدخل شوند. مثلاً در مورد دو مثال فوق، مورد «اژتماع (یا: اشتماع)» در فرهنگ‌ها مدخل نمی‌شود، اما مورد «گرت» باید مدخل شود. حال به‌درستی این سؤال پیش می‌آید که چه چیز تعیین می‌کند که برونداد یک تغییرِ واج‌گونه‌ای، سبکی نیز هست؟ یعنی از کجا باید بفهمیم که «اژتماع/ اشتماع» در فرهنگ‌های جامع نباید مدخل شود، اما «گرت» باید بشود؟ در پاسخ باید گفت برای پی بردن به این امر یک راه بیشتر وجود ندارد و آن رجوع به پیکرهٔ انبوه از شواهد است؛ یعنی در این موارد تنها ملاک ما این است که آیا صورت مورد نظر در رمان‌ها یا در پیامک‌ها و مکاتبات گوناگون در فضای مجازی، به طور نسبتاً مکرر ظاهر شده است یا خیر. صورت «اژتماع (یا: اشتماع)» دست‌کم در پیکرهٔ ما مطلقاً وجود ندارد، اما صورت «گرت» چند بار تکرار شده است، بنابراین، طبق پیکرهٔ ما صورت «اژتماع (یا: اشتماع)» لازم نیست در فرهنگ‌ها مدخل شود، اما صورت «گرت» باید مدخل شود.

در پایان، توجه به این نکته ضروری است که ما در این مقاله از مدل نظری ساده‌ای

1. de-affrication

استفاده کرده‌ایم که طبق آن، بروندادهای یک قاعدهٔ واجی واحد گاه از نوع واج‌گونه‌ای است و گاه از نوع خنثی‌شدگی. مثلاً همان‌طور که در مورد قاعدهٔ همگونیِ /n/ با صامت بعدی‌اش دیدیم و در زیر مجدداً آن را نمایش می‌دهیم، این قاعده در مورد مثال نخست در زیر (دنبـه) از نوع خنثی‌شدگی است و در سه مورد بعدی (پنکـه، بـانکوک، منقـل) از نـوع واج‌گونـه‌ای است.

/donbe/	→	[dombe]	دنبه (دولبی)
/pance/	→	[paɲce]	پنکه (سخت‌کامی)
/bɑnkok/	→	[bɑŋkok]	بانکوک (نرم‌کامی)
/manqal/	→	[maNGal]	منقل (ملازی)

نظریهٔ واج‌شناسی پساواژگانی[1] برای رفع این نقص نظری، مدل کامل‌تری را پیشنهاد کرده است که به علت پیچیدگی و تطویلی که دارد، دیگر در اینجا از آن استفاده نکردیم و به همان مدل ساده‌تر قدیم بسنده کردیم.[2]

۸ صورت‌های درست و غلط در فضای مجازی

جمال‌زاده در دیباچهٔ معروف خود بر مجموعهٔ داستان‌های کوتاه یکی بـود یکـی نبـود چنـین آورده است:

> شخص نویسنده وقتی قلم به دست می‌گیرد نظرش تنها متوجه گروه فضـلا و ادباسـت و اصلاً التفاتی به سایرین ندارد و حتی اشخاص بسیاری را نیز که سواد خواندن و نوشتن دارند و نوشته‌های ساده و بی‌تکلف را به‌خوبی می‌توانند بخوانند و بفهمند، هیچ در مدّ نظـر نمی‌گیـرد و خلاصه آنکه پیرامون دموکراسی ادبی نمی‌گردد (جمال‌زاده ۱۳۰۰: ۵).

و آشوری در توصیف و تفسیر آرای جمال‌زاده به‌درستی چنین آورده است:

«دیباچهٔ» یکی بود و یکی نبود در روزگار خود یک مانیفست زبانی بود که اهل قلم را بـه

1. post-lexical phonology

۲. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه ← Gussenhoven & Jacobs 2017: 109-115.

سرکشی در برابر استبداد ادبی فرا می‌خواند. چنان‌که [جمال‌زاده] می‌گوید: «همان جوهر استبداد سیاسی ایرانی، که مشهور جهان است، در مادهٔ ادبیات نیز دیده می‌شود». راه رهایی از استبداد ادبی را نیز روی آوردن به زبان سادهٔ گفتاری می‌داند (آشوری ۱۳۹۶: ۱۶۲).

استبداد ادبی سواد و معرفت را ملک طلق خود می‌دانست و هدفش این بود که به هر طریق ممکن از ورود «رعیت» به حوزهٔ مطبوعات و انتشارات جلوگیری کند. اما امروزه با پدیدهٔ دیگری مواجهیم که کاریکاتوری از استبداد ادبی است و می‌توان نام «ارتجاع ادبی» را بر آن نهاد. ارتجاع ادبی صورت ضعیف و رنگ‌باختهٔ همان استبداد ادبی است که با هرگونه تغییر در وضع زبان و خط مخالفت می‌کند و تاب هیچ‌گونه نوآوری و دگرگونی در این حوزه را ندارد. مخالفت‌های سرسختانهٔ بعضی فضلا با صد سال شکسته‌نویسی در رمان‌ها و نمایش‌نامه‌های فارسی، و سپس مخالفت‌های بی‌فایدهٔ برخی کهنه‌گرایان با حجم عظیم و فزایندهٔ شکسته‌نویسی در فضای مجازی را می‌توان از مصادیق بارز این ارتجاع ادبی دانست. امروزه گونهٔ جدیدی در نوشتار فارسی پدید آمده است که خاص فضای مجازی است و به‌سرعت کاربرد وسیعی در بین کاربران عمدتاً جوان این حوزه پیدا کرده است. چنان‌که قبلاً گفتیم، کوته‌نوشت‌هایی مانند «ک (- که)؛ ب (- به)؛ ی (- یه- یک)» همه نمونه‌هایی از این گونهٔ جدید هستند. مخالفت با این گونهٔ جدید و غلط دانستن آنها، به‌منزلهٔ مخالفت با تحول بخشی از زبان فارسی است. بدیهی است که چنین مخالفت‌هایی نمی‌تواند تأثیری در جریان رشد این گونه داشته باشد، اما این نیز بدیهی است که اگر چنین مخالفت‌هایی از جانب نهادهای صاحب قدرت سیاسی یا مرجعیت‌های ادبی صورت بگیرد، می‌تواند هم مانع از رشد طبیعی زبان شود و هم مانع از پی بردن به بعضی ضرورت‌ها و نیازهای اهل زبان در اصلاح خط. به‌عنوان مثال، می‌توان در اینجا به مقولهٔ معروف به «هکسره» اشاره کرد. یکی از ایرادهای بزرگ خط فارسی این است که برای نمایش تکواژ بسیار پرکاربرد کسرهٔ اضافه در بسیاری از مواضع، فاقد نویسهٔ مشخص و مستقلی است. امروزه جوانان و نوجوانان و حتی کودکان بسیاری که شب و روز در فضای مجازی مشغول نوشتن هستند، برای نمایش این تکواژ در کلمات مختوم به صامت به طور ناخودآگاه از نویسهٔ «ه» استفاده

می‌کنند. مثلاً به جای «تابِ بلند» می‌نویسند «تابه بلند»، یا به جای «کتابِ من» می‌نویسند «کتابه من». به این نویسه اصطلاحاً «هکسره» اطلاق می‌شود. اینکه به‌سادگی هکسره را غلط بنامیم و به کاربرد بسیار گستردهٔ آن در فضای مجازی بی‌اعتنا باشیم، به معنای پاک کردن صورت مسئله است و نه به معنای حل آن! اگر مشکل هکسره از طریق اجماع اهل فن حل نشود، خیل جوانان و نیز برنامه‌نویسان و مهندسان کامپیوتری که نهایتاً هدفی جز پیشبرد کارشان ندارند، خود این تغییر را به شیوه‌ای احتمالاً ناشیانه و قطعاً نایکدست به وجود خواهند آورد و بر تشتت موجود در خط فارسی خواهند افزود. نمایش کسرهٔ اضافه در خط فارسی، هم فراگیری این زبان را به‌مراتب ساده‌تر می‌کند و هم نقش بسیار مهمی در تسهیل کار پردازشگران زبان خواهد داشت.

۹ نتیجه

صورت‌های شکسته کدام‌اند و بنابه چه دلایلی شکسته محسوب می‌شوند؟ با پاسخ به این سؤال درمی‌یابیم چه صورت‌هایی در مقام صورت شکسته باید در فرهنگ‌های جامع فارسی مدخل شوند. برای پاسخ به این سؤال ابتدا باید از خود بپرسیم آیا آن صورت، برونداد تغییری سبکی است یا واجی. اگر صورت مورد نظر برونداد تغییری سبکی بود، به شرطی در فرهنگ درج می‌شود که نویسهٔ لازم برای نمایش آن صورت در خط فارسی موجود باشد، اما اگر تغییر از نوع تغییرات واجی بود، باید بپرسیم آیا از نوع واج‌گونه‌ای است یا از نوع خنثی‌شدگی. صورت‌هایی که برونداد تغییرات واج‌گونه‌ای هستند، هرگز در فرهنگ‌ها درج نمی‌شوند، چون اولاً این تغییرات خودبه‌خود و فارغ از ارادهٔ سخنگویان صورت می‌گیرند، و ثانیاً خط در تمام زبان‌ها فاقد نویسه‌هایی است که با آنها بتوان واج‌گونه‌ها را نمایش داد. تمام صورت‌هایی که برونداد تغییراتِ خنثی‌شدگی هستند، قابل نمایش با نویسه‌های فارسی هستند، اما فقط آن تعدادی که سبکی هم باشند در فرهنگ‌ها ثبت می‌شوند. برای تعیین سبکی بودن یا نبودن این تغییرات باید به شاهدهای پیکره رجوع کرد.

ضمیمه

در این بخش چند مثال را بررسی می‌کنیم و توضیح می‌دهیم کدام موارد باید به عنوان صورت‌های شکسته در فرهنگ‌ها مدخل شوند.

۱) واک‌رفتگی صامت‌های گرفتهٔ باواک پس از صامت‌های بی‌واک در پایان واژه:

/notq/	→	[notq̥]	نطق
/satl/	→	[satl̥]	سطل
/hefz/	→	[hefz̥]	حفظ

تغییر فوق از نوع واج‌گونه‌ای است، زیرا اولاً به تولید آواهایی منجر می‌شود که واج مستقلی در فارسی محسوب نمی‌شوند، بلکه گونه‌ای از واج دیگری هستند، و ثانیاً خط فارسی نویسه‌ای برای نمایش آنها ندارد. البته ممکن است این تغییر را در مورد «حفظ» از نوع خنثی‌شدگی دانست و صورت حاصل را [hefs] در نظر گرفت. در این حالت خط فارسی نویسهٔ لازم برای نمایش این تغییر را دارد، اما باز هم صورت فوق شکسته محسوب نمی‌شود، زیرا در هیچ یک از شواهد پیکرهٔ ما صورت «حفس» مشاهده نشده است.

۲) کشش جبرانی

/ʃo?le/	→	[ʃo:le]	شعله
/vaz?/	→	[va:z]	وضع
/na?nɑ/	→	[na:nɑ]	نعنا

تغییر فوق از نوع سبکی است، زیرا اهل زبان آگاهانه و بسته به موقعیت و میزان رسمیتِ بافت اجتماعی تصمیم می‌گیرند که از آن استفاده بکنند یا نکنند. بهترین ملاک برای تعیین سبکی بودن یا نبودن یک تغییر این است که از خود بپرسیم آیا صورت مورد نظر در یک بافت کاملاً رسمی، مثلاً شعر عروضی فارسی، می‌تواند کاربرد داشته باشد یا خیر؟ اگر پاسخ منفی باشد، آن تغییر قطعاً سبکی است! اما این تغییر به‌رغم سبکی بودنش در

نوشتار ظاهر نمی‌شود، زیرا خط فارسی نویسهٔ لازم برای نمایش مصوت کشیده‌شده را ندارد، لذا این صورت‌ها در فرهنگ‌های فارسی مدخل نمی‌شوند.

۳) پس‌کامی شدگی /c/

/cetɑb/	→	/cetɑb/	کتاب
/cuh/	→	[kuh]	کوه
/cor/	→	[kor]	کُر

این تغییر از نوع واج‌گونه‌ای است، لذا برونداد آن صورتی شکسته را پدید نمی‌آورد. این قاعده فارغ از ارادهٔ سخنگویان و به صورت خودبه‌خودی عمل می‌کند. آنچه باعث بروز این قاعده می‌شود نه بافت اجتماعی، بلکه بافت آوایی است: واج /c/ پیش از مصوت‌های پیشین /i e a/ به صورت پیش‌کامی [c]، و پیش از مصوت‌های پسین /u o ɑ/ به صورت پس‌کامی [k] ظاهر می‌شود.

۴) حذف

گاهی با اِعمال قاعدهٔ حذف، واجی از یک صورت زبانی حذف می‌شود. حال سؤال این است که آیا این قاعده، قاعده‌ای سبکی است یا واجی؟ باید توجه داشت که قاعدهٔ حذف همواره قاعده‌ای سبکی است، زیرا این قاعده در بافت‌های کاملاً جدی و رسمی، مانند هنگامی که شعری عروضی را با صدای بلند قرائت می‌کنیم، هرگز اعمال نمی‌شود. بنابراین مثلاً حذف صامت پایانی /t/ پس از همخوان‌های سایشی (یعنی /s f X ʃ/) در پایان هجا، فرایندی سبکی است و برونداد آن نیز به طور بالقوه می‌تواند صورتی شکسته محسوب شود، مخصوصاً که خط فارسی هم به‌سادگی قادر به نمایش آن است: «دست: دس؛ ماست: ماس؛ کاشت: کاش؛ مفت: مف». اما درج و مدخل کردن این صورت‌ها در فرهنگ‌های فارسی، همواره منوط به حضور آنها در پیکره است. مثلاً در پیکرهٔ مورد استفادهٔ نگارنده، از صورت‌هایی چون «دس (بدل از دست)» و «ماس (بدل از ماست)» به فراوانی

استفاده شده است، اما از صورت‌هایی چون «کـاش (بـدل از کاشـت)» یـا «مـف (بـدل از مفت)» یا «سخ (بدل از سخت)»؛ یا «مُش (بدل از مُشت)» اسـتفاده نشـده اسـت. علـت استفاده نشدن صورت‌های شکستهٔ اخیر احتمالاً این بوده است کـه درک ایـن صـورت‌ها در خط بسیار دشوار و ابهام‌زاست.

توجه شود که گاهی عمل نکردن قاعده‌های سبکی صرفاً جنبهٔ سبکی دارد و بس. مـثلاً گاهی در گفتار، اگر نه لزوماً در نوشتار، صورتِ «بست» تبدیل بـه «بـس» می‌شـود (مـثلاً «درو بس» به جای «در را بست»)، اما هیچ‌گاه نـه در گفتـار و نـه در نوشـتار واژهٔ «بسـط» مبدّل به «بس» نمی‌شود («او نظریه‌اش را بسط داد»، اما نه «*او نظریه رو بس داد»)! علت این است که واژه‌هایی که دارای بار ادبی و کهن هستند، هیچ‌گاه تحت تـأثیر قواعـد سـبکی تغییر نمی‌کنند و همین خود یکی از مهم‌ترین ملاک‌های ما برای تشـخیص قواعـد سـبکی است.

به عنوان مثالِ پایانی، به قاعدهٔ حذف صامت پایانی /h/ توجه شود: «سیاه: سـیا؛ کـاه: کا؛ شاه: شا؛ ماه: ما». در این مورد نیز با تغییری سبکی مواجه هستیم که برونداد حاصل از آن گاه به عنوان صورت شکسته در خط ظاهر می‌شـود و گـاه نمی‌شـود. در ایـن مـورد نیـز ملاک ما حضور صورت‌های شکسته در پیکره است.

منابع

آشوری، داریوش (۱۳۹۶)، زبان باز؛ پژوهشی دربارهٔ زبان و مدرنیّت، چاپ ششـم، چـاپ اولِ ویراسـت دوم، تهران: نشر مرکز.

جرمیاس، ای. ام (۱۳۶۶)، «دوزبانگونگی در زبان فارسی»، ترجمهٔ محمد طباطبائی، مجلـهٔ زبانشناسـی، س۴، ش ۱ و ۲، ص ۹۱-۱۱۲.

جم، بشیر (۱۳۹۴)، فرهنگ توصیفی فرایندهای واجی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

جمال‌زاده، محمدعلی (۱۳۰۰)، یکی بود یکی نبود، تهران: بنگاه پروین.

سارلی، ناصر قلی (۱۳۸۳)، «درجهٔ معیاری در گونهٔ معیـار فارسـی»، فصـلنامهٔ پژوهشـهای ادبی، ش ۶، زمستان، ص ۶۸-۸۴.

صادقی، علی‌اشرف (۱۳۶۲)، «زبان معیار»، نشر دانش، س ۳، ش ۱۶، خرداد و تیر، ص ۱۶-۲۱.

ـــــــــ (۱۳۸۰)، «تبدیل «آن» و «آم» به «اون» و «اوم» در فارسی گفتاری و سابقهٔ تاریخی آن»، مجموعهٔ مقالات، تهران: سخن.

ـــــــــ (۱۳۸۳)، «لهجهٔ تهرانی»، دانشنامهٔ جهان اسلام، ج ۸، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.

طبیب‌زاده، امید (۱۳۸۴)، «چرا ایرانیان عرب‌زبان نشدند»، نشر دانش، س ۲۱، ش ۱، پیاپی ۱۰۸، ص ۳-۱۹.

ـــــــــ (۱۳۹۸)، مبانی و دستور خط فارسی شکسته؛ بر اساس صد سال آثار داستانی و نمایشی (از ۱۲۹۸ تا ۱۳۹۷)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

لیان، سعید (۱۳۸۶)، «ضرورت توجه به صورت‌های شکسته در فرهنگ‌های فارسی»، فرهنگ‌نویسی، (ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان)، ش ۱، دی، ص ۱۸۴-۲۱۰.

مدرسی قوامی، گلناز (۱۳۹۴)، فرهنگ توصیفی آواشناسی و واج‌شناسی، تهران: علمی.

Gussenhoven, C. and H. Jacobs (2017), *Understanding Phonology*, fourth edition, New York: Routledge.

Mahmoodi-Bakhtiari, Behrooz (2018), "Spoken vs. Written Persian: Is Persian Diglossic?", *Trends in Iranian and Persian Linguistics*, (ed.) Korangi, A. and C. Miller, Berlin: Mouton Gruyter, pp.183-212.

مقاله

دستور

ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان، سال ۱۳۹۹، شمارهٔ ۱۶، صفحهٔ ۱۹۵-۲۱۰

واژه‌بست‌های ضمیری در نقش ضمیر انعکاسی در زبان فارسی[۱]

محمد راسخ‌مهند (عضو هیئت علمی گروه زبان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا، همدان)

چکیده: در این مقاله نشان داده‌ایم که واژه‌بست‌های ضمیری در زبان فارسی در ساخت ملکی، وقتی که هم‌مرجع با فاعل هستند، دارای نقش انعکاسی‌اند. به‌عبارت‌دیگر، زبان فارسی علاوه بر ضمایر مشترک (خود، خویش و خویشتن) و ترکیب خود+واژه‌بست که ضمیر انعکاسی هستند، دستهٔ دیگری از ضمایر انعکاسی نیز دارد. به‌این‌ترتیب، در جملاتی مانند «علی توپش را گم کرد»، وقتی واژه‌بست «ـش» با فاعل جمله، «علی»، هم‌مرجع می‌شود، در نقش ضمیر انعکاسی ظاهر می‌شود. این ویژگی زبان فارسی را در قالب رده‌شناسی نیز بررسی کرده و نشان داده‌ایم زبان فارسی از این حیث در مقایسه با زبان‌های جهان در چه رده‌ای قرار می‌گیرد. همچنین با استفاده از پیکرهٔ زبانی محاوره‌ای، تبیینی نقشی از این ویژگی در زبان فارسی ارائه کرده و نشان داده‌ایم بسامد، که جلوه‌ای از اقتصاد زبانی است، می‌تواند به چرایی کاربرد واژه‌بست‌ها در نقش ضمیر انعکاسی پاسخ دهد.

کلیدواژه‌ها: ضمیر انعکاسی، ساخت ملکی، واژه‌بست، مرجع‌گزینی، بسامد.

---

۱. در نوشتن مقالهٔ حاضر بحث و گفت‌وگو با استاد عزیزم، خانم دکتر ویدا شقاقی، کمک بزرگی بود. همچنین از راهنمایی‌های دوست عزیزم، دکتر امید طبیب‌زاده، استفاده کردم و آقای مهدی پری‌زاده در گردآوری داده‌ها به بنده کمک کردند. از این عزیزان سپاسگزارم.

۱ مقدمه

در مورد واژه‌بست‌های زبان فارسی، به‌ویژه واژه‌بست‌های ضمیری، مطالعات فراوانی صورت گرفته و مباحث زیادی از دیدگاه‌های گوناگون مطرح شده است. بر اساس این دیدگاه‌ها، تا جایی که نگارنده اطلاع دارد، جایگاه‌ها و نقش‌های زیر برای واژه‌بست‌های ضمیری در زبان فارسی مطرح شده است:

جایگاه اول: پس از اسم و در مقام مضاف‌الیه در ساخت ملکی،[1] مانند «کتابش» و «دفترشان»؛

جایگاه دوم: پس از حروف اضافه و در نقش متمم حرف اضافه‌ای، مانند «بهش» و «ازت»؛

جایگاه سوم: پس از فعل و گاهی درون ساخت فعل و در نقش مفعول مستقیم یا غیرمستقیم، مانند «دیدمش»، «بردمشان»، «برش دار» و «نشانت دادم»؛

جایگاه چهارم: در افعال مرکّب پی‌بستی و در نقش نشانهٔ مطابقهٔ فاعلی، مانند «خوشم آمد»، «دردش گرفت».[2]

واژه‌بست‌ها از حیث امکان همراهی با اسم و ضمیر و قابلیت جایگزینی با ضمیر مستقل یا اسم، در این چهار جایگاه تفاوت‌هایی دارند که در جدول (۱) به آن اشاره شده است.

جدول ۱ ـ جایگاه‌های حضور واژه‌بست‌های ضمیری (به نقل از راسخ‌مهند ۱۳۸۶)

جایگاه واژه‌بست‌های ضمیری	مثال	قابل جایگزینی با اسم یا ضمیر آزاد	همراه اسم یا ضمیر آزاد
جایگاه اول: ساخت ملکی	کتابش، دفترم	+	–
جایگاه دوم: پس از حرف اضافه	ازش، بهت	+	–
جایگاه سوم: پس از فعل	دیدمش، زدنت	+	+
جایگاه چهارم: فعل مرکّب پی‌بستی	خوشش آمد	–	+

در جدول فوق، نشانهٔ (+) یعنی آن ویژگی در آن نقش وجود دارد و نشانهٔ (–) یعنی آن

1. possessive

۲. در مورد ماهیت این ساخت‌ها و نقش واژه‌بست‌ها در آنها اختلاف نظرهایی وجود دارد. نگارنده نظر خود را قبلاً در مقالاتی نوشته و افراد دیگر هم نظرات گاه متناقضی داشته‌اند. این بحث به مقالهٔ حاضر ارتباطی ندارد و علاقه‌مندان می‌توانند به این منابع رجوع کنند: راسخ‌مهند ۱۳۸۶؛ ۱۳۹۲؛ گلچین عارفی ۱۳۹۰.

ویژگی وجود ندارد. مثلاً در جایگاه اول، ساخت ملکی عنوان شده که می‌توان به‌جای ضمیر پی‌بستی از اسم یا ضمیر آزاد استفاده کرد (کتاب علی / کتاب او)، اما نمی‌توان آن را همراه با اسم یا ضمیر آزاد آورد (*کتابش علی / *کتابش او). نگارنده در مقاله‌ای (راسخ‌مهند ۱۳۸۶) با توجه به این توزیع متفاوت واژه‌بست‌ها و با استفاده از استدلال‌های دیگر نشان داده است که این واژه‌بست‌ها در جایگاه‌های اول و دوم نقش ضمیر را بر عهده دارند (و به‌جای ضمیر مستقل یا اسم می‌نشینند). در جایگاه سوم به نشانهٔ مطابقهٔ مفعولی نزدیک شده‌اند، هرچند هنوز نشانهٔ دستوری کامل نشده‌اند و به همین دلیل می‌توان آنها را حذف کرد (برخلاف شناسه‌های فاعلی که قابل حذف نیستند چون نشانهٔ مطابقهٔ فاعلی‌اند)، و در جایگاه چهارم نشانهٔ مطابقهٔ فاعلی هستند و همراه با افعال مرکّب پی‌بستی به‌کار می‌روند (راسخ‌مهند ۱۳۸۶؛ ۱۳۸۷؛ ۱۳۸۹؛ ۱۳۹۲؛ 2014؛ طباطبایی ۱۳۹۵: ۳۳۸-۳۴۲؛ Etebari et al. 2020).

با وجود مطالعات فراوان دربارهٔ واژه‌بست‌ها، به نظر می‌رسد هنوز برخی ویژگی‌های آنها در زبان فارسی بررسی نشده است. یکی از این ویژگی‌ها در ساخت‌های زیر دیده می‌شود:

(۱) الف. کتابم را ندیدم.
ب. *کتاب من را ندیدم.

(۲) الف. دستت را شستی؟
ب. *دست تو را شستی؟

(۳) الف. خانه‌اش را فروخت.
ب.* خانهٔ او را فروخت (اگر «او» هم‌مرجع با فاعل باشد).

(۴) الف. پول‌هایمان را گم کردیم.
ب. * پول‌های ما را گم کردیم.

(۵) الف. کتاب‌هایتان را بخوانید.
ب. * کتاب‌های شما را بخوانید.

(۶) الف. دوستانشان را دیدند.
ب. * دوستان آنها را دیدند (اگر «آنها» هم‌مرجع با فاعل باشد).

این جملات نشان می‌دهد برخلاف ادعای مطرح شده در جدول (۱) (راسخ‌مهند ۱۳۸۶؛ طباطبایی

۱۳۹۵؛ Etebari et al. 2020)، نمی‌توان همیشه به جای واژه‌بست‌های ضمیری در جایگاه ملکی (جایگاه اول) ضمیر مستقل یا اسم گذاشت. البته زمانی که واژه‌بست‌های ضمیری و فاعل جمله هم‌مرجع نیستند، می‌توان به جای واژه‌بست ضمیری از ضمیر مستقل استفاده کرد:

(۷) الف. کتابم را ندیدی.
ب. کتاب من را ندیدی.

(۸) الف. دستت را شست؟
ب. دست تو را شست؟

(۹) الف. خانه‌اش را فروختم.
ب. خانهٔ او را فروختم.

(۱۰) الف. پول‌هایمان را گم کردند.
ب. پول‌های ما را گم کردند.

(۱۱) الف. کتاب‌هایتان را خواندیم.
ب. کتاب‌های شما را خواندیم.

(۱۲) الف. دوستانشان را دیدم.
ب. دوستان آنها را دیدم.

پس تا اینجا می‌توان گفت در ساخت ملکی توزیع واژه‌بست‌ها و ضمایر مستقل (و اسم‌ها) یکسان نیست. واژه‌بست‌های ضمیری را می‌توان با فاعل هم‌مرجع و غیرهم‌مرجع به کار برد، اما از ضمیر مستقل یا اسم فقط در صورتی می‌توان استفاده کرد که هم‌مرجع با فاعل نباشد. به این ترتیب، باید گفت در جایگاه اول در جدول (۱)، در ستون قابل جانشینی با اسم یا ضمیر، به جای (+) به معنای همیشه قابل جایگزین، باید (−/+) قرار داد؛ به این معنی که گاهی قابل جانشینی هستند و گاهی نیستند.

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، دو نفر قبلاً اشاره‌ای به این ویژگی زبان فارسی کرده‌اند. پاول[1] (۲۰۱۸) فقط اشاره‌ای کوتاه به این ویژگی کرده و هیچ تحلیلی در ادامه ارائه نداده

1. L. Paul

است، اما قمشی (۲۰۰۶) بیشتر در این باره بحث کرده است. در واقع، قمشی دربارهٔ ساخت ملکی با استفاده از «مالِ» در فارسی بحث کرده و عنوان کرده این کلمه با اسم و ضمیر ساخت ملکی می‌سازد (این اسب مال علی است؛ این اسب مال من است)، اما با واژه‌بست نمی‌تواند (*این اسب مالت است). در واقع، ساخت ملکی مانند «کتاب علی» را می‌توان با «مال علی» جایگزین کرد، اما کلمهٔ «مالِ» حتماً باید در بافت دارای مرجع مشخصی باشد. مثلاً در جملهٔ «خانهٔ علی اینجاست، مال حسن آنجاست»، «مالِ» به «خانه» برمی‌گردد. از این رو، قمشی آن را مانند ضمایر در نظر می‌گیرد که از حیث کاربردی از تکرار جلوگیری می‌کند. وی در ادامه، مثال‌هایی ارائه می‌کند که در آنها واژه‌بست به کار می‌رود، ولی ضمیر مستقل به کار نمی‌رود (*من کتاب منو خوندم / من کتابمو خوندم)، اما در ادامهٔ مقاله هیچ تبیینی برای این ویژگی ارائه نمی‌دهد. به این ترتیب، می‌توان گفت پاول و قمشی بسیار کوتاه به این ویژگی اشاره کرده‌اند، اما هیچ یک تبیینی برای آن ذکر نکرده‌اند.

سؤالی که پیش می‌آید این است که چرا واژه‌بست‌ها در ساخت ملکی همیشه با ضمایر مستقل و اسم قابل جایگزینی نیستند؟ به عبارت دیگر، چرا واژه‌بست‌ها، صرف نظر از اینکه با فاعل جمله هم‌مرجع باشند یا نه، می‌توانند در ساخت ملکی به کار روند، اما ضمایر مستقل فقط در صورتی در این ساخت به کار می‌روند که هم‌مرجع با فاعل جمله نباشند؟ برای پاسخ به این پرسش، در بخش بعد نشان می‌دهیم که نظریهٔ مرجع‌گزینی،[1] که به رابطهٔ بین ضمایر و مرجع آنها در زبان می‌پردازد، نمی‌تواند این ویژگی واژه‌بست‌ها را در زبان فارسی تبیین کند. در بخش (۳) نشان می‌دهیم که واژه‌بست‌های زبان فارسی علاوه بر نقش‌هایی که تاکنون برای آنها ذکر شده، دارای نقش انعکاسی[2] در ساخت ملکی نیز هستند. به‌عبارتی، علاوه بر ضمایر مشترک (مانند خود، خویش، خویشتن، خودم، خودت و...) که در نقش ضمیر انعکاسی در زبان فارسی کاربرد دارند، واژه‌بست‌های ضمیری نیز این نقش را در ساخت ملکی دارند. پس باید از نقش ضمیر انعکاسی در ساخت ملکی به‌عنوان نقش دیگر واژه‌بست‌های ضمیری نیز صحبت کرد. در بخش (۴)، به تبیین نقشی دلیل حضور

1. binding theory
2. reflexive

واژه‌بست‌ها در این نقش می‌پردازیم و با مقایسهٔ بین زبانی، نوع ردهٔ زبان فارسی در میان زبان‌های جهان را از این حیث نیز بررسی می‌کنیم (Haspelmath 2008). بخش پنجم، نتیجه‌گیری مقاله است.

۲ ناکارآمدی مرجع‌گزینی

پیش از اینکه در بخش بعد، سعی در یافتن پاسخ این پرسش کنیم، ببینیم آیا می‌توان بر اساس استدلال‌های صورت‌گرایان این مسئله را حل کرد. در دستور زایشی، اصولی که به بررسی رابطهٔ بین ضمایر و مرجع آنها می‌پردازد، اصول مرجع‌گزینی است (دبیرمقدم ۱۳۸۳). بر اساس اصل اول مرجع‌گزینی، ضمایر مرجع‌دار[1] (مانند ضمایر انعکاسی) باید درون بند خود دارای مرجع باشند. مثلاً «علی کتاب خودش را می‌خواند»، که در آن ضمیر انعکاسی «خودش» درون بند دارای مرجع «علی» است. طبق اصل دوم مرجع‌گزینی، ضمایر مستقل نباید درون بند خود دارای مرجع باشند. مثلاً در جملهٔ «علی او را دید»، مرجع «او» نمی‌تواند «علی» باشد. حال با توجه به این دو اصل ببینیم جملات مورد بحث چه وضعیتی دارند. در جمله‌ای مانند «*من کتاب من را خواندم»، دلیل نادستوری بودن، نقض اصل دوم مرجع‌گزینی است. «من» ضمیر است و باید درون بند آزاد باشد و نمی‌تواند به فاعل هم‌مرجع (من) برگردد. اما در جملهٔ «من کتاب تو را خواندم»، چون مرجعی درون بند برای ضمیر «تو» وجود ندارد، اصل دوم رعایت شده و جمله دستوری است. اگر واژه‌بست را در این ساخت‌ها ضمیر در نظر بگیریم، برای جمله‌ای مانند «من کتابت را خواندم»، مشکلی پیش نمی‌آید، چون طبق اصل دوم مرجع‌گزینی، ضمیر متصل «-ت» باید در بند آزاد باشد و به مرجعی اشاره نکند. اما مشکل وقتی پیش می‌آید که جملهٔ «من کتابم را خواندم» دستوری است. در این جمله اگر «-م» را ضمیر بگیریم، نباید در بند دارای مرجع باشد، اما هست و درعین‌حال جمله دستوری نیز می‌باشد. اگر واژه‌بست‌ها را در این جملات مرجع‌دار در نظر بگیریم و طبق اصل اول مرجع‌گزینی به آنها نگاه کنیم، باز هم مشکل است. در آن صورت جملهٔ دوم مشکلی ندارد (من کتابم را خواندم)، زیرا واژه‌بست درون بند دارای مرجع

1. anaphor

است، اما دستوری بودن جملهٔ اول (من کتابت را خواندم) عجیب است، زیرا واژه‌بست ضمیری مرجعی درون بند ندارد، ولی جمله دستوری است. به عبارت دیگر، واژه‌بست‌ها در این دو جمله گاهی مانند مرجع‌دارها عمل می‌کنند و درون بند دارای مرجع هستند و گاهی مانند ضمایر آزاد و درون بند دارای مرجع نیستند. طبق اصول زایشی، ضمایر نمی‌توانند هم‌زمان در این دو طبقهٔ متضاد قرار گیرند؛ پس دستور زایشی تبیینی برای این جملات ندارد. جملهٔ زیر که یک بند وابسته دارد، باز هم بر بحث فوق تأکید دارد:

(۱۳) من فکر می‌کنم که احمد کتابش / کتابم / کتاب خودش / کتاب من / *کتاب او / *کتاب خودم را نخوانده است.

در این جمله «–ش» می‌تواند به فاعل بند وابسته (احمد) یا شخص دیگری اشاره کند. وقتی به فاعل بند وابسته اشاره می‌کند، طبق اصول مرجع‌گزینی مرجع‌دار (ضمیر انعکاسی) است، اما درعین‌حال می‌تواند به شخص دیگری (مثلاً علی) هم اشاره کند و در آن صورت ضمیر است. همین‌طور «–م» به مرجعی خارج از بند اشاره می‌کند و ضمیر است و متفاوت از «خودش» است که مرجع‌دار است و فقط به مرجعی درون همان بند اشاره دارد. ضمیر آزاد «من» هم رفتاری مانند «–م» دارد. اما چرا ضمیر آزاد «او» رفتاری مانند «–ش» ندارد و جمله با آن نادستوری است؟ همان‌گونه که با ضمیر انعکاسی «خودم» هم نادستوری است. زیرا باید درون بند دارای مرجع باشد که نیست. پس واژه‌بست می‌تواند با فاعل هم‌مرجع باشد یا نباشد و اصول مرجع‌گزینی نمی‌توانند این ویژگی را تبیین کنند. کاربرد واژه‌بست‌ها در جایگاه پس از حرف اضافه و نحوهٔ ارجاع آنها متفاوت است:

(۱۴) احمد کتاب را به من / بهم / بهت / به خودش / *بهش / *به او هدیه داد.

در جملهٔ فوق، ضمیر آزاد یا واژه‌بست «او / –ش» نمی‌تواند به فاعل جمله (احمد) برگردد و ازاین‌حیث بین واژه‌بست یا ضمیر آزاد تفاوتی وجود ندارد و آنها بر اساس اصل دوم مرجع‌گزینی تبیین می‌شوند و نمی‌توانند به مرجعی درون بند خود ارجاع دهند؛ پس واژه‌بست‌ها در این دو بافت (در ساخت ملکی یا پس از حرف اضافه) رفتاری متفاوت دارند.

۳ واژه‌بست در نقش ضمیر انعکاسی

در مطالعات دستوری گذشته عنوان شده است که ما در زبان فارسی در جایگاه مفعول و مفعول غیرمستقیم می‌توانیم ضمایر انعکاسی مشخصی داشته باشیم. این ضمایر شامل «خود، خویش، خویشتن» و شکل ترکیبی «خود + واژه‌بست ضمیری» (خودم، خودت، خودش، خودمان، خودتان، خودشان) است (در مورد تکوین انعکاسی‌ها و انواع آنها در زبان فارسی ← داوری ۱۳۹۵ و منابع مذکور در آن):

(۱۵) علی خودش را در آیینه دید.
(۱۶) تو خودت را دوست نداری.
(۱۷) آنها به خودشان دروغ می‌گویند.

به نظر نگارنده و طبق مثال‌های (۱) تا (۶) و نظایر آن، علاوه بر ضمایر انعکاسی مذکور، واژه‌بست‌ها نیز در زبان فارسی می‌توانند نقش ضمیر انعکاسی داشته باشند. همان‌گونه که عنوان شد، واژه‌بست‌ها در ساخت ملکی می‌توانند با فاعل جمله هم‌مرجع باشند (۱۸الف) یا نباشند (۱۸ب):

(۱۸) الف. من کتابم را برداشتم.
ب. علی کتابم را برداشت.

در مواردی که واژه‌بست با فاعل جمله هم‌مرجع است، می‌توان از ضمیر انعکاسی به جای آن استفاده کرد:

(۱۹) من کتاب خودم را برداشتم.
(۲۰) تو کتاب خودت را برداشتی.

پس می‌توان گفت در این بافت‌ها، واژه‌بست‌ها نقش ضمیر انعکاسی دارند. به این ترتیب، می‌توان گفت زبان فارسی دو نوع ضمیر انعکاسی دارد: ضمیر انعکاسی خاص[1] (مانند خودم، خودت، ...) که در جایگاه مفعول هم‌مرجع با فاعل قرار می‌گیرد (مثال‌های (۱۶) و

1. special

(۱۷))، و ضمیر انعکاسی عادی[1] که در ساخت ملکی هم‌مرجع با فاعل به‌کار می‌رود (مانند مثال‌های (۱) تا (۶ الف) و (۱۸الف)). منظور از عادی ضمیری است که وقتی هم‌مرجع با فاعل نیست نیز به کار می‌رود (مانند مثال‌های (۷) تا (۱۲ الف) و (۱۸ب)) ولی نقش انعکاسی ندارد (اصطلاح ضمیر انعکاسی خاص و عادی را هسپلمت (۲۰۰۸: ۵۰) به کار برده است). پس اکنون می‌توان گفت در مثال‌های (۱) تا (۶)، موارد (الف) دستوری است، چون واژه‌بست نقش ضمیر انعکاسی دارد و هم‌مرجع با فاعل است و موارد (ب) نادستوری است، چون ضمایر آزاد نمی‌توانند نقش انعکاسی داشته باشند و باید در جمله آزاد باشند.

پس در پاسخ به سؤال مطرح در مقدمه می‌توان این‌چنین گفت: چرا واژه‌بست‌ها در ساخت ملکی همیشه با ضمایر مستقل و اسم قابل جایگزینی نیستند؟ در مواردی که واژه‌بست‌ها نقش ضمیر انعکاسی دارند، قابل جانشینی با اسم یا ضمیر آزاد نیستند، ولی در مواردی که نقش ضمیر عادی دارند، می‌توان به جای آنها اسم یا ضمیر آزاد گذاشت. در بخش بعد این ویژگی زبان فارسی را در قالب رده‌شناسی بررسی می‌کنیم و مشخص می‌کنیم زبان فارسی از این حیث در مقایسه با زبان‌های جهان در چه رده‌ای قرار می‌گیرد و علاوه بر این چه عامل نقشی ـ رده‌شناختی این ویژگی زبان فارسی را تبیین می‌کند.

۴ ضمایر انعکاسی ملکی

هسپلمت (۲۰۰۸) به بررسی برخی همگانی‌های ضمایر انعکاسی پرداخته و تبیین‌های نقشی برای آنها ارائه کرده است. یکی از این مباحث به ضمایر انعکاسی ملکی[2] اختصاص دارد. او به عنوان یک همگانی عنوان می‌کند که:

> اگر زبانی یک ضمیر انعکاسی خاص در ساخت ملکی برای ارجاع به فاعل به کار ببرد، حتماً یک ضمیر انعکاسی خاص در جایگاه مفعول هم به کار می‌برد، اما بر عکس آن لزوماً صادق نیست (Haspelmath 2008: 50).

با این همگانی تلویحی، زبان‌ها در رده‌های مختلفی قرار می‌گیرند. مثلاً در زبان انگلیسی،

1. common
2. reflexive adnominal possessors

ضمیر انعکاسی خاص (با self) در جایگاه مفعول به کار می‌رود (مثال (21))، اما در جایگاه ضمیر ملکی، ضمیر عادی به کار می‌رود (مثال (22)).

English

(21) She_1 killed $herself_1$. (She1 killed her2.)

(22) She_1 killed $her_{1/2}$ lover. (*She killed herself's lover.) (ibid: 51)

از طرفی در زبان لزگین، ضمیر انعکاسی خاص در جایگاه ضمیر ملکی (مثال (23)) (و البته مفعول انعکاسی (مثال 24)) به کار می‌رود که از ضمیر عادی در جایگاه غیرانعکاسی (مثال (25)) متفاوت است.

Lezgian

(23) Alfija-di **wič**-in kic' q'ena.
Alfija-ERG self-GEN dog killed
'Alfija1 killed her1 dog.'

(24) Alfija-di (wič-i) **wič** q'ena.
Alfija-ERG self-ERG self killed
'Alfija killed herself.'

(25) Alfija-di **ada**-n kic' q'ena.
Alfija-ERG she-GEN dog killed
'Alfija1 killed her2 dog.' (ibid)

گروه سوم زبان‌های ممکن بر اساس همگانی پیشنهادی هسپلمت زبان‌هایی هستند که هم در جایگاه مفعول انعکاسی و هم ضمیر ملکی، از ضمایر عادی استفاده می‌کنند. به عبارتی، ضمیر انعکاسی خاص ندارند. زبان لونیو از این زبان‌هاست.

Loniu

(26) $Su'u_1$ 'a'iti **$su'u_2$**.
they.DU cut they.DU
'They cut them.'

(27) $Su'u_1$ 'a'iti **$su'u_1$**.
they.DU cut they.DU
'They cut themselves/each other.'

(28) Hetow ne'ehin hetow te ti/i top **a** hetow.
3PCL girl 3PCL STAT weave basket POSS 3PCL
'The $girls_1$ are weaving $their_{1/2}$ baskets.' (ibid)

بر اساس همگانی تلویحی مطرح‌شده از سوی هسپلمت و زبان‌های بررسی‌شده، جدول چهارخانهٔ زیر برای زبان‌های ممکن از سوی وی مطرح شده است:

جدول ۲ ـ رده‌های زبانی در ضمایر انعکاسی

ضمیر هم‌مرجع ملکی			
ضمیر هم‌مرجع مفعولی		عادی	خاص
	خاص	انگلیسی	لزگین
	عادی	لونیو	---

اکنون پرسش اینجاست که زبان فارسی طبق این همگانی و جدول فوق در کدام رده قرار می‌گیرد؟ با توجه به بحث‌های مطرح در بخش قبل، مثال‌های زیر را برای تعیین ردهٔ زبان فارسی مطرح می‌کنیم:

(۲۹) مریم$_{۱}$ خودش$_{۱}$ را دوست ندارد (ضمیر هم‌مرجع مفعولی خاص)
(۳۰) مریم$_{۱}$ کتاب خودش$_{۱}$ را دوست ندارد (ضمیر هم‌مرجع ملکی خاص)
(۳۱) مریم$_{۱}$ کتابش$_{۱/۲}$ را دوست ندارد (ضمیر هم‌مرجع ملکی عادی).

با توجه به مثال‌های فوق و رده‌های مختف زبانی مطرح در جدول (۲)، زبان فارسی در رده‌ای قرار می‌گیرد که طبق همگانی مطرح‌شده باید ناممکن باشد؛ یعنی در جدول فوق در خانه‌ای قرار می‌گیرد که خالی مانده بود. هسپلمت (۵۲:۲۰۰۸) به این موضوع واقف بوده و زبان‌هایی مانند اوریا[1] و تسز[2] را به‌عنوان زبان‌هایی که هر دو امکان را در ساخت ملکی دارند مثال زده است؛ یعنی هم می‌توانند با ضمیر انعکاسی خاص (خودش در جملهٔ (۳۰)) و هم با ضمیر عادی (واژه‌بست در جملهٔ (۳۱)) به فاعل جمله ارجاع دهند. همان‌گونه که در بخش (۲) توضیح داده شد، این ویژگی بر اساس نظریهٔ مرجع‌گزینی قابل تبیین نیست و هسپلمت هم به این موضوع اشاره کرده است. در انتهای این بخش به این نکته بازمی‌گردیم.

تبیینِ نقشی پیشنهادی هسپلمت (۲۰۰۸) این است که شاید هم‌مرجعی بین فاعل و

1. Oriya 2. Tsez

ضمیر ملکی (من کتابم را گم کردم) بسامد بالاتری دارد و این بسامد بالاتر باعث می‌شود که عنصر کوتاه‌تر (در زبان فارسی واژه‌بست) بیشتر در این ساخت به کار رود و به همین دلیل هم دستوری باشد. ولی عنصر طولانی‌تر (ضمیر آزاد) به کار نرود (*من کتاب من را دوست داردم). اما در جملهٔ «من کتابش / او را خواندم» چون هم‌مرجع نیست و بسامد بالایی ندارد، این قاعده حاصل نشده است و هر دو امکان هست. اما سؤالی که در مورد زبان فارسی باقی می‌ماند این است که از میان دو امکان جمله‌های (۳۰) و (۳۱)، یعنی استفاده از ضمیر خاص و ضمیر عادی، کدام مورد بسامد بالایی دارد؟ بر اساس پیش‌بینی تطابق صورت و بسامد (Haspelmath 2008، (زیر چاپ)؛ راسخ‌مهند ۱۳۹۶)، باید بسامد جملاتی مانند (۳۱) در زبان فارسی بیشتر باشد. به‌عبارتی، زبان فارسی باید صورت کوتاه‌تر (واژه‌بست) را برای ارجاع به فاعل هم‌مرجع در ساخت ملکی انتخاب کند. تأیید این نگاه شمّی مستلزم رجوع به پیکره و استخراج داده و مقایسهٔ بسامد آنهاست. نگارنده با استفاده از پیکرهٔ محاوره‌ای هم‌بام[1] داده‌های زیر را استخراج کرده است.

(۳۲) الف. هم‌مرجع با فاعل و ضمیر عادی:	تعداد	درصد
مثال: من کتابم را گم کردم.	۶۹	٪۷۳
ب. هم‌مرجع با فاعل و ضمیر خاص:	تعداد	درصد
مثال: علی۱ کتاب خودش۱ را برداشت.	۴	٪۴
ج. غیرهم مرجع با فاعل و ضمیر عادی:	تعداد	درصد
مثال: علی۱ کتابش۲ را برداشت.	۲۲	٪۲۳

داده‌های فوق برای وضوح بیشتر به صورت نمودار (۱) آمده است.

1. Haiq, Geoffrey & Mohammad Rasekh-Mahand (2020), *HamBam: The Hamedan-Bamberg Corpus of Contemporary Spoken Persian*. (multicast. aspra. uni-bamberg. de/ resources/ hambam/).

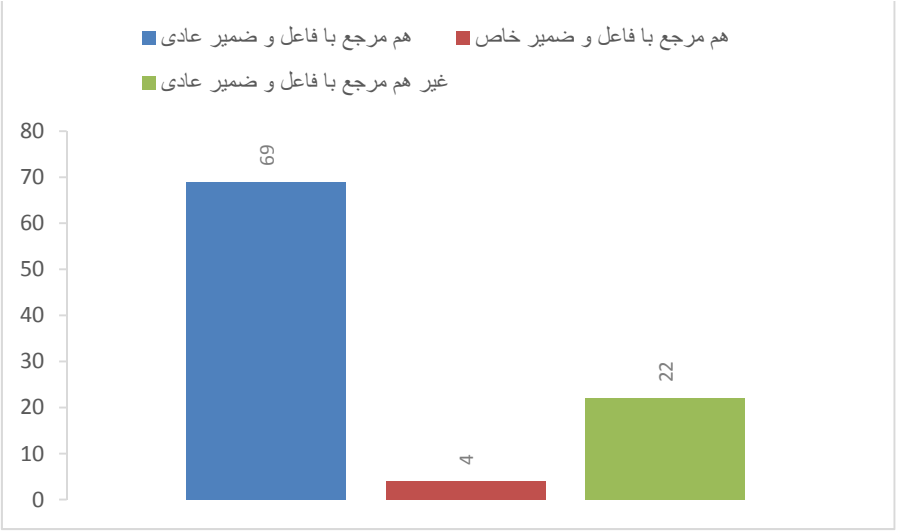

نمودار ۱ـ کاربرد ضمایر عادی و خاص در ساخت ملکی

آنچه مشخص است این است که تبیین نقشی بر اساس بسامد، یا همان اقتصاد زبانی، پیش‌بینی درستی از کاربرد واژه‌بست‌ها در نقش ضمیر انعکاسی به دست می‌دهد. در واقع، کاربرد واژه‌بست‌ها در حالت هم‌مرجعی با فاعل بیش از سه برابر آنها در حالت غیرهم‌مرجع با فاعل است و به همین دلیل آنها کاربرد ضمیر انعکاسی پیدا کرده‌اند و در ساخت‌های هم‌مرجع به کار می‌روند. بسامد بالاتر در هم‌مرجعی باعث می‌شود که عنصر کوتاه‌تر، یعنی واژه‌بست، بیشتر در این ساخت به کار رود و دستوری باشد. ولی کاربرد عنصر طولانی‌تر، یعنی ضمیر آزاد، در وضعیت پربسامد هم‌مرجعی غیراقتصادی است و به همین دلیل هم در چنین جملاتی به کار نمی‌رود (*من کتاب من را دوست دارم). اما در جملاتی مانند «من کتابش / او را خواندم» که هم‌مرجعی بین ضمایر و فاعل وجود ندارد، به‌دلیل بسامد پایین، قاعدهٔ دستوری برای حذف یکی از موارد شکل نگرفته و هر دو امکان محتمل است.

آخرین نکته به وضعیت ضمایر انعکاسی خاص در ساخت‌های ملکی برمی‌گردد. همان‌طور که داده‌ها نشان می‌دهد، کابرد این ضمایر (خودم، خودت، ...) در ساخت ملکی بسیار پایین و در حدود چهار درصد است. یعنی برخلاف انتظار، ضمایر انعکاسی در این

ساخت بسیار کم استفاده می‌شوند. من فکر می‌کنم ضمایر انعکاسی خاص در جملاتی مانند «کتاب خودم را گم کردم» در قیاس با «کتابم را گم کردم»، نقش اطلاع نو یا تأکیدی دارد و نقشی متفاوت از ضمایر عادی دارد. شاید مثال‌های زیر کاربرد متفاوت این ضمایر را نشان دهد.

(۳۳) کتاب **خودم** را گم کردم نه کتاب **تو** را.
(۳۴) *کتاب‌م را گم کردم نه کتاب **تو** را.
(۳۵) **کتاب**م را گم کردم نه **دفترم** را.

همان‌گونه که مشخص است، در جملهٔ (۳۳) می‌توان ضمیر انعکاسی خاص (خودم) را در تقابل با ضمیر آزاد (تو) قرار داد. این یعنی این ضمیر دارای نقش تأکیدی در جمله است و بر این نکته تأکید می‌کند که کتاب متعلق به من بوده است نه تو. اما واژه‌بست در جملهٔ (۳۴) نمی‌تواند نقش تقابلی داشته باشد و به این معنی است که فقط نقش انعکاسی دارد. و اگر بنا بر ایجاد تقابل باشد، مملوک (کتاب) می‌تواند در تقابل با مملوک دیگری (دفتر) قرار بگیرد، مانند جملهٔ (۳۵). پس زمانی واژه‌بست حضور دارد، نقش آن اطلاع کهنه است و به همین دلیل هم نمی‌تواند در تقابل قرار گیرد، اما ضمیری مانند «خودم» نقش اطلاع نو دارد و به همین دلیل هم می‌تواند در تقابل قرار گیرد. به عبارتی این ضمایر در ساخت ملکی نقش تأکیدی دارند و نه انعکاسی. فقط ضمایر عادی (یعنی واژه‌بست‌ها) نقش انعکاسی دارند. با این توصیف، زبان فارسی در جدول (۲) در کنار زبان انگلیسی قرار می‌گیرد و ضمیر خاص در این ساخت‌ها نقش انعکاسی ندارد و نقش تأکیدی دارد. این با شعار نقش‌گرایان که هر صورتی، نقش متمایز و خاص خود را دارد، هم‌راستاست و یافته‌های این پژوهش نیز بر این نکته تأکید می‌کند.

۵ نتیجه

با اینکه در مورد نقش واژه‌بست‌های ضمیری در زبان فارسی پژوهش‌های فراوانی انجام شده است، اما هنوز زوایای بسیاری کشف‌ناشده باقی مانده است. در این مقاله نشان دادیم که

واژه‌بست‌های ضمیری علاوه بر نقش‌هایی که تاکنون به آنها نسبت داده شده، در ساخت ملکی، وقتی که هم‌مرجع با فاعل هستند، دارای نقش انعکاسی‌اند؛ یعنی این ضمایر متصل، علاوه بر نقش‌های دیگر، دارای نقش انعکاسی نیز هستند. جایگاه رده‌شناختی زبان فارسی از این‌حیث و تبیین نقشی کاربرد واژه‌بست‌ها در نقش ضمیر انعکاسی از دستاوردهای این مطالعه بود.

منابع

داوری، شادی (۱۳۹۵)، «تکوین انعکاسی‌ها و انعکاسی‌های تأکیدی در زبان فارسی»، دستور (ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان)، ش ۱۲، ص ۶۹-۱۲۵.

دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۳)، زبان‌شناسی نظری، پیدایش و تکوین دستور زایشی، تهران: سمت.

راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۵)، «پی‌بست‌های ضمیری در فارسی»، پژوهش علوم انسانی، دانشگاه بوعلی‌سینا، ش ۱۱-۱۲، ص ۹-۳۸.

ـــــــ (۱۳۸۶)، «توصیف افعال مرکب پی‌بستی و شیوهٔ ضبط آنها در فرهنگ‌های فارسی»، فرهنگ‌نویسی (ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان)، ش ۱، ص ۲۳۶-۲۵۳.

ـــــــ (۱۳۸۷)، «ضمایر تکراری در زبان فارسی»، دستور (ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان)، ش ۴، ص ۱۸۳-۱۸۹.

ـــــــ (۱۳۸۸)، «نگاهی رده‌شناختی به پی‌بست‌های ضمیری در تاتی»، پژوهش‌های زبان‌شناسی، ش ۱، ص ۱-۱۰.

ـــــــ (۱۳۸۹)، «واژه‌بست‌های فارسی در کنار فعل»، پژوهش‌های زبان‌شناسی، ش ۳، ص ۷۵-۸۵.

ـــــــ (۱۳۹۲)، «واژه‌بست‌ها به عنوان نشانهٔ مطابقهٔ فاعلی در فارسی»، مجموعه مقالات نخستین همایش ملی واژه‌بست در زبان‌های ایرانی، به کوشش محمد راسخ‌مهند، انجمن زبان‌شناسی ایران، تهران: نویسهٔ پارسی، ص ۶۱-۷۸.

ـــــــ (۱۳۹۶)، «نقش بسامد در دستور، نمونه‌هایی از زبان فارسی»، دستور (ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان)، ش ۱۳، ص ۱۳۳-۱۶۷.

طباطبایی، علاءالدین (۱۳۹۵)، فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.

گلچین عارفی، مائده (۱۳۹۰)، «بررسی ساخت غیرشخصی در زبان فارسی»، دستور (ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان)، ش ۷، ص ۱۶۲-۱۸۲.

Etebari, Zahra; Ali Alizadeh; Mehrdad Naghzguy-Kohan and Maria Koptjevskaja Tamm, (2020), "Development of Contrastive-partitive in Colloquial Persian," STUF: 73 (4): pp. 575-604

Ghomeshi, Jila (2006), "NP-Anaphora and Focused Possessors in Parallel Architecture", *Linguistics*, vol. 44, pp. 721-748.

Haspelmath, Martin (2008), "A Frequentist Explanation of Some Universals of Reflexive Marking", *Linguistic Discovery* 6 (1): pp. 40-63.

———— (in press), "Explaining Grammatical Coding Asymmetries: Form-Frequency Correspondences and Predictability", *Journal of Linguistics.*

Paul, Ludwig (2018), "Persian", In: Geoffrey Haig, and Geoffrey Khan, (eds.) *The Languages and Linguistics of Western Asia; an Areal Perspective*, Berlin / Boston: De Gruyter Mouton, pp. 569-624.

Rasekh-Mahand, Mohammad (2014), "Persian Clitics, Doubling or Agreement?" *Journal of Modern Languages*, vol. 24, pp: 16-33. http://jml.um.edu.my/ filebank/ published_article/7262/Rasekh%20-%20JML24%20-%2016-33.pdf.

Spencer, Andrew and Ana R Luis (2012), *Clitics; an Introduction*, Cambridge: Cambridge University Press.

مقاله

دستور

ویژه‌نامهٔ فرهنگستان، سال ۱۳۹۹، شمارهٔ ۱۶، صفحهٔ ۲۱۱-۲۳۸

تحلیل محتوایی و آماری خطاهای نوشتاری دانش‌آموختگان نظام متوسطه

زهرا عباسی (استادیار دانشگاه تربیت مدرس)
مطهره موسوی (دانش‌آموختهٔ کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس)
مریم دانشگر* (استادیار فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده: هدف این پژوهش استخراج و تحلیل انواع خطاهای نوشتاری و بررسی رابطه بین انواع خطاها در میان دانش‌آموزان دختر و پسر در رشته‌های مختلف تحصیلی است. داده‌های پژوهش برگرفته از کلان‌داده‌های آزمون اَمزا است که در فرهنگستان زبان و ادب فارسی، برای ارزشیابی وضعیت مهارت‌های زبانی و ادبی دانش‌آموختگان کشور، طراحی شده است. در مقاله دست‌نوشته‌های ۱۳۴ دانش‌آموز دورهٔ پیش‌دانشگاهی مدارس شهر تهران بررسی و تحلیل شده است و نتایج نشان می‌دهد بیشترین بسامد خطاهای نوشتاری به‌ترتیب عبارت‌اند از: خطاهای نگارشی، دستوری، فنی و سهوی. خطاهای نوشتاری بین دانش‌آموزان دختر و پسر و رشته‌های تحصیلی مختلف تفاوت معناداری ندارد. در گروه دختران فقط بین تعداد خطاهای نگارشی و فنی و در گروه پسران نیز فقط بین تعداد خطاهای دستوری و فنی همبستگی مثبت و معنی‌داری وجود دارد. برای شرکت‌کنندگان رشتهٔ تجربی بین هیچ یک از انواع خطاها همبستگی معنی‌داری وجود ندارد. برای شرکت‌کنندگان رشتهٔ انسانی فقط بین تعداد خطاهای نگارشی و فنی و در گروه شرکت‌کنندگان رشتهٔ ریاضی فقط بین تعداد خطاهای نگارشی و فنی همبستگی مثبت و

* نویسندهٔ مسئول

معنی‌داری وجود دارد. همبستگی میان انواع خطاها بیانگر آن است که تصحیح هر خطا به‌طور خودکار به تصحیح خطاهای دیگر می‌انجامد؛ پس آموزش‌های برنامه‌ریزی‌شده می‌تواند در رفع انواع خطاهای نوشتاری کارساز باشد. بررسی‌ها نشان می‌دهد مهم‌ترین خطای نوشتاری دانش‌آموزان محاوره‌نویسی است که بر اساس آمار توصیفی، رواج آن نزد دختران بیش از پسران بوده است. همچنین رشتهٔ تحصیلی ریاضی نسبت به کاربرد زبان معیار دقت بیشتری داشته‌اند. بی‌توجهی به علائم نگارشی (سجاوندی) در نوشته‌های دانش‌آموختگان نیز مشکلی جدی است که نیازمند بررسی و توجه آموزشی بیشتر در کتاب‌های درسی، به‌ویژه در دورهٔ ابتدایی، است.

کلیدواژه‌ها: تحلیل خطا، خطاهای نوشتاری، خطاهای دستوری، خطاهای فنی، خطاهای سهوی، دانش‌آموختگان نظام متوسطه.

۱ مقدمه

نوشتن مهارتی پیچیده و فرایندی است که آموزش آن معمولاً از نخستین سال ورود به مدرسه آغاز می‌شود و طی یک دورهٔ دوازده‌ساله کامل می‌شود. تکامل این فرایند طولانی به کمک «خطا»[1]ها و «اشتباه»[2]هایی شکل می‌گیرد که تصحیح و تغییر آن به عهدهٔ نظام آموزشی است. کوردر[3] (۱۹۷۳) بسامد وقوع را نشانهٔ خطا می‌داند؛ یعنی تکرار اشتباه‌ها که به فزونی بسامد می‌انجامد و از الگوی نظام‌مند پیروی می‌کند، خطا محسوب می‌شود. گرچه تصحیح «خطا» در نوشته به سهولتِ تصحیح «اشتباه» نیست، کسب مهارت نوشتن هم بدون آن ممکن نیست. به این ترتیب شناخت خطا در نوشتار و سپس تحلیل خطا، که از شاخه‌های زبان‌شناسی کاربردی محسوب می‌شود، جایگاه مهمی در آموزش مهارت نوشتن خواهد داشت. تحلیل خطا ابزار مهمی در آموزش زبان است که برای تغییر و ساماندهی دیدگاه و روش آموزش معلمان و همچنین رفع خلأهای زبان‌آموزان استفاده می‌شود (Londono Vasquez 2007). به نظر کوردر تحلیل خطا از سه جهت حائز اهمیت است: اول، برای معلمی که قصد مطالعهٔ تحلیل نظام‌مند خطاها، چگونگی رسیدن به اهداف و نهایتاً آنچه برای یادگیری باقی می‌ماند، دارد. دوم، با ارائهٔ مدارک و شواهدی در خصوص نحوهٔ یادگیری یا فراگیری زبان و

1. Error 2. mistake 3. S. P. Corder

راهبردها و روش‌هایی که زبان‌آموز در کشف زبان به کار می‌گیرد، به محققان کمک می‌کند. نکتهٔ سوم که از دو مورد قبلی مهم‌تر است، این است که این خطاها بخش جدایی‌ناپذیر از یادگیری هستند، چراکه می‌توانیم خطاها را ابزاری برای یادگیری در نظر بگیریم که بدون آن یادگیری ممکن نخواهد بود. او معتقد است وقوع خطا تنها نشانهٔ «ناکافی بودن متدهای آموزشی حاضر» است (Corder 1967). هدف از تحلیل خطا، در حقیقت، یافتن «آنچه زبان‌آموز می‌داند و نمی‌داند» و «نهایتاً قادر ساختن معلم به مجهز کردن خود، نه فقط با اطلاعاتی که فرضیهٔ آنها غلط است، بلکه با چینش صحیح اطلاعات و داده‌ها به‌منظور تشکیل مفهوم مناسب‌تری از قوانین زبان مقصد است» (Allen & Corder 1974).

زبان ابزار شناخت است و در بافت گروهی به کار برده می‌شود. کارکرد زبان از سطح شنیداری آغاز و در سطح نوشتاری به منزلهٔ سواد تلقی می‌شود. به طور کلی، فرایند تسلط بر دو مهارت خواندن و نوشتن «سوادآموزی» نام دارد (علوی مقدم ۱۳۹۳). دو کار اساسی و عمده در سوادآموزی تسلط بر مهارت خواندن و نوشتن است. نوشتن دشوارترین و پیچیده‌ترین شکل برقراری ارتباط و فرایندی فعال است (سیاح سیاری ۱۳۸۶). نوشتن با توانایی‌های کلامی، هجی کردن، سازماندهی ساختار متن و دستخط ارتباط دارد. به منظور تمرکز بر سطح نوشتاری زبان (سازماندهی مضامین و فرایند و هماهنگی گفتار با متن)، مهارت‌های بنیادین نوشتن بایستی خودکار شده باشند (Shapiro & Rich 1999). از سوی دیگر لازمهٔ دستیابی به فرصت‌های تحصیلی، شغلی و امکان حضور موفق در اجتماع «باسوادی» است. به همین دلیل، کسب مهارت کافی در خواندن و نوشتن اهمیت بسزایی دارد و اگر فردی باسواد مهارت نوشتاری را به اندازهٔ کافی کسب نکرده باشد، در ایجاد ارتباط دچار مشکل خواهد شد (علوی مقدم ۱۳۹۳).

مراحل افزایش چیرگی در مهارت نوشتن شامل آگاهی از اهمیت حروف، ارتباطات صدایی، ساختار کلمه، ارزش‌های آوایی گروه خاصی از حروف و درنهایت تسلط بر ارتباطات کاملاً پیچیدهٔ ترسیمی ـ آوایی، قوانین املانویسی و آگاهی از ساختار کلمات است (وست‌وود ۱۳۸۱). بررسی توانایی و ویژگی‌های زبانی دانش‌آموزان و شناسایی نقاط قوت و

ضعف آنها، به منظور تهیهٔ بهترین شیوه و مواد آموزشی، بسیار حائز اهمیت است (Alizadeh 2002). درآموزش مهارت‌های زبانی، تحلیل خطاهای زبان‌آموزان به این جهت اهمیت دارد که نقاط ضعف آنها را آشکار می‌سازد و از این راه، به معلمان و مؤلفان کتاب‌های آموزشی در برطرف نمودن کاستی‌ها و خلأهای موجود در مواد و روش‌های آموزشی کمک می‌کند (علوی مقدم ۱۳۹۳).

پژوهش حاضر با هدف استخراج و تحلیل انواع خطاهای نوشتاری و بررسی رابطه بین انواع خطاها و مقایسهٔ دانش‌آموزان دختر و پسر در رشته‌های مختلف تحصیلی به بررسی انواع خطاها در روایت نوشتاری دانش‌آموختگان نظام متوسطه می‌پردازد و در پی آن است که به این پرسش‌ها پاسخ دهد:

۱) بیشترین بسامد خطاها مربوط به کدام نوع از خطاهای نگارشی است؟

۲) رابطه بین انواع خطاها در دانش‌آموزان بر اساس متغیر جنسیت چگونه است؟

۳) رابطه بین انواع خطاها در دانش‌آموزان بر اساس متغیر رشتهٔ تحصیلی چگونه است؟

برای پاسخ به سه پرسش بالا سه فرضیه به این شرح بررسی شده است:

فرضیهٔ اول: بیشترین بسامد خطاهای نوشتاری به‌ترتیب عبارت‌اند از: خطاهای دستوری، فنی، نگارشی و سهوی.

فرضیهٔ دوم: دانش‌آموزان پسر بیشتر از دختران مرتکب خطاهای نوشتاری شده‌اند و بین انواع خطاها در دو جنس رابطهٔ معناداری وجود ندارد.

فرضیهٔ سوم: دانش‌آموزان رشته‌های انسانی، ریاضی و تجربی به‌ترتیب کمترین خطاهای نوشتاری را مرتکب شده‌اند و بین انواع خطاها در دو جنس رابطهٔ معناداری وجود ندارد.

ابزار این پژوهش دست‌نوشته‌های دانش‌آموختگان مدارس شهر تهران در سال تحصیلی ۹۲-۹۳ و نمونهٔ آماری مورد مطالعه، انشای ۱۳۴ دانش‌آموز دختر و پسر دورهٔ پیش‌دانشگاهی (معادل سال چهارم دبیرستان) مدارس دولتی و غیردولتی شهر تهران است. این داده‌ها برگرفته از کلان‌داده‌های آزمون اَمزا است که فرهنگستان زبان و ادب فارسی، برای ارزشیابی وضعیت مهارت‌های زبانی و ادبی دانش‌آموختگان کشور، طراحی و اجرا کرده است.

داده‌های پژوهش از نظر محتوایی و آماری توصیف و تحلیل شده است.

۲ ادبیات تحقیق

موضوع مشکلات نوشتن از دیرباز، از جنبه‌های متفاوت، مورد توجه محققان و معلمان قرار گرفته و نظر به تأثیرگذاری عوامل مختلف، مانند شرایط جسمانی، شناختی، اجتماعی و رشد ذهنی دانش‌آموزان در آموزش نوشتن، مطالعات این حوزه بیشتر بینارشته‌ای بوده است. در ایران نیز نگرش غالب به خطاهای دانش‌آموزان، بیشتر بر جنبه‌های تربیتی و روان‌شناختی متمرکز است (علوی مقدم ۱۳۹۳).

یادگیری مهارت نوشتن در فرایند زبان‌آموزی نیز نسبت به مهارت‌های دیگر دیرتر و دشوارتر صورت می‌گیرد. به همین دلیل، از میان گویشوران یک زبان معمولاً تعداد اندکی مهارت لازم در نوشتن را کسب می‌کنند. بسیاری از دانش‌آموختگان مدارس و دانشگاه‌ها در نوشتن نامه‌ای رسمی با مشکلات فراوانی مواجه می‌شوند. این مسئله حتی در میان دانش‌آموختگان رشتهٔ ادبیات فارسی نیز صادق است. بر اساس گفته‌های کوردر (۱۹۷۶)، تحلیل خطا شامل این مراحل است: گردآوری داده‌های زبانی دانش‌آموزان، شناخت خطاها، توصیف خطاها، توضیح خطاها و ارزیابی و تصحیح خطاها. در واقع، در یادگیری زبان تحلیل خطا ابزاری به شمار می‌رود که هدف آن درک فرایند یادگیری زبان و ارتقای سطح آموزش و یادگیری است. همچنین تحلیل خطا منجر به افزایش کیفیت محتوای درسی در زبان می‌گردد. کوردر (۱۹۷۳) خطاها را در چهار گروه طبقه‌بندی کرده است: حذف عناصر ضروری،[1] افزودن عناصر غیرضروری،[2] انتخاب عناصر نادرست[3] و رعایت نکردن ترتیب اجزا.[4] با این حال، کوردر این طبقه‌بندی را برای توصیف خطاها کافی نمی‌داند و به سطح زبان‌شناسی خطا، شامل ساخت واژه (صرف)، نحو و واژگان نیز توجه می‌کند (Corder 1973؛ نیز ← Erdoğan 2005).

1. omission of some required element
2. addition of some unnecessary or incorrect element
3. selection of an incorrect element
4. misordering of the elements

تحقیقات نشان می‌دهد همهٔ کودکان در مواجهه با سوادآموزی طی دو سال اول دبستان دچار چالش‌ها و خطاهای بیشتری در خواندن، نوشتن و حساب هستند. با توجه به فرایند رشد شناختی ـ عاطفی ـ حرکتی انتظار می‌رود پس از سال‌های اول و دوم دبستان، کودک از مهارت کافی برای سطح پایهٔ مهارت‌های سواد (خواندن، نوشتن و حساب) بهره‌مند شود (Dockrell & McShane 1993). با وجود این، خطاهای نوشتاری در همهٔ سندهای نوشتنی نمایان و پیگیری می‌شوند.

در پژوهش‌های مرتبط با خطاهای نوشتاری در دانش‌آموزان ایرانی، پژوهشگران مختلفی از جمله صفارپور (۱۳۷۹)، کیانی (۱۳۷۱)، میرحسنی و طوسی (۱۳۷۵) و داکرل و مک شین (۱۳۷۶) در بیان دلایل خطاهای نگارشی دانش‌آموزان اذعان کردند که از آنجا که در زبان فارسی بین صورت نوشتاری و آواهای زبان، تناظر یک به یک وجود ندارد، این امر برای دانش‌آموزان مشکلات عمده‌ای را چه در خواندن و چه در املانویسی پدید می‌آورد.

به‌طور کلی، تعداد اندکی از محققان مانند علوی مقدم و خیرآبادی (۱۳۹۱) به بررسی خطاهایی پرداخته‌اند که منشأ زبانی دارند و اکثر پژوهش‌ها در این زمینه به بررسی خطاهای نوشتاری در حد خطاهای املایی یا بررسی یکی از ویژگی‌های نوشتاری محدود شده است. علوی مقدم (۱۳۹۳) با تکیه بر اصول نظری تحلیل خطای کوردر، اشکالات نوشتاری دانش‌آموزان ایرانی فارسی‌زبان و نیز دوزبانهٔ (ترک‌زبان) دورهٔ ابتدایی، شامل خطاهای املایی، واژگانی، ساختمانی و گفتمانی را بررسی کرد. نتایج این پژوهش نشان داد دانش‌آموزان فارسی‌زبان دورهٔ ابتدایی نسبت به دانش‌آموزان دوزبانه خطاهای املایی و گفتمانی بیشتری در نوشتار خود داشتند. رستم‌بیک تفرشی و رمضانی (۱۳۸۹) خطاهای املایی دانش‌آموزان کم‌توان ذهنی پایهٔ تحصیلی سوم ابتدایی تا اول حرفه‌ای را در دو مدرسهٔ دخترانه و دو مدرسهٔ پسرانهٔ شهر تهران بررسی کردند. بر اساس نتیجهٔ پژوهش، حذف نویسه (۳۶ درصد) پررخدادترین خطای نوشتاری است. نتیجهٔ بررسی‌های زندی (۱۳۷۳) نشان می‌دهد پربسامدترین خطا جانشین‌سازی حروف ناشی از اشکال رسم‌الخط است. ربانی حسن‌آباد (۱۳۹۵) غلط‌های املایی پایه‌های سوم مقطع ابتدایی را در شهرستان سبزوار بررسی کرد. جدول فراوانی غلط‌های املایی پایهٔ سوم

شهرستان سبزوار نشان می‌دهد که بیشترین فراوانی غلط‌های املایی پایهٔ سوم دبستان شهرستان سبزوار مربوط به حیطهٔ دقت و کمترین فراوانی مربوط به نارسانویسی است. بررسی‌های اخوان تفتی و اسدی بیدشکی (۱۳۹۱) حاکی از تفاوت معنادار در خطاهای نوشتاری دانش‌آموزان پسرِ عادی و نارسانویس از نظر نوع و فراوانی خطاها است. با افزایش پایهٔ تحصیلی، میزان خطاها در دانش‌آموزان عادی به میزان چشمگیری کاهش می‌یابد، اما در دانش‌آموزان نارسانویس مشکلات نوشتاری همچنان پایدار است.

پژوهش‌های انجام‌گرفته مربوط به زبان دوم، اکثراً از منظر زبان‌شناختی به موضوع پرداخته‌اند. نوشتن، حتی به زبان اول، فرایند پیچیده‌ای است و بدون شک، نوشتن به زبانی دیگر دشوارتر است. به همین دلیل، محققان بسیاری سعی کرده‌اند تا خطاهای مشترک زبان‌آموزان را در نوشتن به زبان دوم شناسایی کنند. درک بهتر از خطاها و منشأ آنها در روند نوشتن به معلمان در دانستن مشکلات یادگیری زبان و استفاده از راهبردهای آموزشی مناسب کمک خواهد کرد (Heydari & Bagheri 2012). فقیری و تاجعلی (۱۳۹۱) به بررسی و تحلیل انواع خطاهای زبانی در متون نوشتاری فارسی‌آموزان دانشگاه بین‌المللی قزوین پرداخته‌اند و انواع خطاهای آوایی، ساختواژی، دستوری و معنایی را در نوشته‌های زبان‌آموزان خارجی برشمرده‌اند. فرهادی (۱۳۷۹) خطاهای انشای دانش‌آموزان عرب‌زبان پایه‌های سوم، چهارم و پنجم ابتدایی را تحلیل کرد. نتایج پژوهش نشان‌دهندهٔ افزایش معنادار تعداد جملات نادرست دانش‌آموزان از پایهٔ سوم به چهارم و پنجم بود که ناشی از کاربرد نسبی بعضی از راهبردها توسط دانش‌آموزان ارزیابی‌شده است. کاظمی (۱۳۹۲) به ارزیابی خطاهای دستوری لک‌زبانان در کاربرد زبان فارسی بر اساس تحلیل خطای کوردر پرداخته است. از میان خطاهای دستوری ایجادشده، تعمیم افراطی، قیاس نادرست، تقریب و اطناب میزان قابل توجهی را نشان نمی‌دهد. ازاین‌رو، انتقال درون‌زبانی یا استفاده از راهبردهای ارتباطی را نمی‌توان از عوامل اصلی در بروز خطاها قلمداد کرد. معرفت و احمدیان (۱۳۸۴) به بررسی خطاهای قانونمند زبان‌آموزان کُردزبان منطقهٔ دوزبانهٔ مهاباد از طریق دنبال کردن بسامد تکرار هر خطا و منبع خطا پرداخته و با بررسی نوشتهٔ یکصد دانش‌آموز دریافتند که دانش‌آموزان در همهٔ

حوزه‌ها اعم از حوزهٔ دستوری، ساختواژی، نحوی، واژگانی ـ معنایی خطا داشته‌اند، اما بیشترین میزان خطا مربوط به جزء فعلی نامناسب (ساختواژی) و کمترین میزان خطا مربوط به شخص فعل (نحوی) بوده است.

۳ ابزار و روش پژوهش

ابزار پژوهش این مقاله دست‌نوشته‌های دانش‌آموختگان مدارس شهر تهران در سال تحصیلی ۹۲-۹۳ و نمونهٔ آماری مورد مطالعه، انشای ۱۳۴ دانش‌آموز دختر و پسر دورهٔ پیش‌دانشگاهی (معادل سال چهارم دبیرستان) مدارس دولتی و غیردولتی شهر تهران است. این داده‌ها برگرفته از کلان‌داده‌های آزمون اَمزا است که فرهنگستان زبان و ادب فارسی، برای ارزشیابی وضعیت مهارت‌های زبانی و ادبی دانش‌آموختگان کشور، طراحی و نخستین بار در سال تحصیلی ۹۲-۹۳ در شهر تهران اجرا کرده است (برای اطلاعات بیشتر ← دانشگر ۱۳۹۶). نمونهٔ دریافت‌شده برای این مقاله، گروهی از دانش‌آموختگان‌اند که نسبت به موضوع انشا انتخاب یکسانی داشته و عنوان «نقشه‌های من برای آینده» را از میان موضوعات ارائه‌شده برای نوشتن انشا برگزیده‌اند. پژوهش با استفاده از روش‌های آماری تی‌تست و آنالیزِ واریانس و آنالیزِ همبستگی و در صورت نیاز جایگزین‌های ناپارامتری آنها با نرم‌افزار SPSS انجام شده است.

۴ تحلیل داده‌ها

تحلیل توصیفی داده‌ها بر اساس فراوانی، درصد، میانگین و انحراف معیار و تحلیل استنباطی داده‌ها بر اساس آزمون مقایسهٔ میانگین دو گروه مستقل (T مستقل)، آزمون مقایسهٔ چند گروه مستقل (آنوا) و همچنین آزمون همبستگی پیرسون انجام شده است.

بر اساس داده‌های موجود در جدول زیر و نمودارهای وابسته به آن، جمعیت شرکت‌کنندگان از نظر جنسیت تقریباً مساوی‌اند. همچنین رشتهٔ تحصیلی بیشینه‌جمعیت شرکت‌کننده، ریاضی بوده است.

جدول ۱ ـ توزیع فراوانی شرکت‌کنندگان بر حسب جنسیت و رشتهٔ تحصیلی

متغیر جمعیت‌شناختی		فراوانی	درصد
جنسیت	دختر	۶۹	۵۱/۵
	پسر	۶۵	۴۸/۵
رشتهٔ تحصیلی	انسانی	۳۲	۲۳/۹
	تجربی	۳۷	۲۷/۶
	ریاضی	۶۵	۴۸/۵
کل		۱۳۴	۱۰۰

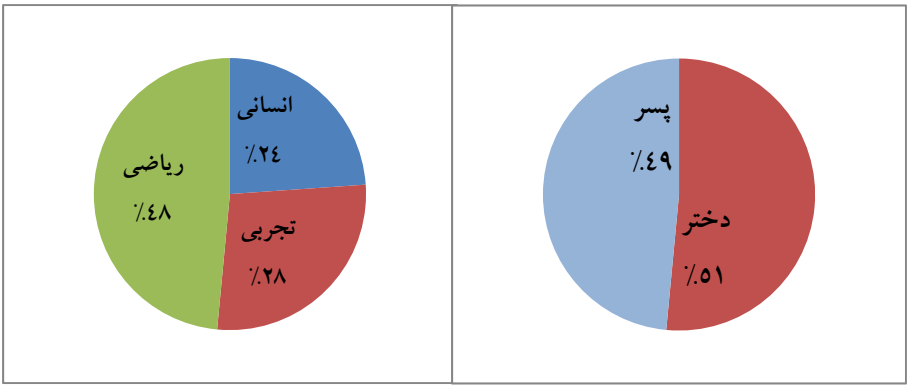

نمودار ۱ ـ توزیع فراوانی شرکت‌کنندگان بر حسب جنسیت و رشتهٔ تحصیلی

۵ تحلیل محتوایی

مجموع خطاهای استخراج‌شده از ۱۳۴ انشایی که دانش‌آموختگان نوشته‌اند، تعداد ۹۷۹ خطا، شامل خطاهای نگارشی، دستوری، فنی و سهوی برآورد شده و اطلاعات مربوط به خطاهای چهارگانه در جدول زیر آمده است.

جدول ۲ ـ درصد و فراوانی خطاهای چهارگانهٔ نوشتاری

منشأ خطا	بسامد منشأ خطا	درصد
نگارشی	۳۶۰	٪۳۶/۷۸
دستوری	۳۱۰	٪۳۱/۶۷
فنی	۲۸۰	٪۲۸/۶
سهوی	۲۹	٪۲/۹۶
جمع	۹۷۹	٪۱۰۰

۶ خطاهای نگارشی

تعداد خطاهای نگارشی بالاترین فراوانی را دارد. جدول و نموداری که در ادامه ملاحظه می‌شود، نمونهٔ خطا، میزان فراوانی و درصد هر خطا را نسبت به مجموعهٔ خطاهای نگارشی (درون‌گروهی) نشان می‌دهد. ترتیب گزارش خطاها بر اساس بیشترین فراوانی تنظیم شده است.

جدول ۳ ـ فراوانی خطاهای نگارشی

منشأ خطا	ردیف	نوع خطا	نمونه	فراوانی	درصد (درون‌گروهی)
نگارشی	۱.	محاوره‌نویسی	اگه یه موقع بچه‌ها بیان پیشم؛[1] کارایی که اونا می‌کنن انجام بدم؛ نمی‌خام حوصلتون رو سر ببرم.	۲۶۶	۲۷/۱۷
	۲.	تکرار	با دیدن آنها به آنها افتخار کنم.	۲۹	۲/۹۶
	۳.	عامیانه‌نویسی	درسمو ببوسمو بذارم کنار؛ رودست نداشته باشه؛ ازدواج کنم و به قولی به یه جا برسم.	۲۳	۲/۳۵
	۴.	حشو	به سن هفده سالگی؛ دانش‌آموزان و محصلان	۱۴	۱/۴۳

۱. از نشانهٔ ؛ برای تفکیک نمونه‌ها استفاده شده است.

منشأ خطا	ردیف	نوع خطا	نمونه	فراوانی	درصد (درون‌گروهی)
	۵.	واژه‌های بیگانه	کاندیداتور؛ برند؛ پاس کردن؛ پتانسیل‌ها	۱۶	۱/۶۴
	۶.	درازنویسی	یکی از برنامه‌های اصلی و مورد توجه من در آینده این است که بتوانم ابتدا با درس خواندن در زمان حال و تلاش برای کسب نتیجه‌ای خوب از درس خواندن بتوانم راهی را ایجاد کنم که افراد دیگر هم که دوست دارند جایگاهی خوب داشته باشند و برنامه‌های مختلفی برای آینده‌ی خود دارند اما با نداشتن جایگاه مناسب اقتصادی، مالی و یا فرهنگی توانایی‌های لازم برای بروز خلاقیت‌ها و اجرای برنامه‌های خود ندارند ایجاد کنم و به وجود آورم.	۱۲	۱/۲۳

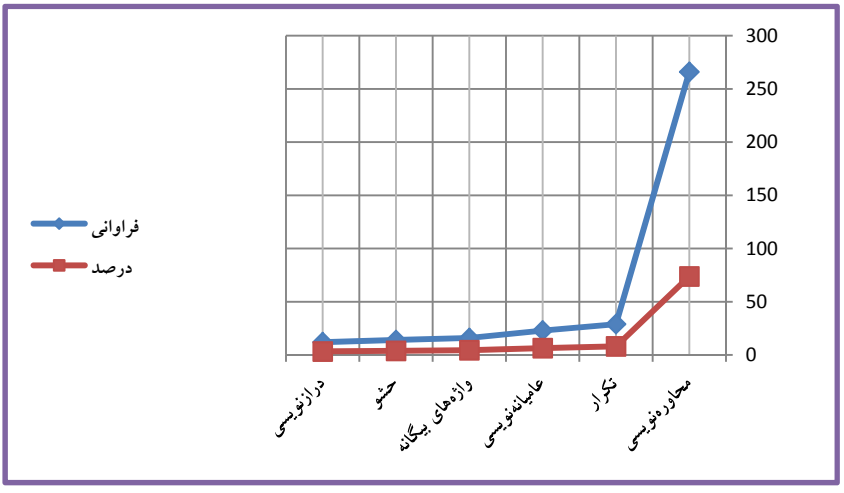

نمودار ۲ ـ فراوانی خطاهای نگارشی

بررسی‌ها نشان می‌دهد که خطای محاوره‌نویسی بیشترین فراوانی را در میان خطاهای نگارشی دارد. بسامد نوع خطا حدود ۲۷درصد و فراوانی جمعیتی آن بیش از ۴۶ درصد جمعیت کل است.

محاوره‌نویسی یکی از روش‌های نگارش محسوب می‌شود، اما در نوشتار رسمی، با فرض اینکه انشا نیز یک نوشتهٔ رسمی و آموزشی محسوب می‌شود، اگر با هدف ادبی همراه نشده باشد، یک خطای نگارشی است. در کتاب درسی زبان فارسی،[1] درسی مستقل با عنوان «انواع نوشته» وجود دارد. در آن درس که به گونه‌های زبانی پرداخته شده، از گونهٔ گفتاری (محاوره‌ای) به عنوان یک نوع گونهٔ زبانی نام برده شده است (حق‌شناس و دیگران ۱۳۹۱: ۲۴) و ضمن برشمردن ویژگی‌های آن اضافه شده:

به خاطر داشته باشید که در نوشته نباید از زبان محاوره استفاده کرد و فقط در نقل‌قول‌های نمایش‌نامه‌ها و داستان‌ها می‌توان از آن بهره گرفت (همان: ۲۶).

حضور در یک آزمون رسمی و نوشتن انشایی که بخشی از آن آزمون محسوب می‌شود، چارچوب مشخص و رایجی دارد که معمولاً برای دانش‌آموزان در طی دوازده سال تحصیل آشناست و انتظار می‌رود به آن پایبند باشند.

۷ خطاهای دستوری

خطاهای دستوری حدود یک‌سوم تعداد کل خطاها را به خود اختصاص داده‌اند. خطاهای دستوری قابل تقسیم به دسته‌های بزرگ‌تری هستند، مانند خطاهای مربوط به اسم، خطاهای مربوط به فعل، خطاهای مربوط به حرف. با توجه به بزرگ بودن خانوادهٔ خطاهای دستوری، گزارش برخی از خطاهای دستوری که بیشترین تکرار را داشته‌اند، به همراه نمونهٔ خطا و میزان فراوانی و درصد هرخطا نسبت به مجموعهٔ خطاهای نگارشی (درون‌گروهی) در

۱. در این مقاله به تغییرات گستردهٔ کتاب‌های درسی پایه‌های دوازده‌گانه، که همراه با تغییرات ساختاری نظام آموزشی آغاز شد، توجه شده؛ بنابراین آگاهانه، برای استناد، به کتاب‌های درسی‌ای ارجاع داده شده است که دانش‌آموزان این دوره هنگام تحصیل در سال‌های گذشته آموزش دیده‌اند.

جدول زیر آمده و ترتیب گزارش خطاها بر اساس بیشترین فراوانی تنظیم شده است. سایر خطاهای نگارشی به‌ترتیب عبارت‌اند از: حرف اضافهٔ زاید؛ فعل نامناسب ـ تطابق فعل و فاعل؛ رای زاید یا نابجا یا اشتباه؛ عبارت‌ها و واژه‌های نامناسب یا زاید؛ حذف حرف اضافه؛ حذف فعل بدون قرینه؛ ضمیر زاید یا نامناسب؛ تکرار فعل؛ قید زاید یا نامناسب؛ کاربرد قواعد عربی در جمله (برای فهرست کامل و بسامد خطاها ← نمودار شمارهٔ ۳).

جدول ۴ ـ فراوانی خطاهای دستوری و نمونه (بالاترین فراوانی‌ها)

منشأ خطا	ردیف	نوع خطا	نمونه	فراوانی	درصد (در خطاهای دستوری)
دستور زبان	۱.	جایجایی ارکان جمله	می‌خوام بنویسم از سال بعدی که ...؛ خدا یه نقطه میگذاره زیر باورت و میشه یاورت.	۶۵	۲۰/۹۷
	۲.	فعل نادرست	بتوانم به مملکت خود کمک بسزایی داشته باشم؛ نقشه‌هایی که برای آینده‌ی خود ساخته‌ام.	۴۷	۱۵/۱۶
	۳.	حرف اضافهٔ نامناسب	انسان همیشه در دوراهی قرار دارد؛ تو نیز بر من افتخار کنی.	۳۲	۱۰/۳۲
	۴.	صفت و اسم زاید یا نامناسب	من امیدوارم در آینده یک پزشک موفقی شوم؛ متأسفانه هر فرد بر اساس میزان درس او سنجیده می‌شود.	۲۷	۸/۷۱
	۵.	فعل نامناسب ـ زمان	آدم از وقتی خودش رو می‌شناسد و دست چپ و راست‌اش را تشخیص داد؛ خلاصه از خواب بیدار شوم و به فکر آینده‌ام افتاده‌ام.	۲۵	۸/۰۶۵
	۶.	حرف ربط زاید	و من علاقهٔ زیادی به استاد دانشگاهی دارم.	۲۱	۶/۷۷

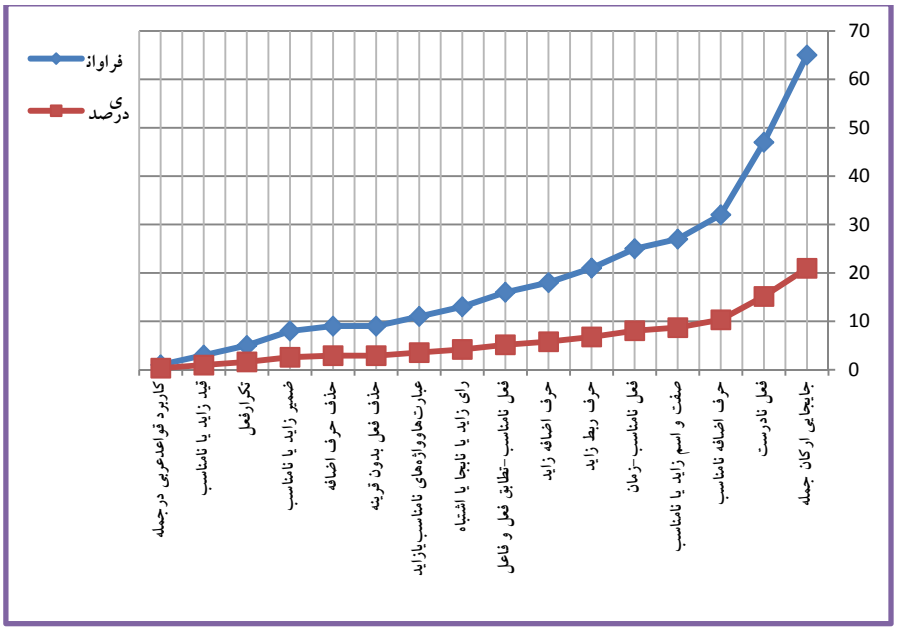

نمودار ۳ ـ فراوانی خطاهای دستوری (کامل)

بررسی خطاهای دستوری نشان می‌دهد بیشترین تکرار خطاها در بخش جابه‌جایی ارکان جمله و نیز کاربرد فعل نادرست اتفاق افتاده است. کمترین خطا نیز در کاربرد قواعد عربی در نوشتار جوانان بوده است که فقط یک مورد در این جمله استفاده شده است: «اهدافی مانند دانشگاه رفتن و رسیدن به مراتب عالیه...». علاوه بر آموزش‌هایی که در کتاب‌های درسی زبان فارسی (← حق‌شناس و دیگران ۱۳۹۰: ۱۰) دربارهٔ کاربرد غلط قواعد زبان عربی در زبان فارسی به دانش‌آموزان داده می‌شود، حساسیت زبانی عموم جامعه نیز در پرهیز از این خطا و کاربرد نادرست می‌تواند مؤثر باشد.

۸ خطاهای فنی

رخداد خطاهای فنی هرچند از خطاهای نگارشی و دستوری کمتر است، اهمیت پژوهشی قابل توجهی دارد. جدول و نموداری که در ادامه می‌آید، نمونهٔ خطا، میزان فراوانی و درصد

هر خطا را نسبت به مجموعهٔ خطاهای فنی (درون‌گروهی) نشان می‌دهد. ترتیب گزارش خطاها بر اساس بیشترین فراوانی تنظیم شده است.

جدول ۵ ـ فراوانی خطاهای فنی

منشأ خطا	ردیف	نوع خطا	نمونه	فراوانی	درصد (در خطاهای فنی)
فنی	۱.	خطاهای رسم‌الخطی ــ پیوسته‌نویسی	بدست آوردن، میتوانم، بخصوص، آنرا، درسخواندن	۱۱۴	۱۱/۶۴
	۲.	نشانه‌گذاری ـ حذف: حذف علائم سادهٔ سجاوندی مانند نقطه، ویرگول و علامت سؤال با تکرار فراوان در انشاها دیده می‌شود.		۶۷	۶/۸۴
	۳.	نشانه‌گذاری نامناسب	سلام: نقشه‌هایی که برای آینده‌ی خود کشیده‌ام: یکی... و تمام این برنامه‌ها و آرزو[ها] به چند ماه دیگر بستگی دارد. ؟!!	۳۵	۳/۵۸
	۴.	خطاهای املایی و بی‌توجهی در نوشتن	طبق ضوابت؛ راجب؛ دقدقه؛ ثواب‌اندیشی (به جای صواب‌اندیشی)	۲۹	۲/۹۶
	۵.	خطاهای رسم‌الخطی ـ عددنویسی	۳۰سالگی به‌جای سی‌سالگی؛ ۱۸ ساله به جای هجده‌ساله	۲۶	۲/۶۶
	۶.	نشانه‌گذاری زاید	زمینه‌سازی نسبتاً کاملی برای آینده‌ام، کرده‌ام، اعم از...	۹	۰/۹۲

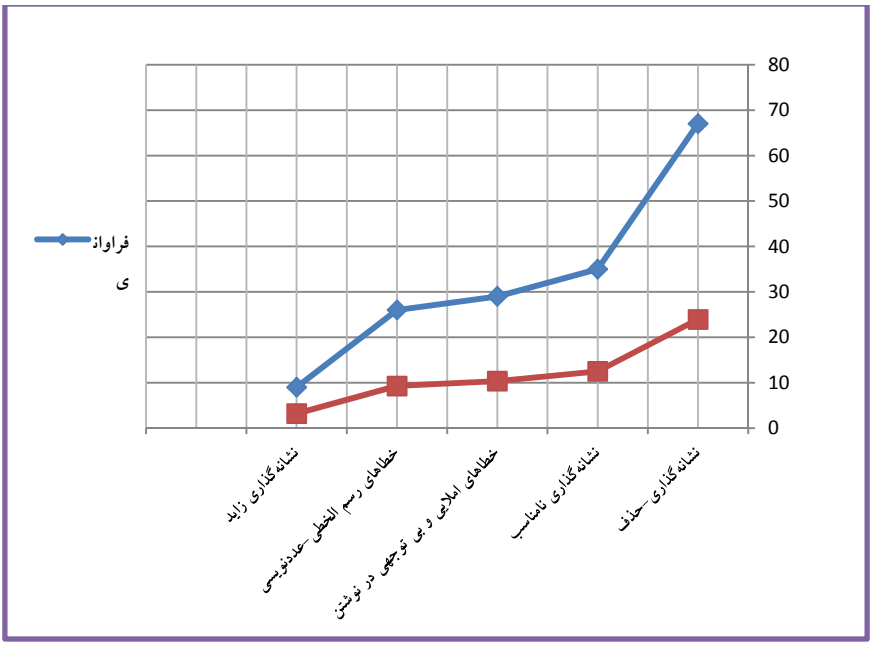

نمودار ۴ ـ فراوانی خطاهای فنی

۹ خطاهای سهوی

خطاهای سهوی معمولاً خطاهایی هستند که به طور اتفاقی در نوشتار وارد می‌شود و دلایل آموزشی ندارد؛ به‌همین‌دلیل معمولاً تکرار نمی‌شوند. این خطاها معمولاً از تعجیل یا بی‌توجهی در نوشتن، بی‌حوصلگی و حتی بی‌رغبتی نسبت به نگارش سرچشمه می‌گیرد. به طور مثال، می‌توانیم به نوشتن کلمه‌ای به طور ناقص یا جا انداختن حرفی از یک واژه در این مثال‌ها اشاره کنیم: «با» به جای «باید»؛ «فهمیدن» به جای «فهمیدم»؛ «آیند» به جای «آینده»؛ «تفات» به جای «تفاوت».

این خطاها هنگام بررسی دست‌نوشته‌ها ثبت شد، اما با توجه به تعداد اندک آنها (۲۹ مورد)، در تحلیل‌های محتوایی جایگاه قابل توجهی برای آنها در نظر گرفته نشد.

۱۰ تحلیل آماری داده‌ها

در جدول زیر انواع خطاها از دامنهٔ خطاهای موجود در دست‌نوشته‌های شرکت‌کنندگان با توجه به میانگین و انحراف معیار بررسی شده است.

جدول ۶ ـ آماره‌های توصیفی کلی

نوع خطا	فراوانی	دامنه	میانگین	انحراف معیار	واریانس
تعداد خطاهای نگارشی	۱۳۴	۲۳	۲/۶۸۶۶	۴/۰۱۷۶۶	۱۶/۱۴۲
تعداد خطاهای دستوری	۱۳۴	۱۲	۲/۳۱۳۴	۱/۹۸۶۴۹	۳/۹۴۶
تعداد خطاهای فنی	۱۳۴	۳۱	۲/۰۸۹۶	۳/۱۰۸۲۳	۹/۶۶۱
تعداد خطاهای سهوی	۱۳۴	۳	۰/۲۱۶۴	۰/۵۵۳۳۵	۰/۳۰۶
جمع کل خطاها	۱۳۴	۵۰	۷/۳۰۶۰	۶/۲۹۲۶۵	۳۹/۵۹۷

بیشترین میانگین در بین چهار نوع خطا مربوط به خطاهای نگارشی است. اگر از خطاهای سهوی، که به‌دلیل تعداد کم قابل چشم‌پوشی‌اند و در تحلیل‌های جایگاهی ندارند، بگذریم، کمترین میانگین خطا مربوط به خطاهای فنی است. از نظر پراکندگی نیز تعداد خطاهای نگارشی دارای بیشترین انحراف معیار و پراکندگی، و تعداد خطاهای دستوری کمترین پراکندگی را دارد.

بنا بر یافته‌های آماری فرضیهٔ اول (بیشترین بسامد خطاهای نوشتاری به‌ترتیب عبارت‌اند از: خطاهای دستوری، فنی، نگارشی و سهوی) به‌این‌ترتیب اصلاح می‌شود: بیشترین بسامد خطاهای نوشتاری به‌ترتیب عبارت‌اند از: خطاهای نگارشی، دستوری، فنی و سهوی. انواع خطاهای نگارشی بر اساس بسامد به‌ترتیب عبارت‌اند از: محاوره‌نویسی، تکرار، عامیانه‌نویسی، حشو، واژه‌های بیگانه و درازنویسی. انواع خطاهای دستوری بر اساس بسامد به‌ترتیب عبارت‌اند از: جابه‌جایی ارکان جمله، فعل نادرست، حرف اضافهٔ نامناسب، صفت و اسم زاید یا نامناسب، فعل نامناسب ـ زمان و حرف ربط زاید و انواع خطاهای فنی بر اساس بسامد به‌ترتیب عبارت‌اند از: خطاهای رسم‌الخطی ـ پیوسته‌نویسی،

نشانه‌گذاری ـ حذف، نشانه‌گذاری نامناسب، خطاهای املایی و بی‌توجهی در نوشتن، خطاهای رسم‌الخطی ـ عددنویسی و نشانه‌گذاری زاید.

در جدول زیر انواع خطاها از دامنهٔ خطاهای موجود در دست‌نوشته‌های شرکت‌کنندگان با توجه به میانگین و انحراف معیار، آمارهٔ آزمون و سطح معنی‌داری در متغیر جنسیت بررسی شده است.

جدول ۷ ـ آماره‌های توصیفی و نتایج آزمون مقایسهٔ میانگین تعداد خطاها در متغیر جنسیت

خطاها	جنسیت	تعداد	میانگین	انحراف معیار	آمارهٔ آزمون	سطح معنی‌داری	فاصلهٔ اطمینان ۹۵٪ برای اختلاف میانگین	
							حد پایین	حد بالا
نگارشی	پسر	۶۵	۲/۷۵۳۸	۳/۹۹۲۳۰	۰/۱۸۷	۰/۸۵۲	-۱/۵۰۹۳۷	۱/۲۴۸۰۶
	دختر	۶۹	۲/۶۲۳۲	۴/۰۶۹۶۲				
دستوری	پسر	۶۵	۲/۳۸۴۶	۲/۱۰۴۲۵	-۰/۴۰۱	۰/۶۸۹	-/۸۱۹۶۰	۰/۵۴۳۱۳
	دختر	۶۹	۲/۲۴۶۴	۱/۸۸۱۸۵				
فنی	پسر	۶۵	۱/۹۸۴۶	۱/۶۵۳۵۲	۰/۳۷۸	۰/۷۰۶	-/۸۶۲۴۰	۱/۲۶۹۹۸
	دختر	۶۹	۲/۱۸۸۴	۴/۰۳۷۶۰				
سهوی	پسر	۶۵	۰/۲۴۶۲	۰/۶۶۲۱۶	-/۶۰۲	۰/۵۴۸	-/۲۴۷۴۰	/۱۳۱۹۱
	دختر	۶۹	۰/۱۸۸۴	۰/۴۲۹۶۲				
جمع کل خطاها در دو جنس	پسر	۶۵	۷/۳۶۹۲	۵/۱۸۲۸۱	-/۱۱۳	۰/۹۱۱	-۲/۲۸۲۴۴	۲/۰۳۶۷۳
	دختر	۶۹	۷/۲۴۶۴	۷/۲۲۲۱۲				

با توجه به اینکه سطح معناداری آزمون از خطای ۰/۰۵ بیشتر است، بنابراین میانگین تعداد خطاهای چهارگانه برحسب جنس در سطح خطای پنج درصد تفاوت معناداری ندارند و میانگین تعداد انواع خطا برای دختران و پسران یکسان است. بنابراین، بخش آغازین فرضیهٔ دوم (دانش‌آموزان پسر بیشتر از دختران مرتکب خطاهای نوشتاری شده‌اند) تأیید نمی‌شود.

در جدول زیر انواع خطاها از دامنهٔ خطاهای موجود در دست‌نوشته‌های شرکت‌کنندگان با توجه به میانگین و انحراف معیار، آمارهٔ آزمون و سطح معنی‌داری با توجه به متغیر رشتهٔ تحصیلی بررسی شده است.

جدول ۸ ـ آماره‌های توصیفی و نتایج آزمون مقایسهٔ میانگین تعداد خطاها در متغیر رشتهٔ تحصیلی

خطاها	رشته تحصیلی	تعداد	میانگین	انحراف معیار	آمارهٔ آزمون	سطح معنی‌داری
نگارشی	انسانی	۳۲	۲/۵۳۱۳	۳/۳۰۱۸۵	۰/۰۳۵	۰/۹۶۵
	تجربی	۳۷	۲/۷۸۳۸	۳/۸۱۶۱۶		
	ریاضی	۶۵	۲/۷۰۷۷	۴/۴۷۸۱۵		
دستوری	انسانی	۳۲	۲/۶۵۶۳	۲/۶۴۳۶	۰/۷۹۳	۰/۴۵۵
	تجربی	۳۷	۲/۰۵۴۱	۱/۵۸۰۱۹		
	ریاضی	۶۵	۲/۲۹۲۳	۲/۱۰۴۴۸		
فنی	انسانی	۳۲	۲/۴۰۶۳	۵/۵۴۶۶۳	۰/۷۳۳	۰/۴۸۲
	تجربی	۳۷	۲/۴۰۵۴	۲/۱۶۶۱۵		
	ریاضی	۶۵	۱/۷۵۳۸	۱/۵۲۱۰۱		
سهوی	انسانی	۳۲	۰/۲۱۸۸	۰/۴۲۰۰۱	۰/۲۸۰	۰/۷۵۶
	تجربی	۳۷	۰/۲۷۰۳	۰/۶۰۷۷۶		
	ریاضی	۶۵	۰/۱۸۴۶	۰/۵۸۳۴۲		
جمع کل خطاها در سه رشته	انسانی	۳۲	۷/۸۱۲۵	۸/۷۹۶۷۶	۰/۲۳۲	۰/۷۹۳
	تجربی	۳۷	۷/۵۱۳۵	٤/۷۹۳٦٤		
	ریاضی	۶۵	۶/۹۳۸۵	۵/۶۲۰۴۹		

با توجه به اینکه سطح معناداری آزمون از خطای ۰/۰۵ بیشتر است، پس میانگین تعداد خطاهای چهارگانه برحسب رشته‌های تحصیلی در سطح خطای پنج درصد تفاوت معناداری ندارند و میانگین تعداد انواع خطا برای افراد با رشته‌های تحصیلی مختلف یکسان است. بنابراین، بخش اول فرضیهٔ سوم (دانش‌آموزان رشته‌های انسانی، ریاضی و تجربی به‌ترتیب کمترین خطاهای نوشتاری را مرتکب شده‌اند) تأیید نمی‌شود.

۱۱ بررسی میزان همبستگی بین تعداد انواع خطاها

بررسی همبستگی میان انواع خطاهای چهارگانه نشان می‌دهد که فقط بین خطاهای فنی با نگارشی و دستوری رابطهٔ همبستگی مثبت و معنی‌داری وجود دارد؛ یعنی با افزایش تعداد خطاهای فنی، تعداد خطاهای نگارشی و دستوری نیز افزایش می‌یابد. در سایر موارد همبستگی دیده نمی‌شود.

جدول ۹ ـ ضریب همبستگی بین تعداد خطاهای فنی و سایر انواع خطا

تعداد خطا	مؤلفه‌ها	تعداد خطاهای فنی
نگارشی	ضریب همبستگی پیرسون	۰/۲۶۲
	سطح معناداری	۰/۰۰۲
	تعداد	۱۳۴
دستوری	ضریب همبستگی پیرسون	۰/۱۹۶
	سطح معناداری	۰/۰۲۳
	تعداد	۱۳۴

ضریب همبستگی وقتی به تفکیک متغیرها بررسی می‌شود، نتایج دیگری به دست می‌دهد. در جدول شمارهٔ ۱۰ چگونگی همبستگی میان خطاهای چهارگانه با توجه به متغیر جنسیت بررسی شده است.

جدول ۱۰ ـ ضریب همبستگی بین تعداد انواع خطاها به تفکیک جنس

خطاها	متغیر جنسیت	مؤلفه‌ها	۱	۲	۳	۴
نگارشی	پسر	ضریب همبستگی پیرسون (سطح معناداری)	۱ (--)	۰/۱۱۶ (/۳۵۹)	۰/۰۱۱ (/۹۲۹)	-/۰۳۶ (/۷۷۷)
	دختر	ضریب همبستگی پیرسون (سطح معناداری)	۱ (--)	-/۰۳۰ (/۸۰۷)	/۳۸۶* (/۰۰۱)	-/۰۹۳ (/۴۴۵)
دستوری	پسر	ضریب همبستگی پیرسون (سطح معناداری)	/۱۱۶ (/۳۵۹)	۱ (--)	/۲۶۲* (/۰۳۵)	-/۰۰۲ (/۹۸۹)
	دختر	ضریب همبستگی پیرسون (سطح معناداری)	-/۰۳۰ (/۸۰۷)	۱ (--)	/۲۰۱ (/۰۹۸)	/۰۱۴ (/۹۰۶)
فنی	پسر	ضریب همبستگی پیرسون (سطح معناداری)	/۰۱۱ (/۹۲۹)	/۲۶۲* (/۰۳۵)	۱ (--)	-/۱۸۲ (/۱۴۷)
	دختر	ضریب همبستگی پیرسون (سطح معناداری)	/۳۸۶* (/۰۰۱)	/۲۰۱ (/۰۹۸)	۱ (--)	/۱۷۴ (/۱۵۲)
سهوی	پسر	ضریب همبستگی پیرسون (سطح معناداری)	-/۰۳۶ (/۷۷۷)	-/۰۰۲ (/۹۸۹)	-/۱۸۲ (/۱۴۷)	۱ (--)
	دختر	ضریب همبستگی پیرسون (سطح معناداری)	-/۰۹۳ (۰/۴۴۵)	/۰۱۴ (/۹۰۶)	/۱۷۴ (/۱۵۲)	۱ (--)

جدول شمارهٔ ۱۰ نشان می‌دهد که در گروه دختران فقط بین تعداد خطاهای نگارشی و فنی همبستگی مثبت و معنی‌داری وجود دارد؛ یعنی با افزایش تعداد خطاهای فنی، تعداد خطاهای نگارشی نیز افزایش می‌یابد و برعکس. در سایر موارد همبستگی دیده نمی‌شود. در گروه پسران نیز فقط بین تعداد خطاهای دستوری و فنی همبستگی مثبت و معنی‌داری وجود دارد؛ یعنی با افزایش تعداد خطاهای فنی، تعداد خطاهای دستوری نیز افزایش می‌یابد و برعکس. در سایر موارد همبستگی دیده نمی‌شود. بنابراین، با توجه به رابطهٔ مثبت و معنادار خطاهای نگارشی و فنی در گروه دختران و رابطهٔ مثبت و معنادار خطاهای دستوری و فنی در گروه پسران فرضیهٔ دوم (دانش‌آموزان پسر بیشتر از دختران مرتکب خطاهای نوشتاری شده‌اند و بین انواع خطاها در دو

جنس رابطهٔ معناداری وجود ندارد) تأیید نمی‌شود.

در جدول شمارهٔ ۱۱ ضریب همبستگی میان خطاهای چهارگانه با توجه به متغیر رشتهٔ تحصیلی بررسی شده است.

جدول ۱۱ ـ ضریب همبستگی بین تعداد انواع خطاها به تفکیک رشتهٔ تحصیلی

خطاها	متغیر رشتهٔ تحصیلی	مؤلفه‌ها	۱	۲	۳	۴
نگارشی	انسانی	ضریب همبستگی پیرسون (سطح معناداری)	۱ (--)	/۱۵۳ (/۴۰۴)	/۵۴۴* (/۰۰۱)	/۰۳۰ (/۸۷۱)
	تجربی	ضریب همبستگی پیرسون (سطح معناداری)	۱ (--)	/۰۸۰ (/۶۳۷)	/۰۰۴ (/۹۸۰)	-/۰۳۴ (/۸۴۲)
	ریاضی	ضریب همبستگی پیرسون (سطح معناداری)	۱ (--)	-/۰۰۲ (/۹۸۵)	/۲۸۷* (/۰۲۰)	-/۰۹۳ (/۴۶۳)
دستوری	انسانی	ضریب همبستگی پیرسون (سطح معناداری)	/۱۵۳ (/۴۰۴)	۱ (--)	/۳۰۲ (/۰۹۳)	/۱۵۶ (/۳۹۳)
	تجربی	ضریب همبستگی پیرسون (سطح معناداری)	/۰۸۰ (/۶۳۷)	۱ (--)	/۰۰۲ (/۹۹۳)	/۰۷۱ (/۶۷۶)
	ریاضی	ضریب همبستگی پیرسون (سطح معناداری)	-/۰۰۲ (/۹۸۵)	۱ (--)	/۲۳۳ (/۰۶۲)	-/۰۷۰ (/۵۷۹)
فنی	انسانی	ضریب همبستگی پیرسون (سطح معناداری)	/۵۴۴* (/۰۰۱)	/۳۰۲ (/۰۹۳)	۱ (--)	/۲۳۸ (/۱۹۰)
	تجربی	ضریب همبستگی پیرسون (سطح معناداری)	/۰۰۴ (/۹۸۰)	/۰۰۲ (/۹۹۳)	۱ (--)	-/۰۶۴ (/۷۰۵)
	ریاضی	ضریب همبستگی پیرسون (سطح معناداری)	/۲۸۷* (/۰۲۰)	/۲۳۳ (/۰۶۲)	۱ (--)	-/۱۴۲ (/۲۶۰)

خطاها	متغیر رشتهٔ تحصیلی	مؤلفه‌ها	۱	۲	۳	۴
سهوی	انسانی	ضریب همبستگی پیرسون (سطح معناداری)	/۰۳۰ (/۸۷۱)	/۱۵۶ (/۳۹۳)	/۲۳۸ (/۱۹۰)	۱ (--)
	تجربی	ضریب همبستگی پیرسون (سطح معناداری)	-/۰۳۴ (/۸۴۲)	/۰۷۱ (/۶۷۶)	-/۰۶۴ (/۷۰۵)	۱ (--)
	ریاضی	ضریب همبستگی پیرسون (سطح معناداری)	-/۰۹۳ (/۴۶۳)	-/۰۷۰ (/۵۷۹)	-/۱۴۲ (/۲۶۰)	۱ (--)

جدول بالا نشان می‌دهد که برای شرکت‌کنندگان رشتهٔ انسانی فقط بین تعداد خطاهای نگارشی و فنی همبستگی مثبت و معنی‌داری وجود دارد؛ یعنی با افزایش تعداد خطاهای نگارشی، تعداد خطاهای فنی نیز افزایش می‌یابد و برعکس. در سایر موارد همبستگی دیده نمی‌شود. برای شرکت‌کنندگان رشتهٔ تجربی بین تعداد هیچ یک از انواع خطاها همبستگی معنی‌داری وجود ندارد. در گروه شرکت‌کنندگان رشتهٔ ریاضی فقط بین تعداد خطاهای نگارشی و فنی همبستگی مثبت و معنی‌داری وجود دارد؛ یعنی با افزایش تعداد خطاهای نگارشی، تعداد خطاهای فنی نیز افزایش می‌یابد و برعکس. در سایر موارد همبستگی دیده نمی‌شود. بنابراین، با توجه به رابطهٔ مثبت و معنادار بین خطاهای نگارشی و فنی در دانش‌آموزان رشتهٔ انسانی و رشتهٔ ریاضی فرضیهٔ سوم (دانش‌آموزان رشته‌های انسانی، ریاضی و تجربی به‌ترتیب کمترین خطاهای نوشتاری را مرتکب شده‌اند و بین انواع خطاها در دو جنس رابطهٔ معناداری وجود ندارد) نیز تأیید نمی‌شود.

۱۲ نتیجه

در این پژوهش خطاهای نوشتاری دانش‌آموختگان مدارس شهر تهران، با مطالعهٔ دست‌نوشته‌های آنان، بررسی شد. به طور خلاصه نتایج بررسی فرضیه‌ها از این قرار است:

فرضیهٔ اول تأیید و به این صورت اصلاح می‌گردد: بیشترین بسامد خطاهای نوشتاری

به‌ترتیب عبارت‌اند از: نگارشی، دستوری، فنی و سهوی. فرضیهٔ دوم تأیید نمی‌شود و به این ترتیب اصلاح می‌شود: بسامد خطاهای نوشتاری بین دانش‌آموزان دختر و پسر تفاوت معناداری ندارد و در گروه دختران فقط بین تعداد خطاهای نگارشی و فنی و در گروه پسران نیز فقط بین تعداد خطاهای دستوری و فنی همبستگی مثبت و معنی‌داری وجود دارد. فرضیهٔ سوم نیز تأیید نمی‌شود و به این ترتیب اصلاح می‌شود: بسامد خطاهای نوشتاری بین دانش‌آموزان رشته‌های مختلف تفاوت معناداری ندارد. برای شرکت‌کنندگان رشتهٔ تجربی بین تعداد هیچ یک از انواع خطاها همبستگی معنی‌داری وجود ندارد. برای شرکت‌کنندگان رشتهٔ انسانی فقط بین تعداد خطاهای نگارشی و فنی و در گروه شرکت‌کنندگان رشتهٔ ریاضی فقط بین تعداد خطاهای نگارشی و فنی همبستگی مثبت و معنی‌داری وجود دارد.

نتایج حاصل، بیانگر فراوانی خطاهای نوشتاری آنان هم از نظر کمّی و هم از نظر کیفی است. خطاهای نوشتاری بر اساس منشأ خطا به چهار گروه تقسیم شده است و به ترتیب کاربرد، از زیاد به کم، عبارت‌اند از: نگارشی، دستوری، فنی و سهوی. مقایسهٔ انواع خطا نشان می‌دهد پرتکرارترین خطا، خطای محاوره‌نویسی با منشأ نگارشی است؛ یعنی دانش‌آموختگان از گونهٔ محاوره‌ای و گفتاری زبان در نوشتهٔ خود استفادهٔ فراوان کرده‌اند، با وجود آنکه در کتاب درسی آموزش دیده‌اند که از این گونهٔ زبانی نباید در نوشته استفاده کرد و کاربرد آن محدود به نقل قول است (حق‌شناس و دیگران ۱۳۹۱: ۲۴-۲۶). به نظر می‌رسد کاربران زبان یا توانایی تشخیص گونهٔ نوشتاری محاوره‌ای از گونهٔ نوشتاری رسمی را نداشته، یا اینکه چنان در نوشتن ناتوان بوده‌اند که الزام برای نوشتن انشا سبب شده است از یک روش ابتدایی استفاده کنند که معلمان برای آموزش انشانویسی در دوره‌های ابتدایی و متوسطهٔ یک به کار می‌برند: «همان‌طور که حرف می‌زنید بنویسید و هرآنچه را که فکر می‌کنید روی کاغذ بیاورید». استفاده از این روش ابتدایی برای دانش‌آموخته‌ای که برای ورود به دانشگاه آماده شده است، نشانهٔ ناتوانی در مهارت نوشتن است. از سوی دیگر، گونهٔ محاوره‌ای مورد استفادهٔ افراد از نظر زبانی دچار تشتت و ناهماهنگی است؛ یعنی الآن در وضعیتی قرار دارد که نه محاوره‌ای کامل است و نه رسمی و معیار. گاهی بخشی از نوشته یا عبارت یا جمله

به صورت رسمی و بخش دیگر آن محاوره‌ای و گفتاری است. در مواردی نیز کلمه‌ها دچار چنین وضعیتی‌اند، مثلاً در نمونهٔ ردیف ۱ جدول شمارهٔ ۴، واژهٔ «میگذاره» به‌کار رفته است. این کاربرد نیمه‌محاوره‌ای جانشین صورت رسمی «می‌گذارد» و صورت محاوره‌ای «میذاره» شده است و نشان می‌دهد که اصولاً شناخت کافی و متمایزکننده‌ای نسبت به تفاوت گونه‌های زبانی در بین جوانان وجود ندارد و کاربرد زبان محاوره‌ای آنان غیرآگاهانه صورت گرفته است. به‌علاوه، محاوره‌نویسی اگر بدون ضابطه و قاعده باشد، به خطاهای دیگری منجر می‌شود؛ عامیانه‌نویسی، جابه‌جایی ارکان جمله، تکرار، درازنویسی، بی‌توجهی به علائم سجاوندی و نشانه‌گذاری و سهل‌انگاری‌های دستوری از آن جمله‌اند.

تفاوت معناداری میان کاربرد محاوره‌نویسی از نظر متغیرهای جنسیت و رشتهٔ تحصیلی دیده نمی‌شود، اما آمار توصیفی نشان می‌دهد که گرایش به محاوره‌نویسی در میان دختران اندکی بیش از پسران است. همچنین مقایسهٔ نتایج آمار توصیفی میان رشته‌های تحصیلی نشان می‌دهد شرکت‌کنندگان رشتهٔ ریاضی توجه بیشتری به کاربرد زبان معیار داشته و از گونهٔ محاوره‌ای در نوشتار خود کمتر استفاده کرده‌اند.

درمجموع، با بررسی نتایج و بسامد قابل توجه محاوره‌نویسی در نوشتار جوانان درمی‌یابیم این پدیده که در نوشتار امروزی حتی به متن‌های رسمی راه یافته است، نیازمند بررسی جدی و توجه آموزشی بیشتر در کتاب‌های درسی است و باید برای ساماندهی آن در آموزش‌های مدرسه‌ای و قبل از ورود به دانشگاه برنامه‌ریزی مناسبی صورت بگیرد.

نشانه‌های سجاوندی و بی‌توجهی به کاربرد آن نیز در نوشتار جوانان، فراوانی بالایی دارد. تعداد زیادی از خطاهای نشانه‌گذاری مربوط است به: الف) حذف نقطهٔ پایان جمله؛ ب) کاربرد بی‌دلیل و حتی نادرست ویرگول که در مواردی منجر به بدخوانی و نارسایی معنایی شده است.

بررسی آمار استنباطی میانگین تعداد خطاهای نگارشی، دستوری، فنی و سهوی نشان می‌دهد که بین میانگین خطاهای پسران و دختران تفاوت معنی‌داری وجود ندارد. همچنین بررسی آمار استنباطی میانگین تعداد خطاهای چهارگانه از نظر متغیر رشتهٔ تحصیلی نشان

می‌دهد که بین میانگین خطاها در رشته‌های تحصیلی انسانی، تجربی و ریاضی نیز تفاوت معنی‌داری وجود ندارد.

بررسی ضریب همبستگی میان خطاهای چهارگانهٔ نگارشی، دستوری، فنی و سهوی نشان می‌دهد که در حالت کلی میان خطاهای فنی با نگارشی و دستوری رابطهٔ معنی‌دار و مثبت وجود دارد. این همبستگی با توجه به متغیر جنس نیز بررسی شده است: در گروه دختران بین تعداد خطاهای نگارشی و فنی همبستگی مثبت و معنی‌دار وجود دارد و در گروه پسران بین تعداد خطاهای دستوری و فنی همبستگی مثبت و معنی‌دار وجود دارد. نتیجهٔ ضریب همبستگی با توجه به متغیر رشتهٔ تحصیلی نیز نشان می‌دهد که برای شرکت‌کنندگان رشتهٔ انسانی و رشتهٔ ریاضی بین تعداد خطاهای نگارشی و فنی همبستگی مثبت و معنی‌دار وجود دارد، اما برای شرکت‌کنندگان رشتهٔ تجربی بین هیچ یک از انواع خطا همبستگی معنی‌دار وجود ندارد.

در پایان پیشنهاد می‌شود که آموزش درست‌نویسی در برنامهٔ درسی مدارس، به‌ویژه در مقطع ابتدایی، مورد بازبینی قرار گیرد. در پایه‌ها و مقاطع تحصیلی بالاتر به آموزش‌های مرتبط با درست‌نویسی و کاربرد زبان معیار در نوشتار توجه بیشتری شود. موضوع کاربرد زبان محاوره در نوشته‌های جوانان، به‌سبب کاربرد گستردهٔ آن در فضاهای مجازی، نیاز به توجه فوری و ساماندهی و بررسی تخصصی دارد. از سوی دیگر، همبستگی میان خطاهای نگارشی، دستوری و فنی بیانگر آن است که هر میزان افزایش یا کاهش در هر نوع خطا می‌تواند بر سایر خطاهای نوشتاری مؤثر واقع شود. چون تصحیح هر خطا به طور خودکار به تصحیح خطاهای دیگر می‌انجامد، کمک به افزایش مهارت نوشتن دانش‌آموزان از طریق آموزش‌های برنامه‌ریزی‌شده برای رفع انواع خطاهای نوشتاری آنان به‌سادگی امکان‌پذیر خواهد بود. پیشنهاد دیگر استفاده از امکانات رسانه‌های جمعی و فضاهای مجازی برای آموزش‌های همگانی است که می‌تواند سبب توجه خانواده‌ها و افزایش حساسیت عمومی جامعه نسبت به مباحث زبانی و رواج گستردهٔ درست‌نویسی به‌ویژه در میان جوانان شود.

منابع

اخوان تفتی، مهناز و سارا اسدی بیدشکی (۱۳۹۱)، «مقایسه و تحلیل خطاهای نوشتاری در دانش‌آموزان پسر عادی و نارسانویس دورهٔ ابتدایی»، فصلنامهٔ ناتوانی‌های یادگیری، دورهٔ ۱، ش۳، ص ۶-۲۸.

حق‌شناس، علی‌محمد، تقی وحیدیان کامیار، احمد سمیعی گیلانی، حسین داودی، محمدرضا سنگری، حسن ذوالفقاری، غلامرضا عمرانی، حسین قاسم‌پور مقدم (۱۳۹۰)، زبان فارسی۱، چاپ پانزدهم، تهران: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی.

ـــــــــ (۱۳۹۱)، زبان فارسی ۲، تهران: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی.

داکرل، جولی و جان مک‌شین (۱۳۷۶)، رویکرد شناختی به مشکل یادگیری کودکان، ترجمهٔ عبدالجواد احمدی و محمودرضا اسدی، تهران: رشد.

دانشگر، مریم (۱۳۹۶)، «مهارت‌های دانش‌آموختگان نظام متوسطه با محوریت درس زبان و ادبیات فارسی (مطالعه موردی: شهر تهران)»، جستارهای زبانی، ش۳۶، ص ۲۳۱-۲۵۶.

ربانی حسن‌آباد، احمدرضا (۱۳۹۵)، «بررسی غلط‌های املایی برای پایهٔ سوم مقطع ابتدایی در شهرستان سبزوار»، فصلنامهٔ مطالعات روانشناسی و علوم تربیتی، دورهٔ دوم، ش ۱، ص ۸۷-۹۴.

رستم بیک تفرشی، آتوسا و احمد رمضانی (۱۳۸۹)، «توصیف نوشتار دانش‌آموزان کم‌توان ذهنی بر مبنای دستور نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی»، فصلنامهٔ کودکان استثنائی، ش ۴، س ۱۰، ص ۳۶۹-۳۸۵.

زندی، بهمن (۱۳۷۳)، «بررسی مشکلات املایی از دیدگاه یافته‌های علم نوین زبانشناسی (گزارش تحقیقاتی)»، تهران: دفتر برنامه‌ریزی آموزشی دانشگاه پیام نور.

سیاح سیاری، نیمتاج (۱۳۸۶)، ناتوانی‌های یادگیری، تهران: مدبر.

صفارپور، عبدالرحمن (۱۳۷۹)، الگوهای یاددهی ـ یادگیری گام به گام انشا فارسی، تهران: مدرسه.

علوی مقدم، سید بهنام (۱۳۹۳)، «تحلیل خطاهای نوشتاری دانش‌آموزان ایرانی فارسی‌زبان و دوزبانهٔ دورهٔ ابتدایی»، فصلنامهٔ نوآوریهای آموزشی، ش ۵۰، ص ۱۲۴-۱۴۰.

ـــــــــ و معصومه خیرآبادی (۱۳۹۱)، «تحلیل اشکالات نوشتاری دانش‌آموزان ایرانی غیرفارسی‌زبان (مخاطبان مجلات رشد)»، فصلنامهٔ نوآوری‌های آموزشی، س ۱۱، ش ۴۳، ص ۴۳- ۵۹.

فرهادی، محمد (۱۳۷۹)، «بررسی مشکلات نگارش فارسی دانش‌آموزان عرب‌زبان جنوب ایران از طریق تجزیه و تحلیل خطاهای واژگانی و نحوی نوشته‌های آنان» (پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد)، دانشگاه شیراز.

فقیری، غلام محمد و محبوبه تاجعلی (۱۳۹۱)، «بررسی و تحلیل انواع خطاهای زبانی در ۲۰۰۰ جمله از متون نوشتاری فارسی‌آموزان دانشگاه بین‌المللی قزوین»، چکیدهٔ مقالات نخستین همایش بین‌المللی

گسترش زبان و ادبیات فارسی، به کوشش رضامراد صحرایی، تهران: شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی.

کاظمی، فروغ (۱۳۹۲)، «تحلیل خطاهای دستوری فارسی‌آموزان لک‌زبان»، جستارهای زبانی، دورهٔ ۲، ش ۵، (پیاپی ۱۸)، ص ۲۰۷-۲۳۵.

کیانی، غلامرضا (۱۳۷۱)، «نقش خطاهای زبان‌آموزان در یادگیری زبان دوم با تکیه بر روان‌شناسی شناختی»، فصلنامهٔ مدرس علوم انسانی، دورهٔ ۱(۵، ۶، ۷)، ص ۱۶۷-۱۷۸.

معرفت، فهیمه و احمد احمدیان (۱۳۸۴)، «بررسی خطاهای زبانی در نوشتار دانش‌آموزان فارسی‌آموز کُردزبان در سطح متوسط زبان‌آموزی»، متن پژوهی ادبی، دورهٔ ۹، ش ۲۶، ص ۱۰-۳۷.

میرحسنی، اکبر و آتوسا طوسی (۱۳۷۵)، «پردازش زبان در کودکان»، مجلهٔ علوم انسانی دانشگاه الزهرا، ش ۱۷ و ۱۸، ص ۷۹-۹۵.

وست‌وود، پیتر (۱۳۸۱)، آموزش و پرورش کودکان با نیازهای ویژه، ترجمهٔ شاهرخ مکوند حسینی و همکاران، تهران: رشد.

Alizadeh, H, Andries, C. (2002), "Interaction of Parenting Styles and Attention Deficit Hyperactivity Disorder in Iranian Parents", *Child and Family Behavior Therapy*, (24), pp. 37-52.

Allen, J. L. P. and S. P. Corder (1974), *Techniques in Applied Linguistics*, Oxford: Oxford University Press.

Corder, S. P. (1967), "The Significance of Learners' Errors", *International Review of Applied Linguistics in Language Teaching*, 5, pp. 161-170, http://dx.doi.org/10.1515/iral.1967.5.1-4.161.

———— (1973), *Introducing Applied Linguistics*, Harmondsworth: Penguin.

Dockrell, J. and J. Mcshane (1993), "Children's Learning Difficulties: A Cognitive Approach", *British Journal of Educational Studies*, 41(4), pp. 424-426.

Erdoğan, Vacide (2005), "Contribution of Error Analysis to Foreign Language Teaching", *Mersin University Journal of the Faculty of Education*, 1(2), pp. 261-270.

Heydari, Pooneh; Mohammad Bagheri, (2012), "Error Analysis: Sources of L2 Learners' Errors", *Theory and Practice in Language Studies*, vol. 2, No. 8, pp. 1583-1589.

Londono Vasquez, D. A. (2007), *Error Analysis*, Retrieved October 21, 2008, from http://davidlondono.blogspot.com/ search?updated- min= 2007-01-01T00%3A00%3A00-08%3A00& updated-max= 2008-0101T00% 3A00%3A00-08%3A00& max-results=4.

Shapiro, J. and Rich, R. (1999), *Facing Learning Disabilities in the Adult Years*, New York: Oxford University Press.

مقاله

دستور

ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان، سال ۱۳۹۹، شمارهٔ ۱۶، صفحهٔ ۲۳۹-۲۵۱

ویراستیار (برنامهٔ ویرایش متون فارسی)

عباس بگ‌جانی (استادیار فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده: نرم‌افزارها و برنامه‌های رایانه‌ای از مهم‌ترین ابزارهای تصحیح و ویرایش متن‌اند. ویراستاران می‌توانند با به‌کارگیری این برنامه‌ها، اصلاحات ابتدایی و معمول را به صورت ماشینی انجام دهند و برای امور تخصصی‌تر ویرایش فرصت بیشتری پیدا کنند. ویراستیار یکی از این برنامه‌های رایانه‌ای است که شورای عالی اطلاع‌رسانی چند سال پیش آن را تولید کرد و به‌رایگان در اختیار عموم قرار داد. با این حال، هنوز بسیاری از فارسی‌زبانان از وجود آن بی‌خبرند یا با امکانات مفید آن آشنا نیستند و چنان‌که باید از آنها بهره نمی‌گیرند. موضوع این مقاله معرفی و توضیح کامل بخش‌های مختلف ویراستیار و امکانات متنوع آن است.

کلیدواژه‌ها: ویرایش، برنامه‌های رایانه‌ای، ویراستیار، شورای عالی اطلاع‌رسانی.

۱ مقدمه

نرم‌افزارها و برنامه‌های رایانه‌ای یکی از مهم‌ترین ابزارهایی هستند که می‌توان در بهبود و ویرایش متن آنها را به کار گرفت. کاربران عمومی و به‌ویژه ویراستاران می‌توانند با کمک این برنامه‌ها بخشی از کارهای ویرایش را به صورت ماشینی انجام دهند و برای کارهای تخصصی‌ترِ ویرایش فرصت بیشتری پیدا کنند. ویراستیار یکی از این برنامه‌های رایانه‌ای است که چند سال پیش به شکل افزونهٔ واژه‌پرداز مایکروسافت word تولید شد و به‌رایگان در اختیار عموم قرار گرفت. این افزونه را شورای عالی اطلاع‌رسانی تولید کرد و تا نسخهٔ ۳٫۵ توسعه داد، اما با منحل شدن این شورا و الحاق آن به شورای عالی فضای مجازی، توسعهٔ افزونه متوقف شد. ویراستیار به زبان C# نوشته شده است و در سیستم عامل ویندوز و نسخه‌های ۲۰۰۳، ۲۰۰۷، ۲۰۱۰ و ۲۰۱۳ word قابل اجراست.

با اینکه چند سالی از تولید ویراستیار می‌گذرد، هنوز بسیاری از فارسی‌زبانان حتی از وجود آن مطلع نیستند. از سوی دیگر، به‌رغم اینکه دستورها و تنظیمات این افزونه به زبان فارسی است و کاربران خیلی زود می‌توانند شیوهٔ کار کردن با آن را فرابگیرند، اغلب از امکانات متنوع آن بی‌اطلاع‌اند و چنان‌که باید از آنها بهره نمی‌گیرند. موضوع این مقاله معرفی و توضیح کامل بخش‌های مختلف ویراستیار و امکانات متنوع آن است.

۲ بخش‌ها

ویراستیار از چهار بخش اصلی تشکیل شده است: ۱) پیش‌پردازش؛ ۲) پردازش؛ ۳) تبدیل؛ ۴) تنظیمات.



۲-۱ پیش‌پردازش

در این بخش سه گزینهٔ نویسه‌ها، دستور خط و نشانه‌گذاری پیش روی کاربر است و بهتر

است به همین ترتیب اجرا شوند. با انتخاب «نویسه‌ها» ارقام و حروف استانداردسازی و اصلاح می‌شوند.

در «دستور خط» شبه‌فاصله، نیم‌فاصله (استانداردسازی، حذف تکرار)، حرکت‌گذاری، فاصله‌گذاری (وندها، «ها» در انتهای واژه‌ها، «می» در ابتدای واژه‌ها) اصلاح می‌شود و «ب» متصل به ابتدای واژه‌ها به «به» و «ۀ» به «ه‌ی» یا بر عکس تبدیل می‌گردد.

در «نشانه‌گذاری» نشانه‌های سجاوندی از قبیل نقطه، ویرگول، نقطه‌ویرگول، علامت سؤال، علامت تعجب، پرانتز و گیومه اصلاح و استانداردسازی می‌شوند.

دستورهای پیش‌پردازش شامل اصلاحات صوری است و بدون دخالت کاربر و به صورت خودکار در کلّ متن اعمال می‌شود، به همین دلیل، همیشه این احتمال هست که بعضی بخش‌های متن به‌اشتباه تغییر کند. بنابراین، قبل از پیش‌پردازش، حتماً متن را ذخیره کنید و بعد از آن نیز همهٔ تغییرات را بررسی کنید. برای این کار می‌توانید قبل از پیش‌پردازش، از برگهٔ Review گزینهٔ Track Changes را فعال کنید تا تمام تغییرات متن ثبت شود.

۲-۲ پردازش

این بخش شامل «ویراستاری» و «نشانه‌گذاری» است. این دو دستور اولویتی بر هم ندارند و ترتیب اجرای آنها به دلخواه کاربر است. دستورهای «پردازش» به تشخیص و گزینش کاربر متن را تغییر می‌دهد، زیرا اصلاحات این بخش دقیق‌تر از پیش‌پردازش است و به نظارت کاربر نیاز دارد.

۲-۲-۱ ویراستاری

«ویراستاری» از مهم‌ترین دستورهای برنامه است که شبیه دستیار عمل می‌کند و کاربر باید بر آن نظارت کند. این دستور برای تمام واژه‌ها و ترکیب‌هایی که ممکن است نادرست یا نامناسب باشند، یک یا چند جایگزین پیشنهاد می‌دهد و کاربر باید، بنا به ساختار متن، درستی یا نادرستی این جایگزین‌ها را تشخیص دهد. با چند مثال این موضوع مشخص‌تر می‌شود:

- او با خدا صحبت می‌کرد. (نگارش درست)
- او مردی با خدا بود. (نگارش نادرست)

در دو جملهٔ بالا، بین «با» و «خدا» فاصله وجود دارد. برنامه برای عبارت «با خدا» واژهٔ «باخدا» را پیشنهاد می‌دهد. عبارت «با خدا» ترکیبی است از «حرف اضافه + فاصله + اسم»، اما عبارت «باخدا» ترکیبی است از «پیشوند + اسم» که واژه‌ای مستقل است به معنای «مؤمن» و «خداترس». بنابراین، در جملهٔ اول پیشنهاد «باخدا» درست نیست و باید آن را نادیده گرفت، اما در جملهٔ دوم پیشنهاد «باخدا» درست است و باید آن را این‌گونه تغییر داد: «او مردی باخدا بود.».

مثال دیگر:

- او شما را می‌شناسد. (نگارش درست)
- مجموعهٔ اعداد حقیقی شما را نیست. (نگارش نادرست)

در دو جملهٔ بالا، بین «شما» و «را» فاصله وجود دارد. برنامه برای عبارت «شما را» واژهٔ «شمارا» را پیشنهاد می‌دهد که اصطلاحی ریاضی است به معنای «قابل شمارش». شبیه مثال قبل، نگارش جملهٔ اول درست است، پس کاربر پیشنهاد برنامه را نادیده می‌گیرد، اما در جملهٔ دوم باید پیشنهاد برنامه را اعمال کند، زیرا نگارش درست این است: «مجموعهٔ اعداد حقیقی شمارا نیست.». البته می‌توان در بخش تنظیمات «ویراستاری»، «پیشنهاد پیوسته‌نویسی» و «پیشنهاد ویرایشی» را غیرفعال کرد تا فقط برای واژه‌ها و ترکیب‌هایی پیشنهاد دریافت کرد که حتماً از نظر املا نادرست هستند، اما در این حالت بسیاری از پیشنهادهایی که می‌تواند سبب بهبود کیفیت متن و تطابق آن با مصوبات فرهنگستان شود، از دست خواهد رفت.

به طور کلی، «ویراستاری» شامل اصلاحات، پیشنهادها و امکاناتی است که عبارت‌اند از: اصلاحات (املای واژه‌ها، فاصله‌گذاری‌ها، تکرارها، چسبیدن واژه‌های متوالی به هم، غلط‌های ناشی از هم‌آوایی، واژه‌های با پسوند)؛ پیشنهادها (پیوسته‌نویسی/ جدانویسی، ویرایشی، واژه‌های مصوب فرهنگستان، سره‌سازی در مورد واژه‌های ناشناس)؛ امکانات (افزودن واژه‌های جدید به واژه‌نامه، اصلاح یک مورد غلط به طور یک‌باره در کل متن، نادیده گرفتن یک مورد غلط

و عدم اصلاح آن، نادیده گرفتن یک مورد غلط و عدم اصلاح آن در کل متن).

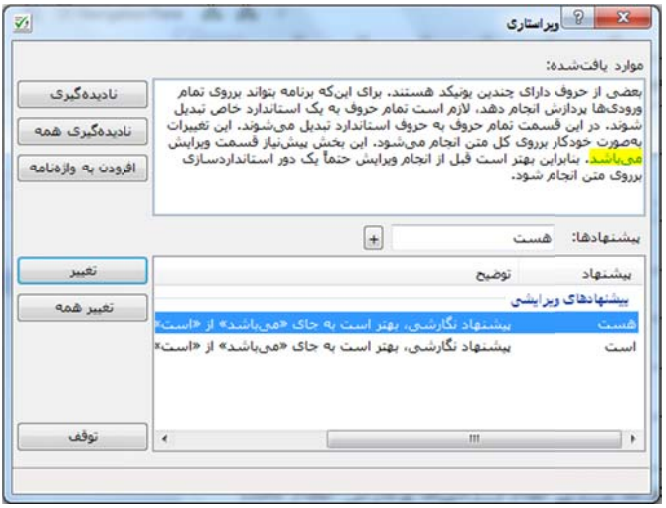

۲-۲-۲ نشانه‌گذاری

در «نشانه‌گذاری» نشانه‌هایی پردازش می‌شوند که اصلاح آنها به نظارت کاربر نیاز دارد، زیرا الزاماً همهٔ موارد پیشنهادی ویراستیار در این زمینه مناسب نیستند و کاربر باید، بنا به ساختار متن، درستی یا نادرستی‌شان را تشخیص دهد.

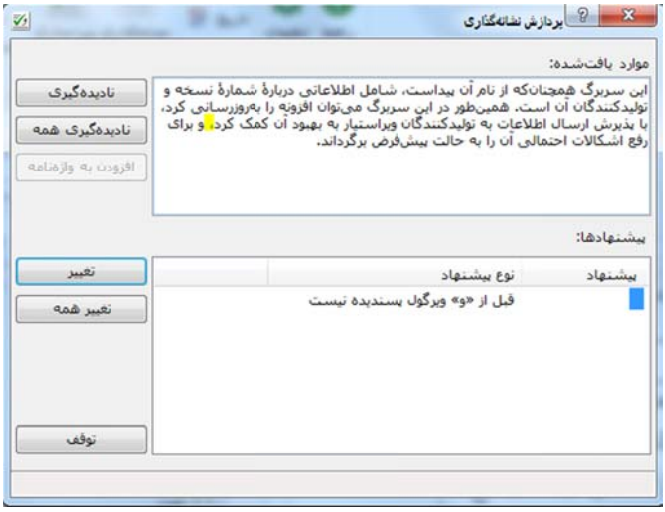

۲-۳ تبدیل

«تبدیل» شامل «اعداد» و «تاریخ» است. با اجرای هریک از این دستورها پنجرهٔ تبدیل باز می‌شود و موارد پیشنهادی به تشخیص و گزینش کاربر در متن اعمال می‌شود.

۲-۳-۱ اعداد

در بخش اعداد می‌توان دو نوع تبدیل انجام داد: ۱) اعداد غیرفارسی و فارسی به همدیگر؛ و ۲) اعداد رقمی و حرفی به همدیگر.

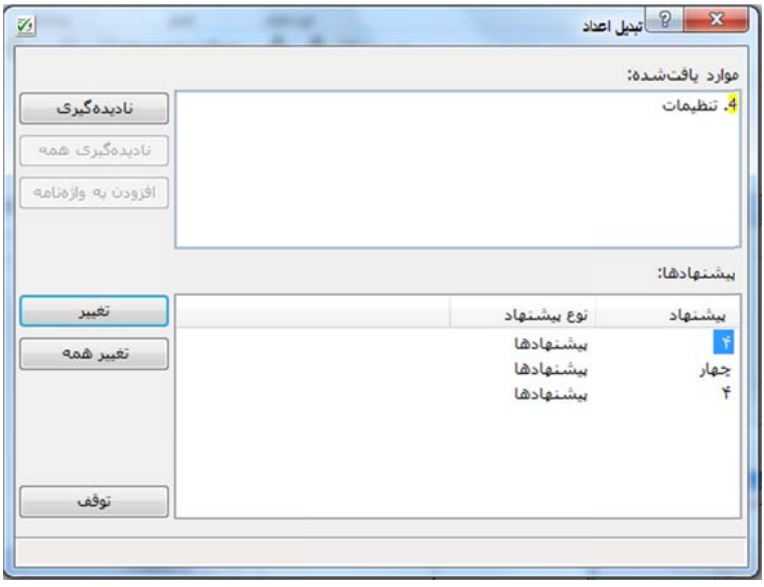

۲-۳-۲ تاریخ

در بخش تاریخ می‌توان تاریخ‌ها را به چند صورت به یکدیگر تبدیل کرد: شمسی، قمری و میلادی به همدیگر؛ گونه‌های نوشتاری مختلف در زبان انگلیسی به همدیگر؛ رقمی و حرفی به همدیگر و غیرفارسی و فارسی به همدیگر.

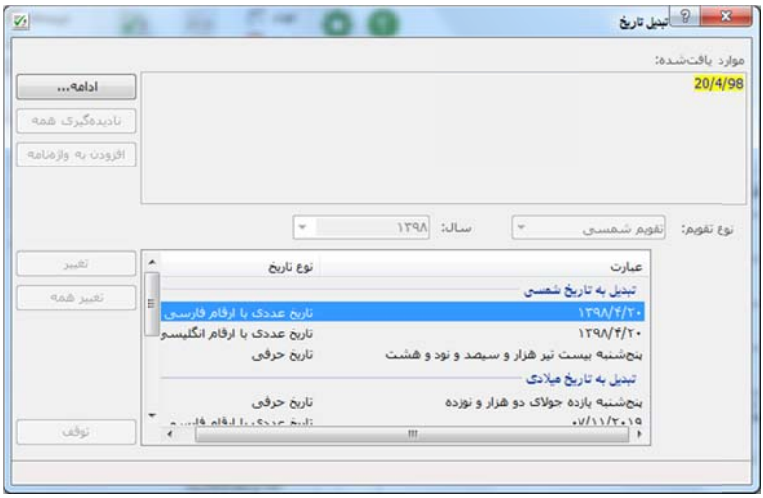

۲-۴ تنظیمات

در این بخش کاربر می‌تواند تنظیمات پیش‌فرض ویراستیار را طبق سلیقهٔ کاربری خود تغییر دهد و در واقع، آن را شخصی‌سازی کند. برنامه‌نویسان ویراستیار در این بخش امکانات و گزینه‌های متعددی را در چندین سربرگ برای کاربر فراهم کرده‌اند. با نگه داشتن نشانگر روی هر کدام از گزینه‌ها، توضیح کوتاهی دربارهٔ آن نشان داده می‌شود. در ادامه این گزینه‌ها توضیح داده می‌شوند.

۲-۴-۱ ویراستاری

در این قسمت می‌توان تنظیمات مربوط به ویراستاری، مانند ارائهٔ پیشنهادهای ویرایشی، پیوسته‌نویسی و فارسی‌سازی را تغییر داد. همچنین این امکان برای کاربر فراهم شده است که واژه‌نامه‌های پیش‌فرض ویراستیار را غیرفعال کند یا واژه‌نامه‌های تازه‌ای به آن بیفزاید.

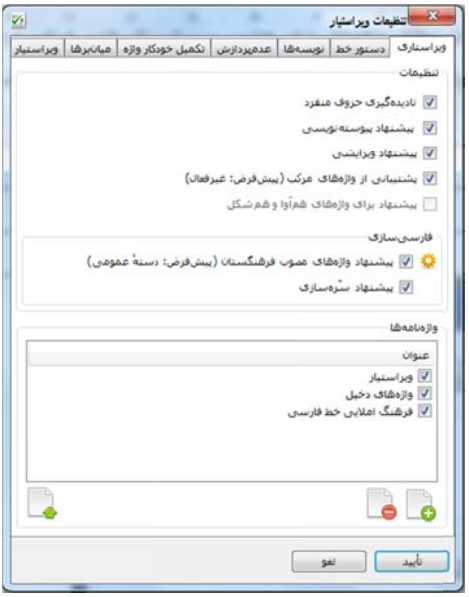

۲-۴-۲ دستور خط

در این قسمت کاربر می‌تواند تعیین کند که کدام‌یک از انواع اصلاحات مربوط به دستور خط، مانند وندها و تنوین‌ها به او ارائه شود.



۲-۴-۳ نویسه‌ها

در این قسمت کاربر می‌تواند موارد اصلاح نویسه‌ها را به دلخواه خود تغییر دهد و علاوه بر این، از ویراستیار بخواهد برخی نویسه‌های خاص متن را نادیده بگیرد.



۲-۴-۴ عدم پردازش

در این قسمت می‌توان تعیین کرد قلم یا قالب قسمت‌هایی از متن ویرایش نشود.

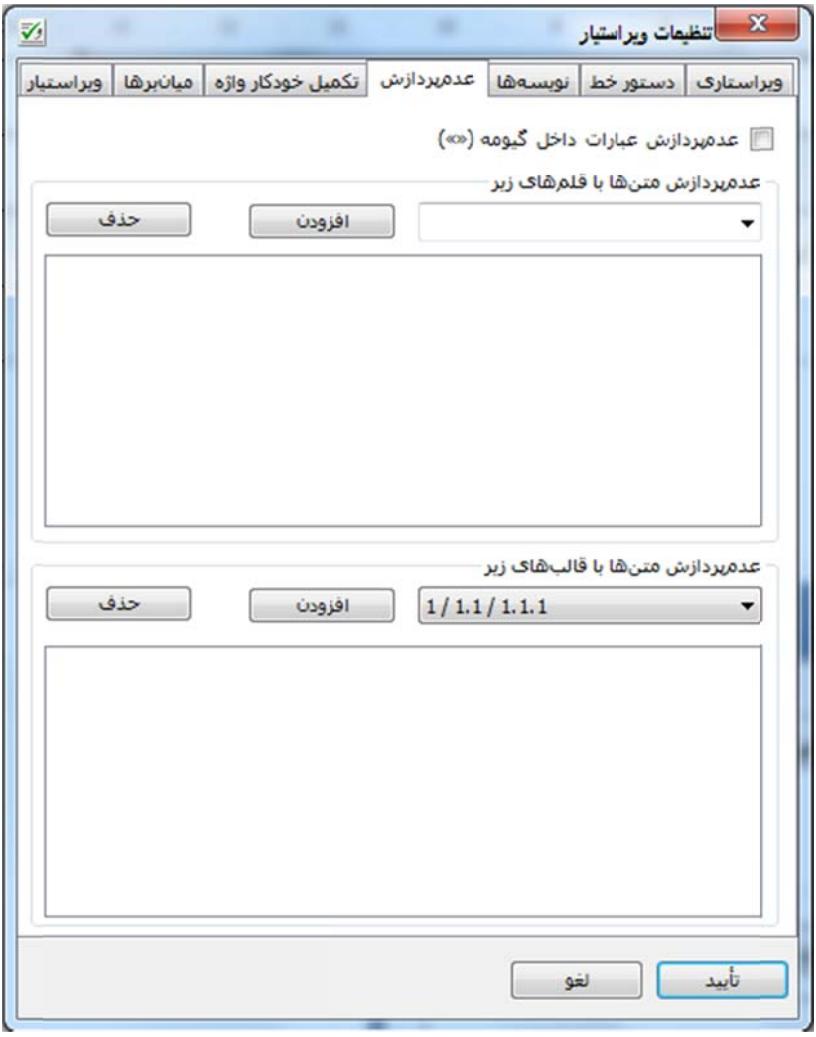

۲-۴-۵ تکمیل خودکار واژه

یکی از امکانات ویراستیار ارائهٔ پیشنهادهایی برای تکمیل واژه‌هایی است که در حال نوشتن آنها هستید. تنظیمات مختلف این پیشنهادها در این قسمت آمده است.

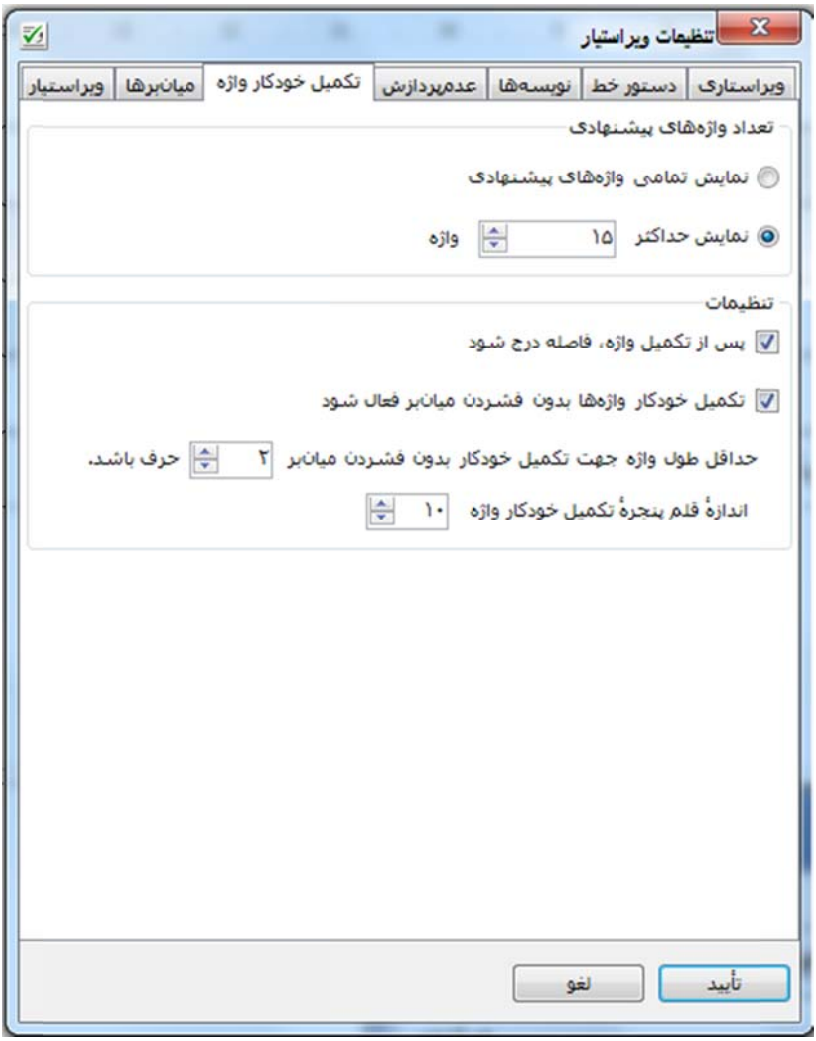

۲-۴-۶ میان‌بُرها

برنامه‌نویسان ویراستیار برای دستورهای مختلف آن میان‌بُرهایی تعریف کرده‌اند که کار با آن را آسان‌تر می‌کند. کاربر در این قسمت می‌تواند این میان‌بُرها را ببیند یا آنها را تغییر دهد.

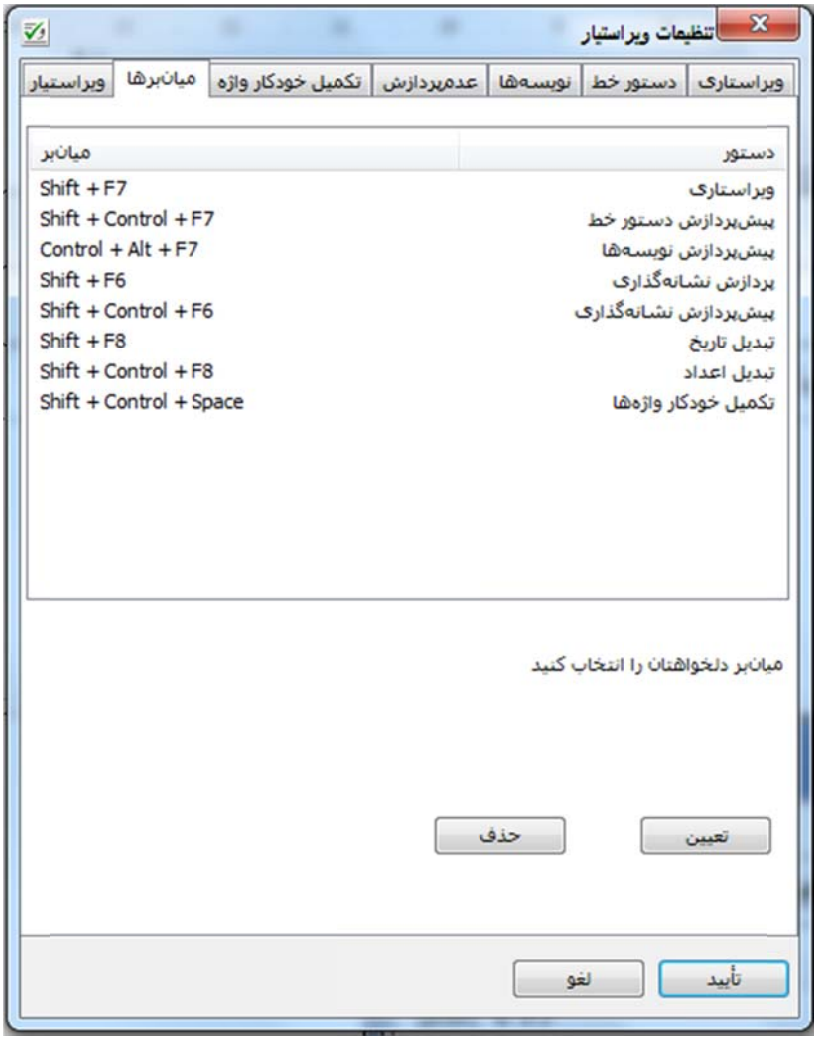

۲-۴-۷ ویراستیار

این سربرگ همچنان‌که از نام آن پیداست، شامل اطلاعاتی دربارهٔ شمارهٔ نسخه و تولیدکنندگان ویراستیار است. همین‌طور در این سربرگ می‌توان افزونه را به‌روزرسانی کرد؛ با پذیرش ارسال اطلاعات به تولیدکنندگان به بهبود ویراستیار کمک کرد و برای رفع اشکالات احتمالی، آن را به حالت پیش‌فرض برگرداند.



منابع

ویراستیار (آخرین بازنگری ۱۵ بهمن ۱۳۹۹)، <virastyar.ir>.

ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان، سال ۱۳۹۹، شمارهٔ ۱۶، صفحهٔ ۲۵۳-۲۷۹

دستوری شناختی برای زبان فارسی

محمدرضا رضوی (استادیار فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

***دستور شناختی: مبانی نظری و کاربست آن در زبان فارسی*، سحر بهرامی خورشید، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، تهران ۱۳۹۸، ده+ ۲۵۳ صفحه.**

۱ درآمد

آنچه که اصطلاحاً **دستور** یا **دستور زبان (گرامر)** نامیده می‌شود، در گسترده‌ترین تعریف، مجموعه‌ای از اصول و قواعدی است که گویشوران یک زبان از آن برای تولید و درک زبان خود بهره می‌گیرند. دستور همهٔ قاعده‌های حاکم بر ساختمان و کارکرد زبان، اعم از واژه‌ها و جملات را دربر می‌گیرد. گاه به همراه واج‌شناسی و معنی‌شناسی بخش مهمی از ساختمانِ سه‌بخشی زبان تلقی شده، و گاه چنان کلان در نظر گرفته شده که سه بخشِ نحو، واج‌شناسی و معنی‌شناسی را در خود جای داده است (← حق‌شناس و دیگران ۱۳۸۷: ۴؛ سامعی ۱۳۸۸: ۱۷۸). دستور هم‌زمان می‌تواند هم جنبهٔ ذهنی داشته باشد و هم عینی، مدون باشد یا نامدون، بدون تلاش آگاهانه و به‌خودی‌خود فراگرفته شود یا آگاهانه با آموزش آموخته شود. می‌تواند توصیفی درست از سخن گفتن گویشوران باشد یا تجویزی برای درست سخن گفتن به گویشوران. این جنبه‌های متنوع، معانی مختلف دستور و انواع آن را نمایان می‌سازد.

در حوزهٔ زبان‌شناسی برای واژهٔ دستور دست‌کم چهار معنی مشخص موجود است: ۱) صرف و نحو. دستور در سنت‌های دیرین دستوری به حوزه‌ای اطلاق می‌شود شامل صرف (حوزهٔ مطالعهٔ ساختمان کلمات و تصریف آنها) و نحو (حوزهٔ مطالعهٔ ساختمان گروه‌ها و جملات)؛ ۲) نحو و قواعد ذهنی گویشوران. دستور در برخی نظریه‌های زبان‌شناختی، جنبهٔ درونی دارد و به قواعد دستوری و نحو موجود در ذهن گویشوران یک زبان اطلاق می‌شود؛ ۳) صورت تدوین شدهٔ قواعد در قالب یک کتاب؛ ۴) قواعد تجویزی سخن گفتن. مراد از دستور در این معنی، مجموعهٔ قواعد و آیین‌هایی است که بر اساس گونه یا گونه‌های معیار یک زبان، درست و غلط را در کاربرد آن زبان می‌سنجند و عرضه می‌کنند (Quirk et al. 1985: 12-14).

دستورها از حیث روش، موضوع و هدفی که دارند به انواع متنوعی تقسیم می‌شوند (Crystal 1997: 88): ۱) دستور سنتی: که مجموعهٔ روش‌ها و مطالعاتی را دربر می‌گیرد با پیشینهٔ بیش از دوهزار سال، تا زمان پیدایش دانش نوین زبان‌شناسی. رویکرد تجویزی، فقدان نظریه، تکیه بر متون مکتوب، ارزش نهادن به برخی زبان‌ها نسبت به بقیه و الگو قرار دادن آنها از جمله ویژگی‌هایی است که به این دستورها نسبت می‌دهند. زبان‌شناسان عموماً این اصطلاح را به کنایه برای رویکردهای غیرعلمی به مطالعهٔ دستور به کار می‌برند؛ ۲) دستور توصیفی: که عموماً با تکیه بر پیکرهٔ زبانی، و بدون ارزش داوری، به بررسی ساختارهای زبان و توصیف الگومندی‌های آن می‌پردازد. زبان‌شناسان به نگارش چنین دستورهایی اهتمام دارند؛ ۳) دستور نظری: رویکردی که به مطالعهٔ یک زبان منفرد محدود نمی‌شود، بلکه از طریق بررسی داده‌ها به دنبال یافتن بینشی همگانی دربارهٔ ماهیت زبان، و نظریه‌پردازی دربارهٔ آن است؛ ۴) دستور آموزشی: که برای آموزش و تدریس زبان خارجی یا گسترش آگاهی نسبت به زبان مادری نگاشته می‌شود. دستور در معنیِ کتاب دستور (معنی سوم در بالا) ناظر بر دستور آموزشی است؛ ۵) دستور جامع: که تا حد امکان توصیف کامل و جامعی از قاعده‌های دستوری نهادینه‌شدهٔ یک زبان را در قالب یک کتاب مرجع فراهم می‌کند؛ ۶) دستور تجویزی: که مجموعه‌ای از قواعد، تبصره‌ها و ضوابط را برای کاربرد صحیح زبان در اجتماع در قالب یک کتاب راهنما فراهم می‌کند. دستور در

معنیِ قواعد سخن گفتن (معنی چهارم در بالا) به دستور تجویزی نظر دارد (ibid).

دستوری که در این نوشته به معرفی فصول نُه‌گانه و نقد آن می‌پردازیم، در شمارِ دستورهای توصیفی و نظریه‌بنیاد جای می‌گیرد. توصیفی، از آن جهت که نویسنده تلاش کرده است که تحلیل و توصیفی از ساخت‌های زبان، آن‌چنان‌که هست، به دست دهد. نظریه‌بنیاد، از آن جهت که ابتدا دستور شناختی را به‌تفصیل معرفی کرده، سپس مبانیِ این دستورِ نظری را در زبان فارسی آزموده و به کار بسته است.

۲ رویکردهای شناختیِ دستور

طی قریب نیم قرن اخیر، مجموعه‌ای از باورها، نگرش‌ها و اصول از دل زبان‌شناسی شناختی برای تحلیل دستور سر برآورده‌اند که با مطالعات دستوری گذشته، نظیر دستورهای سنتی و حتی زبان‌شناختی، تفاوت اساسی دارند. در عرصهٔ زبان‌شناسی شناختی از این آرا تحت عنوان «تعهد» (commitment)، «اصل» (principle)، یا «فرض» (assumption) نام برده می‌شود. باورهایی که **رویکردهای شناختیِ دستور**[1] را پدید آورده‌اند و بر سر آنها اشتراک نظر هست، از این قرارند: **تعهد** شناختی، **تعهد** تعمیم، اصل نمادین‌بودگی و اصل کاربردبنیاد بودن.

تعهد شناختی.[2] یکی از دو تعهد بنیادی زبان‌شناسی شناختی است که بر مبنای آن، آنچه که دربارهٔ زبان و ساختمان آن بیان می‌کنیم، لزوماً باید با یافته‌هایی که دربارهٔ موضوع **شناخت**[3] داریم همخوان باشد. به‌عبارتی، زبان تافتهٔ جدابافته‌ای از سایر توانایی‌های شناختی ذهن نیست و هر آنچه که در مورد شناخت می‌دانیم در اینجا نیز به کار می‌آید. مثلاً، ذهن این قدرت را دارد که توجه را به جنبه‌های مختلف یک موقعیت متمرکز کند. گاه از پنجرهٔ اتاق به بیرون می‌نگریم و منظره‌ای را در دوردست تماشا می‌کنیم و گاه توجه‌مان به لکه‌ها و کثیفی روی شیشهٔ همان پنجره جلب می‌شود. این تغییر توجه در بینایی که قوه‌ای شناختی است، در زبان نیز در ساختِ واژه‌ها و جملات جاری است:

1. cognitive approaches to grammar 2. cognitive commitment 3. cognition

الف) این پنجره منظره‌ای عالی دارد (گشودگی و وسعت دید از میان پنجره به بیرون مورد توجه است).
ب) پنجره را تمیز کردم (شیشه و قاب پنجره مورد توجه است).
ج) پنجره باز است (قاب و بخش متحرک پنجره بر روی لولا مورد توجه است).

تعهد تعمیم.[1] دومین تعهد بنیادی زبان‌شناسی شناختی است که به‌موجب آن می‌توان از ساز و کارها و اصول مشابهی برای توصیف همهٔ سطوح زبان، اعم از واج‌ها، واژه‌ها و جملات بهره برد. برای مثال، از چندمعنایی، که عمدتاً در تحلیل معنی واژه‌ها به کار می‌رود، می‌توان در تحلیل ساختارها نیز بهره برد. تعمیم در نقطهٔ مقابل دیدگاه حوزه‌ای بودن[2] در رویکرد زبان‌شناسی صورت‌گرا قرار می‌گیرد (Evans 2007: 88-89).

اصل نمادین‌بودگی.[3] واحد پایه در دستور، حاصل جفت شدن صورت و معنی است. این جفت‌شدگی، واحد زبانی (واحد نمادین) می‌سازد. نکته اینجاست که در دستور شناختی، نه تنها واژه‌ها، بلکه ساخت‌های دستوری نیز واحد نمادین تلقی می‌شوند. نمادین بودن دستور به معنادار بودن آن می‌انجامد. ساخت‌های دستوری نیز مانند عناصر واژگانی معنی دارند و به‌هیچ‌وجه تهی از معنی نیستند. برای نمونه، ساخت مجهول فارسی به مثابهٔ واحدی نمادین عمل می‌کند که قطب معنایی آن را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: «هستاری دچار تغییر وضعیت می‌شود، به‌گونه‌ای که در آن کنشگر ناشناخته یا بی‌اهمیت است» (ص ۱۹۱).

اصل کاربردبنیاد بودن.[4] دستوری که در ذهن گویشوران است، از طریق کاربرد زبان شکل می‌گیرد. در نگرش شناختی به دستور، تمایزی بین دانش زبان و کاربرد زبان (توانش و کنش در دستور زایشی) وجود ندارد (Evans 2007: 216-217). کودک نیز از طریق پاره‌گفته‌ها و مشاهدهٔ کاربرد واقعی زبان، دستور ذهنی‌اش را شکل می‌دهد. به‌عبارتی «ساخت زبان از کاربرد زبان پدید می‌آید» (Evans & Green 2006: 108).

رویکردهای شناختیِ دستور، علاوه بر دستور شناختی، شامل انگاره‌هایی مانند دستورهای ساختاری (گلدبرگ، کرافت)، دستوری‌شدگی (هاینه، تروگات) و انگارهٔ نظام ساختاری مفهومی (تالمی) می‌شود.

1. generalization commitment
2. modularity
3. symbolic thesis
4. usage-based thesis

۳ دستورِ شناختی و زبان فارسی

کتاب دستورِ شناختی: مبانی نظری و کاربست آن در زبان فارسی را می‌توان نخستین کتابی دانست که علاوه‌بر آنکه به معرفی مقدماتی و به‌اندازه از مباحث این حوزه پرداخته، همچنین مشخصاً بخش‌هایی را نیز به بررسی ساخت‌های زبان فارسی و محک زدن احکام این دستور با داده‌های فارسی اختصاص داده است. لذا می‌توان آن را اولین دستوری دانست که در چهارچوب نظریهٔ شناختی برای زبان فارسی نگاشته شده است. مؤلف خود به این نکته اشاره دارد و در پیشگفتار کوتاهی از قصدش برای نگارش کتابی که هم نظریه را معرفی کند و هم درعین‌حال چگونگی عملکرد آن را نشان دهد، صحبت می‌کند، و به‌درستی این نکتهٔ ظریف را خاطرنشان می‌کند که دانستن نظریه تنها نیمی از راه است و نیم دیگر به چالش کشیدن آن نظریه با داده‌های واقعی زبان (فارسی) است. از این رو، اسلوب کتاب در دو بخش کلان سامان یافته است: بخش اول «دریچه‌ای به دستور شناختی» است که به معرفی و شرح بنیان‌ها، مفاهیم، اصول و ساز و کار نظریِ دستور شناختی می‌پردازد؛ و بخش دوم با عنوان «کاربستِ دستور شناختی در تحلیل ساخت‌های زبان فارسی» به بررسی سه ساختِ زبان فارسی؛ یعنی مجهول، غیرشخصی قالبی و موصولی اختصاص دارد. در ادامه به معرفی و بازبینیِ اجمالی تک‌تک فصول کتاب می‌پردازیم و این کار را بر اساس یکی دو مفهومِ محوری هر فصل انجام می‌دهیم.

۳-۱ زبان‌شناسی و شناخت

«زبان‌شناسی شناختی زیرمجموعه‌ای از علوم شناختی» عنوان نخستین فصل کتاب است. نویسنده می‌کوشد ابتدا مفهوم شناخت را در علوم شناختی و به‌ویژه جایگاه آن را در زبان‌شناسی (شناختی) توضیح دهد، سپس پیدایش این رویکرد را با استناد به برخی متون و منابعِ تاثیرگذار به تصویر بکشد، و دو الزام زیربناییِ تعهد تعمیم و تعهد شناختی را شرح دهد و از رهگذر پاره‌ای مفاهیم روان‌شناختیِ وام‌گرفته‌شده در حوزهٔ زبان‌شناسی، پیوند عمیق روان‌شناسی را با این حوزه نشان دهد.

مؤلف با تعریف اصطلاحِ «شناختی» آغاز می‌کند و به تعریفی از لیکاف و جانسون (۱۹۹۹)، بدون ذکر شمارهٔ صفحه، استناد می‌کند: «هر نوع عملکرد یا ساختار ذهنی که بتوان آن را مطالعه کرد» (ص۶). طبعاً این تعریف بسیار کلی و باز است، لذا تعریفی از شناخت نیز ضروری می‌نماید. مفهوم شناخت از چند جنبه مورد ملاحظه قرار می‌گیرد:

۱) شناخت ماهیتی ذهنی دارد و به فرایندهایی در ذهن اطلاق می‌گردد.

۲) شناخت مفهومی دوگانه است و دوسویهٔ مفهومی دارد.

۳) یک مفهوم شناخت، دانش یا محصولی ذهنی است که همهٔ پدیده‌های ذهنی نظیر احساسات، عواطف، استدلال، تصمیم‌گیری و جز آن را شامل می‌شود.

۴) یک مفهوم شناخت، فرایند و عملی ذهنی است که با فعالیتِ دانستن مربوط است و اعمالی نظیر فراگیری، ساماندهی و استفاده از دانش را دربر می‌گیرد (ص۷-۹).

نگرش‌ها و رویکردهای عمدهٔ زبان‌شناسی معاصر، اعم از صورتگرا و نقش‌گرا، جملگی به معنای اولِ شناخت؛ یعنی از این‌حیث که جایگاه زبان را در ذهن می‌دانند، شناختی‌اند و به تقریرِ مؤلف کتاب در گروه زبان‌شناسی شناختی (۱) جای می‌گیرند (Cognitive Linguistics). اما زبان‌شناسی شناختی (۲) (cognitive linguistics) که دستور آن موضوع بررسی کتاب است، درعین‌حال که زبان را پدیده‌ای ذهنی می‌داند، همچنین آن را همسان با سایر فعالیت‌ها و فرایندهای شناختی مغز، نظیر تمرکز، توجه و طرحواره‌سازی تلقی می‌کند و معتقد است این فرایندها در نظام زبان هم حضور دارند (ص۱۰-۱۱).

۳-۲ واحد نمادین در واژگان و دستور شناختی

در فصل دوم با عنوان «دستور شناختی، انگاره‌ای نمادین»، **واحد نمادین** محور بحث قرار گرفته و دستور، واحد، **واحد واجی**[1] و **واحد معنایی**[2] تعریف شده است. بحث با تشریح واژگان و چهار فرایند شناختی در آن (**تداعی**،[3] **خودکارشدگی**،[4] **طرحواره‌سازی**،[5] **مقوله‌بندی**[6])

1. phonological unit
2. semantic unit
3. association
4. automatization
5. schematization
6. categorization

و پیوستار واژگان ـ دستور و سه عامل تأثیرگذار بر آن (**پیچیدگی، مشخص‌بودگی،**[1] **قراردادی بودن**) ادامه می‌یابد. در انتهای فصل، بر پایهٔ مفهوم واحدهای نمادین، تصویری کلی از انگارهٔ دستور شناختی ارائه می‌شود.

دستور در این نگرش انباره‌ای ساختارمند از واحدهای زبانی قراردادی در نظر گرفته می‌شود. واحد ساختاری است که گویشوران زبان بر آن تسلط دارند و آن را به مانند یک کلِ یکپارچه تلقی و درک می‌کنند (ص۳۲). مؤلف (به نقل از لانگاکر[2] (۱۹۸۷)) خاطرنشان می‌کند که «واحدهای نمادین بنیادی‌ترین مفاهیم در دستور شناختی محسوب می‌شوند و در حقیقت ابزار بازنمایی اندیشه به‌شکل زبانی هستند» (ص۳۵). هر واحد نمادین متشکل است از یک واحد واجی، یک واحد معنایی و رابطهٔ بین آنها. به عبارت دیگر، می‌باید رابطه‌ای نمادین بین این دو (واحد واجی و واحد معنایی) برقرار گردد تا با به کار بردنِ هر یک، واحد مقابل به طور خودکار تداعی شود. در شکلِ طرحواره‌ایِ زیر S نمایانگر واحد معنایی، P واحد واجی و Σ واحد نمادین است (همان‌جا):

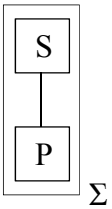

برای مثال، هنگامی که فارسی‌زبانان واژهٔ «گل» را می‌شنوند، شنیدن زنجیرهٔ واجی [gol] برای آنان مفهوم [GOL] را تداعی می‌کند. «گل» یک واحد نمادین ساده است. مؤلف در ادامه اشاره می‌کند که در انگارهٔ دستور شناختی علاوه بر واژه‌ها، گروه‌های نحوی، بندها، جمله‌ها و جز آن را نیز می‌توان واحد نمادین تلقی کرد (ص۳۵-۳۶). هنگامی که واحدهای نمادینِ ساده کنار هم قرار می‌گیرند، واحد نمادینِ غیرساده یا پیچیده تشکیل می‌شود (گلخانه). در انگارهٔ دستور شناختی به واحدهای نمادین اصطلاحاً **هم‌گذاری نمادین**[3] گفته می‌شود و

1. specificity 2. R. Langacker 3. symbolic assembly

یکی از فرض‌های بنیادین این دستور آن است که زبان اساساً متشکل از هم‌گذاری‌های نمادین است (ص۳۷-۳۸). در دستور شناختی، واژگان و دستور بخش‌های مجزا از هم تلقی نمی‌شوند و ارتباط این دو پیوستاری است. هرچه در پیوستار واژگان ـ دستور به سوی واژگان حرکت کنیم، میزان مشخص‌بودگیِ هم‌گذاری‌ها افزایش می‌یابد و هرچه به سوی دستور برویم بر میزان طرحوارگی آنها افزوده می‌شود. پس مشخص‌بودگیِ عبارت‌های زبانی در برابر طرحوارگی قرار می‌گیرد (ص۴۳-۴۵). طبعاً عناصر واژگانی همچون «میز گرد»، «اثر گلخانه‌ای و کیک زرد» که در قطب واژگان حضور دارند، از میزان شفافیت و دقت بیشتری برخوردارند و مشخص‌تر هستند. برعکس، مقولهٔ دستوری نظیر اسم و فعل ماهیت طرحواره‌ای دارد (به‌عبارتی، کمتر مشخص‌اند). مثلاً، طرحواره‌ای که برای مقولهٔ اسم در دستور شناختی پیشنهاد می‌شود به این شکل است: [[…]/[THING]]. ملاحظه می‌شود که همهٔ اسم‌ها به یک چیز دلالت دارند (قطب معنایی)، اما قطب واجی این طرحواره عملاً خالی است؛ به این معنی که هیچ ویژگی واجی مشخصی که همهٔ اسامی را دربر گیرد، وجود ندارد (ص۴۹). به بیان دیگر، طرحواره‌ای که تمامی اعضای یک مقولهٔ دستوری را در خود جای دهد، به‌شدت طرحواره‌ای است و میزان مشخص‌بودگی‌اش کاهش می‌یابد.

۳-۳ معنی و معنی‌شناسی در دستور شناختی

در فصل سوم «ماهیت معنی در انگارهٔ شناختی» به بحث گذاشته شده است. نگارنده ابتدا سه رویکرد معنی‌شناختی متفاوت به معنی را طرح می‌کند (رویکرد برون‌زبانی یا معنی‌شناسی ارجاعی، رویکرد درون‌زبانی، و رویکرد مفهومی)، سپس مفهوم را در اندیشهٔ سوسوری و شناختی واکاوی می‌کند، و سرانجام ویژگی‌های مفهوم‌سازی را به‌تفصیل برمی‌شمارد.

موضوع محوریِ بحث در این فصل **مفهوم‌سازی**[1] است. **رویکرد مفهومی**،[2] که با زبان‌شناسی شناختی به طور عام، و انگارهٔ دستور شناختی به طور خاص در تناسب است، معنی را برابر با مفهوم‌سازی می‌داند. در جای‌جای کتاب بارها این گزاره را به اَشکال و عبارات مختلف

1. conceptualization 2. conceptualist

می‌خوانیم: «معنی همسان با مفهوم‌سازی است، به بیانی دیگر، معنی این‌همانیِ مفهوم‌سازی است» (ص۵۳)؛ «ناگزیریم به سراغ رویکرد سوم برویم، رویکردی که در آن معنا مترادف با مفهوم‌سازی است... در فضای شناختی مقصود ما از معنا مفهوم‌سازی است» (ص۵۷)؛ و «برداشت ما از دستور در انگارهٔ شناختی تا حد بسیار نشئت‌گرفته از نگرش ما به پدیدهٔ معنی است... معنی در انگارهٔ مورد نظر ما مترادف با مفهوم‌سازی است» (ص۶۰). اما مفهوم‌سازی چیست؟ این پرسش نه با تعریف، بلکه با برشمارش هفت ویژگیِ این پدیده پاسخ داده شده است (ص۶۱-۷۲):

۱) مفهوم‌سازی تعاملی است. جایگاه معنی فقط در ذهن نیست. معنی میانِ گفت‌وگوکنندگان و به‌وسیلهٔ آنان در بافت‌های فیزیکی، زبانی، اجتماعی و فرهنگی در هر لحظه پدید می‌آید.

۲) مفهوم‌سازی بدنمند است. مفاهیم به‌واسطهٔ ساختار جسمی و مغزی ویژهٔ ما انسان‌ها شکل می‌گیرند. مثلاً نوزادان با بدن خود مثل یک ظرف رفتار می‌کنند و از طریق آن مفاهیمی نظیر درون و بیرون تشکیل می‌شود.

۳) مفهوم‌سازی پویاست. معنی پدیده‌ای ثابت نیست، بلکه ماهیتاً پیدایشی، زمان‌مند و سیال است و خلق می‌شود.

۴) مفهوم‌سازی توزیعی است. معنی وابسته به یک موضع خاص نظیر یک گویشور یا یک نماد قراردادی نیست، بلکه در سطح جامعهٔ زبانی گسترده و پراکنده است.

۵) مفهوم‌سازی تصویری است. معنی نه فرمول‌وار و قاعده‌ای، بلکه به شکل تصویری (طرحواره‌های تصویری) در ذهن بازنمایی می‌شود.

۶) مفهوم‌سازی تصوری است. معنی می‌تواند با تصور و تخیل شکل بگیرد و مبتنی بر فضاهای ذهنی باشد که بازتاب مستقیم جهان خارج نیستند.

۷) مفهوم‌سازی دانشنامه‌ای است. معنی در یک ظرف یک واژه یا عنصر واژگانی ذخیره نشده که بتوان همچون واژه‌نامه به تعریف آن دست یافت. معنی در کاربرد، بافت و شبکه‌ای از اطلاعات گسترده و دانشنامه‌ای وجود دارد و واژه‌ها صرفاً نقطهٔ دسترسی به این گستره را فراهم می‌سازند.

در صفحهٔ ۵۶ کتاب، رویکرد درون‌زبانیِ معنی‌شناسی معرفی شده که طبق آن «مطالعهٔ

معنا متمرکز بر روابط موجود بین عبارت‌های زبانی در خودِ نظام زبان است» و از دو دسته رابطه، یعنی روابط جانشینی و همنشینی، سخن به میان آمده است. برای رابطهٔ همنشینی مثال‌های مناسبی ذکر شده: باهم‌آییِ واژهٔ سنگین با «خواب» (خواب سنگین) در قیاس با «خندهٔ سنگین» که باهم‌آیی ندارد، یا زوزه کشیدن برای «گرگ» در قیاس با «گربه». اما برای روابط جانشینی (ترادف، شمول معنایی، تضاد) مثالی ذکر نشده است. نکتهٔ دیگر اینکه استلزام، که در روابط جانشینی عنوان شده (ص۵۶)، یک رابطهٔ جانشینی به معنای دقیق کلمه نیست، بلکه رابطه‌ای بین گزاره‌هاست (رابطهٔ گزاره‌ای)،[1] در مقایسه با ترادف، شمول معنایی، تضاد و جزءواژگی که روابط معناییِ جانشینی در سطح واژه (رابطهٔ واژگانی)[2] هستند.

۳-۴ اجزای معنی: حوزه و تعبیر

چهارمین فصل کتاب تحت عنوان «مفهوم‌سازی» به بررسی اجزای تشکیل‌دهندهٔ معنی (محتوای مفهومی و تعبیر) در انگارهٔ شناختی اختصاص دارد. چندین مثال در شرح اصطلاح **محتوای مفهومی**، که در دستور شناختی اصطلاح **حوزه** برای آن به کار رفته (Langacker 2008: 44 →)، ارائه شده است. اما عمده‌ترین مبحث به جزء دومِ معنی، یعنی تعبیر و رابطهٔ تعبیری، می‌پردازد. طبقه‌بندی چهارگانهٔ تعبیر به صورت **مشخص‌بودگی**، **تمرکز**،[3] **برجستگی**[4] و **منظر**[5] (که مؤلف آن را از آخرین بازنگری لانگاکر دربارهٔ وجوهِ تعبیر برگرفته است)، همراه با توصیف‌ها، مثال‌ها و شکل‌های بسیار، بخش بزرگی از این فصل را تشکیل می‌دهد.

لانگاکر (۲۰۰۸) موضوع معنی در دستور شناختی را این‌گونه صورت‌بندی می‌کند: «معنیِ زبانی در دل مفهوم‌سازی جای دارد» (ص۴۳). «به طور کلی، معنی متشکل است از محتوای مفهومی و شیوهٔ خاصی از تعبیر آن محتوا» (همان‌جا). بدین ترتیب، باید گفت که از طریق فرایند تعبیرگری است که معنیِ خاص و متفاوتی از یک محتوای یکسان شکل می‌گیرد. تمایز محتوا از تعبیر با ذکر یک مثال روشن‌تر می‌گردد. در سطح مفهومی، یک لیوانِ نیمه‌پُر محتوای خنثی و

1. propositional relation
2. lexical relation
3. focusing
4. prominence
5. perspective

یکسانی را به نمایش می‌گذارد. اما به‌مجرد آنکه این محتوا را در زبان رمزگذاری می‌کنیم، الزاماً تعبیر ویژه‌ای را بر آن می‌افکنیم. جملاتی مانند «لیوانی که نصف‌اش خالی است»، «لیوانی که نصف‌اش پر است»، «لیوانی که آب توش است» و «آبی که توی لیوان است»، آشکارا چهار گونه تعبیر متفاوت از یک محتوا را به دست می‌دهند (همان‌جا). تعبیرگری (یا در اصطلاح کرافت و کروز (۲۰۰۳) **فرایندهای تعبیری**[1]) وجوه مختلفی دارد:

۱) مشخص‌بودگی، که ناظر بر میزان دقت و شفافیت در بازنمایی یک موقعیت است (ص۸۰-۸۱). مثلاً در این عبارات می‌بینیم که سطوح دقت به‌تدریج تغییر می‌کند و موجودِ درون بوته‌ها مشخص‌تر می‌شود: «یک چیزی توی بوته‌هاست، یک حیوانی توی بوته‌هاست، یک سگ توی بوته‌هاست، یک سگ بزرگ سیاه توی بوته‌هاست».

۲) تمرکز، که ناظر بر نوعی انتخاب در یک موقعیت است. بر اساس انگارهٔ شناختی ما بخشی از موقعیت را انتخاب و پیش‌زمینه‌سازی می‌کنیم و بخش‌های انتخاب‌نشده، پس‌زمینه می‌شوند (ص۸۲). ترکیب در زبان یکی از بارزترین جلوه‌های تمرکز است. برای نمونه، در واژهٔ «دلگرم‌کننده» معنای تک‌تک عناصر (دل، گرم، کن، -نده) پس‌زمینه شده و تمرکز بر معنایِ «دلگرم» و »«کننده» است (۸۲-۸۳).

۳) برجستگی، که نشان می‌دهد در مشاهدهٔ یک صحنه چه عنصری بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. برای مثال، معنی واژهٔ «وتر» یا «مردمک» را زمانی تشخیص می‌دهیم که آن را نسبت به یک پایهٔ موجود، نظیر «مثلث قائم‌الزاویه» یا «چشم»، پیش‌زمینه یا برجسته کنیم. به این بخشِ برجستهٔ صحنه اصطلاحاً **نما**[2] می‌گوییم (ص۸۷).

۴) منظر، که نشان می‌دهد به صحنه از چه زاویه‌ای نگریسته می‌شود (ص۹۱). برای نمونه، یک مادر خطاب به کودکش ممکن است یکی از این جملات را بیان کند: «به من دروغ نگو! یا به مادرت دروغ نگو!» جملهٔ اول از منظر حضور مادر در موقعیت کنش گفتاری بیان شده و جملهٔ دوم هویت مادر را مستقل از موقعیت در نظر گرفته است (Croft & Cruse 2004 به نقل از Langacker 1987).

1. construal operations
2. profile

۳-۵ مقوله‌های دستوری: چیزها و رابطه‌ها

عنوان فصل پنجم «مقوله‌های دستوری» است که به بررسیِ اسم، فعل، صفت، صفت مفعولی، قید و حرف اضافه می‌پردازد. نویسنده در مقدمهٔ فصل با بیان این نکته که در دستور شناختی اولاً همهٔ این مقولات واحد نمادین هستند و ثانیاً همهٔ واحدهای نمادین تعریفی کاملاً معنایی دارند، تکلیف را روشن می‌کند و تمایز اساسی تحلیل شناختیِ انواع دستوری کلمات (یا به تعبیر سنتی اجزاء کلام) را نسبت به تحلیل‌های دستوریِ دیگر نشان می‌دهد. اما بی‌درنگ این پرسش مطرح می‌گردد که: «آیا اساساً می‌توان تعریفی معنابنیاد از مقوله‌های دستوری به دست داد؟» (ص ۱۰۱). ابتدا طبقه‌بندی هستارهای جهان مطرح می‌شود: شاملِ دو طبقهٔ کلی چیزها و رابطه‌ها، و تقسیم رابطه‌ها به دو طبقه، یکی فرایندها (یعنی رابطهٔ زمان‌مند) و دیگری غیرفرایندها (یعنی رابطهٔ غیرزمان‌مند) که هر یک می‌توانند ایستا یا پویا باشند. سپس بازتاب هستارهای جهان در مقوله‌های دستوریِ نظام زبان معرفی می‌شود: شاملِ دو مقولهٔ اسم و هر آنچه غیراسم است (تحت عنوان سایر مقوله‌ها). مقولهٔ اخیر، خود به دو بخش تقسیم می‌شود که اولی فعل‌ها را دربر می‌گیرد (افعالِ حالتی و افعالِ پویا) و دومی مقوله‌هایی غیر از اسم و فعل را شامل می‌شود که می‌توانند ایستا یا پویا باشند (مقوله‌هایی نظیر صفت، قید و حرف اضافه). ادامهٔ بحث به تحلیل و تبیین چگونگی معنامندی هر یک از مقوله‌ها اختصاص دارد. **زنجیرهٔ کنش**[1] مفهوم مهم دیگری است که در پایان فصل مطرح شده است. زنجیرهٔ کنش آشکار می‌سازد که ادراک ما از ساختاربندی رویدادهای جهان چگونه است و این ادراک به چه شکل در قالب جملات زبان رمزگذاری می‌شود.

کلیدواژهٔ این فصل را می‌توان تبیین معنامندی مقولات دستوری تلقی کرد که بازتاب آن در این گفته به چشم می‌خورد «مقوله‌های دستوری هم در سطح سرنمونِ آن مقوله و هم در سطح طرحواره‌ای در قالب ساز و کاری کاملاً معنامند تعریف می‌شوند» (ص۱۰۲). **هستار**[2] در انگارهٔ دستور شناختی به هر آنچه که بتوان آن را ادراک کرد و به آن ارجاع داد، از چیزها، رابطه‌ها، احساسات، تعاملات و جز آن اطلاق می‌گردد. در طرحواره‌های شناختی، هستارها را با

1. action chain 2. entity

شکل مربع نمایش می‌دهند (همان‌جا). هستارهای دنیای اطراف به دو دستهٔ اصلی تقسیم می‌شوند: چیزها (کتاب، ساعت، درخت) و رابطه‌ها (راه رفتن، نشستن، خواندن). نویسنده می‌افزاید: «این نشان می‌دهد که دنیای ما شامل سرنمونِ مقوله‌های دستوری اسم و فعل است» (همان‌جا). سپس بار دیگر این پرسش مطرح می‌شود: «آیا می‌توان تعریفی طرحواره‌ای به دست داد که همهٔ اعضای این مقوله‌ها را در بر گیرد؟» (همان‌جا). در پاسخ، وی به این نظر و نکته‌بینی لانگاکر (۲۰۰۸) اشاره می‌کند: «ضعف عمدهٔ تعریف‌های قبلی نگاه بیش از حد عینی به پدیدهٔ معناست، نگاهی که نقش قوای شناختی و توانایی بشر را در تعبیر موقعیتی یکسان به شکل‌های مختلف نادیده می‌انگارد. مجهز بودن بشر به چنین ظرفیتی سبب می‌شود که او بتواند رویدادها را به‌مثابهٔ چیزی طرحواره‌ای تعبیر کند. به‌بیانی دیگر قوای شناختی بشر سبب می‌شود که رویدادها را همچون یک شیء قلمداد کند» (همان‌جا). برای نمونه می‌توان به سرنمون مقولهٔ دستوری اسم اشاره کرد که در یک حوزهٔ معیّن، چیزها (یعنی اجسام مادی جهان) را نمابرداری می‌کند. دایره در طرحواره‌های دستور شناختی نشان‌دهندهٔ چیزها است (ص۱۰۴):

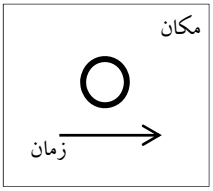

درنهایت، اگر مفهوم چیز را به‌شیوهٔ طرحواره‌ای در نظر آوریم و آن را مجموعه‌ای از هستارهای به‌هم مرتبط تلقی کنیم که در سطح بالاتر مفهوم‌سازی، به‌سانِ یک هستار یکپارچه یا گشتالت عمل می‌کنند، آنگاه می‌توانیم دلیل جای گرفتنِ هستارهایی به‌ظاهر بسیار متفاوت را در مقولهٔ اسم (مانند مجمع‌الجزایر، صور فلکی، تیم) تبیین کنیم.

مقولهٔ دستوری فعل، طرحوارهٔ متفاوتی نسبت به اسم دارد. ما فعل را همچون یک فرایند، که در طول زمان جاری است، ادراک می‌کنیم. فعل‌ها از این جهت با اسامی و رابطه‌های دیگر (نظیر صفات و حروف اضافه) تمایز دارند که اولاً یک رابطه را نمابرداری می‌کنند، و ثانیاً عنصر زمان را به نمابرداری این رابطه می‌افزایند (ص۱۱۰). طرحوارهٔ سمت چپ، مقولهٔ دستوری فعلِ

ایستا را در جملهٔ «گلدان روی میز بود» نمایش می‌دهد. مقایسه شود با طرحوارهٔ سمت راست که عبارت «گلدانِ روی میز» را به نمایش درآورده که یک رابطهٔ غیرزمان‌مند و بدون فعل است. با این توضیح که پیکانِ افقی نشان‌دهندهٔ زمان، پیکانِ دوسویه نشان‌دهندهٔ رابطه، و گلدان **متحرکِ** رابطه (TR) و میز **مکان‌نمایِ** رابطه (LM) می‌باشد (ص ۱۱۰-۱۱۱):



۳-۶ ساخت و ساخت دستوری در دستور شناختی

آخرین فصل از بخش نخست کتاب مفهوم ساخت و به‌ویژه ساخت‌های دستوری را مورد مداقه قرار می‌دهد. مؤلف بار دیگر خاطرنشان می‌کند که در نگرش شناختی برای مطالعهٔ زبان تنها بررسی سه ساختار کفایت می‌کند: ساختار واجی، ساختار معنایی و ساختار نمادین. سپس جایگاه قطب واجی و به‌طور کلی واج‌شناسی در زبان‌شناسی شناختی و دستور آن به چالش کشیده می‌شود و با استناد به دلایلی چند از تیلور (۲۰۰۳: ۷۸-۸۰)، نویسنده این نتیجه‌گیری را مطرح می‌کند که «در حال حاضر یک نظریهٔ واج‌شناختی مدون که مبانی شناختی داشته باشد، وجود ندارد» (ص ۱۳۳). همچنین **ساخت**،[1] مفهومِ مشترک همهٔ رویکردهای شناختی به دستور معرفی شده و همگان آن را مبنای تحلیل قرار داده‌اند (ص ۱۳۰ و ۱۳۳). تعریف ساخت و انواع آن (**ساخت سرنمون** و **ساخت غیرسرنمون**)، چهار عامل تأثیرگذار در شکل‌گیری ساخت و طرحواره‌های ساختی (**انطباق**، **نمابرداری**،[2] **گسترش**،[3] **سازه‌بندی**[4]) از موضوعات عمدهٔ این فصل هستند.

اما ساخت چیست؟ ساخت در رویکردهای شناختیِ دستور اساساً به دو معنا به کار رفته است. ساخت در دستور ساختیِ مورد نظر گلدبرگ همهٔ واحدهای قراردادی حاصل از

1. construction 2. profiling 3. elaboration 4. constituency

جفت‌شدگی بین صورت و معنا را دربر می‌گیرد، نظیر تکواژها، واژه‌ها، جملات و اصطلاحات. اما در دستور شناختی لانگاکر ساخت ماهیت ترکیبی دارد و از همنشینی واحدهای نمادین پدید می‌آید. در شکل زیر یک ساخت سرنمون در انگارهٔ دستور شناختی دیده می‌شود. این ساخت حاصل همنشینی یا تلفیق دو ساختار نمادین (Σ1) و (Σ2) با یکدیگر و تشکیل ساخت سرنمون (Σ3) است.

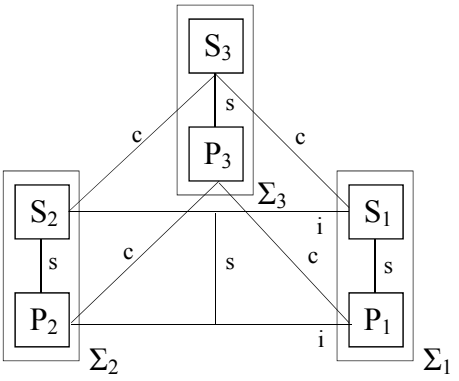

برای مثال، عبارت «گلخانه» ساختاری ترکیبی (Σ3) دارد که از تلفیق دو ساختار نمادین «گل» (Σ1) و «خانه» (Σ2) حاصل می‌شود. باید توجه داشت که تلفیق ساختارهای نمادین در دو قطب واجی (P) و قطب معنایی (S) صورت می‌پذیرد (ص۱۳۰-۱۳۶).

۳-۷ انگارهٔ شناختی در بررسی ساخت‌های زبان فارسی

می‌رسیم به بخش دوم (کاربست دستور شناختی در تحلیل ساخت‌های زبان فارسی) که مستقیماً به تحلیل ساخت‌هایی از زبان فارسی پرداخته و ۷۱ صفحه از ۲۵۳ صفحهٔ کتاب را دربر می‌گیرد. در اینجا به‌ترتیب، **سه ساختِ مجهول**، **غیرشخصی قالبی** و **موصولی** مطرح شده‌اند. نگارنده دو هدف را از آوردن این بخش برمی‌شمارد: «نخستین و مهم‌ترین هدف آن بود که مفاهیم بنیادین نظریه در قالب داده‌های زبان فارسی به کار گرفته شود» (ص ۱۶۰). لذا بخش دوم تمرینی است بر مفاهیم مطرح‌شده در بخش اول و خواننده را در عمل با تحلیل‌های این دستور آشنا می‌کند.

هدف دوم این بوده است که به برخی جنبه‌ها و مسائل این ساخت‌ها از زاویه‌ای متفاوت نظر شود و پژوهشگران و علاقه‌مندان که پیش از این در چارچوبی دیگر، و عمدتاً صورت‌گرا، به تحلیل این ساخت‌ها و مسائل آن پرداخته‌اند، اکنون از این طریق بتوانند نگاهی دیگر به مسائل آن داشته باشند. مؤلف در نگارش فصول سه‌گانهٔ این بخش از اسلوب یکسان و مناسبی پیروی می‌کند. ابتدا با عنوان «مسئله» چیست به تعریف و ترسیم شِمایی از ساخت مورد نظر می‌پردازد و البته نگاه شناختی خود را در همین‌جا می‌نشاند و واحدِ نمادینی را، که آن ساخت را نمایندگی می‌کند، معرفی می‌کند. سپس در زیربخشِ «نگاهی به گذشته» به پیشینهٔ آرا و نظرات اصلی و نکته‌بینی‌های درخور توجه می‌پردازد. سرانجام (از زیربخش سوم) شرح و بسط و تحلیل نمونه‌های فارسی را از منظر شناختی آغاز می‌کند. برخلاف فصول گذشته، که مطلب با «خلاصهٔ فصل و پرسش‌ها» به پایان می‌رسد، در اینجا «نتیجه‌گیری»، پایان‌بخش هر فصل است و در آن اهَم نکاتِ تحلیل خلاصه‌وار بیان می‌گردد.

«ساخت مجهول در زبان فارسی» (فصل هفتم) مشخصاً برای واکاوی مجهول‌های دارای جزء فعلیِ «شدن» و آن دسته که، به اصطلاحِ نگارنده، ساخت مجهول سرنمون هستند، نگاشته شده است. در آغازِ شرح مسئله، تعریفِ ساخت مجهول از توماسلو به دست داده می‌شود: «هستاری دچار تغییر وضعیت می‌شود، به‌گونه‌ای که در آن کنشگر ناشناخته یا بی‌اهمیت است» (ص۱۹۱). مؤلف پس از تعریف فوق نتیجه می‌گیرد که ساخت مجهول در زبان فارسی عملکردی به مثابهٔ یک واحد نمادین دارد و اساساً واحدی نمادین تلقی می‌شود. شکل زیر مجهول را به صورت یک واحد نمادین نمایش می‌دهد.

S	هستاری دچار تغییر وضعیت می‌شود، و در آن کنشگر ناشناخته یا بی‌اهمیت است.
P	گروه اسمی - (گروه حرف اضافه‌ای) - X – شدن X = اسم رویدادی، صفت، حرف اضافه، صفت مفعولی
Σ	

نویسنده که در داده‌ها به دنبال یافتن ساخت‌های دارای فعل «شدن» بوده، انواع وقوع «شدن» را با توجه به سازهٔ پیشین یا پسین آن طبقه‌بندی کرده است و ساختی به نام «ساختِ شدن» را پیشنهاد می‌کند. ساختِ شدن در این جملات به چشم می‌خورد: آیا می‌شود بروم بیرون؟ (سازهٔ پسین: جمله)؛ کلینتون رئیس‌جمهور شد (سازهٔ پیشین: اسم)؛ هوا سرد شد (سازهٔ پیشین: صفت)؛ این ماشین خیلی فرسوده شده است (سازهٔ پیشین: صفت مفعولی). تحلیل این ساخت به این نتایج می‌انجامد (ص ۱۹۱):

۱) ساخت مجهول ساختی مستقل از معلوم است.

۲) فعل «شدن» چندنقشی است، به‌عبارتی، چندین «شدن» داریم. «شدنِ» ساخت مجهول صرفاً عنصری دستوری و فاقد معنا نیست.

۳) ویژگی‌های معنایی ساخت مجهول آن را از ساخت آغازین متمایز می‌کند. دو زنجیرهٔ کنش متفاوت برای هر یک وجود دارد. هر دو ساخت حاکی از تغییر حالت هستند، اما در ساخت مجهول همواره یک کنشگر ضمنی ادراک می‌شود.

۴) این ساخت ماهیتی نمادین دارد و همهٔ سازه‌های آن در شکل‌گیری معنای مجهول نقش دارند.

«ساخت غیرشخصی قالبی در زبان فارسی» (فصل هشتم) در بررسی و تحلیل ساخت‌هایی با «فاعل نامشخص» یا «نامذکور» نگاشته شده است. در نوشتگانِ مربوط، این ساخت‌ها با اصطلاحات مختلفی مثل ساخت‌های غیرشخصی، جمله‌های غیرشخصی، فعل‌های ناگذر و فعل‌های مرکّبِ تجربه‌ای مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. جمله‌هایی مانند «لجم گرفت، خوشش آمد، داشت خوابم می‌برد، خنده‌شان گرفت و بدشان می‌آید»، نمونه‌ای از ساخت‌هایی هستند که متمایز از جملات عادی زبان فارسی، همواره با قالب و ساختاری نامتعارف و ویژگی‌هایی ثابت به کار می‌روند. نویسنده با گردآوری ویژگی‌های مشترک این ساخت‌ها، جمع‌بندی روشنگری از خصوصیات این جملات به دست می‌دهد (ص ۱۹۴-۱۹۵):

۱) فاقد سازه‌ای با نقش معنایی کنشگر در جایگاه فاعل هستند.

۲) فعل جمله همواره در سوم شخص مفرد صرف می‌شود. در زمان گذشته نشانهٔ مطابقه

همواره تکواژ صفر است (خنده‌شان گرفت Ø) و در زمان حال تکواژ (ـَد) [-ad] (حرص‌اش می‌گیرد).

۳) فعل جمله از یک جزء غیرفعلی، اسم یا صفت (خوش، خواب، مات، دیر) و یک جزء فعلی (آمدن، گرفتن، بردن، شدن) تشکیل می‌شود (خوشمان آمد، خوابم می‌گیرد، ماتمان برد، دیرم شد).

۴) همواره اجباراً بین دو جزء فعلی و غیرفعلی یک پی‌بست ضمیری وجود دارد (-مان در خوشمان آمد، -م در دیرم شد).

۵) همواره به‌اختیار می‌توان یک سازه (گروه اسمی یا ضمیر) را در ابتدای جمله (جایگاه فاعل) افزود (محمد خوشش آمد، من خوابم برد).

۶) سازهٔ اختیاری با پی‌بست ضمیری هم‌مرجع است (ما و -مان در ما خوشمان آمد).

۷) معنای ساخت، بیانگر نوعی احساس یا تجربه است (درد گرفتن، لج گرفتن).

۸) دریافت‌کنندهٔ این احساس و تجربه کسی است که از طریق واژه‌بست در جمله رمزگذاری شده است.

آنگاه با توجه به تجمع این ویژگی‌ها و مشاهدهٔ آنها در ساخت‌هایی معیّن، می‌توان نتیجه گرفت که جملهٔ غیرشخصی (یا به بیان مؤلف، ساخت غیرشخصی قالبی) یک هم‌گذاری نمادین است که واحدی نمادین را تشکیل می‌دهد؛ واحدی که هر یک از دو قطب واجی یا معنایی‌اش تداعی‌گر قطب دیگر است. نویسنده صورت طرحواره‌ای زیر را برای این ساخت پیشنهاد می‌کند.

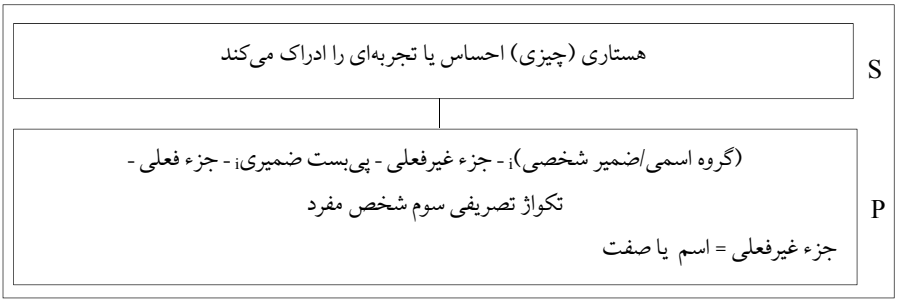

همچون پیامدهای فصل قبل، نتیجه‌گیری نهایی با دیدگاه‌های گذشته بسیار تفاوت دارد (ص ۲۱۴):

۱) فاعل در این ساخت موقعیتی بسیار انتزاعی را رقم می‌زند که در اصطلاحات دستور شناختی به آن «موقعیت‌فاعل»[1] می‌گویند. توضیح آنکه این موقعیت می‌تواند در بافت غیرزبانی حضور داشته باشد، مثلاً در جملهٔ «گرمم است» عوامل بسیاری مثل گرمای محیط، تب یا لباس زیاد می‌توانند سبب به وجود آمدن حس گرما در گویندهٔ جمله شده باشند. در نتیجه، در اینجا موقعیت، به اصطلاح فاعل است. این موقعیت در زبان فارسی رمزگذاری نمی‌شود و به‌لحاظ شخص و شمار سوم شخص مفرد است. کمابیش مشابه همان چیزی که در انگلیسی با it در جملهٔ it is cold ظاهر می‌شود و در تحلیل شناختی، برخلاف نظریهٔ صورت‌گرا، معنامند تلقی می‌شود و به موقعیتی عام و فراگیر اشاره دارد.

۲) موقعیت‌فاعل در این ساخت نشان می‌دهد که ما از مشارکین کانونی‌زدایی کرده‌ایم و درعوض، آن موقعیتِ بسیار انتزاعی را برجسته ساخته‌ایم. ضمیر سوم شخص مفرد حاکی از آن موقعیتِ برجسته‌شده (و ناگفته، اما موجود در فضای گفتمانی) است.

۳) پی‌بست ضمیریِ بین دو جزء، مفعولی غیرمستقیم با نقش معنایی تجربه‌گر است که حسی را تجربه می‌کند.

طرحوارهٔ زیر آشکار می‌سازد که چگونه عاملی بیرونی در موقعیت، باعث احساسی در تجربه‌گر می‌گردد. نیرویی از سوی موقعیت که همان متحرک (tr) است به سمت تجربه‌گر، یعنی مکان‌نما (lm) وارد می‌شود و احساسی را در او پدید می‌آورد (ص ۲۱۳).

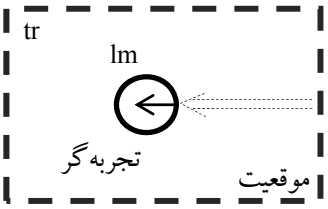

1. setting-subject

«ساخت موصولی در زبان فارسی» (فصل نهم) واپسین فصل کتاب است. ساخت‌های موصولی ساختاری غیرساده دارند که از دو بند پایه و پیرو تشکیل می‌شوند. در این نوع ساخت عموماً یکی از بندها وابستهٔ دیگری است و در نتیجه، دو بند نامتقارن پدید می‌آید (ص۲۱۵). به بیانی دیگر، ساخت موصولی حاوی یک جملهٔ پایه و یک جملهٔ پیرو است. جملهٔ پیروِ موصولی، جمله‌ای غیرمستقل است که با واژهٔ «که» آغاز می‌شود و وابستهٔ یکی از گروه‌های اسمی جمله است؛ گروهی اسمی که ممکن است نقش نهادی یا مفعولی (مستقیم یا غیرمستقیم) داشته باشد (حق‌شناس و دیگران ۱۳۸۷: ۱۹۸). در جملهٔ «داود [که هر صبح ورزش می‌کند] شاگرد زرنگی است»، جملهٔ موصولی وابستهٔ نهاد/ فاعل جمله است، در جملهٔ «مینا کتابی را [که از من گرفته بود] تحویل داد»، جملهٔ موصولی وابستهٔ مفعول مستقیم است، و در جملهٔ «مدیر از شاگردی [که رتبه آورد] تقدیر کرد» وابستهٔ مفعول غیرمستقیم است (← همان).

در تحلیل شناختی، مسئله به این شکل طرح می‌شود که ارتباط دو بند (یعنی به اصطلاح، بند پایه و بند پیروِ موصولی) از طریق انطباق صورت می‌گیرد؛ انطباق بین مصداق گروه اسمی (در جملات بالا، داود، کتابی، شاگردی) و مشارکی در بند موصولی. مشارکِ موجود در بندِ موصولی، که لانگاکر آن را **محور**[1] می‌نامد، هم در بند پایه و هم در بند موصولی نقش دارد. در فارسی گاهی این محور از طریق ضمیر یا واژه‌بست ضمیری رمزگذاری می‌شود، نظیر «مردی که دیروز او را دیدم خیلی زود رفت»، یا اصلاً رمزگذاری و ذکر نمی‌شود، مانند «کتابی که دیروز سفارش دادم امروز رسید» (ص ۲۱۷) (مقایسه شود با «کتابی که دیروز سفارش‌اش دادم امروز رسید»). علاوه بر این، حرف ربطِ «که» در فارسی همواره در ابتدای بند موصولی ظاهر می‌شود و یک رابطهٔ طرحواره‌ای را نمابرداری می‌کند (ص۲۱۷ و ۲۳۰). نویسنده به این قول از لانگاکر (۲۰۰۸) اشاره می‌کند که «نقش اصلی بند موصولی آن است که به ما کمک کند نمونهٔ مشخصی از آن نوع اسم را تشخیص دهیم» (ص۲۱۸). ساخت موصولی نیز همچون ساخت‌هایِ پیش‌گفته، یک هم‌گذاری نمادین است.

1. pivot

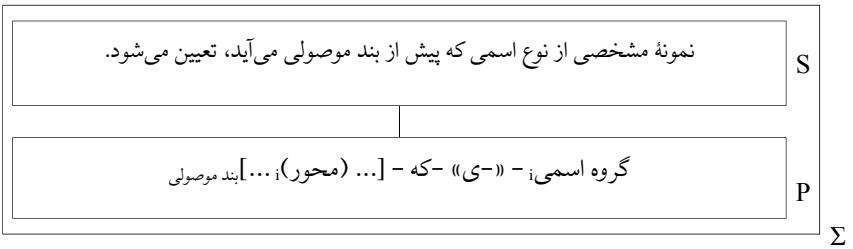

۴ جمع‌بندی

کتاب دستورِ شناختی: مبانی نظری و کاربست آن در زبان فارسی از چند جهت کتابی ارزشمند و خواندنی است. از دیدگاه این نگارنده برخی امتیازات کتاب در موارد زیر به چشم می‌آید:

نگارش. متن عموماً روان و قابل فهم نگاشته شده است. در یک نظریهٔ دستوری جدید از نوع دستور شناختی، حجم عظیمی از اصطلاحات غامض وجود دارد، نحو جملات و شیوهٔ بیان مفاهیم و موضوعات در زبان مبدأ (زبان انگلیسی) بسیار فنی و پیچیده است، بسیاری از مفاهیم و اصطلاحاتِ به‌کاررفته در آن، از اساس دگرگون شده‌اند و گویی با نگرش‌های سنتی دستوری و حتی زبان‌شناسی مدرن تنها شباهت لفظی و همنامی دارند. کافی است به تعریف مقولهٔ اسم و فعل از نگاه دستور شناختی نظر کنیم. سبک و سیاق نگارشی رونالد لانگاکر، واضع نظریه، نیز از پیچیدگیِ متنِ سنت‌گذارش نمی‌کاهد. تولید متنی فارسی که پژوهشگر علاقه‌مند و آشنا به این حوزه، بتواند آن را بخواند و دریابد، کاری است دشوار. نویسندهٔ کتاب دستورِ شناختی کمابیش از میان این دشواری‌ها گذر یافته است.

اصطلاحات و برابرنهادها. هر نظریه اصطلاحگان ویژهٔ خود را دارد. دستور شناختی مملو از اصطلاحاتی است که یا برساختهٔ واضع و شارحان آن هستند (symbolic assembly, action chain)، یا وام‌گرفته از حوزه‌های تخصصی وابسته، نظیر روان‌شناسی شناختی (figure, ground). طبعاً در متنِ فارسیِ معرفی یک نظریه، یا باید با امکانات واژه‌سازی زبان واژه‌ای ساخت، یا از میان برابرنهادهایِ ازپیش‌موجود واژه‌ای برگزید. مؤلف در

معادل‌ها و معادل‌سازی‌ها سعی کرده است یکپارچگی و شفافیت را رعایت کند مانند: انگارهٔ صحنه (stage model)، درصحنه (onstage)، تنظیمِ نگاه (viewing arrangememt)، نظرگاه (vantage point)، ساختواره (construct)، هم‌گذاری (assembly)، دامنه (scope)، قلمرو (dominion)، شناخت‌گرا (cognitivist)، مفهوم‌گرا (conceptualist) و صورت‌گرا (formalist).

مثال‌ها و نمونه‌ها. در سراسر متن کتاب مثال‌ها و نمونه‌هایی روشنگر آورده شده که در فهم مطالب نظری به خواننده کمک می‌کنند. برای مثال، در توضیح پیدایشی بودنِ معنی، معانی واژهٔ «تندرو» آورده شده که نشان می‌دهد چگونه بافت واژه در جمله می‌تواند معنایی اساساً متفاوت را رقم بزند (ص۷۲، جملات ۳-۷): الف) این ماشین تندروست؛ ب) این لاین اتوبان تندروست؛ ج) رهبر حزب دمکرات خیلی تندروست. یا در بحث از فضاهای ذهنی فوکونیه (ص ۶۷)، با جملهٔ «اگر جای تو بودم، جوابشو می‌دادم»، نشان می‌دهد که می‌توان برای یک جملهٔ یکسان نیز فضاهای ذهنیِ متفاوت داشت: فضای تاسف: «چه بد شد که جای تو نبودم تا جواب او را بدهم»؛ فضای انتقاد: «چرا جواب او را ندادی»؛ فضای راهنمایی: «در چنین مواقعی جواب بده». نویسنده همچنین ذوق به خرج داده و گاه با سبکی خودمانی و ذکر نمونه‌ای تجربی به تفهیم مباحث فنی به خواننده کمک کرده است (برای نمونه: ص ۶۶، ۷۵، ۸۲، ۸۵ و ۱۰۲).

شکل‌ها و توصیف آنها. در دستورهای صورت‌گرا از نمودارهای درختی برای نمایش ساخت گروه‌ها و جملات استفاده می‌شود. دستورهای شناختی از نمودارهای طرحواره‌ای و شکل برای نمایش مقوله‌ها، ساخت‌ها و مفاهیم بهره می‌گیرد. این تصاویر منظرهٔ پیچیده‌ای را در کتاب‌ها پدید می‌آورند. برای تفسیر شکل‌ها، علاوه بر آشنایی با نظریه، باید مفهوم هر جزء، نماد و شیوهٔ تفسیر آن را دانست. مؤلف، شکل‌ها را به‌خوبی توصیف کرده و نیز در بخشی که به «عوامل تأثیرگذار در شکل‌گیری ساخت‌ها» اختصاص داده (زیربخش ۶-۳، ص۱۴۲-۱۵۷)، به تشریح ساز و کارهای تشکیل ساخت پرداخته است. این بخش عملاً شیوهٔ خوانش و تفسیر شکل‌های دستور شناختی را شرح می‌دهد.

پرسش‌ها و تمرین. پرسش‌هایی در پایان هر فصل از بخش نخست کتاب طرح می‌شود

که می‌توانند از بُعد آموزشی مفید باشند. برخی از پرسش‌ها مروری بر آنچه در فصل آمده محسوب می‌شوند، مانند «منظور از ساخت چیست؟» (ص ۱۵۷)، «واحد به چه معناست؟» (ص۵۱) یا «معنامندیِ دستور در دستور شناختی به چه معناست؟» (ص۳۰). برخی دیگر، جنبهٔ تحلیلی‌تر دارند و خواننده را به حل مسئله و تمرین بیشتر وامی‌دارند، برای مثال، از خواننده خواسته شده که طرحوارهٔ عبارت‌های «گوینده، از، گرم و پوشیدن» را رسم کند و متحرک و مکان‌نما را در هر یک نشان دهد (ص ۱۲۹).

تحلیل سه ساخت فارسی. برخلاف بخش نخست کتاب، که به معرفی مفاهیم بنیادین و ساز و کارهای نظری دستور شناختی اختصاص یافته، و خوانندهٔ آشنا به زبان انگلیسی می‌تواند موضوعات و محتوای آن را با رجوع به منابع اصلی نیز مطالعه کند، بخش دوم کتاب کاملاً پژوهش‌بنیاد و نوآورانه است و نقطهٔ قوت کتاب به شمار می‌رود. ساخت‌های مورد بررسی، از جمله ساخت‌های فارسی هستند که مورد توجه بسیاری زبان‌شناسان و دستورنویسان بوده و از زوایا و دیدگاه‌های مختلفی مطالعه شده‌اند. در این میان، جای رویکردی شناختی به موضوع خالی بود. نگارنده که پیش از این، ساخت‌های مجهول، غیرشخصی و موصولی را مستقلاً بررسی و تحلیل و در قالب سخنرانی و مقاله ارائه کرده، همه را در این بخش گرد آورده است. در این بخش، خواننده می‌تواند کاربرد مفاهیم انتزاعی دستور شناختی را با محک داده‌های زبان فارسی بسنجد.

ملحقات. صفحات پایانی کتاب (ص۲۳۱-۲۵۳) شامل کتابنامه، واژه‌نامه‌ها و نمایهٔ موضوعی است. کتابنامه بالغ بر ۱۸۰ منبع اعم از کتاب و مقاله را دربر می‌گیرد. واژه‌نامه‌ها که به فارسی و انگلیسی مرتب شده‌اند، حاوی برابرنهادها و اصطلاحات اصلی، عمدتاً در دستور شناختی هستند. نمایهٔ موضوعی نیز دسترسی به مفاهیم و اصطلاحات متن را با ارجاع به صفحات آسان می‌سازد. درمجموع، قسمت‌های پایانی که بادقت و کم‌اشتباه تنظیم شده است، می‌تواند برای پژوهندگان حوزهٔ شناختی به زبان فارسی سودمند باشد.

پاره‌ای کاستی‌ها نیز، به گمان این نگارنده، ازحیث صورت و محتوا در کتاب وجود دارد که در چاپ‌های بعدی می‌توان به رفع آنها اهتمام داشت:

فهرست مطالب. فهرست فقط حاوی عنوان‌هایی است که تا سه شماره زیرِ عنوان اصلی آمده‌اند، اما با این روش عناوین مهمی که با چهار یا پنج شماره در متن جای دارند، در فهرست مطالب دیده نمی‌شوند. مثلاً در بحث از منظر (۴-۲-۲، ص۹۱) «بُعد زمانی منظر» (۴-۲-۴-۱، ص۹۳) و تقسیم‌بندی‌های آن، شامل «تصویربرداری مرحله‌ای» (ص۹۵)، «تصویربرداری فشرده» (ص۹۶) و «رابطهٔ نقطهٔ ارجاع» (ص۹۷)، با وجود اهمیت‌شان از فهرست غایب‌اند.

فهرست شکل‌ها. شکل‌های متعدد متن فهرست نشده است. برخی منابعِ شناختی معتبر نظیر تیلور (۲۰۰۲، چاپ مجدد ۲۰۰۳)، کرافت و کروز (۲۰۰۴) و ایوانز و گرین (۲۰۰۶) فهرستی کامل برای شکل‌ها و جدول‌ها ارائه کرده‌اند. در دستور شناختی، به‌ویژه شکل‌های طرحواره‌ای نقش مهمی در تبیین و استدلال بر عهده دارند. مشاهدهٔ یکجا و دسترسی آسان به شکل‌ها و نام آنها، و جدولی مانند «انواع ساختِ شدن در زبان فارسی» (جدول ۷-۱، ص۱۶۲) در قالب یک فهرست، برای خواننده روشنگر و از جنبهٔ آموزشی سودمند است.

ریشه‌شناسی شناخت (cognition). در بحث از واژهٔ «شناخت» صرفاً به اشاره‌ای به ریشهٔ آن در زبان‌های لاتین و یونانی بسنده شده است (ص۶). در اطلاعاتِ ریشه‌شناختی معمولاً به معنای ریشه و مقایسهٔ بین زبان‌ها اشاره می‌شود، به‌ویژه که دربارهٔ واژهٔ cognition و پیوند ریشه‌ای آن با «شناخت» در فارسی اطلاعات جالب و آموزنده‌ای وجود دارد. ریشهٔ این واژه در لاتین co + gnōscere به معنی «دانستن»، مأخوذ از ریشهٔ هندواروپایی -gnō* (به معنی دانستن) است. در زبان انگلیسی این ریشه در مشتقات دیگری نیز نظیر ignore , knowledge, know حضور دارد. شایان ذکر است که فعل شناختن با مشتقات «شناخت» و «شناختی» در فارسی که از ریشهٔ -xšnā (به معنی پی بردن، آگاهی یافتن، شناختن) در فارسی باستان اخذ شده نیز از همین ریشهٔ هندواروپایی (-gnō*) مشتق شده است (حسن‌دوست ۱۳۹۳: ۱۹۰۹).

تولد زبان‌شناسی شناختی. به گفتهٔ نویسنده «نخستین جرقه‌های ظهور زبان‌شناسی شناختی در دههٔ هفتاد میلادی در آثار زبان‌شناسانی همچون فیلمور (۱۹۷۵) و لیکاف (۱۹۷۷) زده شد» (ص۱۱). او سپس اظهار می‌کند «اما دههٔ هشتاد میلادی را می‌توان دههٔ دواندن و ظهور این رویکرد در زبان‌شناسی دانست» (همان‌جا). برای تدقیق مطلب و با استناد به نظر لیکاف در مصاحبه‌اش

باید گفت که دست‌کم لیکاف تابستان سال ۱۹۷۵ را نقطهٔ عطفی در پیدایش زبان‌شناسی شناختی قلمداد کرده است (نیلی‌پور ۱۳۹۴: ۲۰-۲۲). به گفتهٔ لیکاف، در این تاریخ در دانشگاه برکلی، همان‌جایی که وی به تدریس اشتغال داشته، مدرسه‌ای تابستانی را تشکیل می‌دهند که در آن موضوع چهار سخنرانی بسیار دوران‌ساز بوده است. سخنرانان و موضوع سخنرانی آنها عبارت بود از: چارلز فیلمور[1] دربارهٔ نظریهٔ قالب‌های معنایی، لئونارد تالمی[2] دربارهٔ طرحواره‌های تصویری، الینور رُش[3] دربارهٔ مقوله‌های بنیادی و پال کی[4] دربارهٔ مبانی نورونی رنگ‌ها (همان: ۲۰). این سخنرانی‌ها تحول بزرگی را در پی داشته، از جمله لیکاف را به این نتیجه‌گیری سوق می‌دهد که نظریهٔ معناشناسی زایشی دیگر راهگشا نیست و باید آن را کنار گذاشت. او صراحتاً اعلام می‌کند «برای من این مقطع و این نتیجه‌گیری‌ها از سال ۱۹۷۵ آغازی بود برای گرایش به زبان‌شناسی شناختی» (همان: ۲۱).

سطوح مطالعهٔ زبان. در کتاب اشاره شده که زبان‌شناسی شناختی به‌دلیل نگاهِ غیرحوزه‌ای به زبان، غالباً زبان را با نگاهی عمودی و نه افقی مطالعه می‌کند و در توضیح این نکته، زبان به یک کیک تشبیه شده است:

> اگر زبان را متشکل از مجموعه‌ای از لایه‌های ساختاری متفاوت (ساختار آوایی، واژی، نحوی و معنایی) بدانیم که مثل لایه‌های مختلف یک کیک بر روی هم قرار گرفته‌اند، پژوهشگران رویکرد حوزه‌ای (صورتگرایان) برشی افقی به کیک می‌زنند و در هر برش فقط یک لایه را برمی‌دارند و همان یک لایه را به‌صورت مجزا و منفک از سایر لایه‌ها مورد بررسی قرار می‌دهند... حال آنکه زبان‌شناسان شناختی برشی عمودی بر کیک می‌زنند و تکه‌ای از آن را برمی‌دارند که در آن واج‌شناسی، صرف، نحو و البته معنی‌شناسی به‌صورت یکجا در کنار هم قرار گرفته‌اند (ص ۱۶-۱۷).

اما این گفته و مثال، ممکن است این کج‌فهمی را به دنبال داشته باشد که اساساً مطالعهٔ زبان در رویکرد شناختی به سطوح مختلف تقسیم نمی‌شود. زبان‌شناسان شناختی نیز مانند سایر زبان‌شناسان، برای مقاصد کاربردی و مطالعاتی خود، زبان را در سطوح مجزای واج‌شناسی، صرف، نحو و معنی‌شناسی در نظر می‌گیرند. بدیهی است که مثلاً نحو و واج‌شناسی از نظر

1. Ch. Fillmore 2. L. Talmy 3. E. H. Rosch 4. P. Kay

پدیده‌های زبانی و شناختیِ دخیل در آنها، اندکی با هم تفاوت دارند. تمایز رویکرد شناختی با رویکرد صورت‌گرا در این است که به حوزه‌های مجزای زبانی معتقد نیست. حوزه‌هایی که هر یک نظام و قواعد مختص خود را در ذهن داشته باشند (→Evans & Green 2006: 28)، بر اساس تعهد تعمیم اصول و انگاره‌هایی یکسان در مطالعهٔ سطوح گوناگون به کار می‌رود. برای مثال، مفهوم استعاره یا چندمعنایی علاوه‌بر واژگان، در توصیف ساختارهای نحوی نیز کاربرد پیدا می‌کند.

نماد، رابطهٔ نمادین و واحد نمادین. در توصیف واحد نمادین گفته شده «اگر با به کار بردن یک واحد واجی یا معنایی، واحد مقابل به‌طور کاملاً خودکار و بدون تلاش آگاهانه تداعی شود با یک واحد نمادین (Σ) روبه‌روییم» (ص۳۵)، و در همین صفحه اشاره شده که برای ایجاد این تداعی می‌بایست بین واحد واجی و واحد معنایی «رابطهٔ نمادین» برقرار شود. توصیف روشن واحد نمادین منوط است به فهم رابطهٔ نمادین، و فهم نمادین بودن یک رابطه منوط است به تعریف نماد به‌مثابهٔ یک نشانهٔ قراردادی و قصدمند. شایسته بود در این قسمت به معنی «نماد» و «نمادین» نیز بیشتر پرداخته می‌شد. تیلور در کتاب دستور شناختی (۲۰۰۲) دو فصل از بخش نخست اثرش را به بررسی اصل نمادین‌بودگی اختصاص داده است. نشانهٔ نمادین با پیوند قراردادی دال و مدلول پدید می‌آید و این پیوند باید قصدمند به کار رود. به عبارت دیگر، «یک نشانه، نمادین است اگر به قصد نمادپردازی یک مفهوم به کار رود» (Taylor 2002: 50). از این‌حیث، عمل طوطی یا دستگاه پخش صدا که کلمات را عیناً تکرار می‌کنند، رفتاری نمادین محسوب نمی‌شود (ibid).

منابع

حسن‌دوست، محمد (۱۳۹۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، نشر آثار، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

حق‌شناس، علی‌محمد، حسین سامعی، مهدی سمائی، علاءالدین طباطبایی (۱۳۸۷)، دستور زبان فارسی (ویژهٔ دوره‌های کاردانی و کارشناسی پیوسته و ناپیوسته آموزش زبان و ادبیات فارسی)، تهران: مدرسه.

سامعی، حسین (۱۳۸۸)، «دستور زبان فارسی»، دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی، ج ۳، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

نیلی‌پور، رضا (۱۳۹۴)، زبان‌شناسی شناختی: دومین انقلاب معرفت‌شناختی در زبان‌شناسی، تهران: هرمس.

Croft, William, and D. Allan Cruse (2004), *Cognitive Linguistics*, Cambridge: Cambridge University Press.

Crystal, David (1997), *The Cambridge Encyclopedia of Language*, 2nd ed, Cambridge: Cambridge University Press.

Evans, Vyvyan, Melanie Green (2006), *Cognitive Linguistics: An Introduction,* Edinburgh: Edinburgh University Press.

Evans, Vyvyan (2007), *A Glossary of Cognitive Linguistics*, Edinburgh: Edinburgh University Press.

Langacker, Ronald (1987), *Foundations of Cognitive Grammar*, vol. I, Stanford: Stanford University Press.

———— (2008), *Cognitive Grammar: A Basic Introduction*, Oxford: Oxford University Press.

Quirk, Randolph, Sidney Greenbaum, Geoffrey Leech, Jan Svarvik (1985), *A Comprehensive Grammar of the English Language*, London and New York: Longman.

Taylor, John (2002), *Cognitive Grammar*, Oxford: Oxford University Press.

نقد و بررسی

دستور

ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان، سال ۱۳۹۹، شمارهٔ ۱۶، صفحهٔ ۲۸۱-۳۱۰

معرفی و نقد رسالهٔ دکتری در واج‌شناسی و نحو فارسی از دانشگاه رادبود[1] هلند: *تحلیلی شاهدبنیاد و جدید از ساخت نوایی واژگان زبان فارسی*[2]

امید طبیب‌زاده (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

Rahmani, Hamed (2019), *An Evidence-based New Analysis of Persian Word Prosody*, Published by LOT: The Netherlands.

۱ مقدمه

بکمن[3] (۱۹۸۶) زبان‌های دنیا را ازحیث ویژگی‌های صوت‌شناختیِ هجاهای برجسته (prominent) در واژه‌هایشان به دو دستهٔ زبان‌های تکیه‌ای ـ تأکیدی (stress accent language) و زبان‌های غیرتکیه‌ای ـ تأکیدی (non-stress accent language) تقسیم کرده

1. Radboud University (RU)

۲. این نقد را جناب آقای دکتر محرم اسلامی (استاد آواشناسی و واج‌شناسی دانشگاه زنجان) و سرکار خانم انیس معصومی (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی تهران) پیش از انتشار مطالعه کردند و نکات بسیاری را به بنده متذکر شدند که در اینجا از لطفشان سپاسگزاری می‌کنم. بدیهی است که این دوستان لزوماً با آرای بنده موافق نبوده‌اند و آنچه در اینجا عرضه می‌شود، صرفاً نظر بنده است و بس.

3. M. E. Beckman

است.[۱] زبان‌های تکیه‌ای ـ تأکیدی به زبان‌هایی مانند هلندی و انگلیسی اطلاق می‌شود که برجستگی در سطح هجاهای آنها هم با تکیهٔ واژگانی (یعنی با ترکیبی از هم‌بسته‌های صوت‌شناختی بسامد پایه و دیرش و شدت و طنین) پدید می‌آید و هم با تأکید (که هم‌بستهٔ صوت‌شناختی آن صرفاً بسامد پایه است)، اما زبان‌های غیرتکیه‌ای ـ تأکیدی به زبانی مانند فرانسوی اطلاق می‌شود که هجاهای برجسته در واژه‌های آن صرفاً با تکیهٔ تأکیدی (pitch accent) (یعنی فقط با هم‌بستهٔ صوت‌شناختی بسامد پایه) شکل می‌گیرد (ladd 1989 ⟵).

هایمن[۲] (۲۰۰۶) نیز زبان‌های گوناگون را برحسب ویژگی‌های واج‌شناختی‌شان به دو دستهٔ زبان‌های دارای تکیهٔ واژه (word stress) و زبان‌های فاقد تکیهٔ واژه تقسیم کرده است. در زبان‌های دارای تکیهٔ واژه، اولاً وجود تکیهٔ واژه اجباری است و ثانیاً این برجستگی انباشتی (culminative) است؛ یعنی در هر واژه لزوماً یک هجا وجود دارد که برجسته‌تر از بقیهٔ هجاهای آن واژه است (مانند زبان‌های انگلیسی و آلمانی)، اما در زبان‌های فاقد تکیهٔ واژگانی چیزی به‌عنوان تکیهٔ واژه وجود ندارد (مانند فرانسوی). به عبارت دیگر، در زبان‌های دارای تکیهٔ واژگانی، تکیه امری واژگانی (lexical) است و در زبان‌های فاقد تکیهٔ واژگانی، برجستگی امری پساواژگانی (post-lexical) است.

از زمان انتشار مقالهٔ فرگوسن[۳] (۱۹۵۷) دربارهٔ تکیهٔ فارسی و تا قبل از انتشار مقالهٔ ابوالحسنی‌زاده و دیگران (۲۰۱۲)، تقریباً همهٔ زبان‌شناسان بر این باور بودند که زبان فارسی از حیث آواشناختی از زمرهٔ زبان‌های تکیه‌ای ـ تأکیدی است، و از حیث واج‌شناختی نیز از زمرهٔ زبان‌های دارای تکیهٔ واژه است، اما پس از انتشار مقالهٔ اخیر تردیدهایی جدّی دربارهٔ

---

۱. برای accent در فارسی از معادل‌هایی چون «تکیهٔ زیروبمی» (اسلامی ۱۳۷۹) و «آهنگ» (صادقی ۱۳۹۷) استفاده شده است که اتفاقاً هر دو نیز کاملاً صحیح و دقیق هستند، اما هر کدام ایراد خاص خودش را دارد: ایراد معادل «تکیهٔ زیروبمی» این است که گروه نحوی بیش از حد بلندی است که امکان استفاده از آن برای ترجمهٔ ترکیب‌های بلندی چون stress-accent languages عملاً منتفی است، و ایراد «آهنگ» نیز آن است که از آن به‌عنوان معادلی جاافتاده برای intonation استفاده شده است. در این گفتار برای accent از معادل «تأکید» استفاده کرده‌ایم.

2. L. M. Hyman 3. C. A. Ferguson

دو ویژگی فوق در مورد زبان فارسی پدید آمد. حامد رحمانی (از این پس فقط نویسنده) در رسالهٔ دکتری خود (۲۰۱۹)[۱] کوشیده است تا با طرح استدلال‌های متعدد ثابت کند که زبان فارسی زبانی غیر تکیه‌ای ـ تأکیدی است که اصولاً فاقد تکیهٔ واژگانی است. وی همچنین با استناد به آرای رده‌شناختی هایمن (۲۰۱۶) تصریح می‌کند که این زبان بسیار شبیه به زبان نواختی (tone languages) سومالیایی است که در آن از نواخت نه برای تمایز نهادن میان جفت‌های کمینهٔ واژگانی، بلکه برای ایجاد مفاهیم دستوری استفاده می‌شود.

بسیاری از مباحث این رساله پیش از دفاع در قالب مقالات مستقلی در نشریه‌های گوناگون منتشر شده بوده است (مثلاً Rahmani, Rietveld & Gussenhoven 2015; 2016; Rahmani 2018)؛ به همین دلیل نکات اصلی آن از چند سالی، قبل از برگزاری جلسهٔ دفاع در ۲۰۱۹، موضوع بحث و مجادله در میان متخصصان واج‌شناسی زبان فارسی بوده است (مثلاً صادقی ۱۳۹۷: ۳۶، ۴۸، ۸۰–۸۸; Sadeghi 2017; Kahnemuyipour 2018). در این مختصر به نقد و بررسی این رساله می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که در قطعیت برخی از استدلال‌های نویسنده به طور جدّی جای تردید وجود دارد و دست‌کم بنابر آن استدلال‌ها نمی‌توان پذیرفت که زبان فارسی مانند زبان فرانسوی فاقد تکیهٔ واژگانی است، یا مانند زبان سومالیایی دارای نواخت دستوری است. اما قبل از پرداختن به بحث اصلی لازم است به دو ایراد روش‌شناختی کلّی در رسالهٔ حاضر اشاره کنیم.

اول اینکه، این رساله ادامه و حتی تکمیل کار مقالهٔ ابوالحسنی‌زاده و دیگران (۲۰۱۲) در مورد ماهیتِ برجستگی در واژه‌های فارسی است و نویسنده ضمن استفاده از شواهد به‌کاررفته در آن مقاله، کوشیده است تا روش‌های آزمایشگاهی مورد استفاده در آن مقاله را اصلاح کند و به نتایج جدیدی برسد. بنابراین، لازم بود نویسنده با تفصیل بیشتری به معرفی کار ابوالحسنی‌زاده و دیگران (۲۰۱۲) می‌پرداخت و از پیوند کار خود با کار آنها بیشتر سخن می‌گفت. ما در این مختصر، برای معرفی بهتر کار نویسنده، پژوهش ابوالحسنی‌زاده و

۱. از این پس تمام ارجاعات، بدون نام نویسنده، به رسالهٔ حاضر خواهد بود.

دیگران (۲۰۱۲) را که پیشینهٔ بلافصل و درعین‌حال مهم‌ترین پیشینهٔ رسالهٔ حاضر محسوب می‌شود، به‌اختصار معرفی می‌کنیم و از پیوندهای آن با این رساله سخن می‌گوییم. گفتنی است که حلقهٔ رابط بین آن مقاله و رسالهٔ حاضر، کارلوس گاسن هافن[1] است که هم نویسندهٔ مسئول مقالهٔ ابوالحسنی‌زاده و دیگران (۲۰۱۲) بوده، هم با نویسندهٔ رسالهٔ حاضر مقالات مشترکی را در مورد دستگاه واجی زبان فارسی منتشر کرده، و هم البته استاد راهنمای اولِ رسالهٔ حاضر بوده است.

دوم اینکه، گرچه نویسنده در این رساله تحت تأثیر دو دیدگاه نظری متفاوت در توصیف تکیه در زبان فارسی بوده، تقریباً به طرح مباحث نظری نپرداخته است و خواننده خود باید ضمن خواندن اثر به برداشت‌هایی در این زمینه دست یابد. نویسنده در بخش‌هایی از کارش که به بحث دربارهٔ برجستگی در حوزه‌های (domains) گوناگون گفتار اختصاص دارد، تحت تأثیر واج‌شناسی نوایی (prosodic phonology) و مخصوصاً آرا و پژوهش‌های نسپور و فوگل[2] (۱۹۸۶) و کهنمویی‌پور (۲۰۰۳؛ ۲۰۰۹) بوده است، و در بخش‌هایی که می‌کوشد تا قلمرو اصلی تأکید را در نحو زبان جستجو کند، تحت تأثیر نظریهٔ واج‌شناسی خودواحد وزنی (autosegmental metrical phonology) و مخصوصاً آرا و تحقیقات پیرهامبرت[3] (۱۹۸۰) و پیرهامبرت و بکمن[4] (۱۹۸۸) و اسلامی (۱۳۷۹) بوده است. وی درعین‌حال از یک سو، برخلاف آنچه در واج‌شناسی نوایی مرسوم است، اهمیت گروه‌بندی‌های نوایی رایج در واج‌شناسی نوایی را در تعیین محل برجستگی واژه رد می‌کند و به‌جای آن سخن از گروه‌بندی‌های صرفی و نحوی به میان می‌آورد، و از سوی دیگر، برخلاف آنچه در نظریهٔ واج‌شناسی خودواحد وزنی متداول است، به‌جای استفاده از منحنی‌های آهنگ در زنجیرهٔ کلام، سخن از برجستگی‌های موضعی در حوزهٔ واژهٔ صرفی می‌گوید. این همه بدان معناست که نویسنده در کار خود از دیدگاه نظری تلفیقی و جدیدی پیروی کرده است و به همین دلیل لازم بود تا بخش مختصری را در ابتدای رساله‌اش به شرح دقیق دیدگاه‌های نظری‌اش اختصاص می‌داد و خواننده را با مبانی رویکرد نظری خود آشنا می‌کرد.

1. C. Gussenhoven 2. M. Nespor & I. Vogel 3. J. Pierrehumbert
4. J. Pierrehumbert & M. E. Backman

باری، نویسنده در سال ۲۰۱۹ در گروه زبان‌شناسی دانشگاه رادبود هلند از این رساله دفاع کرده است و استادان راهنمای او در این کار دکتر گاسن هافن و دکتر ریتولد[1] بوده‌اند. ما در این مختصر، پس از معرفی و نقد مختصر مقالهٔ ابوالحسنی‌زاده و دیگران (۲۰۱۲)، به ترتیبِ فصل‌های رساله، به بررسی و تحلیل و نقد آرای نویسنده می‌پردازیم. رسالهٔ حاضر مشتمل بر پنج فصل اصلی است که ما در اینجا به چهار فصل آغازین آن پرداخته‌ایم و از فصل پنجم که دربارهٔ ساخت نوایی واژه‌های فارسی است، به این دلیل که ربط چندانی به موضوع اصلی گفتار ما در اینجا ندارد، و نیز به این دلیل که سخن را بیش از حد به درازا می‌کشاند، دیگر سخن نگفته‌ایم.[2]

۲ ابوالحسنی‌زاده و دیگران (۲۰۱۲)

نویسندگان این مقاله می‌کوشند تا به دو سؤال اساسی دربارهٔ ساخت نوایی واژه‌ها و گروه‌های فارسی پاسخ دهند: اول اینکه، آیا جز بسامد پایه، عامل یا عوامل آوایی دیگری مانند شدت و دیرش و طنین نیز باعث ایجاد برجستگی در واژه‌ها و گروه‌های فارسی می‌شوند یا خیر؟ و دوم اینکه، آیا واژه‌های پساکانونی (post-focal) دچار تأکیدزدایی (deaccentuation) می‌شوند یا خیر، و اگر می‌شوند آیا این تأکیدزدایی آن‌قدر شدید هست که تمایزِ به قول خودشان «جفت‌های کمینهٔ تکیه‌ای» (minimal stress pairs) مانند موارد زیر را خنثی کند و آنها را عیناً هم‌آوا (homophone) بسازد؟

تابش /ta‘beʃ/» (= اسم خاص)
تابش /‘tabeʃ/» (= تابِ او)

نویسندگان مقاله در پاسخ به سؤال نخست (که آیا جز بسامد پایه، عامل یا عوامل آوایی دیگری هم باعث ایجاد برجستگی در واژه‌های می‌شوند یا خیر؟) به این نتیجه رسیده‌اند که عامل آوایی اصلی در ایجاد برجستگی در واژه‌های فارسی فقط بسامد پایه است و تغییرات

1. T. Rietveld

۲. برای دستیابی به متن کامل رساله ←
https://www.researchgate.net/publication/335665852Anevidence-basednewanalysis of Persian wordprosody

مربوط به عوامل دیگر به قدری اندک است که می‌توان آنها را ناشی از عوارض جانبی همان تأکید زیروبمی (pitch accent) دانست و نادیده گرفت. آنها در پاسخ به سؤال دوم (که آیا واژه‌های پساکانونی دچار تأکیدزدایی می‌شوند، و اگر می‌شوند تا چه حد؟) به این نتیجه رسیده‌اند که دامنهٔ زیروبمی در موقعیت پساکانونی در زبان فارسی دچار افت می‌شود و ازاین‌حیث زبان فارسی جزء زبان‌های دارای تراکم پساکانونی (=Post Focal Compression PFC) است، اما افتِ زیروبمی آن‌چنان شدید نیست که به خنثی شدن کامل جفت‌های کمینهٔ تکیه‌ای، مانند «/ta‘beʃ/ و /tabeʃ‘/» بینجامد. درنهایت نویسندگان بر اساس آرای آواشناختی بکمن (۱۹۸۶) زبان فارسی را زبانی غیرتکیه‌ای ـ تأکیدی دانسته‌اند که برجستگی در واژه‌های آنها امری پساواژگانی و صرفاً حاصل افزایش بسامد پایه است و بر اساس آرای واج‌شناختی هایمن (۲۰۰۶) تصریح کرده‌اند که این زبان دارای تکیهٔ واژگانی است و لاجرم وجود این تکیه در واژه‌های آن، هم اجباری است و هم انباشتی. حال این سؤال پیش می‌آید که چگونه ممکن است برجستگی در زبان فارسی ازحیث آواشناختی امری پساواژگانی باشد، اما ازحیث واج‌شناختی امری واژگانی؟ این تناقضی است که رحمانی در رسالهٔ خود درصدد رفع آن برمی‌آید، اما پیش از پرداختن به آرای رحمانی لازم است به دو ایراد روش‌شناختی کلّی در مقالهٔ حاضر اشاره کنیم:

نخست اینکه، نویسندگان برای یافتن سرنخ‌های آواییِ مربوط به برجستگی در واژه‌های فارسی، به مقایسهٔ هجاهای برجسته و غیربرجسته در جفت‌های کمینهٔ تکیه‌ای (مانند «تابش /ta‘beʃ/» و «تابش /tabeʃ‘/») پرداخته‌اند، اما نسبت به این مهم بی‌توجه بوده‌اند که چنین مواردی در فارسی جفت کمینهٔ واقعی یا کامل محسوب نمی‌شوند، زیرا جفت‌های کمینه علاوه‌بر دارا بودن زنجیرهٔ آوایی (segmental) مشترک، باید به سطوح نوایی مشترکی نیز تعلق داشته باشند. چنان‌که می‌دانیم اعضای جفت فوق و جفت‌های مشابه دیگر، به سطوح نوایی متفاوت واژهٔ واجی و گروه واژه‌بست تعلق دارند: «تابش /ta‘beʃ/» واژهٔ واجی است و «تابش /tabeʃ‘/» گروه واژه‌بست است. می‌دانیم که گروه واژه‌بست در سطوحِ سلسله‌مراتب نوایی زبان یک سطح بالاتر از سطح واژهٔ واجی قرار دارد و اصولاً ویژگی‌های

برجستگی در سطوح بالاتر از سطح واژهٔ واجی نمی‌تواند هم‌بستهٔ دیگری جز بسامد پایه داشته باشد. در واقع، اگر تفاوت‌های آوایی مربوط به برجستگی در این دو سطح به چیزی جز بسامد پایه مربوط می‌شد، باید حیرت می‌کردیم. زبان فارسی در سطح واژه‌های واجی خود تقریباً به‌کلّی فاقد جفت‌های کمینهٔ تکیه‌ای است و پژوهشگران برای بررسی ویژگی‌های صوت‌شناختیِ متعلق به هجاهای تکیه‌بر و بی‌تکیهٔ واژگانی در مقیاس وسیع، چاره‌ای جز مقایسهٔ هجاهای تکیه‌بر با هجاهای مشابه بی‌تکیه در واژه‌های واجیِ مثلاً دو و سه‌هجایی ندارند. در این معنا روش ابوالحسنی‌زاده و دیگران (۲۰۱۲) دست‌کم برای استخراج ویژگی‌های صوت‌شناختی هجاهای تکیه‌بر و بی‌تکیه در واژه‌های واجی فارسی فاقد اعتبار است و کفایت توصیفی چندانی ندارد.

دوم اینکه، به هنگام خواندن مقاله می‌بینیم که نویسندگان گاه سخن از موقتی بودن برخی نتایج حاصل از این تحقیق به میان می‌آورند و یا به احتمالِ وجود تحلیل‌های صحیح دیگری، جز تحلیل‌های عرضه‌شده در مقالهٔ خود، اشاره می‌کنند. تو گویی خود باور دارند که تحقیق آنان هنوز به شکل نهایی نرسیده است و برای رسیدن به صورت غایی و نتایج قطعی باید منتظر تحقیقات بیشتری باشیم. مثلاً در انتهای چکیدهٔ مقاله تصریح شده است که:

> ما موقتاً [تأکید از من است] چنین نتیجه می‌گیریم که برجستگی واژه در زبان فارسی ناشی از تکیهٔ زیروبمی است، و دیگر اینکه با کاهش دامنهٔ زیروبمی پس از کانون، واژه‌های فارسی دچار تأکیدزدایی نمی‌شوند (AbolHasanizadeh et al. 2012: 1380).[1]

در بخش بعد خواهیم دید که رحمانی در رساله‌اش دقیقاً مانند نویسندگان این مقاله، هم‌بستهٔ برجستگی واژگانی را در فارسی عبارت از بسامد پایه دانسته، اما برخلاف آنان کوشیده است تا ثابت کند که واژه‌های فارسی پس از کانون، چنان دچار تأکیدزدایی می‌شوند که جفت‌های کمینهٔ تکیه‌ای (مثلاً «تابش /ta'beʃ/» و «تابش /tabeʃ'/») در آن موقعیت کاملاً هم‌آوا می‌شوند. گرچه این نتیجه‌گیری باعث می‌شود آن تناقضی که پیش‌تر بدان اشاره کردیم، از

1. "We tentatively conclude that Persian word prominences are pitch accents and that words are not deaccented when the pitch range is reduced after the focus".

میان برود، اما چنان‌که خواهیم دید، این توصیف با برخی واقعیات زبان فارسی هماهنگی ندارد.

یا مثلاً در جای دیگری از مقاله تصریح شده است که گرچه نوربخش و بی‌جن‌خان تکیه را ممیزهٔ اصلی برای تعیین حوزهٔ واژهٔ واجی دانسته‌اند، می‌توان برخلاف نظر آنان تخصیص حوزهٔ تکیهٔ واژگانی را نه از حیث نوایی، بلکه از حیث صرفی تبیین کرد و تکیه را ممیزهٔ اصلی برای تعیین حوزهٔ واژهٔ واژگانی (lexical word) در نظر گرفت (نوربخش، بی‌جن‌خان ۱۳۸۵: ۱۳۸۱-۱۳۸۲). چنان‌که خواهیم دید، رحمانی نیز در رسالهٔ خود می‌کوشد تا ثابت کند که حوزهٔ عملکرد تکیه در فارسی، نه واژهٔ واجی، بلکه واژهٔ صرفی (morphological word) است. باری، حال که با پیشینهٔ اصلی کار نویسندهٔ رساله آشنا شدیم، می‌توانیم به رسالهٔ وی، که در ادامهٔ آن مقاله و در تکمیل و تصحیح آن نگاشته شده است، بپردازیم.

۳ فصل ۱: مقدمه (ص ۱-۱۰)

نویسنده در این فصلِ مقدماتی تصریح می‌کند که غالب زبان‌شناسان پدیدهٔ برجستگی را در لغات فارسی «تکیهٔ واژه» می‌دانند، اما به باور وی محل این برجستگی نه ربطی به نظام واجی واژگانی (lexical phonology) زبان فارسی دارد و نه ربطی به گروه‌بندی‌های نوایی (prosodic phrasing). وی درعوض، دیدگاه جدیدی را مطرح می‌سازد که تاکنون کسی در مورد زبان فارسی متذکر آن نشده بوده است و آن اینکه زبان فارسی شباهت بسیاری به برخی زبان‌های نواختی دارد و برجستگی در آن صرفاً از نوع تأکید (accent) است و تعیین محل برجستگی و چگونگی توزیع آن نیز امری پساواژگانی (post lexical) و نحوی است. وی تصریح می‌کند که زبان‌های نواختی زبان‌هایی هستند که در آنها از نواخت نیز مانند صامت‌ها و مصوت‌ها، برای تمایز نهادن میان تکواژهای واژگانی [یعنی ایجاد جفت‌های کمینه]، یا برای تمایز نهادن میان نقش‌های صرفی ـ نحوی گوناگون استفاده می‌شود. از نظر وی، اولاً برجستگی در زبان فارسی هیچ تفاوتی با یکی از ادات نحوی [مثلاً «را» یا «به» یا «کسرهٔ اضافه» و غیره] ندارد، و ثانیاً این تکواژ نحوی با استفاده از نواخت بالا (high tone) نمایش داده می‌شود:

زبان فارسی بیشتر شبیه به زبان‌های نواختی همچون سومالیایی است که در آنها از نواخت صرفاً برای نشانه‌گذاری‌های صرفی ـ نحوی (morphosyntactic markings) استفاده می‌شود (Hyman 2016)، تا زبانی چون انگلیسی که نواخت‌هایش (یعنی تکیه‌های زیروبمی و نواخت‌های مرزنمایش) با توجه به حوزه‌های نوایی توزیع می‌شود... یا زبان ژاپنی که توزیع نواخت‌ها در آن اساساً از حیث واژگانی مشخص شده است... (ص۳)

یکی از مهم‌ترین دلایل نویسنده برای اینکه برجستگی در سطح واژه از نوع برجستگی تأکید است و نه تکیه، این است که این برجستگی از حیث صوت‌شناختی صرفاً حاصل افزایش بسامد پایه است و بقیهٔ ممیزه‌های صوت‌شناختی همچون دیرش و شدت و طنین نقشی در شکل‌گیری آن ندارند. نویسنده همچنین تصریح می‌کند که تمام توصیف‌های موجود از ساخت نوایی گفتار فارسی (Persian prosody) به‌شدت تحت تأثیر تحلیل‌هایی بوده‌اند که از زبان‌های معروف اروپایی همچون انگلیسی و هلندی صورت گرفته شده است، و همهٔ آنها نیز تغییرات زیروبمی را در فارسی به‌اشتباه در مقام نشانهٔ قلمروهای نوایی (prosodic domains)، همچون واژهٔ واجی یا گروه واجی و غیره قلمداد کرده‌اند. در این فصل نکات دیگری نیز طرح شده است که چون در سه فصل بعد به‌تفصیل به آنها خواهیم پرداخت، در اینجا متذکر آنها نمی‌شویم و تنها دربارهٔ موضوع نواختی بودن یا نبودن زبان فارسی سخن می‌گوییم.

تا جایی که بنده می‌دانم تاکنون کسی دربارهٔ این موضوع، که زبان فارسی زبانی نواختی است، یا به برخی زبان‌های نواختی شباهت دارد، سخنی نگفته است. بدیهی است که اگر این نکته اثبات شود، نه تنها بسیاری از معادلات واج‌شناختی مربوط به زبان فارسی تغییر می‌کند، بلکه بسیاری از معادلات رده‌شناختی مربوط به توزیع نواخت در زبان‌های دنیا و مخصوصاً در منطقهٔ آسیا دگرگون می‌شود. با نگاهی به نقشهٔ توزیع زبان‌های فاقد نواخت و زبان‌های دارای نواخت‌های ساده و مرکّب می‌بینیم که زبان فارسی در بخشی از دنیا واقع است که تا شعاع هزاران کیلومتری اطراف آن، جز یکی دو جزیرهٔ منفرد زبانی، هیچ نشانی از زبان‌های نواختی به چشم نمی‌خورد (Gordon 2016: 220). متأسفانه نویسنده دربارهٔ این اظهار نظر مهم خود کمتر از یک صفحه سخن گفته و برای اثبات این نظر تنها به یک استدلال بسنده کرده است و آن هم همان که هم‌بستهٔ صوت‌شناختی برجستگی در این زبان

بسامد پایه است و بس. بنده البته امکانِ نواختی بودن یا غیرتکیه‌ای ـ تأکیدی بودنِ زبان فارسی را منتفی نمی‌دانم، اما به‌نظرم این استدلال نویسنده از چنان قطعیتی برخوردار نیست که بر اساس آن بتوانیم زبان فارسی را از زمرهٔ زبان‌های نواختی یا شبیه به آنها محسوب کنیم. این نظر که هم‌بستهٔ صوت‌شناختی برجستگی در زبان فارسی صرفاً بسامد پایه است، مطلقاً قطعیت ندارد، زیرا در این زمینه تحقیقات آزمایشگاهی متعددی صورت گرفته است که معدودی از آنها مانند ابوالحسنی‌زاده و دیگران (۲۰۱۲)، هم‌بستهٔ قطعی تکیه را بسامد پایه دانسته‌اند و در تحقیقات دیگر از هم‌بسته‌های دیگر و مخصوصاً دیرش، سخن به میان آورده‌اند (برای آشنایی با پیشینهٔ مطالعات صوت‌شناختی در این زمینه ← مدرسی قوامی ۱۳۹۲؛ و به‌ویژه صادقی ۱۳۹۷: ۴۲-۷۱). مثلاً موسوی (۱۳۸۶) با مقایسهٔ هجاهای تکیه‌بر و بی‌تکیه در واژه‌های دو تا پنج‌هجایی به‌روشنی به این نتیجه رسیده است که دیرش هجاهای تکیه‌بر پایانی، همواره و به صورت معناداری بلندتر از دیرش دیگر هجاهای غیرپایانی و بی‌تکیه در واژه‌ای فارسی است. وی پس از ویژگی دیرش، از ویژگی بسامد پایه به‌عنوان دومین هم‌بستهٔ صوت‌شناختی تکیه در فارسی سخن به میان آورده است. صادقی (۲۰۱۷) نیز در تحقیق مفصّل و خواندنی خود، که آشکارا در واکنش به آرای ابوالحسنی‌زاده و دیگران (۲۰۱۲) و رحمانی و دیگران (۲۰۱۵) نگاشته شده است، به این نتیجه رسیده است که ویژگی دیرش مستقل از تأکید، مهم‌ترین هم‌بستهٔ تکیهٔ واژگانی در زبان فارسی است. صادقی حتی فارسی را همچون زبان‌های انگلیسی و هلندی و اسپانیایی و کاتالانی در زمرهٔ زبان‌های تکیه‌ای ـ تأکیدی قرار داده و نتایج کار خود را کاملاً در تأیید آرای شون[1] (۲۰۰۵) دانسته است که در طبقه‌بندی‌های رده‌شناختی خود فارسی را در کنار زبان‌های جرمانی غربی و اسپانیایی و کاتالانی، کاملاً تکیه‌ای ـ تأکیدی دانسته است (نیز ← صادقی، سبزعلی ۱۳۹۶). همان‌طور که گفتیم، مقالهٔ صادقی (۲۰۱۷) به نقد صریحِ آرای ابوالحسنی‌زاده و دیگران (۲۰۱۲) و نیز رحمانی و دیگران (۲۰۱۵) اختصاص دارد، اما نویسنده در رسالهٔ خود نه‌تنها درصدد پاسخ دادن به انتقادهای صادقی برنیامده، بلکه حتی متذکر مقاله وی نیز نشده است.

1. S. Jun

به هر حال نتایج متفاوتِ حاصل از مطالعات صوت‌شناختی به‌خوبی نشان می‌دهند که این‌قبیل مطالعات اگر با استدلال‌های مفصل واج‌شناختی همراه نباشند، از اعتبار چندانی برای اثبات ویژگی‌های مهم واجی و نقشی در زبان‌ها برخوردار نخواهند بود (→ Koffi & Mertz 2018). لازم بود نویسنده فصل مستقلی را به این موضوع رده‌شناختی بسیار مهم اختصاص می‌داد و علاوه بر شواهد صوت‌شناختی، با استدلال‌های واج‌شناختی نیز نظر خود را مبنی بر نواختی بودن زبان فارسی به اثبات می‌رساند.

مهم‌ترین ویژگی زبان‌های نواختی درمقابل زبان‌های فاقد نواخت این است که در زبان‌های نواختی از نواخت همچون واج برای ایجاد جفت‌های کمینهٔ واژگانی استفاده می‌شود (Gussenhoven & Jacobs 2017: 148-174؛ Ladefoged & Johnson 2015: 264-270). همچنین در مطالعات مربوط به رده‌شناختی زبان‌ها نیز شرط اصلی و حتی تنها شرط برای اینکه زبانی در زمرهٔ زبان‌های نواختی قرار بگیرد، این است که نواخت در آن زبان‌ها بین اقلام واژگانی تمایز بگذارد (Gordon 2016: 219; Maddieson 2013). در فارسی هیچ جفت کمینهٔ واژگانی وجود ندارد که صرفاً بر اساس تفاوت نواخت شکل گرفته باشد، اما نویسنده بر اساس مقاله‌ای از هایمن (۲۰۱۶) که در آن از دو دسته زبان‌های نواختیِ واژگانی (lexical tone languages) و زبان‌های نواختیِ دستوری (grammatical tone languages) سخن به میان آمده، زبان فارسی را ذیل زبان‌های دستهٔ اخیر قرار داده است. طبق دسته‌بندی هایمن، زبان‌های نواختیِ واژگانی به زبان‌هایی اطلاق می‌شود که نواخت در آنها باعث شکل‌گیری جفت‌های کمینهٔ واژگانی بشود، اما زبان‌های نواختیِ دستوری زبان‌هایی هستند که در آنها از نواخت برای ایجاد مفاهیم دستوری استفاده می‌شود. هایمن تصریح می‌کند که:

> زبان‌هایی مانند سومالیایی و چیمواینی از نواخت‌های خود روی محور هم‌نشینی استفاده می‌کنند؛ یعنی در این زبان‌ها دستور زبان تعیین می‌کند که نواخت بالا (H tone) در چه مواضعی از واژه یا گروه قرار بگیرد (Hyman 2016: 6).

هایمن خود تأکید می‌کند که:

> غالباً این نواخت‌ها را با تأکید زیروبمی (pitch accent) یکی می‌دانند (ibid).

یعنی به تصریح خود وی، این پدیده در زبان‌های سومالیایی و چیموینی شباهت زیادی به آهنگ (intonation) دارد، زیرا باعث ایجاد جفت‌های کمینهٔ واژگانی نمی‌شود. جالب است که پیش از هایمن، بانتی[1] (۱۹۸۸) نیز در تحقیق مفصّلی دربارهٔ زبان سومالیایی، این زبان را صریحاً زبانی غیرنواختی و دارای تأکید زیروبمی نامیده بوده است. توجه شود که هایمن در کلِّ مقالهٔ کوتاهش تنها دو بار از زبان سومالیایی نام برده و بی آنکه حتی شاهدی از این زبان به دست دهد، صرفاً به تذکر همین نکته اکتفا کرده است که این زبان از معدود زبان‌های نواختی است که فاقد نواخت واژگانی و دارای نواخت دستوری است. این همه به‌خوبی نشان می‌دهد که اولاً در نواختی بودن زبان سومالیایی نه‌تنها اتفاق نظری بین صاحب‌نظران وجود ندارد، بلکه غالباً آن را زبانی غیرنواختی می‌دانند، و ثانیاً زبانی با چنین ویژگی‌های نواختی نادر و کمیابی، آن هم در منطقه‌ای از جهان که محلّ تجمع انبوه زبان‌های نواختی است، مطلقاً نمی‌تواند زبان مناسبی برای مقایسه با زبان فارسی باشد. در هرحال، چنان‌که می‌بینیم، در اینجا نیز اظهارات نویسنده دربارهٔ نواختی بودن زبان فارسی از قطعیت چندانی برخوردار نیست، مضافاً اینکه شواهد بیشتری دال بر غیرنواختی بودن و حتی تکیه‌ای ـ تأکیدی بودن زبان فارسی وجود دارد که در بخش‌های بعد به آنها خواهیم پرداخت.

۴ فصل ۲: تأکید در فارسی قابل حذف است (ص ۱۳-۶۹)

نویسنده در بخش نخست این فصل با طرح برخی استدلال‌های واجی، و در بخش دوم آن با انجام یک بررسی مفصّل آزمایشگاهی می‌کوشد ثابت کند که حوزهٔ عملکرد برجستگی در فارسی نه واژهٔ واجی بلکه واژهٔ صرفی است. می‌دانیم که در زبان‌شناسی کراراً از اصطلاحاتی همچون «کلمهٔ واژگانی» (lexeme) و «صورت واژه» (word form) و «واژهٔ واجی» (phonological word) در معانی نسبتاً مشخص و دقیقی استفاده می‌شود، اما در رسالهٔ حاضر از اصطلاح «واژهٔ صرفی» (morphological word) استفاده شده است که تا جایی که بنده می‌دانم، پیش از این در معنایی که نویسنده به کار برده، در جایی به کار نرفته است. مثلاً

1. G. Banti

نوربخش و بی‌جن‌خان (۱۳۸۵) واژهٔ صرفی (یا واژهٔ صرفی ـ نحوی) را پایین‌ترین سطح در نمودارهای درختی نحوی دانسته‌اند، اما چنان‌که خواهیم دید تعریف نویسنده از واژهٔ صرفی لزوماً منطبق با تعریف فوق نیست. نویسنده معتقد است که حوزهٔ عملکرد برجستگیِ آوایی در زبان فارسی نه واژهٔ واجی بلکه واژهٔ صرفی است، و تلویحاً متذکر می‌شود که به تعداد واژه‌های صرفی در هر واژه یا گروه یا بند، برجستگی یا همان تأکید وجود دارد. البته نویسنده گاه از اصطلاح دیگر «واژهٔ صرفی ـ نحوی» (morphosyntactic word) نیز استفاده کرده است (مثلاً ص ۱۱۰، سطر ۴)، بی آنکه توضیح دهد آیا «واژهٔ صرفی ـ نحوی» معادل دیگری برای «واژهٔ صرفی» است، یا بین آنها تفاوت وجود دارد. به‌علت اهمیت مفهوم واژهٔ صرفی در این اثر، لازم بود نویسنده بخش مستقلی از کار خود را به تعریف این مفهوم اختصاص می‌داد و حدود و ثغور و انواع آن را دقیقاً مشخص می‌کرد. درمجموع، می‌توان گفت که منظور نویسنده از واژهٔ صرفی، هر واژه یا زنجیره‌ای از واژه‌هاست که اولاً فقط و فقط یک تأکید یا برجستگی داشته باشد، ثانیاً دارای نقش نحوی مشخصی، همچون فاعل یا مفعول و غیره در جمله یا گروه باشد، و ثالثاً قواعد صرفی (inflectional rules) زبان با آنها به‌مثابهٔ یک واحد مستقل (single unit) برخورد کنند (ص ۱۴). در ادامه هر کجا اصطلاح «واژهٔ صرفی» منطبق بر تعریف فوق نباشد، تصریح خواهیم کرد.

چنان‌که گفتیم، به باور نویسنده، زبان فارسی اصولاً فاقد تکیهٔ واژه است و آنچه به‌صورت برجستگی در این زبان ظاهر می‌شود، از نوع برجستگی تأکید است که آن هم ربطی به ساخت وزنی و سازه‌های گوناگون نوایی ندارد، بلکه نواختی است که توزیعش در کنترل حوزهٔ نحو زبان است.[۱] حال به بررسی استدلال‌های نویسنده در تعیین نوع و حوزهٔ عملکرد تأکید در فارسی می‌پردازیم. کهنمویی‌پور (۲۰۰۳؛ ۲۰۱۸) و نوربخش و بی‌جن‌خان (۱۳۸۵) واژهٔ واجی را قلمروِ اعمالِ تکیهٔ واژگانی دانسته و تصریح کرده‌اند که تکیه در

۱. نویسنده صرفاً در پانوشت صفحهٔ ۱۴ فهرست نواخت‌های زبان فارسی را به اختصار بسیار و به شرح زیر در اختیار اختیار می‌گذارد: تأکید (H)؛ نواخت مرزنمای L% برای جمله‌های خبری و سؤالی و نواخت مرزنمای H% (L) برای سؤال‌های آری یا خیر. البته در این زمینه فهرست‌های مفصّل‌تری هم عرضه شده است (مثلاً اسلامی ۱۳۷۹: ۴۵-۵۰؛ Sadat-Tehrani 2007) که نویسنده نه به آنها پرداخته و نه متذکر آنها شده است.

واژه‌های بسیط و مشتق و مرکّب همواره بر روی آخرین هجای واژه قرار می‌گیرد. اما نویسنده بدون معرفی و نقد آرای آنان، و بی هیچ استدلالی، متذکر می‌شود که روشن‌ترین سرنخ برای تعیین واژهٔ واجی در زبان فارسی هجابندی (syllabification) است؛ به این معنا که اصل آغازهٔ بیشینه (Maximum Onset Principle= MOP) صرفاً در حوزهٔ واژهٔ واجی صورت می‌گیرد و بس. وی اسم مرکّب «دخترعمه» را شاهد می‌آورد که بنا به تحلیل وی مرکّب از یک و فقط یک واژهٔ صرفی، اما مرکّب از دو واژهٔ واجی است (ص ۱۵) (ω در بازنمایی زیر مبیّن واژهٔ واجی یا phonological word است):

$(doxtar)_{\omega}\ (am'me)_{\omega}$

وی بحث می‌کند که با استناد به مفهومی چون واژهٔ واجی نمی‌توان محل برجستگی را در اسم مرکّب «دخترعمه» توضیح داد، بلکه برای این کار باید به مفهومِ واژهٔ صرفی متوسل شد، زیرا ترکیب فوق از دو واژهٔ واجی تشکیل شده است که یکی از آنها (دختر) بدون برجستگی و دومی (عمه) دارای برجستگی است، اما واژهٔ مرکّبِ «دخترعمه» یک واژهٔ صرفی است که یک تکیه هم بیشتر نمی‌گیرد؛ یعنی مسئلهٔ برجستگی نه به واژهٔ واجی بلکه به واژهٔ صرفی مربوط می‌شود. وی تصریح می‌کند که «محل برجستگی تأکید در فارسی همواره روی لبهٔ سمت راستی واژهٔ صرفی است و واژهٔ واجی در این میان هیچ نقشی در تعیین محل تأکید ندارد» (همان‌جا).

اما بر این استدلال او دو ایراد وارد است: اول اینکه چرا باید اسم مرکّب «دخترعمه» را دو واژهٔ واجی در نظر بگیریم و چرا نباید مانند کهنمویی‌پور (۲۰۰۳) و نوربخش و بی‌جن‌خان (۱۳۸۵) آن را یک واژهٔ واجی بدانیم که دارای یک تکیه است و بس:

$(doxtar\ am'me)_{\omega}$

دوم اینکه حتی بنا به معیار و سرنخی هم که نویسنده خود برای تعیین حوزهٔ واژهٔ واجی به دست داده است، یعنی بر اساس هجابندی، باز «دخترعمه» یک واژهٔ واجی محسوب می‌شود نه دو تا، زیرا هجابندی در کل این ترکیب عملاً با رعایت اصل هستهٔ آغازهٔ بیشینه صورت می‌گیرد (فاصلهٔ بین هجاها را با نقطه نمایش داده‌ایم و محل رعایت اصل آغازهٔ

بیشینه را سیاه کرده‌ایم):

$(\text{dox.}\mathbf{ta.ra}\text{m. 'me})_{\omega}$

در واقع، هر تلفظ دیگری جز آنچه در بالا آورده‌ایم، برای فارسی‌زبانان بسیار تصنعی و غیرطبیعی خواهد بود. استدلال دیگر نویسنده برای اثبات اینکه حوزهٔ عملکرد برجستگی نه واژهٔ واجی بلکه واژهٔ صرفی است، این است که طول یا اندازهٔ واژهٔ صرفی هیچ تأثیری در محلِ برجستگی تأکید ندارد، اما در مورد واژهٔ واجی چنین نیست. مثلاً وی از صورت‌های مضاعف‌سازی‌شدهٔ (reduplicated) بلندی سخن به میان می‌آورد که مرکّب از یک واژهٔ صرفی ولی مشتمل بر چند واژهٔ واجی هستند. به باور وی، مثلاً صورت مضاعف‌سازی‌شدهٔ «دخترعمه‌مُخترعمه»، مرکّب از یک تأکید و یک و فقط یک واژهٔ صرفی، اما مرکّب از چهار واژهٔ واجی است؛ چیزی مانند بازنمایی زیر:

$(\text{doxtar})_{\omega}\ (\text{amme})_{\omega}\ (\text{moxtar})_{\omega}\ (\text{am'me})_{\omega}$

یعنی باز واژهٔ واجی حوزهٔ مناسبی برای تعیین محل برجستگی محسوب نمی‌شود و به جای آن باید واژهٔ صرفی را حوزهٔ عملکرد برجستگی تأکید دانست. اما به این استدلال نویسنده هم همان ایرادهای قبلی وارد است: اول اینکه، چرا نباید ترکیب «دخترعمه‌مخترعمه» را به اعتبار دارا بودن یک تکیه، یک واژهٔ واجی در نظر بگیریم و نه چهارتا؟

$(\text{doxtar amme moxtar am'me})_{\omega}$

و دوم اینکه، باز بنا به همان سرنخ هجابندی، که نویسنده خود برای تعیین حوزهٔ واژهٔ واجی به دست داده است، ترکیب فوق نیز یک واژهٔ واجی محسوب می‌شود و نه چهارتا، زیرا کلِّ این ترکیب، حوزهٔ عملکرد اصل آغازهٔ بیشینه است:

$(\text{dox.ta.}\mathbf{r\ am}\text{.me. mox.ta.}\mathbf{r\ a}\text{m.'me})_{\omega}$

نویسنده در ادامهٔ استدلال‌های خود به بحث دربارهٔ جفت‌های کمینهٔ «وانت» (= ماشین /va'net/) و «وانت» (= وانِ حمّامِ تو /'vanet/) روی می‌آورد. به باور وی هر دوی آنها واژهٔ واجی هستند، اما چون یکی از آنها دارای برجستگی در هجای پایانی و دیگری در هجای آغازی است، پس واژهٔ واجی را نمی‌توان حوزهٔ مناسبی برای تعیین وضع برجستگی دانست. او خود /va'net/ را یک واژهٔ صرفی و /'van+et/ را یک «واژهٔ صرفی+ واژه‌بست» می‌نامد و

به این ترتیب مسئله را حل می‌کند، چون حالا دیگر در هر دو موردِ فوق برجستگی تأکید بر روی هجای پایانیِ واژهٔ صرفی قرار می‌گیرد. اما در اینجا هم باید توجه داشت که نوربخش و بی‌جن‌خان (۱۳۸۵) هیچ‌کدام /'van+et/ را یک واژهٔ واجی در نظر نگرفته‌اند، بلکه آن را به‌شکل واژهٔ واجی بعلاوهٔ واژه‌بست تحلیل کرده‌اند. نوربخش و بی‌جن‌خان (۱۳۸۵) مواردی چون مورد اخیر را گروه واژه‌بست (Clitic Group= CG) نامیده‌اند و مطابق تحلیل خود آن را مرکّب از دو واژهٔ واجی دانسته‌اند و تصریح کرده‌اند که در هر گروه واژه‌بست، خود واژه‌بست‌ها هیچ‌گاه تکیه نمی‌گیرند. پس در این معنا باز هم می‌توان واژهٔ واجی را حوزهٔ عملکرد تکیه دانست:

$$(('van)_{\omega}(et)_{\omega})_{CG}$$

نویسنده متذکر می‌شود که در زبان‌های دارای تکیهٔ واژگانی، علاوه‌بر بسامد پایه، ویژگی‌های دیگری چون دیرش و شدت و طنین هم در ایجاد تکیهٔ واژگانی نقش دارند و دیگر اینکه در این زبان‌ها تکیه در برخی از بافت‌های خاصِ آهنگی از حیث بسامد پایه تضعیف می‌شود، اما همواره نشانی از آن ویژگی‌های دیگرش را حفظ می‌کند. نویسنده در مورد زبان فارسی تصریح می‌کند که کاهش فورمانت صفر در سازه‌های پساکانونی (post-focal) به حدی است که دیگر هیچ نشانی از تکیه در آن موضع برجای نمی‌ماند و به باور وی اینکه برجستگی در چنین بافتی قابل حذف است، به این دلیل است که زبان فارسی زبانی فاقد تکیهٔ واژگانی است.

پیش از بررسی ادامهٔ کارِ نویسنده، تذکر چند نکته دربارهٔ اظهارات فوق لازم است. در مورد تأثیر کانون بر برجستگیِ سازه‌های پساکانونی تاکنون تحقیقات آزمایشگاهی فراوانی صورت گرفته است (مثلاً اسلامی ۱۳۷۹: ۲۵-۲۵؛ Sadat- 2007; Scarborough 2007; Taheri-Ardali & Xu 2012; Abolhasanizadeh et al. 2012; Tehrani؛ صادقی ۱۳۹۷: ۶۲-۶۳). اما جالب است که نتایج حاصل از این مطالعات مطلقاً یکسان نبوده است. مثلاً اسلامی و سادات تهرانی به این نتیجه رسیده‌اند که اقلام پساکانونی چنان برجستگی خود را از دست می‌دهند که جفت‌های کمینهٔ پساکانونی که تفاوتشان فقط در محل برجستگی‌شان است،

کاملاً شبیه به هم می‌شوند، اما ابوالحسنی‌زاده و دیگران و نیز صادقی به این نتیجه رسیده‌اند که سازه‌های پساکانونی بخشی از برجستگی خود را حفظ می‌کنند و در نتیجه جفت‌های کمینهٔ تکیه‌ای در موقعیت پساکانونی به طور کامل شبیه به هم نمی‌شوند. نکتهٔ جالب‌تر اینکه اسلامی و صادقی که هر کدام به نتایج متفاوتی دربارهٔ اندازهٔ برجستگی در سازه‌های پساکانونی دست یافته‌اند، زبان فارسی را زبانی تکیه‌ای ـ تأکیدی می‌دانند و قائل به وجود تکیهٔ واژگانی در آن هستند، اما ابوالحسنی‌زاده و دیگران که به این نتیجه رسیده‌اند که سازه‌های پساکانونی برخی از برجستگی خود را حفظ می‌کنند، زبان فارسی را زبانی غیرتکیه‌ای ـ تأکیدی می‌دانند. این همه بدان معناست که صرفاً بر اساس مطالعات و نتایج صوت‌شناختی نمی‌توان به‌قطعیت دربارهٔ ویژگی‌های واجی زبان اظهار نظر کرد.

باری چنان‌که دیدیم، نویسنده نتیجهٔ بررسی‌های آزمایشگاهی ابوالحسنی‌زاده و دیگران (۲۰۱۲) را در مورد ماهیت صوت‌شناختی برجستگی کلمات فارسی، به‌رغم ضعف آشکار روش‌شناختی آن، به طور کامل پذیرفته است، اما نسبت به نتیجهٔ بررسی‌های آزمایشگاهی آنان در مورد وضعیت برجستگی سازه‌های پساکانونی به دیدهٔ تردید نگریسته و کوشیده است تا خود یک بار دیگر آزمایش آنان را به شیوه‌ای دقیق‌تر تکرار کند. او واژهٔ واجی «تابش /ta’beʃ/» (اسم خاص)، و گروه واژه‌بستِ «تابش /’tabeʃ/» (= تابِ او) را در جای خالی در جملهٔ حاملِ «[اون]کانون ... ـه» قرار داده است (عنصر کانونی‌شده را سیاه کرده‌ایم):

un ta’beʃ-e (اون تابـشه)
un ’tabeʃ-e (اون **تا**بشه)

و پس از انجام دو آزمایش بسیار مفصّل تولیدی و ادراکی به این نتیجه رسیده است که کلمات فوق در بافت پساکانونی مورد نظر چنان دچار تأکیدزدایی (deaccentuation) می‌شوند که دو واژهٔ /ta’beʃ/ و /’tabeʃ/ در بافت مورد نظر عیناً هم‌آوا و یکی می‌شوند:

un tabeʃ-e (اون تابشه)

به نظر بنده شیوهٔ ارزیابی و محاسبهٔ نویسنده در این مورد بسیار دقیق‌تر از شیوهٔ ابوالحسنی‌زاده و دیگران (۲۰۱۲) بوده است، اما واقعیت این است که چه منحنی زیروبمی

در موقعیت پساکانونی به‌طور کامل خنثی بشود و چه نشود، صرفاً بر اساس این عامل نمی‌توان به‌قطعیت نظر داد که این زبان دارای تکیهٔ واژگانی هست یا خیر. برای اثبات چنین مهمی، در کنار بررسی‌های دقیق آزمایشگاهی و صوت‌شناختی، به استدلال‌های واج‌شناختی نیز نیازمندیم.

۵ فصل ۳: نغمهٔ فارسی نواختی است وابسته به نحو (ص ۷۱-۱۱۴)

نویسنده در ابتدای این فصل مجدداً تصریح می‌کند که اولاً برخلاف نظر پژوهشگرانی چون فرگوسن (۱۹۵۷) و لازار[1] (۱۹۹۲)، برجستگی موجود در لغات فارسی نه تکیهٔ واژه بلکه تأکید است، ثانیاً این تأکید از حیث واج‌شناختی مرکّب از یک نواخت بالا است، و ثالثاً وقوع این نواخت در واژگان و در گروه‌های نحوی نه امری واژگانی، بلکه اساساً امری پساواژگانی و منوط به نحو زبان است. وی همچنین تصریح می‌کند که این برجستگی هیچ ربطی به گروه‌بندی‌های نوایی (prosodic phrasing) ندارد، و در این فصل می‌کوشد تا برای اثبات آرای خود دست به چند استدلال دیگر بزند. او متذکر می‌شود که رفتار نامتقارن تأکید در مورد اسم‌ها و افعال صرف‌شده و نیز تنوعِ برجستگی‌های روساختی در صورت‌های واژه‌بستی سبب شده است تا برخی پژوهشگران، نظام تأکید فارسی را حساس به مقوله‌های واژگانی و نوایی بدانند، اما به نظر وی واقعیت این است که این عوامل هیچ نقشی در تعیین محل تأکید در فارسی ندارند. وی توضیح می‌دهد که واژه‌بست‌ها هیچ‌گاه دارای برجستگی تأکید نمی‌شوند و برجستگی تأکید در افعال دارای پیشوندهای وجه و جنبه و نفی نیز همواره روی دورترین پیشوند نسبت به هسته قرار می‌گیرد (ص ۷۴-۷۹). می‌دانیم که اسلامی در رسالهٔ دکتری خود (۱۳۷۹) بدین نکته رسیده و از آن تحت عنوان «اصل هسته‌گریزی» (Head Avoidance Principle= HAP) یاد کرده بود. لازم بود در اینجا نویسنده، ضمن معرفی و نقد کار اسلامی، به تفاوت دیدگاه خودش با دیدگاه او اشاره می‌کرد.

کهنمویی‌پور (۲۰۰۳) معتقد است که حوزه‌های نوایی (prosodic domains) از

1.G. Lazard

ساخت‌های صرفی ـ نحوی مشتق می‌شوند و بر هر یک از سطوح واژهٔ واجی و گروه واجی و غیره، قواعد تکیهٔ متفاوتی اعمال می‌شود، اما به باور نویسنده تحلیلی که کهنمویی‌پور از وضع تکیه در افعال صرف‌شده به دست می‌دهد، دارای این ایراد است که در آن اجزائی از زبان، که مطلقاً تکیه نمی‌گیرند، درزمرهٔ واژه‌های واجی محسوب می‌شوند؛ مثلاً شناسهٔ فاعلی اول شخص مفرد «am-» در «می‌روم» در تحلیل کهنمویی‌پور یک واژهٔ واجی در نظر گرفته شده است (P در بازنمایی زیر مبیّن گروه واجی یا phonological phrase است):

$((\text{'mi})_{\omega}(\text{rav})_{\omega}(\text{am})_{\omega})_{P}$

این ایراد، البته نه فقط به کهنمویی‌پور، بلکه به کلِ نظریهٔ واج‌شناسی نوایی، یا دست کم به روایت نخست نسپور و فوگل (۱۹۸۶) از این نظریه وارد است. در واقع، یکی از مهم‌ترین علل انتشار ویرایش دوم کتاب واج‌شناسی نوایی (Nespor & Vogel 2007) این بود که به چنین نواقص و ایرادهایی پرداخته شود و در مورد آنها تصمیم گرفته شود، اما متأسفانه غالب پژوهشگران ما صرفاً از ویراست نخست این اثر (۱۹۸۶) بهره برده و از ویراست دوم آن، و مخصوصاً پیشگفتار فاضلانهٔ آن ویراست در صفحات xiii-xxx، غفلت کرده‌اند. باری، نویسنده با تصریح مجدد این نکته که تأکید در فارسی اساساً دارای ماهیتی غیرنوایی (non-prosodic) است، باز متذکر می‌شود که برای تعیین حدود واژهٔ واجی در فارسی، برجستگی تأکید مطلقاً سرنخ مناسبی نیست و به جای آن باید از هجابندی و اصل آغازهٔ بیشینه استفاده کرد، و دیگر اینکه تعمیم‌های مرتبط با توزیعِ برجستگی تأکید در فارسی هیچ ربطی به واژهٔ واجی ندارد و حوزهٔ برجستگی تأکید در این زبان صرفاً به واژهٔ صرفی مرتبط است. به باور وی، موارد عدم انطباق مرزهای واژهٔ واجی با واژهٔ صرفی، مخصوصاً در صورت‌های مرکّب و واژه‌بستی، به‌خوبی نشان می‌دهد که برجستگی تأکید به کناره‌های واژهٔ صرفی حساس است و نسبت به کناره‌های واژهٔ واجی کور است (ص ۷۹-۸۰). وی همچنین تصریح می‌کند که تفاوت برجستگی تأکید در اسم‌ها و فعل‌های صرف‌شده، ریشه در تفاوت صرفی ـ نحوی آنها و تعداد واژه‌های صرفی درون آنها دارد. اسم‌ها در هجای پایانی خود دارای برجستگی تأکید هستند، زیرا صرف نظر از تعداد واژه‌های واجی خود معادل یک و فقط یک

واژهٔ صرفی یا ستاک می‌باشند، اما افعال صرف‌شده شامل بیش از یک واژهٔ واجی هستند (ستاک + وندهای تصریفی) و در این معنا همواره در نخستین واژهٔ صرفی خود دارای برجستگی تأکید هستند (ص ۸۰). مثلاً وی از جفتِ کمینهٔ تأکیدی «سبزی /sab'zi/ (=گیاه)» و «سبزی /'sabzi/ (= تو سبزی)» یاد می‌کند که به باور او هر دو واژهٔ واجی هستند، اما اولی واژهٔ صرفی و دومی واژهٔ صرفی بعلاوهٔ واژه‌بست است. همان‌طور که قبلاً گفتیم، نوربخش و بی‌جن‌خان (۱۳۸۵) و بی‌جن‌خان (۱۳۹۲) مواردی چون /'sabzi/ (= تو سبزی)» را گروه واژه‌بستی مرکّب از دو واژهٔ واجی دانسته‌اند و این نکته از نظر نویسنده دور بوده است:

$(('sabz)_{\omega}(i)_{\omega})_{CG}$

در هرحال، همان‌طور که گفتیم، ایراد نویسنده به واج‌شناسی نوایی (Nespor & Vogel 1986) وارد است، زیرا در بازنمایی فوق، واژه‌بستِ (i) که هیچ‌گاه تکیه نمی‌گیرد، در مقام یک واژهٔ واجی در نظر گرفته شده است، اما معیار خود نویسنده هم برای تعیین حدود واژهٔ واجی در فارسی چندان صحیح نیست، زیرا اگر بپذیریم که هجابندی یا اصل آغازهٔ بیشینه قلمرو واژهٔ واجی را تعیین می‌کند، در این صورت خلاف آنچه نویسنده در بالا آورده، «سبزی /'sabzi/» (= تو سبزی) نیز نه دو واژهٔ واجی، بلکه یک واژهٔ واجی محسوب می‌شود، زیرا قلمرو هجابندی اجباری است:

'sa**b.zi**

اما نویسنده در ادامهٔ استدلال‌هایش مبنی بر اینکه واژهٔ واجی نقشی در تعیین محل تکیه ندارد و برجستگی تأکید فقط به واژهٔ صرفی حساس است، استدلال‌های دیگری را مطرح می‌سازد که توجه به آنها ضروری است. مثلاً وی به تبعیت از وحیدیان کامیار (۱۳۷۹: ۳۶) متذکر می‌شود در زبان فارسی واژه‌های نقشیِ (function word) بسیاری چون حروف اضافه و ادات وجهی وجود دارند که گرچه واژهٔ واجی هستند، اما تکیه نمی‌گیرند (نیز ← Hosseini 2013: 133). مثلاً وی بسته به اینکه حرف اضافهٔ «از» به صورت واژه‌بست تلفظ بشود یا خیر، سه خوانش را برای جملهٔ «من از علی گرفتم» پیشنهاد می‌کند (ص ۸۲):

a. (’man)$_{\omega}$ (a.za. ’li)$_{\omega}$ (ge.’ref.tam)$_{\omega}$
b. (’ma.naz)$_{\omega}$ (a.’li)$_{\omega}$ (ge.’ref.tam)$_{\omega}$
c. (’man)$_{\omega}$ (az)$_{\omega}$ (a.’li)$_{\omega}$ (ge.’ref.tam)$_{\omega}$

وی تصریح می‌کند که در خوانش جملهٔ (c) در بالا، حرف اضافهٔ «از» یک واژهٔ واجی، اما فاقد تکیه است. اما به نظر بنده اگر جمله‌ای مانند جملهٔ (c) اصلاً ادا بشود، آنچه آن را از دو جملهٔ دیگر متمایز می‌کند، صرفاً به همین تکیه‌بر بودن واژهٔ «از» در آن مربوط می‌شود و البته به بی‌تکیه بودن خوانش واژه‌بستیِ «از» در دو جملهٔ دیگر (← اسلامی ۱۳۷۹: ۸۴). یا نویسنده به مثال مشابه دیگری در مورد قید «هم» در جملهٔ «امیر هم اومد» اشاره می‌کند و متذکر می‌شود که بسته به واژه‌بست بودن یا نبودنِ «هم»، دو خوانش متفاوت از این جمله وجود دارد (ص۸۳):

a. (a.’mi.ram)$_{\omega}$ (um’ad)$_{\omega}$
b. (a.’mir)$_{\omega}$ (ham)$_{\omega}$ (u.’mad)$_{\omega}$

او باز متذکر می‌شود گرچه «هم» در جملهٔ (b) فاقد تکیه است، یک واژهٔ واجی است. در اینجا نیز به نظر بنده «هم» قطعاً دارای تکیهٔ واژگانی است و اصلاً تفاوت خوانش دو جملهٔ فوق در این است که در جملهٔ (a) «ـَم» واژه‌بست و در نتیجه بی‌تکیه است، اما در جملهٔ (b) «هم» واژهٔ واجی و در نتیجه تکیه‌بر است. در واقع، باید پرسید اصلاً چگونه می‌توان «هم» را در جملهٔ (b) بدون تکیه قرائت کرد؟ نویسنده برای نمایش «هم» در حالت تکیه‌بر، جملهٔ «امیر هم اومد هم رفت» را مثال می‌زند که در آن هر دو «هم» تکیه گرفته است. به نظر بنده در جملهٔ اخیر هر دو «هم» در حرفِ ربطِ هم‌پایه‌سازِ «هم... هم...» دارای تکیه هستند، اما به علت ساخت آهنگی خاصی که دارند، علاوه بر تکیهٔ واژه دارای تأکید یا تکیهٔ زیروبمی نیز می‌باشند. نویسنده همچنین واژهٔ «گرداب» را یک واژهٔ واجی می‌داند (ص ۸۴)، زیرا اصل آغازهٔ بیشینه در آن رعایت می‌شود (/ge**r.d**ab/)، اما ترکیب «هیجان‌انگیز» و نیز صورت مضاعف‌سازی‌شدهٔ «هیجان‌انگیزمیجان‌انگیز» را به ترتیب مرکّب از دو و چهار واژهٔ واجی و فقط یک واژهٔ صرفی قلمداد می‌کند، زیرا اصل آغازهٔ بیشینه در آن رعایت نمی‌شود (همان‌جا). اولاً اصل آغازهٔ بیشینه در هر دو صورت فوق مراعات می‌شود، بنابراین طبق شرط

خود نویسنده، هر کدام از آن دو یک واژهٔ واجی محسوب می‌شود.

ha.ja.d͡ʒ**a.nan**.giz
ha.ja.d͡ʒ**a.nan**.giz.ma.ja.d͡ʒ**a.nan**.giz

ثانیاً کهنمویی‌پور (۲۰۰۳) و نوربخش و بی‌جن‌خان (۱۳۸۵) و بی‌جن‌خان (۱۳۹۲) نیز چنین مواردی را به‌صراحت دارای یک تکیه و در نتیجه متشکل از یک واژهٔ واجی دانسته‌اند و لازم بود نویسنده به این نکته هم اشاره می‌کرد و نظر آنان را مورد نقد و بررسی قرار می‌داد.

نویسنده جملهٔ «تند کتاب می‌خونم» را مرکّب از سه واژهٔ واجی دانسته است که در آن فقط یک تأکید روی واژهٔ «تند» قرار دارد (ص ۸۷). به باور وی، در گروه‌های فعلی (verb phrases) فقط آخرین هجای اولین واژهٔ صرفی دارای تأکید هستند، اما اولاً وی هیچ توضیح نمی‌دهد که چگونه به چنین اصلی رسیده است، و ثانیاً تکلیف واژه‌های دیگر در این جمله (یعنی «تند» و «می‌خونم») را روشن نمی‌کند. آیا آنها هم به‌رغم اینکه تأکید نمی‌گیرند، واژهٔ صرفی هستند؟ و اگر نیستند پس چه هستند؟ یا آیا گروه فعلی «تند کتاب می‌خونم» که به‌زعم او فقط یک تأکید می‌گیرد، یک واژهٔ صرفی واحد است؟ همچنین توجه شود که طبق اصلی که نویسنده مطرح ساخته است، جملهٔ بلندی چون «سریع از خانهٔ خودشان به خانهٔ دوستش رفت» نیز باید دارای فقط یک برجستگی بر روی هجای دوم واژهٔ «سریع» باشد! واقعیت این است که جملهٔ فوق را تنها زمانی می‌توان با یک برجستگی ادا کرد که آن را با اثر فرایند اسم‌گردانی (nominalization) مبدّل به اسم کنیم و برجستگی را به روی هجای پایانی‌اش («رفت») منتقل کنیم. مثلاً در جملهٔ زیر که کل آن جمله مبدّل به اسم شده است:

«سریع از خانهٔ خودشان به خانهٔ دوستش **رفت**» یعنی چه!

در هرحال، به نظر بنده این تلقی نویسنده از وضع برجستگی در گروه‌های فعلی مطلقاً صحیح نیست و اصلاً بحث دربارهٔ برجستگی در این موارد یا باید در چهارچوب انواع سازه‌های نوایی صورت بگیرد یا در چهارچوب الگوهای آهنگ.

نویسنده سپس برای اثبات این نظر که قلمرو اصلی تأکید صرفاً به نحو مربوط می‌شود (ص۹۰)، شواهدی را مطرح می‌کند که بنده متوجه ارتباطشان با ادعای وی نشدم. مثلاً او از

فرایند اسم‌گردانی سخن به میان می‌آورد که طی آن یک گروه نحوی یا حتی یک بند را می‌توان مبدّل به اسم یا صفت کرد. وی تصریح می‌کند که عبارت‌های اسم‌گردانی‌شده به‌رغم پیچیدگی و طولشان، تنها یک برجستگی تأکید روی هجای پایانی خود می‌گیرند و مبدّل به یک واژهٔ صرفی می‌شوند. مثلاً جملهٔ «سگِ سیاهِ گنده کتاب می‌خونه» دارای چهار برجستگی تأکید است (علامت «=» در علائم رسالهٔ حاضر مبیّن واژه‌بست، و علامت «–» مبیّن وند است):

’sag=e si’ah=e gon’de ket’ab mi-xune

وی سپس به‌درستی ادامه می‌دهد که همین جمله پس از اسم‌گردانی دارای فقط یک تأکید روی هجای پایانی‌اش (ne-) خواهد بود (مثلاً در جملهٔ «تو فیلمِ سگ سیاه گنده کتاب می‌خونه رو دیدی؟»[۱]). وی نهایتاً از این توضیحات نتیجه می‌گیرد که قاعدهٔ برجستگی تأکید نسبت به ساخت درونی عبارتِ اسم‌گردانی‌شده (یعنی: «سگ سیاه گنده کتاب می‌خونه») کور است و هجای پایانیِ کل عبارت را در مقام واژهٔ صرفی، مثلاً اسم، برجسته می‌کند. به نظر بنده، اولاً، توضیحات فوق نشان می‌دهد که تکیه سرنخ اصلی برای تعیین حدود و ثغور واژهٔ واجی است و آنچه نویسنده واژهٔ صرفی نامیده، یک واژهٔ واجی نیز هست. ثانیاً، بر اساس آنچه گذشت، نمی‌توان نتیجه گرفت که «قلمرو اصلی برجستگی تأکید صرفاً به نحو مربوط می‌شود» (ص۹۰)، بلکه برعکس فقط می‌توان به این نتیجه رسید که قلمرو اصلی تکیه چیزی جز واژهٔ واجی نیست، حال چه یک واژهٔ واجی موجود در واژگان به معنای فرهنگ لغت باشد، و چه واژه‌ای واجی که با فرایند اسم‌گردانی پدید آمده باشد و در هیچ فرهنگ لغتی هم نگنجد.

نویسنده معتقد است که زبان فارسی دارای نوع خاصی از نواخت‌نمایی دستوری (grammatical tonal marking) است که طبقات صرفی گوناگون را نشانه‌گذاری می‌کند. او در اثبات این نظر از اسم‌واره‌های ندایی سخن به میان می‌آورد (ص۱۰۳-۱۰۴) و به‌تبع فرگوسن (۱۹۵۷) و وحیدیان کامیار (۱۳۷۹) تصریح می‌کند که اسم‌واره‌های ندایی دارای تأکید بر روی هجای آغازین خود هستند. باید توجه داشت که امروزه ثابت شده است که

۱. این جملهٔ مثال از بنده است.

این نظر اشتباه است و اسم‌واره‌های ندایی ضمن حفظ تکیهٔ پایانی خود، که در واقع همان تکیهٔ واژگانی است، دارای یک نواخت اولیه در هجای آغازین خود نیز هستند (اسلامی ۱۳۷۹: ۸۴؛ نیز اسلامی زیر چاپ). در واقع، اسم‌واره‌های ندایی بهتر از هر شاهد دیگری مؤید وجود تکیهٔ واژگانی در زبان فارسی هستند. برای درک بهتر این وضعیت فردی را در نظر بگیرید که نام او «ولی‌الله» است و دوستانش وی را به اختصار «ولی /va'li/» می‌خوانند. می‌دانیم که در فارسی یک حرف ربط «ولی» هم وجود دارد که استثنائاً در هجای آغازین خودش تکیه‌بر است: /'vali/. حال اگر اسم خاص «ولی» را به حالت ندایی تلفظ کنیم، خواهیم دید که صورتِ حاصل بسیار متفاوت با تلفظ حرف ربط «ولی» (/'vali/) خواهد بود. همان‌طور که گفتیم، اسم‌واره‌های ندایی دارای هیچ تکیه‌ای بر روی هجای آغازین خود نیستند، بلکه تکیهٔ آنها همچنان روی هجای پایانی‌شان قرار دارد و همچنین هجای آغازین آنها دارای یک نواخت بالاست.

۶ فصل ۴: اهمیت واژگان: «کر بودن» نسبت به تکیه (ص ۱۱۶-۱۴۰)

این بخش بی‌گمان یکی از خواندنی‌ترین و دقیق‌ترین بخش‌های رسالهٔ حاضر است که هم اطلاعات بسیاری دربارهٔ ساخت نوایی واژگان زبان فارسی به دست می‌دهد و هم خوانندگان را با شیوهٔ خاصی در بررسی تطبیقی برجستگی در واژگان زبان‌های گوناگون آشنا می‌سازد. نویسنده ابتدا توضیح می‌دهد که اهل هر زبانی فقط نسبت به اقلام آوایی خاصی، که در واژگان زبان خودشان وجود دارد، حساس هستند و آنها را، اعم از انواع واج‌ها تا انواع نواخت‌ها و ممیزه‌های زبرزنجیری دیگر، به‌خوبی درک می‌کنند و می‌شناسند. وی سپس از تحقیقات دانشمندانی یاد می‌کند که می‌کوشند تا با استفاده از شیوه‌های آزمایشگاهی گوناگونی، مانند «کارِ یادآوری ترتیب توالی» (Sequence Order Recall Task= SRT)، نشان دهند که چگونه اهل زبان آن دسته از تقابل‌های نوایی را، که در زبان خودشان وجود دارد، تشخیص می‌دهند، اما نسبت به تقابل‌هایی که در زبانشان موجود نیست، به اصطلاح «کر» (deaf) هستند (مثلاً Peperkamp et al. 2010; Dupoux et al. 2001; 2008). توضیح آنکه در شیوهٔ

بررسی موسوم به «کارِ یادآوری ترتیب توالی»، پژوهشگران زنجیره‌ای از لغات را، که بر اساس حضور یا عدم حضور متغیر خاصی در آنها شماره‌گذاری شده‌اند، به شنوندگان خود عرضه می‌دارند و از آنها می‌خواهند تا آنچه را می‌شنوند بلافاصله به یاد آورند و بر اساس آن شماره‌ها بازگو کنند. مثلاً دو واژهٔ برساخته مانند /numi’/ با شمارهٔ (۱)، و /nu’mi/ با شمارهٔ (۲) را به ترتیب زیر برای شنوندگان می‌خوانند:

nu’mi / nu’mi / ’numi

و سپس از آنها می‌خواهند تا ترتیب توالی این جفت کمینهٔ تکیه‌ای را بر اساس شماره‌های همراهشان بازگو کنند که در این مورد می‌شود: دو، دو، یک.

نویسنده در این بخش برای انجام آزمون «یادآوری ترتیب توالی»، تعداد ۱۵۰ گویشور را از پنج زبان فرانسوی، اندونزیایی، فارسی، هلندی و ژاپنی انتخاب کرده و آنان را به پنج گروه مساوی سی نفره تقسیم کرده، سپس زنجیره‌ای از لغات برساختهٔ دوهجایی را، که از حیث ویژگی‌های واژگانی گوناگون، من‌جمله محل برجستگی نوایی‌شان با هم تفاوت دارند، بر آنها عرضه داشته است. نتیجه در مورد تعیین محل برجستگی این اقلام بسیار جالب و معنادار بوده است؛ به این شرح که گویشوران زبان‌هایی چون هلندی و ژاپنی، که دارای تکیهٔ واژگانی غیرقابل پیش‌بینی هستند، در انجام «کار یادآوری ترتیب توالی» به‌خوبی و با موفقیت بسیار عمل کردند، اما در عوض گویشوران زبان‌هایی چون فرانسوی و اندونزیایی و فارسی، که یا فاقد تکیهٔ واژگانی هستند و یا محل برجستگی در واژه‌های زبانشان قابل پیش‌بینی است، در انجام این مهم موفق نبودند. نویسنده از بررسی‌های مفصّل و دقیق خود نتیجه می‌گیرد که «کر بودن» (deafness) نسبت به ممیزهٔ برجستگی در واژگان زبان، از ویژگی‌های گویشوران زبان‌هایی است که واژگانشان فاقد تکیه یا نواخت‌نمایی (tone marking) است.

بنده تردیدی در صحت محاسبات نویسنده و نتایج آوایی حاصل از کار وی ندارم، اما معتقدم باید نسبت به پذیرفتنِ نتیجه‌گیری نهایی او، مبنی بر اینکه زبان فارسی فاقد تکیهٔ واژگانی است، اندکی محتاط بود. واقعیت این است که «کر بودن» نسبت به ممیزهٔ برجستگی، فقط ویژگی گویشورانی نیست که زبانشان فاقد برجستگی واژگانی است، بلکه ویژگی

گویشورانی نیز هست که زبانشان دارای برجستگی واژگانیِ قابل پیش‌بینی و ثابت است. نویسنده خود به تحقیق مفصّلی اشاره کرده است که بر اساس «کار یادآوری ترتیب توالی» به بررسی عملکردِ گویشورانِ پنج زبانِ فرانسوی معیار، فرانسوی جنوب شرقی، فنلاندی، مجاری و لهستانی پرداخته است (Peperkamp et al. 2010). با نگاهی به این مقاله می‌بینیم که پژوهشگران درنهایت به این نتیجه رسیده‌اند که گویشوران اسپانیایی‌زبان، که زبانشان دارای تکیهٔ واژگانی غیرقابل پیش‌بینی است، به‌مراتب بهتر از گویشوران زبان‌هایی عمل کردند که زبانشان «دارای تکیهٔ قابل پیش‌بینی» است (ibid: 422). خلاصه اینکه بر اساس آزمون «کار یادآوری ترتیب توالی» نمی‌توان به‌سادگی بین زبان‌های دارای تکیهٔ قابل پیش‌بینی و زبان‌های فاقد تکیهٔ واژگانی تمایز نهاد. در این معنا کر بودنِ فارسی‌زبانان نسبت به تکیه لزوماً و صرفاً به این معنا نیست که زبان فارسی فاقد تکیهٔ واژگانی است، بلکه به این معنا نیز می‌تواند باشد که در زبان فارسی محل تکیهٔ واژگانی ثابت و قابل پیش‌بینی است.

تا جایی که بنده می‌دانم، فصل پنجم این رساله با عنوان «نوای گفتارِ واژه در فارسی شامل ساخت پایه است» (ص ۱۴۱-۱۶۳)، نخستین جستاری است که در آن به معرفی برخی فرایندهای واجیِ پایه ـ بنیاد (foot-based phonological processes) در زبان فارسی پرداخته شده است، اما از آنجا که این فصل ربط چندانی به موضوعات اصلی ما در گفتار حاضر ندارد، و نیز برای جلوگیری از اطالهٔ کلام، از نقد و معرفی این فصل خواندنی و جذاب چشم پوشی می‌کنیم و خوانندگان را برای مطالعهٔ آن به خود رساله ارجاع می‌دهیم.

۷ نتیجه

نویسندهٔ رساله از حیث تلفیق مطالعات نظریِ واج‌شناسی با بررسی‌های آزمایشگاهی صوت‌شناختی، دریچه‌های جدیدی را برای تحلیل نظام واجی زبان فارسی و مخصوصاً دستگاه نوایی آن به روی پژوهشگران دستگاه واجی و نوایی زبان فارسی گشوده است، اما از طرفی، برخی از ادعاهای اصلی رسالهٔ او قابل قبول نمی‌نماید، و از طرف دیگر، برخی از برداشت‌های وی از مفاهیم نظری صحیح نبوده است. مثلاً او کوشیده است تا با استدلال‌های

گوناگون ثابت کند که زبان فارسی فاقد تکیهٔ واژگانی است، اما نه تنها هیچ یک از استدلال‌های او از قدرت کافی برای اثبات چنین ادعای بزرگی برخوردار نبوده است، بلکه پذیرش چنین اظهار نظری ما را با مشکلات و سؤال‌های بیشتری در مورد نوع برجستگی در زبان فارسی مواجه می‌کند. مثلاً می‌دانیم که در فارسی می‌توان بسته به بافت موقعیت، هر یک از اجزای جملهٔ ساده‌ای مانند جملهٔ زیر را با استفاده از برجستگی تأکید نشان‌دار کرد:

نویسندهٔ رمانِ برجستهٔ «بوف کور» صادق هدایت است.

حال سؤال این است که چرا برجستگیِ تأکید همواره باید روی هجای پایانی هر واژهٔ واجی و نه هر واژهٔ صرفی در جملهٔ فوق قرار بگیرد؟ و چرا برجستگیِ تأکید هیچ‌گاه روی هجای آغازین یا ماقبل پایانی واژه‌های واجی واقع نمی‌شود؟ پاسخ جز این نیست که برجستگی تأکید در فارسی لزوماً بر تکیهٔ واژگانی هر واژهٔ واجی واقع می‌شود و محل تکیهٔ واژگانی هر واژهٔ واجی در فارسی نیز هجای پایانی آن است.[۱]

نویسنده همچنین با کنار نهادن مفهوم «واژهٔ واجی» و گروه‌بندی‌های نوایی در مباحث مربوط به حوزهٔ برجستگی در زبان فارسی، نه فقط در کاربرد این نظریه در زبان فارسی، بلکه در اساس نظریهٔ واج‌شناسی نوایی تردید کرده است. شاید برداشت ناصحیح از مفهوم گروه‌بندی‌های نوایی در فارسی موجب بروز این تصور شده باشد که زبان فارسی فاقد تکیهٔ واژگانی است. شاید لازم باشد تا پژوهشگران ما با رجوع به منابع و دستاوردهای جدیدترِ نظری در حوزهٔ واج‌شناسی نوایی، یک بار دیگر به این بحث روی آورند و این بار به این سؤال بپردازند که آیا تکیه یا اصولاً برجستگی‌های آوایی در زنجیرهٔ گفتار زبان فارسی، دارای هم‌بسته یا هم‌بسته‌هایی صوتی خاصی هستند که مرزنمای واژهٔ واجی و دیگر گروه‌بندی‌های نوایی باشند یا خیر؟ نظریهٔ واج‌شناسی نوایی نظریه‌ای بسیار قوی است که اعتبار و اهمیت خودش را در مطالعات و بررسی‌های گوناگون به اثبات رسانده است و استفاده از آن در تحقیقات صوت‌شناختی قطعاً به نتایج ارزشمندی در حوزهٔ ساخت نوایی زبان فارسی خواهد انجامید.

---

۱. تذکر این نکته را مدیون دوست عزیزم جناب آقای دکتر محرم اسلامی هستم.

منابع

اسلامی، محرم (۱۳۷۹)، شناخت نوای گفتار زبان فارسی و کاربرد آن در بازسازی و بازشناسی رایانه‌ای گفتار، رسالهٔ دکتری در گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران، تهران: دانشگاه تهران.

ـــــــــ زیر چاپ، «آهنگ ساخت‌های ندایی در زبان فارسی»، زبان زبان‌شناسی.

بی‌جن‌خان، محمود (۱۳۹۲) ، نظام آوایی زبان فارسی، تهران: سمت.

صادقی، وحید و زهرا سبزعلی (۱۳۹۶)، «تعامل عوامل نوایی در برجسته‌سازی هجاها در واژه‌های فارسی»، زبان فارسی و گویش‌های ایرانی، س ۲، دورهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۴، پاییز و زمستان، ص ۳۵-۵۵.

صادقی، وحید (۱۳۹۷)، ساخت نوایی زبان فارسی؛ تکیهٔ واژگانی و آهنگ، تهران: سمت.

مدرسی قوامی، گلناز (۱۳۹۲)، «تأثیر تکیهٔ واژگانی بر ویژگی‌های کیفی واکه‌های سادهٔ زبان فارسی»، علم زبان، س ۱، ش ۱، زمستان، ص ۴۱-۵۶.

موسوی، ندا (۱۳۸۶)، «بررسی هم‌بسته‌های آکوستیکی تکیه در زبان فارسی»، مجموعه مقالات دانشگاه علامه طباطبایی در هفتمین همایش زبان‌شناسی ایران، ص ۴۵۵-۴۶۵.

نوربخش، ماندانا و محمود بی‌جن‌خان (۱۳۸۵)، «واج‌شناسی نوایی و زبان فارسی»، مجلهٔ پژوهشکدهٔ زبان و گویش؛ ویژه‌نامهٔ زبان‌شناسی، ش۱۴ و ۱۵، ص ۱۸-۳۳.

وحیدیان کامیار، تقی(۱۳۷۹)، نوای گفتار (تکیه، آهنگ، مکث) در فارسی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

Abolhasanizadeh, V., C. Gussenhoven & M. Bijankhan (2012), "A Pitch Accent Position Contrast in Persian", In: *Proceedings of the International Congress of Phonetic Sciences*, edited by W. Lee and E. Zee, Hong Kong, ICPhS XVII, pp. 188-191.

Banti, Giorgio (1988), "Two Cushitic Systems: Somali and Oromo Nouns", In: *Autosegmental Studies on Pitch Accent*, Walter de Gruyter, pp. 11-50.

Beckman, M. E. (1986), *Stress and Non-stress Accent*, De Gruyter Mouton.

Dupoux, E., S. Peperkamp & N. Sebastián-Gallés (2001), "A Robust Method to Study Stress 'Deafness'", In: *The Journal of the Acoustical Society of America*, 110(3), pp. 1606-1618.

Dupoux, E., N. Sebastián- Gallés, E. Navarret & S. Peperkamp (2008), "Persistent Stress 'Deafness': The Case of French Learners of Spanish", In: *Cognition*, 10(2), pp. 682-706.

Ferguson, C. A. (1957), "Word Stress in Persian", In: *Language*, 33(2), pp. 123-135.

Gordon, M. K. (2016), *Phonological Typology*, Oxford: Oxford University Press.

Gussenhoven, C. and H. Jacobs, (2017), *Understanding Phonology*, 4th edition, Routledge: London and New York.

Hosseini, A. (2013), "The Prosodization of Function Words in Persian",

In: *Orientalia Suecana*, 61, pp. 126-137.

Hyman, L. M. (2006), "Word-Prosodic Typology", In: *Phonology*, 23(2), pp. 225-257.

———— (2016), 'Lexical vs. Grammatical Tone: Sorting out the Difference', In: *Tonal Aspects of Languages* May, Buffalo: New York, pp. 24-27, (http://dx.doi.org/10.21437/TAL.2016-2).

Jun, S. (2005), "Prosodic Typology", In: *Prosodic Typology: The Phonology of Intonation and Phrasing*, edited by S.-A. Jun, New York, Oxford University Press, pp. 430-458.

Kahnemuyipour, A. (2003), "Syntactic Categories and Persian Stress", In: *Natural Language and Linguistic Theory*, 21, pp. 337-379.

———— (2018), "Prosody", In: *The Oxford Handbook of Persian Linguistics*, (ed.) By Anousha Sedighi and Pouneh Shabani-Jadidi, Oxford: Oxford University Press, pp. xxii + 573.

Koffi, E., and G. Mertz (2018), "Acoustic Correlates of Lexical Stress in Central Minnesota English", In: *Linguistic Portfolios*, *7*(1), 7.

Ladd, D. (1989), "Mary E. Beckman, Stress and Non-stress Accent (Netherlands Phonetics Archives, vol. VII)", Dordrecht: Foris Publications, 1986. pp. xiii + 239, In: *Journal of Linguistics*, 25(1), pp. 269-270, (doi:10.1017/S0022226700012330)

Ladefoged, P. and K. Johnson (2015), *A Course in Phonetics*, 7th edition, Cengage Learning.

Lazard, G. (1992), *A Grammar of Contemporary Persian*, Mazda, California, Translated from French by Shirley Lyons.

Maddieson, I. (2013), "Tone", In: *The World Atlas of Language Structures Online*, edited by M. S. Dryer and M. Haspelmath, Leipzig, Max Planck Institute for Evoloutionary Anthropology (Available online at http: //wals.info/chapter/13, Accessed on 2020-10-06.)

Nespor, M. and I. Vogel (1986), *Prosodic Phonology*, Berlin, New York: Mouton de Gruyter.

———— (2007), *Prosodic Phonology*: With a New Foreword, Berlin, New York: Mouton de Gruyter.

Peperkamp, S. & E. Dupoux (2002), "A Typological Study of Stress 'Deafness'", In: *Laboratory Phonology*, C. Gussenhoven & N. Warner (eds.), Berlin: Mouton de Gruyter, pp. 203-240.

————, Vendelin, I. & E. Dupoux (2010), "Perception of Predictable Stress: A Cross-linguistic Investigation", In: *Journal of Phonetics*, 38(3), pp. 422-430.

Pierrehumbert, J. B (1980), *The Phonetics and Phonology of English Intonation,* Doctoral Dissertation, Massachusetts Institute of Technology, USA.

———— & M. E. Backman (1988), *Japanese Tone Structure*, Cambridge, MA: MII Press.

Rahmani, H., T. Rietveld, and C. Gussenhoven (2015), "Stress 'Deafness' Reveals Absence of Lexical Marking of Stress or Tone in the Adult Grammar", In: *PloS One* 10 (12).

———— (2016), "Persian Word Accent is Deletable", In: Speech Prosody, Radboud University Nijmegen.

Rahmani, Hamed (2018), "Persian 'Word Stress' Is a Syntax-driven Tone", *TAL2018*, Sixth International Symposium on Tonal Aspects of Languages 18-20, June, Berlin, Germany, pp. 155-158.

Sadat-Tehrani, N. (2007), *The Intonational Grammar of Persian,* Winnipeg: University of Manitoba Dissertation.

Sadeghi, Vahid (2016), "Word-Level Prominence in Persian: An Experimental Study", In: *Language and Speech*, Sage (Dol: 10.1177/0023830916684862), pp. 1-26.

————, (2017), "Word-Level Prominence in Persian: An Experimental Study", In: 7th International Conference on Iranian Linguistics (ICIL7), s8-30 August 2016, edited by A. Vydrin and X. Semionova, Institute of Asian and African Studies, Lomonosov Moscow University, (Reprints and permissions: *Language and Speech*, sagepub. co. uk/journalsPermissions. nav, DOI: 10.1177/ 0023830916684862, journals.sagepub.com/home/las).

Scarborough, R. (2007), *The Intonation of Focus in Farsi*, *UCLA Working Papers in Phonetics* 105, 19-34.

Taheri-Ardali, M. & Y. Xu, (2012), "Phonetic Realization of Prosodic Focus in Persian", In: *Proceedings of the 6th International Conference on Speech Prosody*, edited by Q. Ma, H. Ding & D. Hirst, Shanghai: Tongji University Press, pp. 326-329.

correction of the others. Therefore, organized training can be effective in correcting all types of writing errors. Investigations indicate that the most significant writing error is colloquial/informal writing and based on descriptive statistics, it is more common among girls students. Moreover, students in the field of mathematics have been more aware in using standard style of writing. Ignorance of the punctuation marks in high school graduates' manuscripts is a serious problem and it is necessary to pay more attention to this problem in the textbooks, especially in the elementary school.

Keywords: Error analysis, writing Errors, typographical Errors, grammatical Errors, mechanical Errors, inadvertent Errors, high school graduates.

Virastyar (Persian Text Editing Software)

A. Baqjani

Computer software and programs are one of the most important text editing tools. Editors can use these programs to perform basic and routine corrections mechanically and have more opportunities for technical works of editing. Virastyar is one of the computer programs developed by Supreme Council of Information and Communication Technology SCICT a few years ago and made available to the public for free. Nonetheless, many Persian speakers are still unaware of its existence or are not familiar with its useful features and do not use it as they should. The subject of this article is the introduction and full explanation of the diverse sections of Virastyar and its various features.

Keywords: Editing, computer programs, Virastyar, supreme council of information and communication technology (SCICT).

prepositions as complements, and as arguments beside verbs. I argue in this paper that these clitics act as reflexive pronouns in possessive constructions, if referring to subjects. This means that, in addition to well-known reflexive pronouns in Persian, this language exploits clitics in reflexive functions. While a special reflexive pronoun is used in object position, the normal clitic pronoun is used in adnominal possessive position. Based on natural spoken corpus, it is shown that adnominal possessive clitics are much more likely to be coreferential with the subject than object pronouns. Hence, they do not need special marking to the same extent as object pronouns and this higher frequency explains their use in possessive constructions.

Keywords: Clitics, possessive construction, binding, reflexive, frequency.

Content and Statistical Analysis of Writing Errors of High School Graduates

Z. Abbasi
M. Mousavi
M. Daneshgar

The purpose of this study is to extract and analyze the types of writing errors and to investigate the relationship among the types of errors between male and female students in different fields of study.
The research data was extracted from the macro-data of the AMZA test, which is designed at the Academy of Persian Language and Literature to assess the language and literary skills of the Iranian high school graduates. In this article, the manuscripts of 134 pre-university students in Tehran schools were reviewed and analyzed and the results show~~ed~~ that the highest frequency of writing errors belong to typographical, grammatical, technical and inadvertent errors respectively. There is no significant difference in writing errors between male and female students in different fields of study. In the girls group, there is a positive and significant correlation only between the typographical and technical errors and in the boys group only between the grammatical and technical errors. Among students in the field of experimental sciences, there is no significant correlation between any types of writing errors. Among students in the field of humanities, there is a positive and significant correlation only between typographical and technical errors, and in the group of students in mathematics, only between typographical and technical errors. The correlation among the types of errors indicates that the correction of each error automatically leads to the

examining such conditions, we try to provide the ground for more detailed research based on cyberspace language data and then the language planning process. According to the results of this article, there are many technological, social and cultural factors that affect the behavior of users in the use of language in cyberspace and put choices in front of them that lead to neographise in linguistic communication.

Keywords: Cyberspace, communication technology, neographies, net-speak, language programming.

Persian Colloquial Word Forms in Social Media and Persian Dictionaries

O. Tabibzadeh

This paper deals with the changes happened in the orthography of colloquial Persian especially after the Iranian Constitutional Revolution (between 1905 and 1911) in Persian prose. First the necessities of such changes in Persian prose and orthography have been discussed, and then, based on a corpus consisting of more than 4000 colloquial Persian word forms, types of phonological adjustments between formal and colloquial Persian forms have been studied. It has been shown that phonological adjustments are either stylistic or phonological, and that the phonological adjustments are either of an allophonic or neutralization type. Both the stylistic and neutralization forms can usually be represented in Persian orthography. The allophonic forms however can't be presented in Persian orthography and principally they don't need to be presented because Persian native speakers themselves do all such adjustments mentally and unconsciously. Some brief remarks on so called "correct" and "incorrect" colloquial forms in Persian dictionaries and social media are the topics of the final section of this paper.

Keywords: Cyberspace, colloquial Persian, orthography of colloquial Persian, phonetic variations, stylistic variations, phonological variations.

Clitics as Reflexives in Persian

M. Rasekh-Mahand

Pronominal clitics play different roles in different constructions in Persian. They could appear in possessive constructions to show possessor, after

which mainly serves to express an ongoing dynamic situation. This paper investigates the development of the Persian lexical verb ‘dâštan’ (have), which is grammaticalized into an auxiliary verb functioning primarily as a progressive aspect marker in durative situations, and which is currently developing into a marker of the category of event perception with achievement verbs. Possessive progressives are a cross-linguistic rarity and deserve attention. We suggest that the progressive function arose through context-induced reinterpretation based on metonymic relations. The resulting reinterpretation of ‘dâštan’ ‘have’ to ‘ongoingness of a durative event’ represents a conceptual shift, in the form of metaphoric extension, from possessing a physical object to possessing the continuum of an action in a focal point of utterance. The development of the progressive to prospective in achievement situations seems to be due to event perception being appropriated for the expression of evidential meaning. We will also illustrate that the progressive’s focus on subjective notions leads to its development as an expression of the speaker’s attitude that does not describe properties of a situation in the extra-linguistic world but rather in the subjective conceptualization of the speaker. The auxiliation process of ‘dâštan’ ‘have’ in Persian will be analyzed based on the Auxiliation Dimensions Model proposed by Davari and Naghzguy-Kohan (2017), which focuses on the force, the source and the degree of auxiliation. Moreover, the analyses reveal that the semantic changes through progressive encoding in Persian are in line with speaker-orientedness as Narrog (2012) states.

Keywords: Progressive, approximitive, grammaticalization, auxiliation, speaker-oriented.

Prerequisites for the Study of Persian Orthography and Language in Cyberspace

M. Mesqar khoei

In recent years, when communication and information exchange in cyberspace are increasingly expanding, the use of language and its developments have been considered by many researchers and experts in this field. According to some, these developments are expanding in the direction of language destruction and deviation. Others describe it as part of the natural process of language change. But what have been neglected by researchers in the meantime are the linguistic, cultural and social conditions of these developments and users' reactions to them. In this article, by

that *-bāz* has nine different meanings which can be categorized under three higher schemas. Then, the hierarchical relations of these subschemas are specified. These schemas can be hierarchically put under a prototypical schema with the more schematic meaning *"a person extremely oriented in X"*. The hierarchical relation among the different meanings of suffix *-bāz* reveals that its polysemy is the result of the semantic mechanisms (e.g. metaphorical extension) performed on the original and lexical meaning of *-bāz*.

Keywords: Morpheme *bāz*, construction morphology, grammaticalization, metaphorical extension, construction schema.

Some Unknown Forms of Pronominal Enclitics in the Classical Persian Texts

M. Nadimi Harandi
T. Ataei Kachuei

One of the advantages of the study of classical Persian texts, especially the texts that scribes have vocalized the simple and current words, is the identification of local and regional dialects of Persian. In this article, we have researched some classical Persian texts written in the fifth to eighth centuries AH and we have shown five types of pronominal enclitics and their pronunciation as they appear in the manuscripts. Also, we stated some evidence from current dialects which are the same as the types were used in classical Persian texts. These pronouns are: 1) first and third-person singular: '-om, -osh'; 2) second and third-person singular: '-et, -esh'; 3) With 'ē-suffix' in the form of '-ēm, -et, -ēsh, -ēman, -ētan, -ēshan'; 4) third-person Singular: 'Jesh'; 5) third-Person Singular: '-shi'.

Keywords: Pronominal enclitics, classical Persian texts, historical grammar, dialectal forms.

The Emergence of Progressive Aspect in Persian: A Grammaticalization Account

Sh. Davari
M. Naqhzquy Kohan

Rested on Kranich (2010:1), the progressive is a grammaticalized marker

ABSTRACTS

Persian Word-Formation in Two Historical Eras

M. Salari-Nasab

This article intends to discuss the major attempts undertaken by the Iranian scholars and thinkers to Protect Persian in two historical eras. The two eras are separated by one millennium. In the first era, Persian encountered lexical borrowings from Arabic and in the second era Persian faced borrowing from western cultures and civilizations. The evaluation of the attempts by the Iranian scholars and thinkers in word-coinage and translation of the new concepts penetrating Persian is another objective of the paper which will be followed with suggestions by the author of the article.

Keywords: Persian language, Arabic, English, purism, word-formation, Academy of Persian Language and Literature.

Polysemy of the Morpheme *'bāz'* in Persian: An Analysis within Construction Morphology

S. Bahrami Khorshid
S. Mirzaeinia

In this article, we have studied the morphological nature of *bāz* and its polysemy in the framework of Construction Morphology (CM). The results indicate that in today's Persian *bāz* functions as a derivational suffix, which its lexical meaning has been decreased during the grammaticalization process. Having studied all the words ending in *–bāz*, its different meanings has been represented in the form of schemas and subschemas. It was shown

Table of Contents

Articles

Persian Word-Formation in Two Historical Eras	M. Salari-Nasab	3
Polysemy of the Morpheme *'bāz'* in Persian: An Analysis within Construction Morphology	S. Bahrami Khorshid S. Mirzaeinia	55
Some Unknown Forms of Pronominal Enclitics in the Classical Persian Texts	M. Nadimi Harandi T. Ataei Kachuei	81
The Emergence of Progressive Aspect in Persian: A Grammaticalization Account	Sh. Davari M. Naghzguy Kohan	103
Prerequisites for the Study of Persian Orthography and Language in Cyberspace	M. Mesgar khoei	149
Persian Colloquial Word Forms in Social Media and Persian Dictionaries	O. Tabibzadeh	175
Clitics as Reflexives in Persian	M. Rasekh-Mahand	195
Content and Statistical Analysis of Writing Errors of High School Graduates	Z. Abbasi M. Mousavi M. Daneshgar	211
Virastyar (Persian Text Editing Software)	A. Bagjani	239

Reviews

A Cognitive Grammar for Persian	M. R. Razavi	253
A Review of a Doctoral Dissertation in Persian Phonology and Syntax	O. Tabibzadeh	281